

نوشه‌هایی از خرمین ادب و هنر

۱۷

اهل بهاء باید اجزای را انکار نمایند

و ارباب هنر را محترم دارند.

حضرت بهاء الله

خوشه های از خرمین ادب و هنر

۱۷

دوره جنابان اسم الله الاصدق

و ابن اصدق

ناشر



عصر جدید

مؤسسه چاپ و نشر کتاب

دارمشتات - آلمان

نشریه سالانه

انجمن ادب و هنر ایران

لندن - انگلستان

همایش سالانه انجمن ادب و هنر ایران در سال ۱۹۸۹ در آکادمی لندگ (سوئیس) تأسیس گردید. هر سال گروه زیادی از ایرانیان علاقمند به ادب و هنر آن سرزمین از چهار گوشه جهان با حضور خود در این گردهمایی‌ها اهداف اصلی انجمن را که توسعه، ترویج و اعتلاء زبان پارسی و شناسائی و تقدیر از موازث فرهنگی و هنرهای اصیل ایرانی است تأیید و تقویت کرده‌اند.

شاخه‌ای از انجمن مذکور در دسامبر ۱۹۹۷ در انگلستان با دوره "جناب بالیوزی" دانشمند، ادیب و مورخ عالیقدر ایرانی افتتاح گردید و با ادامه همایش‌های سالانه کوشید که نقش مؤثر جامعه بهائی را در پیشبرد و گسترش ادب و فرهنگ آن سرزمین و قدر و منزلت آثار ادبی و هنری بهائیان ایرانی را که تا آن زمان ناشناخته مانده بود به جامعه ایرانی بشناساند.

انجمن ادب و هنر برای نشر آثار ادبا، شعرا و هنرمندان بهائی تلاش می‌کند و به خلاقیت و نوآوری و پرورش و شکوفائی قریحه‌ها و استعدادهای ادبی و هنری آنان در حدّ مقدور کمک می‌نماید.

این مجموعه شامل متن بعضی از سخنرانی‌هایی است که ادبا و محققان ایرانی در مجامع سالانه انجمن ادب و هنر در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ در لندن ارائه نموده‌اند.

* نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

* مطالب و نظریات مندرج در مقالات معرف آراء نویسندگان آنها است.

خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (۱۷)

دوره جنابان اسم الله اصدق و ابن اصدق

ویراستار: مینو فؤادی

تایپ کامپیوتری: ژنا گهرریز

ناشر: عصر جدید

چاپ اول

۱۷۰ بدیع- ۱۳۹۲ شمسی- ۲۰۱۳ میلادی

شماره بین المللی: ۰-۱۹-۶۲۶۴۲۴-۹۴۲۴-۳-۹۷۸

روی جلد: جناب ابن اصدق

پشت جلد: بخشی از تراس‌های کوه کرمل

فهرست مندرجات

۵	شاپور راسخ	پیشگفتار
خاندان اصدق		
۷	وحید رأفتی	شرح حال جناب اسم الله الاصدق
۱۶	وحید رأفتی	عائله اسم الله الاصدق
۲۷	وحید رأفتی	شرح جناب ابن اصدق
۴۲	مینو معارفی خدادوست و ایرج خدادوست	حیات و خدمات جناب ابن اصدق
۷۱	دومینیک پرویز بروکشا	بانوان خانواده ابن اصدق و الواح مبارکه خطاب به آنها
۸۶	مینو فؤادی	مجملی درباره خراسان زادگاه خانواده اصدق
مباحث هنری		
۱۰۴	عبدالحمید اشراق	نوگرایی در نقاشی ایران
۱۰۹	هوشنگ سیحون	ترکیب آثار هنری و تناسب طلائفی
۱۱۷	موژان خادم	جنبه‌های عرفانی معماری و رسالت معماری سنتی ایران در دنیای امروز
مباحث عرفانی		
۱۳۸	منوچهر جواهر کلام	پدیده عشق
۱۴۷	رضا قاسمی	سماع صوفیان
۱۷۰	بهروز جبّاری	سنائی یک عارف بزرگ

مقالات دیگر

۱۹۱	وحید رافتی	میراث صدرالصدور
۲۱۶	هوشمند فتح اعظم	مروری بر آثار فارسی حضرت عبدالبهاء
۲۳۲	مهری افنان	علمائی که بعد از حروف حیّ به حضرت اعلی ایمان آوردند
۲۵۷	ویولت نخجوانی	خاطراتی از حضرت روحیه خانم
۲۷۳	وحید رافتی	شرحی از یک شهادت
۲۸۱	هوشمند بدیعی	به سوی یک جامعه مشترک المنافع در اتحادیه جهانی بهائی از دیدگاه حضرت ولیّ امرالله
۳۰۰	شاپور راسخ	در دوره خاندان اصدق چه گذشت
۳۱۵		آشنائی با نویسندگان

پیشگفتار

موجب کمال خوشوقتی است که پس از سال‌ها انتظار، مجموع مقالاتی که در دوره این اصدق و خاندان ایشان ارائه شده بود به همت اعضای کمیته انجمن ادب و هنر لندن گرد آورده شد و در این مجموعه نفیس به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد.

چنان که از آغاز، رسم انجمن ادب و هنر بوده، علاوه بر سخنرانی‌های اصلی که بر گرد موضوع هر دوره می‌گردد، نطق‌هایی نیز در هر سال در زمینه‌های گوناگون ادب و هنر عرضه می‌شود که در این مجموعه تحت عناوین سه‌گانه: مباحث هنری - مباحث عرفانی - و مقالات دیگر درج شده است.

البته انجمن ادب و هنر به بهائیان اختصاص و انحصار ندارد به همین جهت در میان سخنرانان وفادار مهمان، شخصیت‌هایی چون جناب دکتر رضاقاسمی دیده می‌شوند که یکی از گفتارهای سودبخش ایشان در این مجموعه آمده است.

شایسته است که در این جا از دو نفس بزرگوار یاد کنیم که متأسفانه چندی است ما را ترک کرده و به جهان الهی پیوسته‌اند. نخست خانم ویولت نخجوانی که خاطراتی از روحیه خانم همسر حضرت شوقی افندی ربّانی ولیّ امر بهائی (۱۹۲۱ - ۱۹۵۷) را در مقاله خود نقل کرده‌اند و متذکر هستیم که این بانوی عالیقدر که سال‌ها مصاحب و مؤانس خانم اهل بهاء بودند آثار دیگری هم درباره سفرهای روحیه خانم و نیز خاندان مکسول که روحیه خانم زاده و پرورده آن هستند تحریر و نشر کرده‌اند که علاوه بر محبت و وفاداری حاکی از قریحه سرشار ادبی ایشان است. و دیگر جناب هوشمند فتح اعظم که مقاله ممتعی درباره آثار فارسی حضرت عبداله‌بهاء و سبک و سیاق آنها نوشته‌اند که برای ارادتمندان آن مرد بزرگ دنیای ادب و روحانیت، بسیار ذی قیمت است. جناب فتح اعظم علاوه بر مقامات والائی که در نظام اداری جامعه بهائی احراز کردند صاحب آثار گرانبهایی در زمینه ادب فارسی و نیز ترجمه کتب انگلیسی هستند و مجموعه اشعارشان در انتظار نم نم باران، مانند نامه‌های دوستانه یا اخوانیات ایشان نمودار قدرت استثنائی نامبرده در نثر و نظم فارسی است و کتب متعددی را که به فارسی و انگلیسی در شناسائی آئین بهائی نوشته‌اند مشتاقان

چون ورق زر می‌برند.

جناب ابن‌اصدق که این مجموعه به نام شریفشان آراسته شده یکی از چهار ایادی اقدم امر اعظم بودند که در سال‌های آخر حیات حضرت بهاء‌الله به این سمت منصوب شدند و در طی زندگانی پر بار خود، مصدر خدمات عظیم در نشر آئین بهائی و حفظ و صیانت جامعه و تشویق و راهنمایی افراد بهائی گشتند که بی‌گمان در خور هر گونه تجلیل و ستایش هستند و بر اثر اهتمام امثال ایشان بود که امر مبارک در برابر طوفان‌های خصومت و عداوت دوام یافت و چون درختی استوار پافشرد و شاخه و برگ و ثمر بر آورد.

در پایان، نگارنده وظیفه خود می‌داند که از خانم دکتر مینو فوادی که در تنظیم این مجموعه نقشی بارز داشته‌اند صمیمانه سپاسگزاری کند و توفیق روز افزون هیئت مدیره انجمن ادب و هنر را مشتاقانه آرزومند شود.

هم‌چنان شایسته است که از مؤسسه عصر جدید و مدیر محترم آن آقای کامران ریحانی تشکر نماید که در فرصتی کوتاه توانستند این کتاب را تهیه کنند و در دسترس اعضای انجمن و دیگران قرار دهند. هم‌تشان مشکور و مأجور باد.

شاپور راسخ

شرح حال جناب اسم الله الاصدق

وحید رافتی

جناب ملاً صادق مقدّس خراسانی که در آثار بهائی به اسم الله الاصدق و حرف صاد مشتهر می‌باشد فرزند میرزا اسمعیل خراسانی است.^۱ میرزا اسمعیل را سه پسر بوده است:
اول - ملاً صادق مقدّس که ذیلاً به طور خلاصه به شرح حال ایشان خواهیم پرداخت.
دوم - میرزا محمدحسن که در روز جشن عروسی خود چون بعضی از بابیه خراسان را عازم مازندران دید به آنان پیوست و قبل از شروع وقایع قلعه شیخ طبرسی در مازندران به شهادت رسید.
سوم - فرزند پسر دیگری نیز از میرزا اسمعیل خراسانی به وجود آمده که از سوانح حیات او اطلاعی در دست نیست.

شرح احوال جناب ملاً صادق مقدّس خراسانی به تفصیل در کتاب ظهورالحقّ (ج ۳، ص ۱۴۵-۱۵۳) اثر جناب اسدالله فاضل مازندرانی به طبع رسیده و نیز در کتاب مصابیح هدایت (ج ۷، ص ۳۷۴-۴۱۸) اثر جناب عزیزالله سلیمانی مندرج گردیده است. در کتاب تاریخ سمندر (ص ۱۶۲-۱۷۱) و کتاب *Lights of Fortitude* اثر آقای بارون هارپر (Barron Harper) (ص ۳۲-۴۱) نیز شرحی از حیات و خدمات جناب اسم الله الاصدق مندرج گردیده است.
در دو کتاب دیگر انگلیسی یعنی *Eminent Bahá'ís in the Time of Bahá'u'lláh* (ص ۷-۲۳) و *Revelation of Bahá'u'lláh* (ج ۳، ص ۲۵۳-۲۵۸) نیز که به وسیله جناب بالیوزی و جناب ادیب طاهرزاده به رشته تحریر درآمده است شمه‌ای از شرح احوال جناب اسم الله الاصدق مطبوع و مندرج است.

آثار طبع نشده‌ای نظیر مجلد ششم کتاب ظهورالحقّ و تاریخ امری خراسان اثر جناب میرزا حسن فؤادی نیز حاوی مطالبی درباره سوانح حیات جناب اسم الله الاصدق است. شرح حال ایشان را جناب محمد لیب نیز به رشته تحریر کشیده‌اند.

^۱ این مقاله از بیک راستان (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۵م، ص ۳۲۹-۳۳۸) نقل شده است.

فرزند جناب اسم الله یعنی ایادی امرالله جناب ابن اصدق نیز شرح حال پدر بزرگوار خود را به رشته تحریر در آورده‌اند.

در تاریخ نبیل اعظم زرنندی موسوم به مطالع الانوار و کتاب حضرت باب اثر جناب دکتر نصرت الله محمدحسینی و کتاب عهد اعلی اثر جناب ابوالقاسم افغان نیز می‌توان اشارات عدیده مربوط به حیات جناب ملاً صادق مقدّس خراسانی را مطالعه نمود.

مجموعه این مآخذ به علاوه کلام فصل الخطاب حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء (ص ۱۳-۱۸) ما را در این مقام از درج مفصل سوانح حیات جناب اسم الله الاصدق بی‌نیاز می‌سازد اما به اختصار رئوس وقایع حیات آن قدوه اهل ایثار چنین است که جناب ملاً صادق مقدّس خراسانی در مشهد مقدّس رضوی متولد شد و از کودکی علاقه‌ای فراوان به تحصیل علوم داشت. او تحصیلات ابتدائی خود را نزد حاجی ملاً احمد یزدی آغاز نمود و پس از دو سال در مدرسه میرزا جعفر نزد حاجی میرزا حسن سبزواری به مدّت سه سال به تحصیل پرداخت و سپس نزد حاجی سید محمد قصیر که فقیه شهیر خراسان بود به اتمام تحصیلات علمیّه عالیّه نائل گشت. جناب اسم الله همواره شائق به مصاحبت اهل کمال بود و از اوان شباب به زهد و تقوی و اخلاق و شیم حسنه در میان خلق اشتها یافت و به ملاً صادق مقدّس معروف و مشتهر گردید.

ملاً صادق در ایام جوانی به کربلای معلّی سفر نمود و در محضر درس سید کاظم رشتی به شاگردی پرداخته در سنه ۱۲۵۹ هـ ق (۱۸۴۳ م) به رتبه اجتهاد رسید. در ایام اقامت در کربلا روزی ملاً صادق مقدّس در حرم حضرت سیدالشهداء با حضرت ربّ اعلی که مشغول زیارت حرم مطهر بودند مواجه گردید و این ملاقات در روز بعد نیز تکرار شد. مقدّس واله و مجذوب احوال و اطوار حضرت ربّ اعلی شد و روزی از آن حضرت دعوت نمود که در مجلس تعزیت حضرت سید الشهداء که در ایام عاشورا در منزل جناب مقدّس تشکیل می‌گردید شرکت فرمایند. حضرت ربّ اعلی در روز موعود در مجلس عزاداری شرکت فرمودند و چون وارد شدند جناب سید کاظم رشتی و بعضی از اصحاب او را نیز در آن مجلس حاضر دیدند. سید کاظم تا چشمش به جمال حضرت ربّ اعلی افتاد از جای برخاست و در نهایت فروتنی و تواضع از هیکل اطهر استقبال نمود. ملاً حسین بشروئی که در این مجلس به ذکر مصائب حضرت سید الشهداء مشغول بود با ورود حضرت ربّ اعلی سخنان خود را قطع نمود و اهل مجلس از قطع صحبت و قیام سید کاظم برای استقبال حضرت باب به حیرت افتادند که این سید جوان کیست که خطیب به احترام ورود او قطع صحبت

نموده و سید کاظم رشتی در مقابلش قیام فرموده است.

در آن مجلس حضرت ربّ اعلی ملاً حسین را مخاطب ساخته فرمودند چه مناسب است که بعضی از ابیات شیخ احمد احسائی که در رثاء حضرت سید الشهداء انشاء شده قرائت گردد. ملاً حسین اطاعت نموده ابیاتی از شیخ احمد احسائی قرائت نمود. تأثیر این ابیات به حدّی بود که حضرت ربّ اعلی به شدّت گریستند و اهل مجلس نیز به گریه درآمدند.

چند روز بعد ملاً صادق حضرت ربّ اعلی را مجدداً ملاقات نمود. در ضمن این ملاقات حضرت ربّ اعلی از ملاً صادق دعوت فرمودند که برای ملاقات خال آن حضرت که تازه از شیراز به کربلا وارد شده بودند به منزل آن حضرت بروند. ملاً صادق عصر آن روز عازم منزل حضرت ربّ اعلی شد و جناب خال را در صدر مجلس جالس و عده‌ای از علما و تجّار را در آن محفل حاضر یافت. حضرت ربّ اعلی نیز در این مجلس به پذیرائی و مهمان‌نوازی مشغول بودند.

ملاً صادق در ضمن مذاکره با جناب خال از محامد و نعوت حضرت ربّ اعلی سخن گفت و جناب خال ضمن تصدیق آن مطالب چنین فرمودند که این جوان در بین عائله ما از هر نظر ممتاز است اما حیف که تحصیل علوم متداوله ننموده و علی‌رغم کوششی که کرده‌ایم از کسب علوم و معارف ظاهری امتناع ورزیده است. ملاً صادق در جواب چنین گفت که اگر حضرت ربّ اعلی چندی در صفحات عتبات اقامت نمایند او ایشان را به تحصیل علوم ترغیب و تشویق خواهد نمود. اگرچه حضرت ربّ اعلی پس از مراجعت جناب خال مدّتی در عتبات ساکن بودند ولی ملاً صادق هیچ‌گاه در خصوص تحصیلات حضرت ربّ اعلی کلمه‌ای با آن حضرت تفوه ننمود و ذکر این قضایا را در محضر مبارک جسارتی عظیم می‌شمرد.

جناب مقدّس پس از درگذشت جناب سید کاظم و مدّتی که به عبادت و اعتکاف در مسجد کوفه گذرانید با جمعی از همراهان از جمله جناب ملاً حسین بشرویه‌ای و جناب ملاً محمدعلی بارفروشی که از ایّام مدرسه میرزا جعفر در مشهد با یکدیگر محشور و مانوس بودند به صوب ایران حرکت نمودند و هر یک به دیاری توجّه نموده هم‌پیمان شدند که هر کس صاحب امر را شناخت دیگران را مطلع نماید.

به این ترتیب جناب مقدّس راهی خراسان شد و سپس چندی در اصفهان رحل اقامت افکند و به رجای اهل علم به تدریس و امامت مشغول شد و نظیر سایر تلامیذ سید کاظم رشتی ظهور قائم موعود را نزدیک می‌دانست، تا آن که جناب ملاً حسین بشروئی به اصفهان وارد شد و در منزل

جناب مقدّس سکنی گزیده بشارت ظهور جدید را ابلاغ نمود و فقراتی از آثار حضرت ربّ اعلیٰ از جمله تفسیر احسن القصص و بعضی از ادعیّه مبارکه را به جناب مقدّس ارائه نمود. پس از مطالعه این آثار جناب مقدّس شیفته و فریفته آن آثار گشت و اصرار نمود که نام صاحب آثار را بشناسد. چون ملا حسین امتناع نمود جناب مقدّس به دعا و مناجات پرداخت و در حین توجّه و استغاثه جمال نورانی سیّد جوانی که در کربلا زیارت نموده بود در نظرش مشهود گشت و اطمینان یافت که صاحب این کلمات بدیعه و آثار منیعه همان شخص بزرگوار است. سپس نزد ملا حسین شتافت و کشف و شهود خود را بازگفت. ملا حسین به جناب مقدّس چنین گفت که آن حضرت فرموده اند که چون امر ما به ملا صادق رسد فی الحال تصدیق نماید و او مأمور توجّه به شیراز است. جناب ملا صادق مقدّس پس از استماع این بشارت با پای پیاده عازم شیراز شد و چون در آن مدینه رحل اقامت افکند در مسجد نو (معروف به مسجد ذوالفقار خان) امام جماعت گردید و به تدریس مشغول گشت. در آن اوان توقیعی به قلم حضرت باب نازل گشت مبنی بر آن که عبارتی به اذان مرسوم در بین مسلمین افزوده گردد. جناب مقدّس برای اجرای این حکم بساط امامت و تدریس خود را به مسجد شمشیرگرها که در جنب بیت مبارک حضرت باب بود منتقل نمود و آماده اجرای دستور حضرت ربّ اعلیٰ در اعلان و ابلاغ امر جدید گشت.

روزی ملا علی اکبر اردستانی بر مناره مسجد رفت و اذان جدید را که حاوی عبارت "انّ علیاً قبل محمّد بقیّه الله" بود اقامه نمود. سپس جناب مقدّس بر منبر رفت و ناس را به ظهور جدید بشارت داد و آنان را به تشرفّ به آئین نوین دعوت نمود. از این جریان مردم شیراز به هیجان آمدند و خبر این وقایع زلزله در عالم و عامی انداخت به طوری که جمعی از خلق راهی حکومت شدند و شکایت آغاز نمودند و فریاد وادینا و وامذهبا از سینه برکشیدند. حسین خان حاکم فارس چون بر این حوادث وقوف یافت سوارانی را مأمور دستگیری حضرت باب در بوشهر نمود و فرمان احضار جناب قدّوس و جناب مقدّس و جناب ملا علی اکبر اردستانی را به دارالحکومه صادر نمود. سواران حضرت ربّ اعلیٰ را تحت الحفظ به شیراز آوردند و سه نفس مذکور را مورد شتم و ضرب و اذیت و آزار قرار دادند. جناب مقدّس را تازیانه زدند و ایشان و جناب قدّوس و جناب اردستانی را محاسن سوزانده مهار نمودند و در کوچه و برزن شهر شیراز گردانیدند و سپس حکم به اخراج بلد نمودند.

جناب مقدّس در سعديه به زیارت حضرت باب که از سفر بوشهر وارد شیراز می شدند فائز

گشته، متفقاً به شهر آمدند و جناب مقدّس چند روزی از فیض لقا مستفیض گشت و سپس به امر مبارک پس از خروج از شیراز دو ماه در یزد اقامت فرموده و امرالله را به وضع و شریف علناً اعلان نمود و جمع کثیری را به نهضت بایه دعوت فرمود. لذا کار بر او سخت شد و عامه و خاصه بر او شوریده و قصد جان وی نمودند. در این موقع آقا سیّد حسین دائی آقا سیّد احمد از غندی که از علمای خراسان بود به بهانه این که خود مایل به سیاست ایشان است اسم الله را از معرکه نجات داده به منزل آورد و پس از تحقیق و مذاکره خود به فوز ایمان نائل شده وسائل خروج جناب اسم الله را از یزد فراهم نمود. به این ترتیب جناب مقدّس راهی کرمان شد و دو تویق حضرت ربّ اعلی را که خطاب به حاجی محمدکریم خان کرمانی و حاجی آقا احمد از اشهر علمای بلد نازل شده بود به آنان تسلیم نمود و در مجالس و محافل عدیده با زعمای شیخیّه و شیعه امامیه به بحث و فحص و اعلان امر و اثبات قائمیت حضرت ربّ اعلی مشغول گشت و سرانجام پس از چند ماه که در بلده کرمان ساکن بود راهی وطن مألوف یعنی خراسان گردید.

جناب اسم الله پس از مدّتی اقامت در خراسان در معیت سایر اصحاب عازم مازندران گردید و بعد از اتمام وقایع قلعه شیخ طبرسی به خراسان معاودت نموده بساط تبلیغ و هدایت بگسترده تا آن که در سال ۱۲۷۷ هـ ق (۱۸۶۰ م) که جمال قدم در بغداد تشریف داشتند همراه با همسر خود جناب بی بی و اطفال خود صمدیه و علی محمد (ابن اصدق) رهسپار آن مدینه گشت و به زیارت طلعت محبوب فائز آمد. جالب توجه است که در حین تشرّف جناب مقدّس به حضور حضرت ربّ اعلی در شیراز لوحی از قلم آن حضرت به اعزازش نازل شده بود که در آن می فرمایند:

«... ثمّ اکتب له کلمة البداء فی یوم اللّقاء...».

مصدق این بیانات و علائم اجابت این مناجات در بغداد ظاهر و مشهود گشت که در لوحی که در آن ایام از قلم جمال قدم عزّ نزول یافت خطاب به او چنین فرمودند:

«... ان یا صادق قد طلع البداء بالقضاء من هیکل الامضاء کن لوجه الجمال فی قصص الجلال لله ساجداً و خضیعا...».

جناب مقدّس در ایام بغداد به عرفان من یظهره الله فائز گردید و چنان خضوع و محویتی در آستان جمال قدم از او به منصّه شهود رسید که موجب حیرت دیگران گشت.

جناب سمندر در تاریخ خود (ص ۱۷۰-۱۷۱) چنین نوشته اند که جناب اسم الله الاصدق «... در اوقات اعلان امر جمال مبارک جلّ ذکرة از اول مؤمنین و مقبلین و خاضعین بودند و با

دلائل و براهین سرّ مسئله را برای سایرین توضیح و تبیین می‌فرمودند و رساله مفصّلی در اثبات امرالله وردّ من ردّ علی الله مرقوم فرموده‌اند...».

جناب اسم الله الاصدق پس از چهارده ماه استفاضه از مواهب الهیه در صفحات عراق مأمور مراجعت به ایران شد و چون کره نار در دیار سیارگشت و به تبلیغ و تبشیر و ترویج دین الله مشغول گردید. زندگی جناب مقدّس در این سنین در خدمت، مسافرت، تبلیغ و هدایت نفوس به شریعت مقدّسه الهیه خلاصه می‌گردد. او پس از برگشت از عراق در خراسان، طهران، کاشان، اصفهان و یزد سیار شد و همه جا علم امر الهی را مرتفع نموده به هدایت وضع و شریف و عارف و عامی قیام نمود. اسفار جناب اسم الله در این سنین با انقطاع، حرّیت، توکّل، توجّه و شجاعت و بسالّتی کم نظیر قرین است. مراتب ایمانی و شور و حال و تقوای جناب اسم الله در تبلیغ امر الهی در ده‌ها اثر جمال قدم و حضرت عبدالبهاء به افصح عبارات و ادقّ معانی شرح و بسط یافته است.

از مهمّ‌ترین وقایع حیات جناب اسم الله الاصدق مسجونیت ایشان در خراسان و طهران است. در هنگامی که سلطان مراد میرزا حاکم خراسان بود بنا به فتوای عدّه‌ای از علما جناب اسم الله را دستگیر نمودند و پس از یک هفته توقیف همراه با کودک خردسال و دو نفر دیگر از احبّاء ایشان را در معیت جمعی از اسرای ترکمن در زمستانی سخت به طهران فرستادند به این امید که در طهران به قتل رسند. به این ترتیب جناب اسم الله و همراهان به طهران رسیدند و مدّت دو سال و چهار ماه در زندان طهران به سر بردند. جناب اسم الله در ایّام مسجونیت نیز خاموش نشست و جمعی از زندانیان را به شریعه ایمان رهنمون گشت.

در ایّام سجن طهران ابن اصدق، فرزند جناب اسم الله بیمار شد و حکیم مسیح که طبیب دربار بود و قبلاً با استماع بیانات حضرت طاهره در بغداد با امر جدید آشنا شده بود به درمان جناب ابن اصدق پرداخت و در این احیان با مصاحبت و مذاکره با جناب اسم الله به فوز ایمان نائل گشت. او ظاهراً اولین فردی است که از ابناء خلیل به امر جمال قدم ایمان می‌آورد و سلاله‌اش مصدر خدمات مهمّه به امر الهی می‌گردند.

باری جناب اسم الله سرانجام بنا به دستور ناصرالدین شاه از سجن طهران رهائی یافت و همراه با زندانیان دیگری که به وساطت ایشان آزاد شده بودند سه روز در مسجد سپهسالار به سر برد و سپس به منزل شاهزاده محمّد ولی میرزا که از دوستان ایشان در ایّام مشهد بود نقل مکان نمود و نوزده روز در آن منزل مسکن و مأوی گزید. در آن ایّام با جمعی از علما و رجال پایتخت امکان

ملاقات و مذاکره فراهم آمد و جناب اسم الله در مجلس بحث و گفتگویی که به فرمان شاه در منزل عین‌الملک تشکیل شد نیز شرکت نمود و به سؤالات و مطالب نفوسی که در آن مجلس شرکت نموده بودند از جمله میرزا محمد اورمانی، ملا علی کنی، سید اسمعیل بهبهانی و سید صادق سنگلجی به نهایت درایت و شجاعت پاسخ گفت.

جناب اسم الله پس از ایام رهائی از سجن طهران به همراه فرزند و حسن و حسین نامی از زندانیان که به امر مبارک ایمان آورده بودند راهی خراسان گشت و در بلاد بین راه نظیر شاهرود و بسطام و سبزوار و نیشابور چند روزی اقامت نموده به هدایت اهالی و ملاقات احبای آن نقاط همت گماشت.

جناب اسم الله الاصدق پس از ورود به مشهد سه سال در آن مدینه مقیم گشت و به هدایت طالبین مشغول گردید. در این اوان نفوسی نظیر آقا میرزا احمد یزدی و آقا محمد نبیل زرنندی به مشهد ورود نموده در بیت جناب اسم الله منزل نمودند. میرزا احمد یزدی پس از ارتفاع ندای حضرت باب در مشهد با جناب اسم الله ملاقات نموده و مؤمن شده بود. او مخاطب لوح معروف عربی جمال قدم موسوم به لوح احمد است. در ایام مشهد منزل جناب اسم الله محل آمد و رفت وجوه احباء و نیز طالبین حقیقت بود. از جمله نفوسی که به وسیله جناب اسم الله به امر مبارک مؤمن شدند حاجی میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه بود که بعدها وزیر خراسان شد. میرزا ابوالحسن مستشار دفتر از خاندان مستوفی نیز به امر مبارک اقبال نموده منزلش محل اجتماع احباب گشت و سلاله اش در ظل امر به تقدیم خدمات فائز شدند. محمد حسن خان کاشانی نیز که از وجوه معتبر کاشان بود در ایام طهماسب میرزا مأمور خراسان گردید و سرانجام در بروجرد به شهادت رسید.

جناب اسم الله الاصدق پس از ایام مشهد بر حسب امر جمال قدم به طهران سفر نمود تا محرمانه محل اختفای رمس مطهر حضرت ربّ اعلی را تغییر دهد. او در این سفر در منزل جناب ملا علی اکبر شه میرزادی که ولد روحانی او و در مشهد به هدایتش توفیق یافته بود سکونت نمود و سپس عازم کاشان، اصفهان و یزد شد و در هر بلد مدّت کوتاهی اقامت نموده عده‌ای را به طریق ایمان هدایت نمود. از جمله با تعدادی از افغان سدره مبارکه نظیر حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر و حاجی میرزا محمد تقی افغان وکیل الدوله ملاقات نموده آنان را سبب ایقان و اطمینان گشت.

جناب اسم الله پس از این اسفار به خراسان معاودت نموده علی‌رغم وجود شدائد و تعرض اعداء به ادامه خدمات خود پرداخت و در اسفاری که در بلاد خراسان نمود همه جا با یاران الهی

ملاقات کرده و آنان را سبب ثبوت و رسوخ و قیام به خدمت در ظلّ امر الهی گشت تا آن که لوحی از ساحت منیع جمال قدم خطاب به او عزّ نزول یافت که در آن چنین می فرماید:

«قد حضرت لدى العرش فى ليلة من اللّیال... ان یا اسمنا الاصدق توجّه الی المنظر الاکبر منقطعاً عن العالمین... ان اجعل ابنک فى البیت ثمّ اکف فى الطریق برجل واحد امین...».

جناب مقدّس پس از وصول لوح مبارک به همراهی ملازمی به نام میرزا جعفر که جمال قدم به وی لقب رحیم عنایت فرموده اند از طریق شاهرود عازم بادکوبه و از آنجا روانه ساحت اقدس گردید و در سال ۱۲۹۱ هـ ق (۱۸۷۴ م) زمانی که جناب شیخ کاظم سمندر نیز مشرف بوده اند به آستان مبارک مشرف گردید و به مدّت چهار ماه از عنایات و مواهب لانهایه مولای خویش محظوظ و مستفیض گشت.

جناب اسم الله بنا بر مندرجات لوح جمال قدم که می فرماید:

«... ارجعناک لتذکر النّاس بما رأیت و عرفت و تدعوهم بالاستقامة الکبری...» از ساحت اقدس از طریق موصل و بغداد عازم ایران گشت و در بین راه به هر جا ورود نمود به نشر نفعات و بیان خاطرات و ارائه بیّنات ظهور جمال قدم مشغول گشت و چون به مدینه همدان رسید ضعف قوای جسمانی بر وجود آن خادم شجیع و ممتحن امر الهی مستولی گشت و پس از دوازده روز روح پاکش به عالم بالا و ملکوت ابهی صعود نمود و جسدش در بقعه شاهزاده حسین در مدینه همدان به خاک سپرده شد. صعود جناب اسم الله الاصدق در سنه ۱۲۹۱ هـ ق (۱۸۷۴ م) واقع شد و شرح تشرف و صعود آن نفس نفیس در یکی از الواح فرزند برومندش جناب ابن اصدق عزّ نزول یافت. پس از صعود جناب اسم الله از قلم جمال اقدس ابهی زیارت نامه ای نیز به اعزاز آن جان پاک عزّ نزول یافت. جمال قدم در لوحی که در تعزیت جناب ابن اصدق پس از صعود جناب اسم الله الاصدق عزّ نزول یافته در ذکر شمیم آن قدوه حسنه از جمله چنین می فرماید:

«... یا علی لا تحزن عمّا ورد علیک انّ اسمنا الاصدق قد فاز بما لا فاز به احد الا من شاء ربّک انّ ربّک یعزّیک فضلاً من عنده تفکر فی هذا المقام العظیم و کن من الشاکرین...».

معامد و نعوت و سجایای بارزه جناب اسم الله الاصدق البتّه در الواح دیگر نازل از اقلام جمال قدم و حضرت عبدالبهاء نیز انعکاس یافته و از جمله حضرت عبدالبهاء درباره بنای مرقده منور آن اسم اصدق الهی در یکی از الواح جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی چنین می فرماید:

«هو الله ای امین من، می دانی که حضرت اسم الله الاصدق علیه بهاء الله ابهی چقدر جانفشان

بود و به چه مثابه خدمت به آستان مقدّس نمود و چقدر خالص و پاک و تابناک بود. لهذا عبدالبهاء زیارتی به جهت آن شخص جلیل مرقوم نمود که در مرقد پاک او تلاوت نمایند ولی قبر نورانش در این مدّت ساخته نشده است که زیارت خوانده گردد زیرا کسی اگر از خارج بر قبر مرور نماید نشناسد. لهذا اگر ممکن خود شما و اگر ممکن نیست جناب شهید ابن اصدق به همدان روید و دوپست تومان خرج آن قبر لطیف نمائید و بسازید ع.ع».

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبّای همدان چنین می فرماید:

«ای یاران عبدالبهاء، شکر کنید خدا را که به نور هدی روی روشن و خوی مشکبار شد... رمس معطر حضرت متصاعد الی الله من ادرك الرفیق الاعلی جناب اسم الله الاصدق را تعمیر مکمل فرمائید و آن چه مصروف گردد دین عبدالبهاء است، مرقوم دارید، ارسال می شود. ع.ع».

یکی از آثار عظیمه موجود در شرح محامد و احوال و نعوت جناب اسم الله الاصدق مناجات طلب مغفرتی است که به جهت ضلع ایشان امه الله بی بی جان از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته و در آن هیکل اطهر مرکز میثاق به سجایای جناب اسم الله نیز به تفصیل پرداخته اند. در این مناجات حضرت عبدالبهاء به این نکته تصریح می فرماید که صدمات و مصائب وارده بر جناب اسم الله الاصدق سبب تلقّب ایشان به "شهید" گشته و اجر شهید به آن رجل رشید عطا شده است. نظر به این مطلب است که جناب میرزا علی محمد ابن اصدق ایادی امرالله به "شهید ابن شهید" و "شهید ابن اسم الله" ملقّب شده و به این نام در بین احباب مشتهر گشته است.

اعضای عائله جلیله جناب اسم الله الاصدق در ظلّ امر الهی به تقدیم خدمات عظیمه توفیق یافته اند و در الواح عدیده مشمول الطاف و عنایات لانهایه طلعات مقدّسه امر بهائی واقع شده اند. شرح حال جناب اسم الله الاصدق را با این کلام معجز شیم جمال قدم زینت می دهد که در یکی از الواح جناب ابن اصدق چنین می فرماید:

«... در جمیع امور از اعمال حسنه و اخلاق روحانیّه و افعال مرضیه به اسمی الاصدق المقدّس اقتدا نما. او از نفوسی است که فی الحقیقه به طراز عبودیت لله مزین شده. ینبغی لکلّ نفس ان یدکره بما ذکره لسان عظمتی فی ملکوت بیانی البدیع...».

عائله اسم الله الاصدق

وحید رافتی

در شرح حیات و خدمات جناب اسم الله الاصدق و بعضی از افراد عائله ایشان مطالبی مشروح در کتاب پیک راستان به طبع رسیده و تعدادی از الواح و آثار مبارکه بهائی خطاب به اعضای آن خاندان جلیل نیز در آن کتاب مندرج گردیده است. (۱)

آنچه در این مقام مدّ نظر قرار خواهد گرفت ارائه اطلاعات و آثار مبارکه‌ای است که پس از نشر کتاب فوق بدست آمد و درج آنها در این مقاله مکمل مندرجات آن کتاب خواهد بود.

مطلب اول - شجره نامه عائله جناب اسم الله الاصدق

در صفحات بعد، شجره نامه عائله جناب اسم الله الاصدق را به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند تا ارتباط اعضای این عائله با یکدیگر حتی المقدور روشن گردد. تکمیل هر چه بیشتر این شجره نامه مستلزم مطالعات و اطلاعات وسیع‌تری است که ان شاء الله وسایل جمع آوری و ارائه آن در آینده ایام فراهم خواهد آمد.

مطلب دوم - همان طور که در شجره نامه مزبور ملاحظه می‌شود آقا میرزا حبیب الله فرزند جناب اسم الله الاصدق و برادر ایادی امرالله جناب ابن اصدق بوده‌اند. چون در کتاب پیک راستان اشاره‌ای گذرا به احوال ایشان شده (۲)، در این مقام با استناد به مندرجات کتاب تاریخ عشق‌آباد، اثر جناب استاد علی اکبر بنای یزدی اطلاعات بیشتری را درباره جناب میرزا حبیب الله ابن جناب اسم الله الاصدق در اختیار علاقمندان می‌گذارد:

«... جناب میرزا حبیب الله چندی قبل در عشق‌آباد تشریف داشت بیتی ابتیاع نموده بعد از چندی وصیّت نامچه مرقوم نموده به حقیر سپرد و خلاصه مضمونش این بود که بعد انقضاء مدّت حیات تمام مایملک من به فوق راجع است، احدی را در آن حقّی نیست. و ازین جا به سبزواری حرکت نمود و در آخر ایام در ترشیز به رحمت ایزدی واصل. صورت وصیّت نامه را حقیر به محضر مبارک

عرض نمودم. جواب آن در لوح جناب [آقا علی ابن جناب] حاجی ابوطالب می فرمایند که بما حکم الله فی الكتاب عمل نمایند و نسبت به ابن اصدق و میرزا حبیب الله اظهار عنایت می فرمایند و زیارت نامه نازل می نمایند، طوبی له و حسن مآله...» (۳)

متن لوحی که در سطور فوق به آن اشاره شده به شرح ذیل است:

«عشق آباد جناب آقا علی ابن جناب ابی طالب علیه بهاء الله

ای بنده حقّ مکتوب شما واصل و بر حوادث اطلاع حاصل گشت. از صعود جناب میرزا حبیب الله علیه بهاء الله الابهی نهایت تأثر حاصل گردید فی الحقیقه وجود مبارکی بود و مخلص در امر حقّ در این مدّت جز نعت و ستایش در حقّ ایشان مسموع نشد همواره با قلبی فارغ و روحی مستبشر و صدری منشرح به الطاف الهیّه به کسب و کار خود مشغول بود وجود ساکنی بود و به حال خود راضی و متشکر و ممنون و خوشنود. احبّای الهی باید او را فراموش ننمایند و همیشه به یاد و ذکرش مشغول گردند و از درگاه احدیّت طلب رحمت و مغفرت کنند و قبر منورش را بسازند و چند نفر بالنیابه از این عبد در یوم مبارکی زیارت قبر انور او را نمایند.

و انک انت یا الهی ماج بحر غفرانک و هاج اریاح لطفک و احسانک و فاض سحاب جودک و امتنانک علی احبائک الذین صفت ضمائرهم و طابت سرائرهم بفیضک الجلیل فی هذا الیوم العزیز و منهم هذا العبد الذی انقطع الیک و وفد علیک و حضر بین یدیک. ای ربّ انه عبدک الخاضع لعتبة قدسک السّاجد لتراب الدّلّ فی خدمة احبائک و انتسب الی من جعلته آیه رحمانیتک بین خلقک و رایة ذکرک بین عبادک. ربّ ربّ تجلّ علیه بانوار نیر غفرانک و اغرقه فی بحر لطفک و احسانک و اشمّل لحظات عین رحمانیتک امّه الّتی آمنت بک و بآیاتک و توجّهت الی ملکوت فردانیتک و دلّع لسانها بذکرک و ثنائک و انتهت انفاس حیاتها فی حبّک و التذکر بذکرک انک انت العفو الغفور الرّحمن الرّحیم.

در خصوص اموال آن متصاعد الی الله مرقوم نموده بودید به موجب وصیّت نامه او مجری دارید و در خصوص خانه اش مرقوم نموده بودید به آنچه مقتضای حکم الهی است و نصوص قاطعه ربّانی

محمد کریم صغری + نسیم جیلان → (۱) طمہ) دادہ پیر، پیر اللہ الاصطق ملا صلیق مقنس +
 فی ای جان (جنگ ای بی)

حیات اللہ فرزار
 قسمہ
 آفاقہ

حیب اللہ + بیبہ (بیلک) + صغریہ +
 مہرزا احمد قاسمی

(زرچہ اول) +
 طاہرہ زائد
 ملا حسین پورانی

(۱) آفاقہ +
 حیات اللہ میر
 (میر خان)

موزین اللہ قراسلی
 رگہ
 حلی
 حواء اللہ
 وجیہ

(۲) طلسمہ +
 لطف اللہ شام

(۳) روحا +
 موسیٰ خدا نوبت

طلعت خلی
 حقیہ
 حطابہ سمر
 ملیہ مجرب
 تراث التحیہ
 زکیہ پیر الہی
 صورت مستطری
 صیب سمر

(۲) طوبہ +
 نکر حیات اللہ فرزار

نقیہ فتح آظمر
 جنیہ موہن
 بیبہ مہادی
 نوری
 روح اللہ فرزار
 رقت

ابراج خدا نوبت
 سیر خدا نوبت (مستطری)
 لامہ خدا نوبت

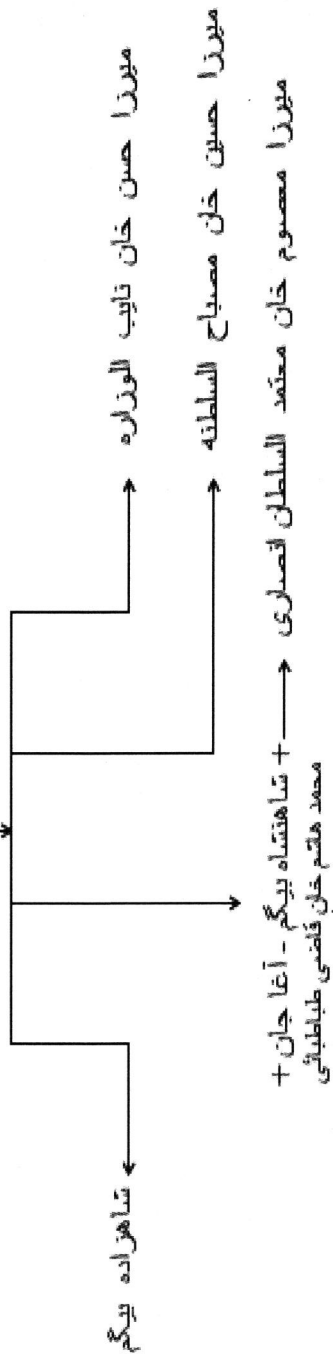
پاشدہ پیمان
 فریدون منجم
 شہر منجم
 فرہنگ منجم

شجرہ زائده جناب اسم اللہ الاصطق

فتح علی شاه قاجار + مریم



(شاهزاده بیگم شاه بیگم) ضیاء السلطنه +
حاج میرزا مسعود انصاری گرمروی



شاهزاده بیگم

میرزا حسن خان نایب الوزاره

میرزا حسین خان مصباح السلطنه

میرزا مصصوم خان محتمد السلطان انصاری + شاهنشاه بیگم - آغا جان +
محمد هاشم خان قاضی طباطبائی

میرزا مهدی قاضی

خانم شاهزاده میرزا اسحق

خان انصاری گرمروی

عزرا - ضیاء الحاجیه (زوجه دوم) +
علی محمد ابن اصدق (*)

آغا شاهزاده (بدیعه) +
انتظام السلطنه (سید عبدالله)

انتظام السلطنه (میر سید محمد) +
خورشید لقا عفری

عبدالله انتظام

بقیه شجره نامه جناب اسم الله الاصدق

معمول دارید و هر قسم که حضرت شهید ابن شهید مصلحت می‌دانند طبقاً لشریعة الالهیه مجری دارند مراجعت به ایشان نمائید.

جناب ابوی را از قبل این عبد تکبیر ابداع ابهی ابلاغ کنید و بگوئید محزون مشو مغموم مگرد از آنچه واقع مستبشر باش و ممنون، نه افسرده و دلخون و اخوی جناب محمود را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمائید امیدوار چنانم که با رخی پر انوار در انجمن ابرار محشور گردد و علیک التّحیّة و الثّناء ع ع».

جمال قدم نیز در لوحی که به اعزاز جناب ملا علی بجستانی عزّ نزل یافته درباره جناب آقا میرزا حبیب الله چنین می‌فرمایند:

«یا حبیب قلبی هفته قبل نامه مفصل مبسوط که حاوی آیات الله جلّ جلاله بوده ارسال شد... خدمت حبیب روحانی جناب آقا میرزا حبیب الله ابن اسم الله الاصدق علیهما بهاء الله ابهی عرض نمایم که دو لوح اعظم اقدس اعلی که از سماء عنایت فاطر السّماء مخصوص ایشان و اخت علیهما بهاء الله نازل هفته قبل ارسال نشد حال در این کره ارسال گشت لله الحمد مذکورند از حقّ می‌طلبم ایشان را تأیید فرماید تا از بحور رحمت و عنایت و علم و حکمت الهی که در الواح مکنون و مستور است بیاشامند نسئل الله ربّنا و ربکم ان یؤیّده علی ما یحبّ و یرضی و یوقفه علی ما یرفع به امره و یظهر مقامه أنّه هو السّامع المحیب و هو الرّقیب القریب...».

لوح مبارک فوق از لسان میرزا آقا جان خادم الله به تاریخ ۳ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۵ هـ ق (۱۸ دسامبر ۱۸۸۷ م) عزّ نزل یافته است.

مطلب سوّم - همان طور که در شجره نامه عائله جناب اسم الله الاصدق ملاحظه می‌شود امة الله هدهد ضلع جناب اسم الله الاصدق و مادر زوجه جناب آقا محمد کریم عطار بوده است. (۴) حضرت بهاء الله در لوحی که به ظنّ قوی به اعزاز جناب حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی (حاجی آخوند) عزّ نزل یافته و به تاریخ ۱۳ صفر ۱۳۰۰ هـ ق (۲۴ دسامبر ۱۸۸۲ م) مورّخ می‌باشد درباره امة الله هدهد و صبیّه ایشان چنین می‌فرمایند:

«الحمد لله الذی تفرّد بالمحبّة و توحّد بالوداد...»

این که درباره امة الله هدهد علیها بهاء الله مرقوم داشتید وقتی از اوقات مخصوص این فانی مجدّد ذکر ایشان را نموده و به طراز عنایت حقّ جلّ جلاله فائز شدند و لسان عظمت به این کلمه علیا

ناطق، قوله تعالى: يا أَيُّهَا النَّاطِرُ الى وجهى والقائم على خدمة امرى بشَّرها من قبلى وكبَّر عليها امرأً من لدن ربِّك المشفق الكريم. انا ذكرناها من قبل و بنت اسمى الاصدق الذى اقبل وتوجَّه الى شطرالله امرأً من عنده الى ان دخل السَّجن وقام لدى الباب وسمع نداء الله المقتدر العزيز الوهاب. انا نكبَّر عليها و على امَّها و على امائى اللائى اقبلن الى الله مالك الرِّقاب و نوصيهن بالعمل الخالص و ما ينبغى لايَّام الله ربِّ الارباب. كذلك ماج بحرالبيان اذ يمشى الرَّحمن فى اعلى المقام انتهى. الحمد لله فازت بما ارادت قد ذكرت و نزلت لها و لبنتها ما تَضَوُّع به عرف عناية ربِّنا الكريم...» (٥)

دربارهٔ عاقبت احوال امة الله هدهد در كتاب تاريخ عشق آباد به قلم جناب استاد على اكبر بناى يزدى چنين مسطور است:

«... ضلع حضرت اسم الله الاصدق والده شهيد ابن الشهيد ميرزا على محمد ابن اصدق و جناب ميرزا حبيب الله عليهم بهاء الله و ثنائه در سنه ١٣١٨ [هـ ق/١٩٠٠ م] به اتفاق جناب آقا ميرزا احمد قائمى ابن نبيل جذب الاحباب عليهما بهاء الله و جناب آقا ميرزا محمد نقاش از طريق عشق آباد به ارض مقصود رفته به شرف زيارت عتبه مقدسه و روضه مطهره فائز شدند و به زيارت جمال منور غصن سدره بقا و اعظم تجلّى شمس جمال ابهى كه از افق هيكل عبدالبهاء ساطع و لامع و مشرق است نائل شدند و بعد از درك فيوضات و عنايات لانهايات بعد از اذن راجع شدند. در بين راه مرض جزئى بر جسد ايشان حادث شد، كثرت سن و صدمه راه مانع از براء آن مرض بوده، عاقبت مرض غالب شده آن مخدره نيز قالب را تهى نموده ارتحال و به عالم قدس بقا انتقال مى نمايد. در واقون [Wagon] قريب به عشق آباد بوده ايشان را به عشق آباد آورده او را غسل [و] كفن نموده تمام احباب در تشييع جنازه اش حاضر شده بر او نماز گزارده در مقبره اهل بهاء او را دفن مى نمايند و در زمين اعظم احباب جمع شده آيات و مناجات تلاوت مى نمايند و قهوه و چائى ميل مى نمايند. اين است معنى عاقبت بخيرى كه پس از سن هشتاد و زيارت عتبه مقدسه و درك فيوضات و طاهر شدن از سيئات و دوباره آلوده نشدن به متعلقات پاك [و] پاكيزه از جميع كدورات منقطعاً عن كلِّ الممكنات به عالم قدس نورانى طيران نمايد، طوبى له و حسن مآب....» (٦)

مطلب چهارم - همان طور که در شجره نامه جناب اسم الله الاصدق ملاحظه می شود خواهر جناب ابن اصدق، یعنی صمدیه خانم همسر جناب آقا میرزا احمد قائنی بوده است. جناب احمد قائنی، فرزند ملا محمد علی نبیل قائنی (۷)، یکی از احبای سرشناس خراسان بوده و سال ها در صفحات مختلفه آن سرزمین به خدمت امر الهی اشتغال داشته و سنینی نیز در ارض اقدس به خدمت عتبه مقدسه مشغول بوده است.

جناب فاضل مازندرانی در شرحی به اختصار درباره ایشان در کتاب ظهورالحق چنین نوشته اند: «... آقا میرزا احمد قائنی خلف آقا میرزا محمد علی نبیل اهل قائن... غالباً مراسلات این امر در خراسان به وسیله او می شد و سفری در سال ۱۳۱۷ [ه ق/۱۸۸۹م] به عکا شتافت و به حضور حضرت عبدالهء مشرف گردیده عودت نمود. آنگاه در سال ۱۳۲۲ [ه ق/۱۹۰۴م] مجدداً به عکا رفت و یازده ماه در جوار افضال به سر برده مراجعت کرد و در خراسان به مسافرت و تبلیغ و خدمت این امر مشغول گردید و عاقبت در سال ۱۳۳۴ [ه ق/۱۹۱۶م] به حیفا شتافت و حسب الاجازه به خدمات روضه ابهی و باغچه مشغول شد و چند سالی مانده درگذشت». (۸)

شرح مفصل احوال، صدمات و خدمات جناب میرزا احمد قائنی را جناب حسن فؤادی نیز مرقوم داشته و آن شرح در کتاب تاریخ دیانت بهائی در خراسان (۹)، مطبوع و منتشر است. جناب قائنی در ایام حیات خود واسطه ارسال الواح و مکاتیب متعدده بوده و خود نیز مخاطب آثار عدیده قرار گرفته است. یکی از الواح حضرت عبدالهء خطاب به ایشان در محاضرات (۱۰)، به طبع رسیده و صورت دولوح دیگر ایشان به شرح ذیل است:

«خ جناب آقا احمد ابن النبیل من اهل قائن علیه بهاء الله ابهی
هو الله ای بی سرو سامان الهی تو شاخ آن سرو آزادی و میوه آن باغ و جویبار، از کینونت او نابتی و از حقیقت او منشعب و ثابت از خلق و خوی او با بهره ای و از عنصر جان و دل او صادر. سر مصون او هستی و لؤلؤ مکنون او لا بد باید فرع تابع اصل گردد و شاخ گوهر نخل بار آورد چون آن روح معرّد و روح مقدس ایام را در بلایای سبیل الهی بسربرد و اوقات را در مشقات عظیمه در راه خدا منتهی کرد تو که شبل آن شیری و اسد آن عرین باید در محبت الهی هر ساعتی بسته دام بلایی گردی و مبتلای صد هزار گونه آلام. از صدمات شما از جهتی نهایت تأثر و تحسّر حاصل و از جهت دیگر سبب امید و رجای کامل. اما سبب تأثر، از شدت بلای بی منتها و اما علت رجاء، تاسی

به آن بنده درگاه کبریا. پس خوشا به حال تو که یادگار جسم و جان او هستی و برگذار خلق و وجدان او. از درگاه بهائی امید است که شمع روشنی شوی و نور انجمنی، آیت ملکوت شوی و رایت سلطان جبروت و آثار آن بزرگوار را احیا نمائی.»

«س جناب احمد ابن من صعدا الى الله النبيل قبل على من اهل قائن عليهما بهاء الابهي هو الابهي ای جوان رحمانی ناله و فغان از هجران و حرمان نمودی و حسرت و حرقت از فرقت جمال جانان بیان کردی آتشی از سوز جانگداز برافروختی و قلب مجروحان را و کبد محرومان را بسوختی این سوز و گداز را بیان نتوان نمود و این حرقت و حسرت را تحریر و تقریر نتوان کرد قلم ضعیف را چه قدرت این شرح بسیط باشد و مداد قلیل را چه یاری بسط این بحر عظیم بود؟ پس این ناله و فغان را در عالم دل و جان گذاشتن بهتر و خوش تر است و چون شعله آتش در درون پیچد و سر پوشیده ماند و سر نهفته گردد سوزش و شدتش بیشتر باشد و حرقت و تابشش عظیم تر گردد. این عباد اگرچه به آتش فراق سوختیم لکن جناب والد الذی صعدا الى الملکوت الابهي مسرور و مستبشر شد و به مشاهده و لقا فائز گردید و جناب نبیل اکبر نیز به عالم ابهي پرواز نمود و در ظلّ سدره منتهی مأوی جست و در فردوس اعلی به شرف لقا فائز گشت و کأس عنایت را از دست ساقی احدیت نوشید و این مهجوران را آرزو چنان است که در مشهد فدا جانبازی نمائیم و خنجر جفا از این خنجر وفا موجی از دماء به حرکت آرد. باری، ای مرغ آشیان محبت الله در سبیل الهی سعی و کوشش کن و جهد و جوشش که ترویج دین الله نمائی و اشعال نار محبت الله لعمری هذا هو الموهبة العظمی و الوسيلة الكبرى للفوز و اللقاء فی الملکوت الابهي ع ع.»

حضرت عبدالبهاء در محامد و نعوت جناب آقا میرزا احمد قائی در لوحی که به تاریخ ۷ می ۱۹۱۹م، در عکّا عزّ صدور یافته و مخاطب آن اعضای محفل روحانی مشهد می باشند چنین می فرمایند:

«... جناب آقا میرزا احمد قائی آن هیکل نورانی و آن نفس رحمانی در بحبوحه حرب بین دول و ملل به نهایت مشقت خود را به ساحل ارض مقدّس رساند. و چون راهها مقطوع بود اقامت در عتبه مبارکه نمود و با کمال انجذاب و اشتعال به باغبانی روضه مبارکه قیام نمود. شب و روز آرام نداشت و در حین سقایه مسجد الحرام در بحر مناجات مستغرق بود. سنگ و کلوخ را به حرکت

می آورد و ثبوت و رسوخ می نمود. عاقبت احساسات روحانی و بشارات آن جهانی چنان او را احاطه نمود که روح تحمّل ننمود. قالب جسمانی ترک نمود و این قمیص ترابی را وا گذاشت و با هیكل نورانی به اوج آسمانی پرواز نمود و علیه و علی الكلّ البهاء الابهی...» (۱۱)

همان طور که در سطور فوق مذکور شد صمدیه خانم همسر جناب آقا میرزا احمد قائمی بوده و شرح حال و فقراتی از الواح ایشان در کتاب پیک راستان منتشر گردیده است. (۱۲)

ذیلاً یکی دیگر از الواح نازله از قلم جمال قدم خطاب به امه الله صمدیه را نیز مندرج می سازد:

«امه الله صمدیه علیها بهاء الله

بسمی المهیمن علی من فی الأرض و السماء انا نذکر امتی الّتی سمعت ندائی و فازت بعرفانی و شربت کوثر حبّی من ایادی امری المبرم المتین. انا سمعنا ذکرک ذکرناک و رأینا اقبالک اقبلنا الیک من هذا المقام الأعلى المقرّ الّذی فیہ ظهر کلّ امر حکیم تمسّکی بعروة عنایة الله ثمّ اذکره بربوات تنجذب بها افئدة الاماء ان ربک لهو المعلم العلیم ایاک ان تحزنک شئون الدنیا توکلّی فی کلّ الامور علی الشّاهد السّامع البصیر. البهاء علیک و علی کلّ امة اقبلت و قالت لک الحمد یا مقصود العالمین و محبوب العارفین و اله من فی السموات و الارضین». (۱۳)

مطلب پنجم - شرحی درباره امه الله شمس جهان در پیک راستان به طبع رسیده و چند فقره از الواح نازله به اعزاز ایشان نیز در آن کتاب انتشار یافته است. (۱۴)

در تزئید اطلاعاتی که در پیک راستان ارائه گشته مرقوم می دارد که لوح مندرج در مکاتیب عبدالبهاء با مطلع: «ای ورقه موقنه الحمد لله از بدایت حیات هدایت یافتی...» (۱۵)، نیز به اعزاز «امه الله المقربه ضلع عطار»، یعنی شمس جهان عزّ صدور یافته است.

قابل توجه است که لوح جمال قدم با مطلع: «یا عنایت الله علیک بهائی حمد کن مقصود عالم را...» که در کتاب مآخذ اشعار (۱۶)، به طبع رسیده نیز به اعزاز «عنایت ابن ع ط»، یعنی جناب آقا عنایت الله فرززار فرزند آقا محمد کریم عطار و شمس جهان خانم عزّ نزول یافته است.

مطلب ششم - شمه ای از احوال و چند فقره از آثار مبارکه که خطاب به جناب آقا میرزا عبدالله انتظام عزّ صدور یافته در کتاب پیک راستان آمده است. (۱۷)

لوح مبارک ذیل نیز خطاب به ایشان صادر شده است:

«جناب آقا میرزا عبدالله علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند:

هوالمشرق عن افق الملکوت حبیباً شمس حقیقت تابان و ابر بهاری در فیضان و اریاح بهار الهی از کلّ جهات در هیجان هر قطعه از اراضی استعدادات و حقائق اگر در این یوم اعظم سرسبز و خرم نگردد شبهه ای نه که ابدال دهر از فیوضات رحمانیه محروم ماند و جز خار ندامت و نومیدی گیاهی نرویانند و دهقان معرفت و دانائی آنچه در ارض نفوس بیشتر بکوشد فیوضات و برکات تزیید نماید و آنچه مظهر فیوضات نامتناهیّه گردد تا زمین به همت زارع پاک و آماده نگردد ثمرات کلیّه نبخشد و ربیع عظیم حاصل نشود. پس به همت بلند باید قصد این مقاصد ارجمند نمود و به قوت الهیه و تأییدات صمدانیه اراضی نفوس ناس را از خس و خاشاک شئون غیر لایقه به عالم انسانیت پاک و مقدّس نمود تا مستعدّ فیوضات الهیه گردد و در عالم بشریت هیچ شیء چون اخلاق و اطوار و دانائی نفوذ و سرایت نداشته زیرا قوت الهیه مؤید آن. عزّت ابدیه و عالم وجود تشنه این زلال سلسبیل الهیه است. آقا». (۱۸)

یادداشت‌ها

- ۱- وحید رأفتی، پیک راستان (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۵ م).
- ۲- پیک راستان، ص ۳۵۶-۳۵۷
- ۳- استادعلی اکبر بنا، تاریخ عشق آباد (طهران: لجنه ملی محفوظه آثار، ۱۳۳ بدیع، شماره ۹۴)، ص ۲۰۷
- ۴- جناب فاضل مازندرانی در اسرارالآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ بدیع)، ج ۵، ص ۲۶۳ چنین نوشته اند که: «هدهد... در الواح و آثار لقب مادر آقا محمد کریم عطار مشهور بود». در این عبارت محتملاً کلمه "ضلع" یا "زوجه" بعد از کلمه "مادر" از قلم افتاده است.
- ۵- تمام این لوح در مجموعه آثار قلم اعلی (طهران: لجنه ملی محفوظه آثار، ۱۳۳ بدیع، شماره ۲۸)، ص ۴۹-۱۱۴ به طبع رسیده است.
- ۶- تاریخ عشق آباد، ص ۳۳۰-۳۳۱

- ۷- شرح احوال جناب ملا محمد علی نبیل قائنی در تذکرة الوفاء (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۲ م)، ص ۴۹-۵۳ به قلم حضرت عبدالبهاء به رشته تحریر در آمده است.
- ۸- اسدالله فاضل مازندرانی، کتاب ظهورالحق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱ بدیع)، ج ۸، قسمت اول، ص ۲۵۰.
- ۹- حسن فزادی بشروئی، تاریخ دیانت بهائی در خراسان (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۷ م)، ص ۱۶۵-۱۷۵.
- ۱۰- عبدالحمید اشراق خاوری، محاضرات (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۹ م)، ج ۳، ص ۱۹۷-۲۰۰.
- ۱۱- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: فرج الله زکی الکردی، ۱۹۲۱ م)، ج ۳، ص ۳۴۳-۳۴۴.
- ۱۲- نگاه کنید به پیک راستان، صفحات ۴۲، ۲۹۰-۲۹۲ و ۳۵۵.
- ۱۳- این لوح در مجموعه آثار قلم اعلی (شماره ۲۶، ص ۲۹۲-۲۹۳) نیز به طبع رسیده است.
- ۱۴- نگاه کنید به پیک راستان، ص ۳۸-۴۱، ۳۱۰-۳۱۲ و ۳۵۷.
- ۱۵- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴ بدیع)، ج ۷، ص ۱۶۸.
- ۱۶- وحید رأفتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۴ م)، ج ۴، ص ۲۴۱-۲۴۲.
- ۱۷- پیک راستان، ص ۲۰۶، ۲۱۲-۲۱۵، ۳۶۲-۳۶۴.
- ۱۸- این لوح در مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۶، ص ۲۴۸-۲۴۹ به طبع رسیده و از امضای "آقا" که در انتهای آن آمده است چنین پیداست که از قلم حضرت عبدالبهاء در ایام جمال قدم عزّ صدور یافته است.

شرح حال جناب ابن اصدق

وحید رافتی

شرح مفصل احوال و سوانح حیات ایادی امرالله جناب ابن اصدق، فرزند برومند جناب اسم الله الاصدق، در آثار و کتب عدیده بهائی انعکاس یافته است.^۱ از جمله مهم ترین منابع شرح احوال و خدمات آن نفس جلیل سلسله مقالات جناب دکتر شاپور راسخ است که در چندین شماره مجله آهنگ بدیع (سال ۲۷) به طبع رسیده و در کتاب جناب عبدالعلی علائی موسوم به مؤسسه ایادی امرالله (ص ۴۶۵ - ۴۹۳) تجدید طبع شده است. سوانح ایام حیات آن شخص شخیص را چند نفر دیگر از نویسندگان و پژوهندگان بهائی نیز به رشته تحریر کشیده اند. از جمله می توان به چند منبع اصلی ذیل مراجعه نمود:

۱- هوشنگ گهرریز، حواریون حضرت بهاء الله، ص ۱۷۴-۱۸۱

۲- اسدالله فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۸، ص ۳۷۵-۳۷۷

کتاب انگلیسی *Eminent Bahá'ís in the Time of Bahá'u'lláh* (ص ۱۷۱-۱۷۶) و *Lights of Fortitude* (ص ۹-۱۲) اثر جنابان بالیوزی و هارپر نیز حاوی فصلی درباره شرح حیات و خدمات جناب ابن اصدق است. جناب ادیب طاهرزاده نیز در مجلد چهارم کتاب خود موسوم به *Revelation of Bahá'u'lláh* شمه ای از مطالب مربوط به زندگی و خدمات جناب ابن اصدق را به رشته تحریر درآورده اند (ص ۳۰۱-۳۰۴ و ۳۱۶-۳۱۸ و ۳۲۳-۳۲۴).

به علاوه منابع فوق در آثار نشر نشده ای نظیر مجلد ششم کتاب ظهور الحق و تاریخ امری خراسان اثر جناب میرزا حسن فوادی نیز می توان شمه ای از احوال جناب ابن اصدق را مطالعه نمود. روحا خانم صبیئه جناب ابن اصدق نیز در خاطرات خود شرحی از احوال والد بزرگوار مرقوم فرموده اند که امید است روزی به دست طبع و انتشار سپرده شود.

کثرت منابع موجود درباره احوال و خدمات و مساعی مجدانه جناب ابن اصدق ما را از شرح و تفصیل جزئیات این مطالب در این مقام بی نیاز می سازد اما برای آن که مطالعه الواح نازله

^۱ این مقاله از پیک راستان (ص ۳۳۹-۳۵۳) نقل شده است.

خطاب به این شخص شخیص قرین شرحی دربارهٔ حیات آن جناب باشد و مضامین مندرجه در الواح مبارکه را روشن و واضح نماید به اختصار به شرح احوال آن بزرگوار می‌پردازیم و خوانندگان علاقمند به مطالعهٔ وسیع‌تر این مواضع را به ملاحظهٔ مآخذ فوق دعوت می‌نمائیم. جناب میرزا علی محمد مشهور به ابن اصدق فرزند جناب ملا صادق مقدس خراسانی معروف به اسم الله الاصدق است. ابن اصدق در سال ۱۲۶۷ هـ ق (۱۸۵۱ م) در مشهد زاده شد و چون حضرت ربّ اعلیٰ محض فضل و عنایت به جناب اسم الله الاصدق فرموده بودند که طفل ذکور خود را به نام آن حضرت مفتخر سازد نام ایشان را علی محمد نهادند. مادر ابن اصدق یعنی حرم محترمهٔ جناب اسم الله به جناب بی‌بی اشتهار داشته و خود از زنان نامور در تاریخ امر بهائی و مخاطب الواح عدیده و مشمول عنایات و الطاف لانهایهٔ حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء است. حضرت عبدالبهاء در حق جناب بی‌بی در یکی از الواح مبارکه از جمله چنین می‌فرمایند:

«... از بدو حیات طریق نجات پیمود و در ظلّ شجرهٔ مبارکه نشو و نما نمود...».

چون اسم الله الاصدق در سال ۱۲۷۷ هـ ق (۱۸۶۰ م) در بغداد به حضور جمال قدم شتافت، ابن اصدق نیز در معیت پدر بزرگوار و مادر و خواهرش صمدیه شرف مثول یافت و به زیارت حضرت بهاء الله در ایام طفولیت نائل آمد و چهارده ماه در بغداد اقامت نمود. از خاطرات این ایام آن که روزی ابن اصدق در عالم طفولیت به دنبال آهویی می‌دود و پای آهو به جایی خورده معجروح می‌شود. جناب اسم الله به قصد تأدیب فرزند قیام می‌کند و ابن اصدق به جمال قدم پناه آورده، آن حضرت او را در زیر عبای خویش پناه می‌دهند و می‌فرمایند که تا در پناه مائی مأمون و مصون خواهی بود.

اثرات زیارت جمال قدم در ایام صباوت در دل و جان او رسوخی عظیم یافت و او را آن چنان به جمال ابهی جذب نمود که آثار دربارش همواره در حیات روحانی ابن اصدق تا لحظهٔ اخیر حیات باقی ماند و از او نفس نفیس بزرگواری به وجود آورد که همهٔ ایام حیاتش وقف خدمت به امر الهی گشت و مصدر عظیم‌ترین خدمات به جامعهٔ اهل بهاء گردید. به یقین حیات جناب ابن اصدق تحقّق مناجات جمال قدم در حق آن جناب بود که می‌فرمایند:

«فسبحانک اللهم یا الهی انّ هذا عبدک و ابن عبدک... اسئلك یا الهی بان تشریه من لبن عنایتک لیرفع اعلام نصرتک فی صغره و یقیم فی کبره علی امرک کما قام فی صغره علی حکمک لیتمّ برهانک فی حقّه و یاخذہ نفحات القرب بعنایتک...».

ابن اصدق بعد از سفر بغداد نیز در سایر اسفار پدر بزرگوارش همراه و ملازم بود و در بعضی از مصائب و بلیات وارده بر اب ارجمندش شریک و سهم او گردید. از جمله همان طور که در شرح احوال جناب اسم الله الاصدق مذکور شد در خردسالی به همراه پدر گرامی به مدت دو سال و چهار ماه در حبس سیاه چال طهران محبوس گردید و گرفتار زجر و عذاب شد و چون خلاصی یافت از ربیعان شباب مشمول منطوق لوح جمال قدم گردید که می فرمایند:

«... به تمام همت به خدمت امر قیام نمایند له الحمد و المنة که آن جناب به این موهبت کبری و عنایت عظمی من لدی الله مؤید و موفق بوده و هستند...».

جناب ابن اصدق در سنه ۱۲۹۵ هـ ق (۱۸۷۸ م) توفیق سفر به همدان یافت و موفق به ملاقات یاران الهی و نشر نفعات الهیه در آن دیار گشت. در این سفر که ذکر آن با عبارت "انا رأیناک فی ارض الهاء و المیم" در لوح مبارک جمال قدم (مورخ ۲۵ رمضان سنه ۱۲۹۵ هـ ق) مذکور گشته جناب ابن اصدق با جمعی از ابناء خلیل ملاقات نمود و حکیم آقا جان همدانی را به قبول امر الهی دعوت فرمود.

جناب ابن اصدق در ایام اقامت جمال قدم در سجن عکاء یعنی در سنه ۱۲۹۶ هـ ق (۱۸۷۹ م) به حضور آن حضرت تشرف یافت و چهارده روز در جوار عنایت کبری زیست نمود و مشمول الطاف و مراحم الهیه گردید.

جناب ابن اصدق پس از تشرف به آستان جمال اقدس ابهی به ایران معاودت نموده به نشر نفعات الهیه و اسفار تبلیغیه و تحکیم و تأسیس مؤسسات امریه مشغول گردید. از جمله پس از ورود به ایران مدتی مجدداً در همدان سکنی گزیده و به تبلیغ ابناء خلیل در آن بلد توفیق یافت و پس از سفر به طهران راهی اصفهان گشته به ملاقات بازماندگان سلطان الشهداء و محبوب الشهداء شتافت و تصویر آن دوشهید مجید را تهیه نموده به ارض اقدس ارسال داشت.

جناب ابن اصدق طی عریضه‌ای که به ساحت اقدس جمال قدم تقدیم نمود تمنای نیل به مقام والای شهادت را نمود. در پاسخ به این تمنا در لوحی که از لسان میرزا آقا جان به تاریخ ۲۷ محرم ۱۲۹۸ عرّ صدور یافته چنین مسطور است:

«این که مرقوم داشته بودید که بعد از فائز شدن بلقا دیدم مقام دیگر از استقرار طلعت مختار عنایت فرموده که جمیع آن جهات و شئون استقامت قبل نسبت به بعد نفس تزلزل و حقیقت اضطراب بوده و همچنین از حق منیع جل کبریا و عظم اجلاله سائل شدید که آن جناب را به

مقامی فائز فرماید که در سبیل حبّش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کلّ بگذرند این مراتب به تمامها در ساحت اقدس منع اعترابی جلّت عظمته عرض شد هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان ان شاء الله به کمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم الله مشاهده شود و به مقام شهادت کبری فائز گردد الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنّه به کمال حکمت به تبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفحات قمیص رحمانی در جمیع جهات متضوّع گردد این شهادت محدود به ذبح و انفاق دم نبوده چه که می شود انسان با نعمت حیات از شهدا در کتاب مالک اسماء ثبت شود طوبی لک بما اردت انفاق ما لک و منک و عندک فی سبیلی انتهى».

قضیه مسئلت شهادت در سبیل امر الهی که جناب ابن اصدق آن را از ساحت جمال قدم استدعا نموده اند در آثار دیگر آن حضرت نیز مندرج است. از جمله در لوحی که به تاریخ ۲۹ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۹ هـ ق مورّخ می باشد جمال قدم چنین می فرمایند:

«... و این که در شهادت فی سبیل الله مرقوم داشتید عرض شد. قال جلّ کبریائه: انا کتبنا له هذا المقام الاعلی و هذا الذکر الاسنی طوبی له بما فاز به قبل ظهوره و قبلنا منه ما اراد فی الله الواحد الفرد العلیم الخبیر...».

تقاضای جناب ابن اصدق به فوز به مرتبه شهادت که در آثار فوق انعکاس یافته سبب تلقّب و تشهیر جناب ابن اصدق به "شهید" و "شهید ابن شهید" گشته و به این خطاب مستطاب در آثار عدیده مخاطب شده است.

جناب ابن اصدق در ذی حجّه سال ۱۳۰۳ هـ ق (سپتامبر ۱۸۸۶ م) مجدداً عازم عکاء گردید و در اواخر ربیع الاول سنه ۱۳۰۴ هـ ق (دسامبر ۱۸۸۶ م) به ایران مراجعت فرمود و کماکان به ادامه مساعی خود مشغول گشت. سفر چهارم و اخیر جناب ابن اصدق به محضر جمال قدم در سنه ۱۳۰۷ هـ ق (۱۸۹۰ م) اتفاق افتاد و چون به ایران معاودت فرمود به ادامه خدمات تبلیغی خود پرداخت.

جناب ابن اصدق در سبزواری بود که خبر صعود جمال مختار را شنیده به کلی از خود بی خود گشت و در دریای حزن و ماتم غوطه ور گردید. جناب ابن اصدق در مکتوبی که در آن ایام شداد برای همسر خود نوشته حالات خود را چنین وصف نموده است:

«فؤادی لاحزانکم الفدا آه آه عمّا قضی و امضی فآه آه من هذه المصیبه الکبری و الرزیه العظمی».

لابد بر آنچه واقع مَطَّلَعِد و بر احزان ملاً اعلی و فردوس سِرادق کبری آگاه. باری لسان قوّه بیان ندارد و قلم از اجرای بر آنچه مسطور ممنوع، فیا لیت ما ولدت و ما کنت فی الملک موجودا. چهار یوم قبل تلگرافی از مشهد رسید که خطّی از فوق رسیده، توجّه شما به آن ارض لازم. فوراً مراجعت نموده حین ورود دستخطّ مبارک محبوب عالم حضرت غصن الاعظم ارواحنا فداه در ابلاغ مصیبت کبری زیارت شد. معلوم است چه واقع شد و چه عالم نیستی و فنائی رخ نمود. مکرّر در مقام اتمام خود برآمده و همراهان مانع شده‌اند. خیال جناب میرزا عبدالله خان و آقا میرزا حسین آقا علیهما ۶۶۹ این شده که از این عبد منفک نشوند و با این ذرّه حرکت نمایند».

همچنین در نامه‌ای به آغا شاهزاده می‌نویسد:

«ورقه قدسیّه، قسم به سلطان بقا و ملیک ثنا که حزنم اعظم عمّا تحصی است و شب و روز به مثابه حوت از این حسرت دلخون و مغبون که چرا در احیان ظهور موفق بر انفاق جان در طریق حبّ جانان نشدم گرچه فوالله عدم طلب و قصور خود این عبد نبود بل سلطان قضاء چنین امضاء فرموده بودند. ولی چون از قلم قدم قبول این مقام بلند اعلی و رتبه ارجمند ابهی بفضله و عنایته جاری شده رجای آن حاصل که از بعد کما یلیق و ینبغی در طریق نصرت و اعلاء کلمه‌اش از این کأس کافور به کمال بهجت و سرور مشروب و مرزوق شوم».

حضرت عبدالبهاء بعد از صعود مبارک در لوحی در تسکین احزان ابن اصدق چنین می‌فرمایند:

«ای عاشق جمال ذی‌الجلال... الیوم یومی است که باید ثابت و مبرهن کرد و در انظار عموم عالم مشهود و معلوم نمود که عروج و صعود شمس حقیقت مورث وهن و هوان در امر الله نشد بلکه اشراقش در افق ادنی بود، حال از افق اعلاست و نورش تابان‌تر گشت و شعاعش روشن‌تر شد...».

حضرت عبدالبهاء جناب ابن اصدق و سایر ایادی را مأمور به تحکیم مبانی عهد و میثاق در جمع احبّاء و تشویق آنان به تمسّک و استقامت در برابر دسائس ناقضین فرمودند.

جناب ابن اصدق پس از صعود جمال قدم، در محرّم سنّه ۱۳۱۰ هـ ق (۱۸۹۲ م) به ارض اقدس شتافته به مدّت چند ماه به تشرّف عتبه مقدّسه و زیارت حضرت عبدالبهاء توفیق یافت و در سنین بعد نیز بیش از نه بار به محضر حضرت عبدالبهاء تشرّف حاصل نموده در جوار عنایت و مکرمت مرکز میثاق سکنی گزید. آخرین سفر ایشان در دوره حضرت عبدالبهاء که سی ماه به طول کشید در سوّم ماه محرّم سنّه ۱۳۴۰ هـ ق (۶ سپتامبر ۱۹۲۱ م) به پایان رسید و در این تاریخ جناب

ابن اصدق ارض اقدس را در معیت صبیّه خود طلیعه به قصد هندوستان ترک نموده سپس راهی ایران گشت و در بیستم صفر ۱۳۴۰ هـ ق (۲۲ اکتبر ۱۹۲۱ م) به مدینه شیراز وارد گردیده در منزل جناب محمد باقر خان دهقان سکنی گزید، چه آن جناب از حضرت عبدالبهاء تقاضا نموده بود که جناب ابن اصدق برای تبلیغ امرالله مدّتی در آن مدینه سکونت نمایند.

هنگامی که در ۲۸ ربیع الاول سنه ۱۳۴۰ هـ ق (۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ م) صعود حضرت عبدالبهاء واقع شد جناب ابن اصدق به تعزیت و تسلیت احباء و حفظ و صیانت میثاق الهی قیام نمود و در معیت صبیّه خود طلیعه خانم به اسفار عیدیه پرداخت. حضرت ورقه مبارکه علیا که پس از صعود حضرت عبدالبهاء و تا استقرار حضرت ولیّ امرالله بر اریکه ولایت عظمی مصدر امور جامعه امر بودند در دستخط مورّخ ۲۵ رمضان ۱۳۴۰ هـ ق (۲۳ می ۱۹۲۲ م) خود خطاب به جناب ابن اصدق چنین می فرمایند:

«بدیهی است که آن حضرت از هر جهت مراقبت و مواظبت خواهند فرمود و همواره به تذکر و تنبه نفوس خواهند پرداخت تا روایح کریمه نقض و انفاس مسمومه نکث به کلی منقطع گردد و محو و متلاشی شود. مرقوم فرموده بودید که در صورت امکان سفری به جهات خراسان خواهید نمود. معلوم است که الیوم سزاوار چنین است و وظیفه هر نفس مقدّس مبارکی قیام بر خدمت امر و محافظه و صیانت شریعت الله است.»

جناب ابن اصدق در پیش نویس یکی از عرایض خود خطاب به حضرت ورقه علیا که به تاریخ ربیع الثانی سنه ۱۳۴۱ هـ ق مورّخ است از جمله چنین مرقوم داشته اند:

«... قبل از زیارت دستخط مبارک نظر به آنچه در الواح مبارک نازل و در حضور مذکور و منظور، قصد توجه به نقاط اخری بود. حتّی الواح و آثاری که برای آن صفحات لازم معین فرمودند. حال هم آن چه از قلم غصن ممتاز ولیّ امر او امر و مقرر گردد همان مقصود جان و منظور روان...».

هنگامی که از سال های ۱۲۹۸ هـ ق (۱۸۸۱ م) به بعد جمال قدم بعضی از نفوس برجسته جامعه بهائی را به سمت ایادی امرالله برگزیدند جناب ابن اصدق از جمله چهار نفری بودند که به این سمت منصوب شدند. جنابان ملا علی اکبر ایادی (معروف به حاجی آخوند)، جناب ابن ابهر و جناب آقا میرزا حسن ادیب طالقانی سه نفس نفیس دیگری بودند که از قلم اعلی به "ایادی امرالله" ملقب شدند.

اقدامات وسیع، طولانی، مشعشع و خستگی ناپذیر جناب ابن اصدق را در تاریخ امر بهائی

می‌توان در چند زمینه اصلی ذیل خلاصه نمود:

اول - تبلیغ و اشاعه امرالله

دوم - تأسیس مؤسسات بهائی

سوم - توزیع رساله سیاسیّه

چهارم - تسلیم لوح حضرت عبدالبهاء به انجمن صلح لاهه

پنجم - تألیف رسائل

در این مختصر مجال آن نیست که همه جزئیات اقدامات و مساعی جناب ابن‌اصدق به تفصیل به رشته تحریر درآید بنابراین به ذکر رؤوس اقدامات آن نفس جلیل اشاره می‌نماید و توضیح این نکته را نیز ضروری می‌داند که تحقیق و تتبع در جزئیات این قضایا محتاج رجوع به اسناد و مدارک و سوابق گوناگون است و انجام چنین مطالعاتی را باید به آینده ایام موکول نمود.

اول - تبلیغ و اشاعه امرالله

جناب ابن‌اصدق در ایام جناب اسم الله الاصدق در خراسان به خدمت امر الهی مشغول و سپس از سال ۱۲۹۵ هـ ق تا سنه ۱۳۰۹ هـ ق (۱۸۷۸-۱۸۹۲ م) یعنی به مدت پانزده سال به کرات و مرّات برای تبلیغ امر الهی و تحکیم جوامع بهائی و تعلیم و تربیت احبّاء و تماس با رجال قوم و زعمای دینی و اجتماعی به بلاد مختلفه ایران مسافرت نموده‌اند. از جمله به دفعات در بلاد خراسان، کرمان، قم، اصفهان، همدان، کرمانشاهان، ترکستان، مازندران و فارس سفر کرده‌اند و در واقع جمیع ایام حیات ایشان در این سنین در سیر و سفر سپری گشته است. ذکر اسفار جناب ابن‌اصدق و تشویق و تحریض و تمجیدی که نسبت به این اقدامات صورت گرفته در آثار مبارکه انعکاس یافته است. خلاصه تواریخ این اسفار را می‌توان به شرح ذیل ارائه نمود:

- سنه ۱۲۹۵ هـ ق (۱۸۷۸ م) سفر به همدان و بلاد مجاوره

- سنه ۱۲۹۸ هـ ق (۱۸۸۱ م) سفر به بلاد خراسان، سمنان و اصفهان

- سنه ۱۲۹۹ هـ ق (۱۸۸۲ م) سفر مجدد به منطقه همدان در معیت جناب حاجی میرزا حیدرعلی

اصفهانی

- سنه ۱۳۰۴ هـ ق (۱۸۸۶ م) سفر مجدد به بلاد خراسان

- سنه ۱۳۰۵ هـ ق (۱۸۸۷ م) سفر به بلاد غرب ایران

- سنه ۱۳۰۷-۱۳۰۹ هـ ق (۱۸۸۹-۱۸۹۲ م) سفر مجدد به بلاد خراسان

جناب ابن اصدق در سفری که به ترکستان نمودند مقدمات تأسیس مشرق الاذکار بهائی در مرو را فراهم نمودند و نقشه آن را نیز مهیا ساختند و با تماس با اولیای امور در آن بلاد زمین لازم جهت ارتفاع معبد بهائی را نیز تقاضا نمودند اما به علت اوضاع و شرایط نامساعد محلی بنای مشرق الاذکار در مرو میسر نگردید.

مساعی جناب ابن اصدق در مرو به تهیه مقدمات تأسیس مشرق الاذکار در آن بلاد محدود نگردید. در ایام اقامت در آن سامان جناب ابن اصدق به ساختن مسافرخانه و مکتب‌خانه‌ای برای تعلیم و تربیت اطفال توفیق یافت و این مشروعات در حیات جامعه امر و تحکیم مبانی اجتماعی و فرهنگی و دینی بهائیان مرو نقشی عمده ایفاء نمود.

اسفار تبلیغی جناب ابن اصدق به شهادت آثار حضرت عبدالبهاء در دوره میثاق شامل سفر به بمبئی، گجرات، کلکته، دهلی، لاهور، رنگون و بلاد عربستان و قفقازیه و مصر نیز بوده است. جناب ابن اصدق یک بار در حدود سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۳ میلادی نزدیک به دو سال و بار دیگر به مدت شش ماه در شبه جزیره هند سفر نموده، در بلاد عدیده آن دیار رحل اقامت افکنده و به تبلیغ امر الهی و تشویق یاران محلی پرداخته است. از جمله ثمرات طیبه مساعی جناب ابن اصدق در کلکته تحیب پروفیسور هدایت حسین به امر الهی است. شرح این مطالب را می‌توان در کتاب *Herald of the Kingdom*، ص ۲۵۳-۲۵۴ مطالعه نمود. در این اثر شرح ملاقات هدایت حسین با جناب ابن اصدق به این مضمون مذکور شده است که: ابن اصدق در سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۳ م، به هند آمد؛ او مبلغی برجسته، روحانی، با فرهنگ، مبادی آداب و شخصی بسیار آزادمنش بود. با کمک ابن اصدق کتاب ایقان را مطالعه کردم و ایشان بودند که اطلاعاتی مربوط به طاهره قره‌العین را برای من فراهم نمودند و عریضه‌ای به حضور حضرت عبدالبهاء مرقوم نمودند که منجر به صدور لوحی گشت که در ۱۹۰۶ م، فیض وصول آن را یافتم. هدایت حسین یکی از بزرگ‌ترین شرق‌شناسان انجمن سلطنتی شرق‌شناسان هند بود.

مطالعه اجمالی حیات و سوانح زندگی جناب ابن اصدق به خوبی نشان می‌دهد که آن "عاشق جمال ذی الجلال" و "شمع روشن از نار موقده در سدره سینا" با انقطاع، اشتعال، توکل و اطاعت محض از اشارات و دستورات مصرّحه در آثار جمال قدم و حضرت عبدالبهاء به جمیع مناطق عمده‌ای که محل سکونت احبای الهی در شرق ادنی و شرق دور بوده سفر نموده و به

اشاعه و تبلیغ امر الهی همت گماشته است. جناب ابن اصدق را نظر به وسعت و مدّت خدمات تبلیغی در بلاد شرق باید یکی از موفق‌ترین مبلغین جامعه بهائی در عهد ابهی و عهد میثاق محسوب داشت.

جناب ابن اصدق با آن که تحصیلات رسمی مدرسی و مطالعات منظم در مسائل مذهبی نداشت اما به علت وسعت مطالعه و اطلاع و غور دقیق در آثار و الواح مبارکه و ذوق و شور سرشاری که از آن برخوردار بود و نیز با مساعدت درایت و فطانت فطری و سلاست و طلاقت در کلام در امر تبلیغ و هدایت نفوس به شریعت مقدّسه الهیه خدماتی وسیع و جاودان به منصفه ظهور رسانید و سبب هدایت جمعی غفیر به شریعت الله گردید.

دوم - تأسیس مؤسّسات بهائی

از جمله مساعی جمیله جناب ابن اصدق که در آثار و الواح حضرت عبدالبهاء انعکاس یافته، اقدام آن جناب به تأسیس محافل و مجالس درس تبلیغ و اقدامات ایشان برای ترقی و تعالی نسوان بهائی و تعلیم و تربیت اطفال است.

گوئی مطالعه منظم مباحث تبلیغی و تتبع در طرق استدلال به حقانیت امر بهائی و شرح و بسط مباحث و مسائل مطروحه در کتاب ایقان شریف به همت و ممارست جناب ابن اصدق در بین اماء الرّحمن ایران معمول گشته و آن نفس نفیس بوده است که مبانی اولیه تدریس استدلالات عقلی و نقلی برای اثبات امر الهی را پایه‌گذاری نموده است. از مطالعه آثار مبارکه صادره به اعزاز جناب ابن اصدق و اعضای عائله ایشان چنین بر می‌آید که ایشان با پیگیری و تشویق و تحریض دائمی علاقمندان به این قبیل مسائل و وسائل تعلیم و تعمق آنان را در معارف امر بهائی فراهم فرموده و راه را برای اشاعه و تحکیم این مساعی جهت سایر معلّمین و مبلغین امر الهی هموار ساخته است.

کسانی که در مرتبه اولی در صف مقدّم این اقدامات بوده‌اند حرم و صبایای جناب ابن اصدق و در مرتبه ثانی سایر اماء الرّحمن از جمله طائره شاعره معروف بوده‌اند که نامشان در آثار حضرت عبدالبهاء مذکور شده است.

دیگر از زمینه‌های اصلی خدمات جناب ابن اصدق در تأسیس مؤسّسات بهائی قیادت مخلصانه و مدبرانه ایشان در تأسیس محافل روحانی محلی و تشکیلات اولیه نظم اداری و توجه به

اصل مشورت در رتق و فتق امور جامعه بهائی است.

چه بسیار بوده‌اند جوانانی که از شهرستان‌های مختلفه ایران با مساعدت و مراقبت جناب ابن اصدق در طهران در یکی از عمارت‌های باغ ایشان رحل اقامت افکنده و با سرپرستی و معاونت آن نفس نفیس به تحصیل علوم و معارف امری و عمومی پرداخته و چه بسیار بوده‌اند متحرّیان حقیقتی که در منزل ایشان راه به سوی حقیقت یافته امر الهی و معارف آن را مورد مطالعه و پژوهش قرار داده‌اند.

سوم - توزیع رساله سیاسیّه

حضرت عبدالبهاء در سال ۱۳۱۰ هـ ق (۱۸۹۲ م) رساله سیاسیّه را مرقوم فرمودند و هدف از نگارش این رساله آن بود که اذهان اولیای امور و زعمای مذهبی، اجتماعی و سیاسی را نسبت به قضایای سیاسی و نقش ادیان در آزادی و رفاه اجتماعی و لزوم جدائی مذهب از سیاست روشن سازند و وظائف اهل حکومت و لزوم حفظ حقوق رعیت و ضرورت معاضدت و مشورت بین سائیس و مسوس را شرح و تبیین فرمایند.

حضرت عبدالبهاء پس از نگارش رساله مزبور آن را به خطّ جناب مشکین قلم در بمبئی به سال ۱۳۱۱ هـ ق (۱۸۹۳ م) به طبع رساندند و مقدمات توزیع این رساله را چنین فراهم فرمودند که نسخ هر چه بیشتری از آن در بین رجال فکر و فرهنگ پخش و توزیع گردد. از جمله کسانی که در سبیل معرفی و توزیع این رساله و تسلیم آن به زعمای جامعه همت نمود جناب ابن اصدق است. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح صادره به اعزاز جناب ابن اصدق چنین می‌فرمایند:

«... چند سال پیش بعد از صعود به واسطه شما رساله سیاسیّه مرقوم گردید و به جهت سلطان و بعضی از اولی الایدی به واسطه شما ارسال شد...».

حضرت عبدالبهاء در ادامه این لوح مجدداً این مأموریت را به جناب ابن اصدق محوّل می‌فرمایند که «... شما این رساله را به کبرا بنمائید و مضامین را بتمامه تفهیم کنید...».

چهارم - تسلیم لوح حضرت عبدالبهاء به انجمن صلح لاهه

یکی از اقدامات جناب ابن اصدق که در صحنه روابط بین‌المللی بهائی حائز اهمّیت و فیر است، تسلیم لوح حضرت عبدالبهاء به سران انجمن صلح لاهه در سنه ۱۹۲۰ میلادی است.

خلاصه مطلب آن که در سال ۱۹۱۵ میلادی تعدادی از صلح‌طلبان غربی انجمنی به نام جمعیت صلح مستمر عمومی تشکیل داده، اساسنامه آن را انتشار دادند و چون مقاصد آنان واضح گشت، جناب احمد یزدانی مقاله‌ای درباره امر بهائی خطاب به آنان مرقوم داشت و با نظر و موافقت جناب ابن اصدق مقاله مزبور با مساعدت دکتر ابراهیم شفیق زاده به فرانسه ترجمه و برای جمعیت مزبور ارسال شد و در آن تصریح گردید که اگر مایل باشند برای قضیه صلح و هدایت حضرت عبدالبهاء به آن حضرت مراجعه نمایند. جمعیت صلح پس از ملاحظه آن مقاله عریضه‌ای به حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم نمود اما به علت بروز جنگ و مشاغل موجود در فلسطین عریضه مزبور را برای جناب یزدانی به ایران ارسال داشت.

در سال ۱۹۱۸ میلادی که جنگ جهانی اول به اتمام رسید جناب ابن اصدق عریضه مزبور را همراه با شرحی به حضور حضرت عبدالبهاء فرستاد و امر هیکل اطهر چنین صادر شد که جناب ابن اصدق و جناب یزدانی به ارض اقدس حرکت نمایند. در این اوان جناب ابن اصدق، فاضل مازندرانی، محمد حسین الفت و فرزندش محمد لیب در فوریه ۱۹۱۹ وارد ارض اقدس شدند و جناب احمد یزدانی در اپریل ۱۹۲۰ به ارض اقدس رسید. سپس هیکل مبارک به جناب ابن اصدق و احمد یزدانی مأموریت دادند که لوح صادره از قلم آن حضرت را به هلند برده و تسلیم اعضای جمعیت صلح نمایند. این مأموریت انجام شد و پس از دو ماه و نیم اقامت در هلند آن دو نفس نفیس به ارض اقدس معاودت نمودند. جناب یزدانی پس از یک ماه تشرّف به ایران بازگشت و جناب ابن اصدق تا سپتامبر ۱۹۲۱ م، مشرف بوده سپس عازم ایران گردید. شرح جزئیات سفر جناب ابن اصدق و جناب یزدانی به هلند به تفصیل در ضمن شرح حال جناب یزدانی در کتاب مصابیح هدایت (ج ۹، ص ۳۵۲-۳۹۰) به طبع رسیده و لذا ما را از ذکر جزئیات این مأموریت در این مقام بی‌نیاز می‌سازد.

پنجم - تألیف رسائل

از مهم‌ترین اقدامات جناب ابن اصدق تهیه و تحریر رسالات مختلفه و نیز همکاری با سایر ایادی امرالله در تحریر و نگارش مقالات در ردّ شبهات اهل نقض و ارتیاب است. آثاری که از جناب ابن اصدق در این زمینه به جا مانده به شرح ذیل است:

اول - رساله‌ای که در ردّ مطالب براون درباره تاریخ مجعول حاجی میرزا جانی کاشانی به وسیله

حضرات ایادی امرالله به رشته تحریر درآمده و جناب ابن اصدق در تهیه و تألیف آن مشارکت داشته است. این مشروع در سال ۱۳۳۷ هـ ق (۱۹۱۸ م) به انجام رسیده ولی رساله مزبور منتشر نگردیده است. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح جناب ابن اصدق که با عبارت "ای حضرت شهید و ایادی امرالله" آغاز می‌گردد به این رساله اشاره فرموده‌اند.

دوم - رساله‌ای در تثبیت عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء و تشویق و تحریض اهل بهاء به ثبوت و استقامت بر عهد اوفی و عدم توجه به شبهات و ایرادات ناقضین عهد و پیمان الهی به وسیله جناب ابن اصدق در ایام تشرّف سی ماهه ایشان در ارض اقدس به رشته تحریر درآمده که در سال ۱۳۳۹ هـ ق (۱۹۲۰ م) کتابت گشته و با این عبارت آغاز می‌شود: «بسم الذی به رفع سماء الامر و طلع نیر العهد و الميثاق فی الآفاق...» و در سطر آخر رساله چنین مذکور است: «... باقی و التور و العز و البقاء علی کلّ من ثبت علی عهد الله و هدی. فانی دانی شهید بن اصدق الهی فی ۱۳۳۹».

سوم - جناب ابن اصدق شرح احوال پدر بزرگوار خویش و نیز شرح احوال جناب حکیم مسیح را نیز بنا به درخواست دکتر ارسطو خان حکیم به رشته تحریر درآورده‌اند.

از جناب ابن اصدق رسالات و مکاتیب عدیده‌ای نیز بجا مانده که از جمله مهم‌ترین آنها سه رساله ایشان خطاب به جناب حکیم الهی است. این رسالات پس از صعود حضرت عبدالبهاء در تحکیم عهد و میثاق در طهران به رشته تحریر درآمده است.

علاوه بر آثار فوق جناب ابن اصدق به امر حضرت عبدالبهاء مکاتیبی نیز خطاب به بعضی از علمای عتبات عالیات مرقوم نموده‌اند که سواد آنها در عائله ایشان محفوظ است.

جناب ابن اصدق درباره پیشرفت امر الهی در ترکستان نیز مطالبی در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۹ با جناب دکتر اسلمنت در میان نهاده بوده‌اند که به وسیله ایشان به زبان انگلیسی به قید کتابت در آمده و این مطالب به همت جناب دکتر موژان مؤمن در نشریه ذیل انتشار یافته است:

Bahá'í Studies Bulletin, vol. 1, No. 2, Sept. 1982, pp. 3-5.

حال که شمه‌ای از خدمات و مساعی جناب ابن اصدق مذکور گردید، درباره حالات شخصیه ایشان نیز نکاتی را با خوانندگان گرامی در میان می‌گذارد. جناب ابن اصدق در ایام جوانی در مشهد رضوی با دختر خدیجه خانم خواهر جناب ملا حسین بشروئی ازدواج نمود اما از این

وصلت فرزندی به وجود نیامد و آن مخدّره محترمه در جوانی از این عالم رخت به سرای دیگر کشید.

پس از ازدواج اول جناب ابن اصدق با عذرا خانم ملّقب به ضیاءالحاجیه دختر آغا جان ملّقب به شهنشاه بیگم که دختر ضیاء السّلطنه (دختر فتح علی شاه قاجار) بود ازدواج نمود. مراسم این ازدواج به سادگی و به صورت خصوصی در حدود سال ۱۲۹۸ هـ ق (۱۸۸۱ م) در مشهد خراسان برگزار شد و چندی پس از ازدواج ضیاءالحاجیه به طهران نقل مکان نموده در منزل همشیره اش یعنی آغا شاهزاده که همسر میر سید عبدالله انتظام السّلطنه بود سکنی گزید و جناب ابن اصدق در خراسان کماکان باقی مانده گهی ساکن و گاهی در بلاد آن خطّه سایر و به ادامه خدمات خود مشغول گشت.

ثمره ازدواج جناب ابن اصدق با ضیاءالحاجیه چهار دختر نیک اختر بود که عبارتند از لقائیه، هوّیه، روحا و طلیعه و دو پسر که در کودکی از این عالم صعود نمودند.

ابن اصدق در زندگی شخصی خود مردی قانع، صبور و شکور بود و به شئون حیات دنیوی توجهی نداشت به طوری که فی المثل هنگامی که به امر حضرت مولی الوری مأمور باد کوبه و سپس عشق آباد گردید املاک ایشان به شهادت کلک پیمان گرفتارید اهل عدوان گردید تا آن که پس از سالها اقدام و تحمّل مخارج سنگین بالاخره طبق فرموده مولای مهربان "رفع ایادی ظلم شد...". جناب ابن اصدق مردی خوش سیما با چشمان میشی نافذ، اندامی متوسط و محاسنی آراسته، خوش لباس، مؤدّب و باملاحظه بود. هیچ گاه قدم و کلامی که موجب رنجش دیگران حتی کودکان خود گردد بر نمی داشت و اظهار نمی نمود. میس کپیز، دکتر مودی و دکتر کلاک که به فرمان حضرت عبدالهء برای تدریس و تربیت بانوان به ایران آمده بودند به جناب ابن اصدق محبّت و علاقه خاص داشتند. ایشان نیز چون خدمات آنان در ایران به اراده مولای محبوب بود متقابلاً به آنها محبّت و احترام فراوان می گذاشت و از نظریات آنها در امور مدرسه تربیت پشتیبانی می نمود. آنها نیز از روشنفکری جناب ابن اصدق و اطمینانی که به روش و اسلوب کار آنها نشان می داد خوشنود و قدرشناس بودند.

از جمله مهم ترین خدمات جناب ابن اصدق آن که ندای امر را به فرمان جمال مبارک و حضرت عبدالهء در میان رجال عصر بلند نمود. حضرت مولی الوری در یکی از بیانات مبارکه خطاب به آن جناب چنین می فرمایند:

«... مسئله تبلیغ را اهمیّت بدهید و در فکر آن باشید که نفوس مهمّه تبلیغ شوند...».

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به ایشان چنین می فرمایند:

«... خدمات آن حضرت در ساحت اقدس مثبت و مذکور و زحمات آن جناب در درگاه احدیّت معروف و مقبول. در مخابره با ارکان حقیقت خوب از عهده برآمدید...».

چون جناب ابن اصدق حامل پیامها و مأموریت های مهمّی از طرف جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء برای اولیای امور بود و انجام این امور با نام ابن اصدق مقرون به حکمت نبود ایشان با لقب "مؤدّب الادباء" که صدر اعظم برای ایشان معین نموده بود با نفوس مهمّه در تماس و ارتباط بودند و حتّی "اسم شب" را که دانستن آن برای عبور و مرور در شب لازم بود به ایشان اطلاع می دادند.

ابن اصدق در تعلیم و تربیّت و حفظ صبایا و سایر اعضای عائله خویش در ظلّ امر الهی و ثبوت و رسوخ آنان بر عهد و میثاق همواره کوشید و نهایت مراقبت و مواظبت را مرعی داشت تا صبایای خود را با روح امر الهی پیورود و آنان را برای خدمات امریه آماده و مهیا نماید. صبایای ایشان علاوه بر آموختن فارسی و عربی نزد شهنشاه بیگم زبان انگلیسی و اسپرانتو را نزد جناب ارسطو خان و جناب بهمن شیدائی آموختند و به اراده مبارک قرار بود دو صبیّه جناب ابن اصدق روحا و طلیعه پس از تکمیل زبان جهت تحصیل و تبلیغ عازم امریکا شوند ولی به علّت بروز جنگ این امور میسر نشد.

ابن اصدق اطلاعاتی وسیع از تاریخ امر و آثار و الواح مبارکه داشت. حافظه اش قوی و احاطه اش به تحولات و قضایای امر بابی و بهائی کم نظیر بود. ذهنی وقاد، کلامی جذّاب، نطقی فصیح و استدلالی متین داشت. دانا و حکیم و با اراده بود و مجموعه این صفات او را در تبلیغ امر الهی و مذاکره با متحرّیان حقیقت بسیار توانا ساخت. جای تعجب نیست که مجموعه صفات حسنه، کمالات معنویّه و مراتب خلوص و انقطاع و اطاعت جناب ابن اصدق ایشان را به درجه رفیعه ایادی امرالله در دور جمال قدم سوق داد و در تمام دوره میثاق و سنین اولیّه دوره ولایت حضرت ولیّ امرالله او را در ردیف اول مبلّغین و حامیان عهد و پیمان الهی قرار داد و به اراده حضرت ولیّ امرالله در زمره حواریون حضرت بهاءالله قرار گرفت.

صعود جناب ابن اصدق در ۱۳ فروردین سنه ۱۳۰۷ هـ ش مطابق ۲ اپریل سنه ۱۹۲۸ میلادی در طهران اتفاق افتاد و آن نفس نفیس و خادم جانفشان امر الهی در گلستان جاوید طهران به

خاک سپرده شد.

مضامین شرح وقایع آخرین روز حیات جناب ابن اصدق را که در خاطرات روحا اصدق درج گشته زیب شرح احوال آن مبلغ جانفشان امر الهی می نماید:

موهبت موقّیّت در تبلیغ و فضل الهی تا آخرین روز و ساعت حیاتش شامل او بود. در روز سیزده نوروز ۱۳۰۷ شمسی مطابق ۱۹۲۸ که در منزل تنها بود آقا مشهدی حسین عارف با یک مبتدی که طبعی مذهب بود از صبح وارد می شود و امور تهیّه چای و غذائی ساده را به عهده می گیرد. پدرم به نقل از آقا مشهدی حسین عارف از صبح زود یکسره تا غروب آفتاب با این مبتدی جوان طالب حقیقت مشغول گفتگو بودند. بالاخره غروب با بشاشت کامل بعد از تصدیق امر مبارک با آن جوان خداحافظی می کند و مهمانان را شخصاً تا درب منزل بدرقه نموده و مصافحه می کنند.

در همین موقع دو دختر ایشان که در خارج خانه بوده اند به منزل مراجعت می کنند. دختر بزرگشان لقاّیه خانم سینی چای برای پدرم می گذارد و خارج می شود. قبل از خروج از اطاق می پرسد آقا جان، چیز دیگری میل دارید؟ جواب می گویند خیر، همین خوب است. بعد از مدّت کمی که به اطاق بر می گردد مشاهده می کند که پدرم سر را به دست گرفته و روی آرنج به کرسی تکیه داده اند و چای هنوز گرم است ولی آن را نوشیده اند، گویا به خواب رفته اند. چون سؤال می کند چرا چای را میل نکردید، سرد می شود، جوابی نمی دهند. بعد متوجّه صعود ایشان می شود. به این ترتیب ابن اصدق به این موهبت الهی که فرموده بوده اند تا نفس آخر به خدمت و تبلیغ مشغول باش نائل گردید.

حیات و خدمات جناب ابن اصدق

مینو معارفی خدادوست و ایرج خدادوست

ابن اصدق از کودکی مشمول عنایات بی‌شمار بوده است. قبل از تولدش، حضرت اعلی در شیراز در سال ۱۸۴۵، به پدرش اسم الله فرمودند: «طفل ذکور خود را به نام آن حضرت مفتخر سازد». به همین سبب پدر و مادرش او را به خاطر امر مبارک، علی محمد نام نهادند. ولی به لحاظ احترام ایشان را آقا صدا می‌کردند.

ابن اصدق، بنا بر نوشته خودش: «در تاریخ ۱۲۶۷ فرقان مطابق با ۱۸۵۱ میلادی به دنیا آمد». حدود ۸ سال داشت که در ۱۸۶۰ همراه پدر و مادر و خواهرش به حضور جمال مبارک مشرف شد و ۱۴ ماه از این فیض بهره‌مند بود. جمال مبارک مناجاتی در حَقّش نازل فرمودند که مسیر زندگی آتیه‌اش تعیین شد. که می‌فرمایند:

«هو الله فسبحانک اللهم یا الهی انّ هذا عبدک و ابن عبدک الذی تحرک الی لجة ابحر عنایتک و سافر فی صغر عن وطنه طلباً للقائک و قطع السبیل حتّی دخل فی عرش الدلیل و فاز بنور القرب فی ساحة عزّ جلیل، و اشرق طلعة جمیل اذا اسئلک یا الهی بان تشریه من لبن عنایتک لیرفع اعلام نصرتک فی [صغره] و یقیم فی کبره علی امرک کما قام فی صغره علی حکمک لیتمّ برهانک فی حقّه و یأخذہ نفحات القرب بعنایتک اذ انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت المحبوب. ب ها».

به یقین، حیات ابن اصدق تحقّق این مناجات جمال قدم در حقّ او بوده است. این زیارت اثری در روح و وجودش پدید آورد که تا پایان حیات او را واله جمال مقصود و طلعات مقدّسه نمود.

در این ایام ابن اصدق در عالم کودکی به دنبال آهوئی می‌دوید، پای آهو به سنگی خورده مجروح می‌شود. جناب اسم الله به قصد تأدیب او قیام می‌کنند، ابن اصدق به جمال مبارک پناه می‌آورد، آن حضرت عبای مبارک را می‌گشایند و او را پناه می‌دهند و می‌فرمایند تا در پناه ما

هستی مأمون و مصون خواهی بود. و این نشانگر آن است که حقّ بندگان خاصّش را از کودکی به جهت خدمت امرش تجهیز و آماده می‌کند. ابن اصدق از کودکی در سفرهای پدر و برکات و خطرات آن شریک بود و در بیابان‌ها و غارها، او همدم و همراه ایشان بود. به همراه پدر به فاران سفر تبلیغی نمود و در آنجا حاجی ابراهیم وسیله ملاقات آنان را با علماء و طلاب فراهم ساخت. عازم بشروه شدند و در آنجا ۴۰ روز توقّف نمودند، به دستور مجتهد آقا سید حسن، نفی و تبعید شدند. گاهی به تنهایی نیز مأمور وظیفه‌ای می‌شد. از جمله به دستور پدر، ابن اصدق به همراهی استاد حسن و استاد محمّد، برای نجات درویش حیران هراتی به هرات عزیمت نمودند، هر چه احبّاء اصرار نمودند که ابن اصدق طفل است و حقّ نیست به این مرحله خطرناک قدم گذارد، اسم الله قبول نمود و اظهار داشت اگر از طفلم نتوانم بگذرم، چگونه به امر می‌توانم علاقمند باشم، به سختی از بی‌راهه و جنگل‌ها گذشته و همگی به مشهد مراجعت کردند.

بنا بر شرحی که به تقاضای جناب دکتر ارسطو حکیم به خطّ ابن اصدق، درباره وقایع زندان و شرح تصدیق جناب حکیم مسیح نوشته شده، والی خراسان سلطان مراد میرزا به تحریک حاجی کریم خان کرمانی و اغوای ۱۷ نفر از علماء جناب اسم الله الاصدق و طفل صغیرش را دستگیر نموده، بعد از ۷ روز توقیف در دارالحکومه با دو نفر دیگر به نام‌های ملاً علی اصغر و میرزا نصرالله و ۴۰ نفر از اسرای ترکمانیه، سر و پای برهنه در هوای زمستان و شدّت طوفان به طهران فرستاد تا در آنجا شهید کنند، در طهران حکم حبس صادر شد. ابن اصدق مدّت ۲ سال و ۴ ماه با پدر اسیر و هم زنجیر بود و به شدّت بیمار شد. نایب انبار، مشهدی علی که از ابرار بود در صدد شد طبیعی برای این طفل بیاورد. اطّابای مسلمان حاضر نشدند طفل بابی را معالجه کنند. جناب حکیم مسیح قبول فرمودند، با نهایت روح و ریحان به زندان تشریف آورده، قریب ۲ ماه در منتهای کوشش و مراقبت در معالجه و اصلاح حال آن طفل اسیر، مقید به غل و زنجیر، سعی بلیغ فرمودند تا به کلی رفع علل و آلام شد. اکثر ایّام با کمال شوق و شعف در خدمت جناب اسم الله جالس، تمام هوش و گوش خود را به بیانات ایشان متوجّه، سروش الهی و بشارات کتب آسمانی را استماع می‌نمودند تا آن که تسلیم و ایمان و ایقان ایشان به جمیع مظاهر کلیه الهیه به اعلیٰ افق کمال بالغ و به ثمره عرفان مالک غیب و شهود نائل آمدند و به فوز ایمان نائل گشتند. جناب اسم الله ذکر مراتب تصدیق و تسلیم و خلوص او را به حضور مکّلم طور عریضه نمود و لوح امنع اقدس که سبب ذکر

ابدی است از قلم مبارک درباره ایشان نازل گردید. سلاله ایشان نیز مصدر خدمات مهمه امریه شدند.

در زندان (سیاه چال) جناب اسم الله موفق به تبلیغ ۴۰ نفر از زندانیان شد. دو جوان به نام‌های حسن و حسین در معیت ایشان همه عمر به خدمت فائق شدند.

بنا بر شرحی که در تاریخ جناب لیب و ابن اصدق آمده است، بنا بر توضیح و وساطت معیرالممالک و امین‌الشورا و عین‌الملک، که خبر زندانی شدن شخص عالمی از خراسان را در انبار به مدت دو سال به دستور حسام‌السلطنه به سلطان رساندند، شاه از این جریان متأثر گشته دستور آزادی آنان را صادر نمود.

ابن اصدق همراه پدر، حسن و حسین به خراسان رفتند. در راه در شهمیرزاد، سنگسر، سبزوار و نیشابور توقف داشتند. در همه جا اسم الله به هدایت و دعوت راغبین مشغول بود تا آن که وارد مشهد شدند. ابن اصدق سپس به همراه پدر عازم طهران شد و در بیت جناب علی قبل‌اکبر که در حقیقت اولاد روحانی جناب مقدّس بود اقامت نمود.

مأموریت‌های بعدی پدر، ابن اصدق را به شهرهای کاشان، اصفهان، قمصر، مازگون و یزد رساند که در هر یک مدتی اقامت داشتند و بالاخره به خراسان عزیمت نمودند. در حقیقت درس کسب معارف امری، تبلیغ و خدمت را در سفرها از پدر آموخت. همراه پدر و دو نفر از دوستان به نیشابور و قریه سالاری رفته و به مدت یک ماه ناظر ایمان جمع کثیری از مردم گردید و چون به مشهد مراجعت نمودند، خانه خود را خراب و غارت زده یافتند. از آنجا عازم بشرویه و تون و طبس شدند.

شش سال در خراسان به همراه پدر به هدایت خلق و تبلیغ و تشویق احبّاء مشغول و دائماً مورد هجوم و تعرض اعداء بودند. از کثرت محن و آلام، اسم الله آخرالامر به نهایت ضعف رسید و مجبور به انزوا شد. دنباله خدمات را ابن اصدق شخصاً ادامه داد.

در دستورالعملی خطاب به ابن اصدق، جمال مبارک چنین می‌فرمایند:

«به تمام همّت به خدمت امر قیام نمائید. له الحمد من لدی الله مؤثّر و موفق بوده و هستند...».

همچنین می‌فرمایند:

«فطوبی لک بما فرّزت بلقاء الله و کنت صغیراً فلماً صرت کبیراً اخذتک نفعات الرّحمن من هذه الرّضوان الّذی کان من کلمة الله فی بدع الزّمان عن یمین العرش مشهوداً...» الی آخر بیان مبارک.

همچنین در لوح دیگری می‌فرمایند:

«لازال تفضیلات امور را مرقوم دارید» و این در زمان حیات اسم الله عنایت شده است.

در لوح دیگری که پس از صعود اسم الله نازل شده می‌فرمایند:

«اِنَّكَ انت تقرب الی قبره وكن اول زائر له ثم اتل ما نزل فی هذا اللوح الممنوع... آن جناب مراقب امرالله باشند...».

همچنین می‌فرمایند:

«... آنچه از خدمت امر از آن جناب ظاهر شده لدى العرش مذکور بوده و خواهد بود...».

همچنین می‌فرمایند:

«... در جمیع امور از اعمال حسنه و اخلاق روحانیّه و افعال مرضیه به اسمی الاصدق المقدّس اقتدا نما...».

همچنین می‌فرمایند:

«یا مالک الاسماء و فاطر السّماء قد اقبلت بكلّی الیک ایدنی علی العمل بما ینبغی لایامک و نسبتی الی اسمک العزیز البدیع».

در لوح دیگری می‌فرمایند:

«أنا رایناک فی الارض الهاء ومیم».

ابن اصدق به همدان وارد با ابناء خلیل ملاقات نمود. حکیم آقا جان همدانی به امر مبارک مؤمن و تفصیل آن را حاجی میرزا مهدی ارجمند (خواهرزاده ایشان) و در کتاب گلشن حقایق چنین آورده است: «در سال ۱۲۹۵ مطابق ۱۸۷۸ یکی از ناطقین و دانشمندان یعنی جناب علی محمد ابن اصدق از خراسان به همدان وارد و در منزل آقا جواد و آقا محمد به تبلیغ مشغول، اولین کسی است که دیانت بهائی را به همدان آورد. حکیم آقا جان اسرائیلی شب و روز به تحقیق و استماع بیانات مشغول داشت تصدیق کرد، در عرض یک سال ۴۰ نفر از فامیل خود را تبلیغ کرد، از کنیسه بیرونش کردند».

در سال ۱۲۹۶ هـ ق مطابق ۱۸۷۹ به حضور جمال مبارک در سجن عکا مشرف شد. ۱۴ روز در جوار عنایت کبری زیست نمود و مشمول الطاف و مراحم الهیه گردید. در مراجعت به ایران مجدداً در همدان سکنی گزید و به تکمیل ایمان احبای کلیمی مشغول گردید. در سال ۱۲۹۹ هـ ق مطابق ۱۸۸۲ با جناب حاجی مهدی ارجمند به عراق و قم و طهران سفر کردند. جناب ابوالفضائل

در نامه‌ای به جناب حاجی میرزا حیدر علی می‌نویسد: «در مدّت اقامت در همدان، جناب ابن اصدق روحی فداء از کرمانشاه وارد شدند و خواهش نمودند که این عبد به آن بلد توجّه نماید».

در لوحی به تاریخ ۱۲۹۷ هـ ق در جواب عریضه ابن اصدق آمده است:

«این که مرقوم داشته بودید که مشرق الاذکار در ارض طا معین شده، همچنین در بلاد آخری، به عنایت حقّ جاری شده هذا ما نطق به لسان القدم فی الجواب: "طوبی لمحلّ و لبیت و بمقام و لمدينة و لقلب و لجبل و لكهف و لغار و لاودية و لبرّ و لبحر و لجزيرة و لسكرة ارتفع فيها ذکرالله و ثنائہ" ارتفاع مشارق الاذکار در مدن و دیار ارض خا محبوب است و لاکن در ارض طا و شین باید توقّف نمود و به جبل صبر تمسّک جست الی یطلع نیرالامر من افق الاذن».

در لوح دیگری خطاب به ابن اصدق می‌فرماید:

«... حقّ جلّ جلاله جناب میم علیه بهائی را (میرزا علی رضا مستوفی خراسانی) از خطرهای کلیه حفظ فرموده لازل تحت لحاظ عنایت بوده‌اند... انا قدرنا له ما یقی به ذکره و بدوام الملك و الملكوت... امر می‌نمائیم... درکمال ستر و کیلی معین نمایند که در ارض سجن بنائی به اسم مشرق الاذکار بنا کنند و جنب آن محلّ الابرار هذا ما ینفعه فی کلّ عالم فی عوالم ربّه المقتدر القدير. انتهى».

همچنین جناب ابوالفضائل در نامه دیگری می‌نویسد: «ابن اصدق وارد همدان و در خانه‌های احبّای کلیمی توقّف نمود. در ذیحجه سال مذکور غلغله و همهمه در میان اهالی افتاد. ابن اصدق سپس به اصفهان وارد و عنایات الهیه را از برای بقیه آل اسم‌اللها علیه من کلّ بهاء البهاء ذکر نمود و عکس آن عزیزان را به حضور مبارک فرستاد».

طیّ عریضه‌ای که به ساحت اقدس جمال قدم تقدیم نمود ابن اصدق تمنّای نیل به مقام والای شهادت نمود. در لوحی که از لسان میرزا آقاخان به تاریخ ۲۷ محرم ۱۲۹۸ هـ ق عرّ صدور یافت در پاسخ تمنّای ابن اصدق چنین مسطور است:

«این که مرقوم داشته بودید که بعد از فائز شدن به لقاء دیدم مقام دیگری از استقرار طلعت مختار عنایت فرموده که جمیع آن جهات و شئون استقامت قبل نسبت به بعد نفس تزلزل و حقیقت اضطراب بوده، و همچنین از حقّ منع جلّ کبریا و عظم اجلاله سائل شدید که جناب را به مقامی فائز فرماید که در سبیل حبّش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کلّ بگذرند. این مراتب به تمامها در ساحت اقدس امع اعزّ ابهی جلت عظمته عرض شد، هذا ما

نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان ان شاء الله به کمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم الله مشاهده شود و به مقام شهادت کبری فائز گردد. الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است، باید نفوس مطمئنه به کمال حکمت به تبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفحات قمیص روحانی در جمع جهات متضوع گردد. این شهادت محدود به ذبح و انفاق دم نبوده، چه که می شود انسان با نعمت حیات از شهداء در کتاب مالک اسماء ثبت شود، طوبی لک بما اردت انفاق مالک و منک و عندک فی سبیلی. انتهى».

در لوح دیگر جمال مبارک می فرمایند:

«... انا کتبنا له هذا المقام الأعلى وهذا الذکر الاثنی، طوبی له بما فاز به قبل ظهوره و قبلنا منه ما اراد فی الله الواحد الفرد العلیم الخیر...». بدین جهت در آثار مبارکه ملقب به شهید و شهید ابن شهید گشت.

«این که سؤال از الفت و ائتلاف بین احباب شده بود، در ساحت اقدس عرض شد، هذا ما نطق به لسان ربنا الرحمن فی الجواب: این فقره محبوب و مقبول است مقام محبت و الفت در اتفاق و اتحاد، بعد از عرفان الهی و استقامت بر امر از اکثری از اعمال حسنه مقدم است... ان شاء الله بما نزل فی الکتاب الاقدس عمل نمایند، یعنی به رضای طرفین و رضای آن جناب. انتهى».

«... چه که آن جناب، حال به جای والد محسوب می شوند... در آخر بیانات که از لسان تعالی ظاهر به این کلمه محکمه مبارکه منتهی شد... ان شاء الله جمیع آنچه با اوست، از اعضاء و جوارح و ایقان و اطمینان و اقبال و روح و وجود و انفاس در سبیل خدمت الهی صرف شود انا معه و معینه. انتهى».

«این که درباره استقرار بازماندگان در ارض خا و طا مرقوم داشتید عرض شده هذا ما نزل فی الجواب: یا ایها القائم علی خدمتی و الناظر الی وجهی، خود آن جناب گاهی ساکن و گاهی سایر باشند».

«در جمیع امور مشورت لازم، باید آن محبوب در این فقره بسیار تأکید فرمایند تا امر مشورت مابین کلّ جاری شود... چه که او سبب و علت آگاهی و هوشیاری و خیر و سلامتی بوده و خواهد بود».

همچنین می فرمایند:

«یا ابن اسمی علیک بهائی اداء حقوق الله بر کلّ فرض است و حکمش از قلم اعلی در کتاب نازل و ثابت، ولكن اظهار و اصرار ابداً جائز نه. هر نفسی موفق شود بر اداء آن و به روح و ریحان برساند مقبول است و الا فلا. از بابت تذکر یک بار باید عموماً در مجلس ذکری بشود و بس».

ابن اصدق حتی برای سفر به طهران و ملاقات فامیل نیز کسب اجازه می نمود. در لوحی می فرمایند:

«آنچه در این فقره مرقوم داشتید فی الحقیقه صحیح و تمام است و نفس حقّ جلّ جلاله حقّشان را تصدیق فرموده اند، لذا توجّه آن محبوب لازم، هم ملاقات با منتسبین و هم مصاحبت با اولیاء و اصلاح نفوس».

این ایام اخبار ارض طا مکرّر رسید و محبوسین (جنابان حاجی امین و ملا علی اکبر شه میرزادی) به حال اول مانده اند. قلم اعلی می فرمایند:

«ای علی قبل نبیل، بایست بر امرالله، ایستادنی که جمیع من فی السّموات و الارض از ایستادنت بایستند...».

در آخرین لوح مبارک این عنایت در حقّش نازل:

«فطوبی علیک ثمّ البهاء علیک ثمّ الرّضاء علیک لا تک استرضیت برضی الله المهیمن العلیّ العظیم».

ابن اصدق چهار بار به حضور جمال مبارک مشرف شد. بار اول در کودکی در بغداد به سال ۱۸۶۰، بار دوم به سال ۱۸۷۹ در عکا، بار سوم در ۱۸۸۶ در عکا، چهارمین و آخرین تشرّفش در سال ۱۸۹۰ در عکا بود، سپس به ایران مراجعت نمود و به خدمات تبلیغی خود ادامه داد. در سبزوار بود که جناب ابن اصدق خبر صعود جمال مختار را شنید از خود به کلی بی خود گشت و در دریای حزن و ماتم غوطه ور گردید. در نامه ای در آن ایام شِداد به همسر خود ضیاء الحاجیه حالات خود را چنین شرح می دهد: «فؤادی لاحزانکم الفدا آه آه عمّا قضی و امضی فآه فآه من هذه المصیبة الكبرى و الرّزیة العظمی. لابد بر آنچه واقع مَطّلعید و بر احزان ملا اعلی و فردوس سرادق کبری آگاه. باری لسان قوّه بیان ندارد و قلم از اجرای بر آنچه مسطور ممنوع، فیالیت ما ولدت و ما کنت فی الملک موجودا. چهاریوم قبل تلگرافی از مشهد رسید که خطّی از فوق رسیده، توجّه شما به آن ارض لازم. فوراً مراجعت نموده حین ورود دستخطّ مبارک محبوب عالم حضرت غصن الاعظم ارواحنا فداه در ابلاغ مصیبت کبری زیارت شد. معلوم است چه واقع شد و چه عالم نیستی و فنائی رخ نمود مکرّر در مقام اتمام خود بر آمده و همراهان مانع شده اند. خیال جناب میرزا عبدالله خان و آقا میرزا حسین آقا علیهما این شده که از این عبد منفک نشوند و با این ذره حرکت نمایند».

همچنین در نامه‌ای به آغا شاهزاده می‌نویسد: «ورقهٔ قدسیّه، قسم به سلطان بقا و ملیک ثنا که حزنم اعظم عمّا تحصی است و شب و روز به مثابه حوت از این حسرت دل خون و مغبون که چرا در احیان ظهور موقّق بر انفاق جان در طریق حبّ جانان نشدم گرچه فوالله عدم طلب و قصور خود این عبد نبود بل سلطان قضاء چنین امضاء فرموده بودند. ولی چون از قلم قدم قبول این مقام بلند اعلی و رتبهٔ ارجمند ابهی بفضله و عنایته جاری شده رجای آن حاصل که از بعد کما یلیق و ینبغی در طریق نصرت و اعلاء کلمه‌اش از این کأس کافور به کمال بهجت و سرور مشروب و مرزوق شوم».

حضرت عبدالبهاء بعد از صعود مبارک در لوحی در تسکین احزان ابن اصدق چنین می‌فرمایند: «ای عاشق جمال ذی الجلال... الیوم یومی است که باید ثابت و مبرهن کرد و در انظار عموم عالم مشهود و معلوم نمود که عروج و صعود شمس حقیقت مورث وهن و هوان در امرالله نشد بلکه اشراقش در افق ادنی بود، حال از افق اعلاست و نورش تابان ترگشت و شعاعش روشن تر شد...».

حضرت عبدالبهاء جناب ابن اصدق و سایر ایادی را مأمور به تحکیم مبانی عهد و میثاق در جمع احباء و تشویق آنان به تمسک و استقامت در برابر دسائس ناقضین فرمودند.

ابن اصدق در رساله‌ای به جناب حکیم الهی در تحکیم عهد و میثاق چنین می‌نویسند: «... دیگر هرگاه بیان حقّ جلّ جلاله را محلّ توجّه و توسّل دانند، البتّه در نظر داشته و دارند که دو سنه قبل از صعود طلعت مقصود، عصر یوم رضوان با جمعی از دوستان و مدّعیان ایمان در بیت حضرت کلیم علیه بهاء الله مشرف، مخصوص در آن حین خود این نفوس در ظاهر حاضر و قائم، جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم خطاب به میرزا آقا جان فرموده، فرمودند: "مناجاتی که نازل شده بیاور و بخوان". حسب الامر آورد و به تلاوت مشغول شد. در آن مناجات منزل آیات و مظهر بیّنات، جمیع طبقات مؤمنین و موقنین و مستظلمین ظلّ امر خود را به اسماء و عناوینی که از برای ایشان معین و مقرر فرموده دعا می‌فرمایند. چه اغصان و افنان و چه ایادی و مبلغین و سایر اهل ایمان، ولی در ذکر اغصان محبوب امکان جالس کرّه بعد کرّه دست به زانوی مبارک زده فرمودند: "اما آقا خلق نیست". علم الله جمیع متوجّهین به امر را این کلمه کافی و مایه بیداری و هوشیاری، چه که با این کلمه مرکز عهدش را نمود و از مادون، دون مجزّا و منفصل فرمود».

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به جناب ابن اصدق می‌فرمایند:

«... وقت آن است که سطوت نداء آن ایادی امر ملکوت آفاق را احاطه نماید. آیا بعد از صعود محبوب، حبیب آرام گیرد و یا خود بعد از ستر جمال معشوق، عاشق صبر و تحمل تواند؟... تا در پا قوت است باده‌ای پیما و تا در دست اقتداری است قوت بازو بیازمای. تا در لسان قوه نطقی، به ثنای جمال قدم و تبلیغ امرش متمادیاً پرداز... الحمدلله همیشه منظور عنایت الهیه بوده‌ای. پس توجه به جمال قدم کن و در نشر نفحاتش استمداد نما...».

در لوح دیگری فرمایند:

«... در ارض خا قدری نسائم تبلیغ ضعیف شده از حق بطلبید که شما مؤسس عظیم در این امر مهم مبین شوید، یعنی انتشار کلی، چه که فی الحقیقه، ارض خا از نفحات بدیعه فؤاد آن متصاعد الی الله در اهتزاز آمد. پس آن حضرت باید که متصل آن تخم پاک را آبیاری فرمایند، چه زارع ایشان بودند و ساقی و آبیاری، ان شاء الله شما علی الخصوص، الحمدلله مساعی عظیم آن حضرت در دربار سبب نتایج کلیه گردید و حکومت به هیچ وجه تعرضی ندارد... خدمات آن جناب در ملکوت ابهی مثبت بوده و اکنون در نزد این عبد از وصف فزون...».

هنگامی که از سال ۱۲۹۸ هـ ق جمال مبارک بعضی نفوس برجسته را به سمت ایادی امرالله برگزیدند، ابن اصدق و سه نفر دیگر، جنابان ملا علی اکبر ایادی معروف به حاجی آخوند، میرزا محمد تقی ابن ابهر، میرزا حسن ادیب طالقانی به سمت ایادی امرالله برگزیده شدند. حضرت عبدالبهاء ایادی را مأمور تحکیم مبانی عهد و میثاق در جمع اجباء و تشویق آنان به تمسک و استقامت در برابر دسائس ناقضین فرمودند.

ابن اصدق، بعد از صعود جمال قدم در ۱۸۹۲ به ارض اقدس شتافت و در سنین بعد، بیش از ۹ بار به محضر حضرت عبدالبهاء تشرف حاصل نمود و در جوار عنایت و مکرمات مرکز میثاق سکنی گزید. آخرین سفر ایشان، سی ماه به طول انجامید و در سپتامبر ۱۹۲۱ پایان یافت. در معیت کوچکترین دختر خود طلیعه وارد شیراز و در منزل محمدباقر خان دهقان سکنی گزید. آن جناب از حضرت عبدالبهاء تقاضا نموده بودند که جناب ابن اصدق برای تبلیغ در آن مدینه مدتی سکونت کنند. در رساله‌ای خطاب به جناب حکیم الهی، بعد از صعود مرکز میثاق ابن اصدق چنین می‌نویسد: «... سی ماه در ساحت اقدس اعلی مشرف و در تمام ایام توقف در آن مقام اسنی، کاملاً بر جمیع مقاصد و مفسدات و مضرات اعمال و افعال و اقوال و تعرضات قوم ضلال بر هیکل امرالله و مرکز میثاق الله مطلع و آگاه که به چه عزم و ثباتی بر تزلزل و تشمت و انقلاب و

اختلاف و اغوا و اضلال احباء الله و ثابتان بر عهد او قائم... این ذره بعد از اطلاع محض آگاهی و انتباه احبای الهی مختصری نوشت و منتشر نمود، حتی حسب الامر مبارک به طهران هم ارسال شد که انتشار دهند ولی بعد حال آن معلوم که چه شد».

بعد از صعود حضرت عبدالبهاء، جناب ابن اصدق به تعزیت و تسلیت احباء و حفظ و صیانت میثاق الهی قیام نمود و در معیت صبیّه خود طلیعه به اسفار عیدیه پرداخت. حضرت ورقه مبارکه علیا که پس از صعود حضرت عبدالبهاء و تا استقرار حضرت ولی امرالله بر اریکه ولایت عظمی مصدر امور جامعه امر بودند، در دستخط ۲۳ می ۱۹۲۲ خطاب به ابن اصدق چنین می فرمایند:

«بدیهی است که آن حضرت از هر جهت مراقبت و مواظبت خواهند فرمود و همواره به تذکر و تنبه نفوس خواهند پرداخت تا روایح کریهه نقض و انفاس مسموم نکث به کلی منقطع گردد و محو و متلاشی شود. مرقوم فرموده بودید که در صورت امکان سفری به جهات خراسان خواهید نمود. معلوم است که ایوم سزاوار چنین است و وظیفه هر نفس مقدس مبارکی، قیام بر خدمت امر و محافظه و صیانت شریعت الله است».

ابن اصدق در پیش نویس یکی از عرایض خود به حضور حضرت ورقه علیا چنین مرقوم داشته اند: «... قبل از زیارت دستخط مبارک، نظر به آنچه در الواح مبارک نازل و در حضور مذکور و منظور، قصد توجه به نقاط اخری بود. حتی الواح و آثاری که برای آن صفحات لازم، معین فرمودند. حال هم آنچه از قلم غصن ممتاز ولی امر او مقرر گردد، همان مقصود جان و روان...».

خدمات وسیع طولانی مششع و خستگی ناپذیر جناب ابن اصدق را در تاریخ امر بهائی در زمینه های ذیل می توان خلاصه نمود:

اول تبلیغ و اشاعه امرالله

ابن اصدق در ایام حیات پدرش در خراسان به خدمت مشغول و از ۱۸۷۶ تا ۱۸۹۱ یعنی ۱۵ سال بارها برای تبلیغ امر الهی و تحکیم جوامع بهائی و تعلیم و تربیت احباء و تماس با رجال قوم و زعمای دینی و اجتماعی در شهرهای مختلف ایران سفر نمود. در واقع تمام حیات ایشان در سیر و

سفر سپری گشت. ذکر اسفار و تشویق و تمجیدی که نسبت به این اقدامات صورت گرفته در آثار مبارکه انعکاس یافته است.

با مسؤولیت و مأموریتی که حضرت عبدالبهاء به حضرات ایادی برای تحکیم مبانی عهد و میثاق و تشویق احباء به تمسک و استقامت در برابر دسائس ناقضین محول فرموده بودند، با صعود سایر حضرات ایادی امرالله در چنین موقعیت حساس، چه مسؤولیت و وظیفه خطیری به تنهایی بر دوش جناب این اصدق محول بود. از قلم قدم نازل:

«یا ایها المشرق من افق الایقان، غافلین را آگاه نما به آنچه از قلم اعلی جاری شده، متذکر دار، شاید به طراز استقامت کبری مزین شوند و از مکر ماکرین و خادعین محفوظ مانند... از قلم مرکز میثاق نازل... شیاطین در کمینند و گرگان کین با هر نفس بی خبری همدم و قرین، خفیاً تلقین می نمایند. لذا باید نهایت مراقبت را نمود و به قدّ سمّ ابره روزنه برای نفوذ نقض، یافت نشود».

این اصدق در عصر مرکز میثاق دنباله خدمات را بنا بر اوامر مبارک ادامه داد و به اسفار متمادی در ایران و خارج مشغول بود. الواح مبارک نشان دهنده اجرای این دستورات مبارک است. در عنایتی درباره اسم الله می فرمایند:

«حضرت اسم الله از بدایت نشئت تا یوم رحلت شب و روز مانند شمع افروز در محفل تبلیغ روشن و افروخته بودند و از اعظم ارکان ترویج بود لهذا موقع مهمی در ملکوت الله احراز فرمودند، آن جناب نیز پی او گیرید و متابعت او نمائید...».

به پیروی از این دستور الهی ابن اصدق تا آخرین لحظه حیات به خدمت و تبلیغ و اطاعت کامل مشغول گشت.

در لوحی می فرمایند:

«ای ثابت بر پیمان شب و روز میاسا، دمی آرام نگیر، چنان جوش بزن که خروشش به بقعه مبارکه رسد و جان یاران خوش گردد...».

در صعود مادرش جناب بی بی می فرمایند:

«ای یار مهربان در حق آن ورقه نوراء نهایت خدمت و رعایت را مجری داشتید و این سبب سرور من است. امیدوارم جمیع ابناء مانند شما به خدمت امّهات موفق شوند زیرا حقوق پدر و مادر مقارن حقوق حضرت احدیت است...».

در لوح دیگری می فرمایند:

«... این نهال، آمال اعظم رجال، بنده مقرّب اسم الله اصدق است. شجره جنّت عدن فرما و ثمره طیّبه فردوس کن تا آن که در صفحات عراق سبب انتشار نور اشراق گردد. در هندوستان طوطیان شکر شکن بپرورد، شاه جهان را آباد نماید، کلکته را گلدسته کند و در کشمیر شکر و شیر بیامیزد و در پنجاب هذا مغتسل بارد و شراب بجوشاند...».

در بیان دیگری می فرمایند:

«هندوستان در این ایام مطرح نظر است، مقصود آن است که شما نیز گردش در آن صفحات نمائید و با نفوس مستعدّه ملاقات کنید. حال باید که شما در بمبائی و گجرات و دهلی و لاهور و رنگون و مندلی سیر و سیاحت فرمائید، بعد عزم کوی دوست کنید و به بقعه نورا توجه کنید.».

بیانات مبارک مسیر مسافرت های تبلیغی ابن اصدق را در عراق و هندوستان تعیین نمود. این سفر دو سال به طول انجامید. در نامه ای به دختر ارشدش لقائیه می نویسد: «... جمیع آن چه از این ذره ظاهر به صرف امر و اراده و حول و قوه و مجرد تأییدات ملکوت او است. والا قوه ناسوتی بشری این فانی مقتضی اجرای این اوامر الهی و مأموریت عربستان و هندوستان و در هر نقطه طرف شدن با اعظم و اکابر علماء و غلبه بر کلّ و ظهور این هممه و غوغا و اخذ این نتایج کبری نبود، علم الله جمیع عوالم وجود را کلمه امر و اراده او مسخر داشته و غیر او احدی منظور و مذکور و قادر بر هیچ شیء نبوده و نیست. از حالم بخواهی بحمد الله در نهایت فرح و سرورم و به اعلاء کلمه و نشر نفعات او مشغولم و در حدّ فنای خود در این نقاط دور به صرف امر و اراده مالک ظهور به اعلاء کلمه مشغولم. در هر هفته باید به ارض تف و نجف اشرف و بغداد کاغذهای مفصل و مطول مبنی بر هزار مطلب بنویسد، چون مبتدی هستند رعایت و نگهداری ایشان بر کلّ مقدم. کاغذهای ارض طا، خاء، بمبئی و نقاط هند هم ابدأ تعطیل ندارد، چگونه تواند از عهده اظهار محبت قلبی خود نسبت به هریک برآید؟ از کلّ رجای عفو دارد.».

در لوحی می فرمایند:

«در رنگون تفاصیلی که مرقوم نموده بودید روح و ریحان حاصل شد. آن جناب در جمیع اوقات به آستان مقدّس جمال ابهی به وفا موقّق بوده اند و بر نشر نفعات مؤیّد. ایوم اعظم و اخصّ امور تبلیغ است...».

سپس در لوحی می فرمایند:

«در کربلا ملاحظه فرمودید که تبلیغ چقدر تأیید دارد. بر همین منوال مشی و حرکت فرمائید، چنانچه از قبل ملاحظه شد که در هر جا رفتید، عزیز گشتید و تأیید شدید یافتید...». بعد می فرمایند: «به جهت امر مهمی سریعاً تلگرافاً شما را از هندوستان خواستم، حال امر مهمی پیش آمده، سریعاً به ارض اقدس آئید.»

در عنایتی به لقایّه دختر ارشد ابن اصدق می فرمایند:

«ای کنیز الهی حضرت شهید را از هندوستان خواستم، محفوظ و مصون وارد، ایامی چند است که نزد من اند، الحمدلله در سفر عراق موفق شدند و مؤید و سبب هدایت نفوس شدند. توحید کن که در جمیع امور مظهر الطاف و عنایت حضرت احدیت گردند. حال به امری بسیار مهمّ مخصّص گشتند که خدمت عظیم است...».

در لوحی خطاب به ضیاءالحاجیه همسر ابن اصدق می فرمایند:

«... به هندوستان شتافت، ذکر الهی برافروخت در آن اقلیم ولوله ای انداخت، بعد مأمور قفقاز و عشق آباد شد... از جمله در مرو، اسباب تأسیس مشرق‌الاذکار فراهم آورد، نقشه به ارض مقصود فرستاد، الان در آنجا مباشرت به مسافرخانه و مکتب شد.»

در جواب عریضه ابن اصدق از مرو می فرمایند:

«نامه مُرسله از مرو ملاحظه گردید سبب نهایت سرور شد. نقشه بنا بسیار مقبول و مرغوب، به همین قسم بنا نمائید... باید موقتاً به طهران تشریف ببرید، بعضی از بزرگان و امناء طالب اطلاع مطالب اند، آنان را نیز ملاقات فرموده، زیرا این کار از شما بر می آید. بعد از اتمام این امور به بادکوبه مراجعت می فرمائید... انتهی.»

اسفار تبلیغی ابن اصدق به شهادت آثار حضرت عبدالبهاء در عهد میثاق، در هندوستان در شهرهای بمبئی، گجرات، دهلی، کشمیر، پنجاب، لاهور، رنگون و کلکته. و در بلاد عربستان و مصر، اسکندریه (جنابان محمد مصطفی و صبحی الیاس ایشان را در اسکندریه دیده است) در ترکستان، مرو و قفقاز بوده است. از جمله ثمرات مساعی ابن اصدق در کلکته تحبیب پروفیسور هدایت حسین به امر الهی است. مارثاروت در کتاب *Herald of The Kingdom* چنین می نویسد: «هدایت حسین یکی از بزرگترین شرق شناسان انجمن سلطنتی هند بود که شناسائی و شهرت جهانی داشت. زبان‌های عربی و فارسی را به خوبی می دانست و شاید بزرگترین دانشمند هندی است که درباره امر مبارک نوشته. مقاله بسیار جالبی در کتاب "دائرةالمعارف اسلامیة" تحت

عنوان بانوی شهید امر بابی نگاشت و کتاب را به نظام حیدرآباد تقدیم کرد. شرح ملاقات پروفیسور هدایت حسین با جناب ابن اصدق به این مضمون مذکور شده است: "ابن اصدق در سال ۱۹۰۲ به هند آمد، او مبلغی برجسته، روحانی، با فرهنگ، مبادی آداب و شخص بسیار آزاد منشی بود. با کمک ابن اصدق کتاب ایقان را مطالعه کردم و ایشان بودند که اطلاعاتی مربوط به طاهره، قرّة العین را برای من فراهم آورد. عریضه‌ای به حضور حضرت عبدالبهاء نگاشت که منجر به صدور لوحی گشت که در سال ۱۹۰۶ فیض وصول آن را یافتم".

مطالعه اجمالی حیات و سوانح زندگی جناب ابن اصدق به خوبی نشان می‌دهد که آن عاشق جمال ذی الجلال و شمع روشن از نار موقده در سدره سینا، با انقطاع، اشتعال، توکل و اطاعت محض از اشارات و دستورات در آثار جمال قدم و حضرت عبدالبهاء در جمیع مناطق عمده محلّ سکونت احبّای الهی در شرق و غرب ایران، و در شرق ادنی و شرق دور سفر نموده و به اشاعه تبلیغ امر الهی همّت گماشت. جناب ابن اصدق را نظر به وسعت و مدّت خدمات تبلیغی در بلاد شرق باید یکی از موفق‌ترین مبلغین جامعه بهائی در عهد ابهی و عهد میثاق و طلوع انوار مشعشع ولیّ امر رحمن محسوب داشت. جناب ابن اصدق با آن که تحصیلات رسمی و مدرسی و مطالعات منظم در رسائل مذهبی نداشت اما به علّت وسعت مطالعه و اطلاع و غور دقیق در آثار و الواح مبارکه و ذوق و شور سرشاری که از آن برخوردار بود و نیز با مساعدت، درایت و فطانت فطری و سلامت و طلاق در کلام، در امر تبلیغ به هدایت نفوس به شریعت مقدّسه الهیه، خدماتی وسیع و جاودانی به منصف ظهور رسانید و سبب هدایت جمع غفیر به شریعت الهیه گردید. حضرت عبدالبهاء در سال ۱۸۹۲ رسالهٔ سیاسیّه را مرقوم فرمودند، هدف نگارش این رساله لزوم جدائی مذهب از سیاست بود، نقش ادیان در آزادی و رفاه اجتماعی در بمبئی در ۱۸۹۳ به طبع رسید. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح صادره به اعزاز ابن اصدق چنین می‌فرمایند:

«چند سال پیش، بعد از صعود، به واسطهٔ شما رسالهٔ سیاسیّه مرقوم گشت و به جهت سلطان و بعضی از اولی‌الایندی به واسطهٔ شما ارسال شد. شما این رساله را به کبرا بنمائید و مضامین را به تمامه تفهیم کنید. رؤسای دین را به هیچ وجه مدخلی در امور سیاسی نه، هر وقت علمای ادیان در امور سیاسی مداخله نمودند، مضرات کلی حاصل».

همچنین می‌فرمایند:

«... خدمات آن حضرت در ساحت اقدس مثبت و مذکور، زحمات آن جناب در درگاه احدیت معروف و مقبول، در مخایره با ارکان، حقیقت خوب از عهده برآمدید».

چون جناب ابن اصدق حامل پیام‌ها و مأموریت‌های مهمی از طرف جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء برای اولیای امور بود و انجام این امور با نام ابن اصدق مقرون به حکمت نبود، ایشان به لقب "مؤدّب الادباء" که صدر اعظم برای ایشان معین نموده بود با نفوس مهمّه در تماس و ارتباط بودند و حتی اسم شب را که دانستن آن برای عبور و مرور در شب لازم بود به ایشان اطلاع می‌دادند.

در بیان دیگری می‌فرمایند:

«در فکر تبلیغ نفوس مهمّ باشید، حال عظمت امر ارکان عالم را فرا گرفته است، مکاتبی که به جهت مشیرو امین خواسته بودید در جوف است». (مشیرالدوله و امین السلطان)

در بیان دیگری می‌فرمایند:

«... سؤال از تکلیف فرموده بودید، چون این ایام بادکوبه استعداد اعظم یافته علی‌العجاله به آنجا سفر فرمائید و به تبلیغ نفوس پردازید. آن وقت سفر خراسان». ولی بعد امر می‌فرمایند: «اول به طهران آمده و سپس به خراسان سفر کنید». در طهران امر می‌فرمایند که: «در یوم ۲۸ شعبان با چهار نفر دیگر که محفل تعیین خواهند نمود به همدان رفته و از قبل عبدالبهاء مرقد طاهر و طیب حضرت اسم‌الله را زیارت کنند. در رشت، راجع به اعزام جناب فاضل مازندرانی به نجف و ملاقات با شخص شخیص (ملاً محمّد کاظم خراسانی مرکز تقلید شیعه امامیه)، می‌فرمایند بسیار موافق. شخص محترم نجف را اگر ممکن بود که خود شما نیز ملاقات می‌نمودید و اگر ممکن نه، در پرده مکاتبه می‌کردید بهتر بود».

و نیز می‌فرمایند:

«نامه مفصل مفید و مشعب و مقنع که به آن شخص جلیل مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. فصیح و بلیغ بود، برهان واضح و دلیل لائح و حجّت کامل بود. بهتر از این و خوش‌تر از این مدافعه مفتریات ممکن نه. شخص جلیل فی‌الحقیقه ساکت و صامت. الحمدلله آن دو مظلوم آزاد شدند. ملاحظه نمائید که ایران را چگونه ویران نمودند، مراجعت به آن رساله نمائید که پانزده سال پیش به واسطه شما در سیاست مرقوم گشت و در بمبئی طبع و نشر شد. وقتی وزیر تکفیر شد جمیع این

وقایع در آن مذکور و مفهوم... اما در خصوص تأخیر سفر به سمت خاور، البتّه آنچه آن سرور مصلحت دانستند عین ثواب است ولو ترک حرکت این سفر باشد».

در لوح دیگر خطاب به ابن اصدق می‌فرمایند:

«ای حبیب روحانی از ورود آن جناب به طهران روح و ریحان حاصل گردید زیرا در ارض طا، بین احبّاء قدری احزان و کدورت باطنیه باقی. بلکه ان شاء الله به قوه ملکوتیه زائل شود. این خدمتی بود که مثل و نظیر ندارد. زیرا الیوم اختلاف و کدورت بین احبّاء علی‌الخصوص الاغرا به اصل اساس امرالله ضرر عظیم می‌رساند، بلکه نار موقده را در قلوب منطقی و خاموش می‌نماید و به کلی روحانیت را مفقود می‌نماید. ملاحظه کن بلایای این عبد را، باری بسیار موافق بود ورود شما. باید به کمال همت بکوشید تا به کلی این اختلافات را از میان بردارید و الفت و محبت اندازید».

تأسیس مؤسّسات بهائی

جناب ابن اصدق در سفری که به کردستان نمودند، تأسیساتی در مرو فراهم آوردند. در لوح مبارک خطاب به ضیاء‌الحاجیه، همسرش چنین می‌فرمایند:

«عبدالبهاء از ملکوت الهی طلب عون و عنایت نماید تا در هر دمی، حضرت شهید به موهبتی موفق گردد. الحمدلله خادم امر است و قائم بر خدمت. به هندوستان شتافت و علم ذکر الهی برافراخت و در آن اقلیم ولوله انداخت. بعد مأمور به قفقاز و عشق آباد شد. ان شاء الله آن خدمات را انجام خواهد داد. از جمله در مرو اسباب تأسیس مشرق‌الاذکار فراهم آورد و نقشه به ارض مقصود فرستاد و الان در آنجا مباشرت به مسافرخانه و مکتب شد تا اطفال یاران را به تربیت الهی تربیت نمایند. دولت بهیه روس محض بنای مشرق‌الاذکار زمینی در مرو مجاناً داد و به اذن امپراطور مشرق‌الاذکار بنا خواهد شد...».

در نامه‌ای به همسرش ضیاء‌الحاجیه می‌نویسد: «در خراسان تأسیسات جدید شده و مجالس گرد همائی احبّاء ایجاد و برای پشتیبانی و حمایت یاران وسائل کمک مالی ترتیب داده شده و امضای کلّ از قلم اعلی جاری».

ابن اصدق همچنین به همسرش می‌نویسد: «مجالس و محافلی برای نظم و ترتیب کلیه امور تأسیس نموده».

حضرت عبدالبهاء در این باره در لوحی می‌فرمایند:

«ترتیبات مجامع و محافلی که آن جناب مجری داشتید، تحریراً تحسین گشت و تشویق شد بلکه طلب تأیید شد. لهذا خلل و فتوری نخواهد شد بلکه انتظام خواهد یافت... مطمئن باشید».

دیگر از زمینه‌های اصلی خدمات ابن اصدق در تأسیس مؤسّسات بهائی، قیادت مخلصانه و مدبّرانه ایشان در تأسیس محفل روحانی محلی و تشکیلات اولیه نظم اداری و توجه به اصل مشورت در رتق و فتق امور جامعه بهائی است. از مساعی دیگر ابن اصدق که در آثار و الواح حضرت عبدالبهاء انعکاس یافته، اقدام به تأسیس محافل و مجالس درس تبلیغ، و اقدامات برای ترقی و تعالی نسوان بهائی، و تعلیم و تربیت اطفال است. مطالعه منظم مباحث تبلیغی و تتبع در طرق استدلال به حقایق امر بهائی و شرح و بسط مباحث و مسائل مطروحه در کتاب ایقان به همت جناب ابن اصدق، در بین اماء الرّحمن معمول گشت و با پی گیری و تشویق و تحریص دائمی علاقمندان و تعمق آنان در معارف بهائی، راه را برای اشاعه و تحکیم این مساعی جهت سایر مبلغین امر الهی هموار ساخته است. در این کلاس‌ها حدود ۴۰ نفر از نسوان بهائی از جمله ضیاءالحاجیه و ۴ دختران ابن اصدق شرکت داشتند.

در الواحی که به افتخار شرکت کنندگان عنایت فرموده‌اند، می‌فرمایند:

«تا به حال در میان اماء الرّحمن تأسیس درس تبلیغ نشده بود، حال به فیوضات مختصّه جمال ابهی در طهران، اماء الرّحمن موفق به تأسیس شدند. خبر تأسیس آن محفل سبب حصول سرور و روح و ریحان موفور گردید... این محفل چنان که باید و شاید موفق گردد و ترقی نماید. اخبار و آیات و احادیث که دالّ بر طلوع شمس حقیقت است حفظ فرمایند. البتّه تأییدات ملکوت الهی پیاپی رسد. در این کور بدیع نساء هم‌عنان رجالند، بلکه در بعضی موارد سبقت گیرند...».

در نامه‌ای به ضیاءالحاجیه، درباره شرکت کنندگان کلاس، ابن اصدق می‌نویسد: «این که مرقوم شده بود محفل درس تبلیغ در ایّام مقررّه، مقرر و معین به حضور و رقات زکیّه قدسیّه است و کلّ به وظیفه خود که اطاعت امرالله و طلب ترقی است مشغول بوده و هستند، بدان مسرت جان و وجدان حاصل. ایادی رجا و تمنای خود را به ملکوت ابهی بلند نموده از برای کلّ طلب توفیق و تأیید نمود. حضور ورقه طاهره طائرّه، مورث فرح و سرور این ذره مهجور گردید. از همدان و قزوین مبلغه و ناطقه خواستند، همچنین در رشت یک نفر لازم. ان شاءالله برای ایّام عید باید ورقه طیّبه طاهره به هر یک از این دو، سه نقاط که صلاح دانند لاجل اعلاء کلمه‌الله توجه نمایند، مخصوصاً در رشت، جمعی از نصاری و مذاهب اخری به شریعه قرب‌الله وارد، همچنین در زنان

ایشان حرکت و اهتزاز و هیجانی حاصل. البتّه خود آن ورقه طیّبه در ثواب و خطای این قصد و نیت، تأمل و تفکر فرموده، آنچه میل و اراده ایشان است اطلاع دهند، هر گاه صلاح دانند به محفل شورا هم رجوع نمایند».

در نامه دیگری به ضیاء الحاجیه می نویسد: «سواد آن لوح امنع اقدس را محض بشاشت و بشارت قلوب کلّ ارسال نمود تا زیارت نمایند. لوح امنع اقدس اعلی را باید جناب مستطاب محبوب جان، خادم امرالله یعنی آقای محبّ السّلطان عکس بردارند و به هر یک از اماءالله یک نسخه مرحمت فرمایند و به تمام نقاط هم لاجل نشر نفعات الله و تشویق کلّ انتشار دهند».

حضرت عبدالبهاء در لوحی به افتخار ابن اصدق می فرمایند:
«الحمد لله به آنچه مرقوم شد و تعلیماتی که داده گشت موفق شدی و تأسیس مجلس تبلیغ به جهت ورقات طیّبه گردید. حال لازم است که تشویق و تحریص نمائید که محفل درس تبلیغ نساء تعدّد یابد...».

چه بسیار بودند جوانانی که از شهرستان های مختلف ایران با مساعدت و مراقبت جناب ابن اصدق در طهران در یکی از عمارات باغ سکونت داشتند و با سرپرستی و معاونت ایشان به تحصیل علوم مدرسه و معارف امری پرداخته اند.

از خاطرات مادرم است که می گفتند: «هر وقت پدرم در طهران بود، هر روز دو تا سه ساعت در بین آنان می گذراند و برای آنان صحبت می کرد. وضع تحصیلشان را به دقت مطالعه می کرد. از جمله این شاگردان یکی دکتر قاسم غنی بود».

یکی از اقدامات بین المللی جناب ابن اصدق، در صحنه بین المللی اجرای فرمان مبارک حضرت عبدالبهاء برای تسلیم لوح لاهه به جهت صلح مستمر عمومی در لاهه بود. ابن اصدق به استناد کارت پستی که در ۹ رضوان مطابق ۲۹ آپریل ۱۹۲۰ از پرت سعید برای خانواده خود ارسال داشته به عزم لاهه، عازم پاریس گردید. پس از پایان جنگ و باز شدن راه مکاتبات، حضرت عبدالبهاء ابن اصدق را کتباً به ارض اقدس احضار فرمودند. در این لوح می فرمایند:

«مکاتیبی که در زمانی که طریق مسدود، نزد شما مانده است با خود بیاورید. کتابی که در جواب "براون" مرقوم شده، حال انتشار ندهید، یک نسخه به ارض مقصود فوراً ارسال نمائید تا ملاحظه گردد و آنچه مقتضی است اجرا گردد...».

جناب فاضل مازندرانی در خاطراتش از این سفر چنین می نویسد: «صبحی نیز به خواهش پدرش آقا محمد حسین مهتدی همراه شده بود تا بلکه در مجاورت بزرگان به نحوی تربیت شود. با کمال بی حیائی آن پیرمرد محترم را با زخم زبان و حرکات بی ادبانه می آزرده و از همان وقت فطرت باطنی اش را نشان داد.

خر عیسی گرش به مکه برند چون که برگشت هنوز خر باشد

تالیفات

از مهم ترین اقدامات جناب ابن اصدق، تهیه و تحریر رسالات مختلف و نیز همکاری با سایر ایادی امرالله در تحریر مقالات در ردّ شبهات اهل نقض است. آثاری که از ابن اصدق در این زمینه به جا مانده، از قرار ذیل است:

- مشارکت در تألیف رساله ای در ردّ اظهارات "براون" درباره تاریخ جعلی میرزا جانی کاشانی که با همراهی سایر ایادی امرالله نگاشته شد.

- سه رساله در تثبیت عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء که در ارض اقدس به رشته تحریر آمده است. این رسالات در ۱۹۲۰ نوشته شد ولی متأسفانه فقط یک رساله آن به چاپ رسیده است. شرح تصدیق جناب حکیم مسیح که بنا به درخواست دکتر ارسطو خان حکیم نوشته شد و برای ایشان ارسال گردید.

- سه مکتوب به جناب حکیم الهی در قزوین، در تحکیم عهد و میثاق که متأسفانه تنها رساله سوم در دست است که بعد از صعود حضرت عبدالبهاء در طهران تحریر شده است.

علاوه بر آثار فوق، بنا بر کتاب تاریخ امر در خراسان، جناب ابن اصدق، به امر حضرت عبدالبهاء مکاتیبی به بعضی از علمای نجف نگاشته اند که سواد آنها در یک مجلد در خانواده ایشان محفوظ است.

مطالبی را که دکتر اسلمنت برای نگارش در کتاب خود درباره ایران به دست آورد، قسمتی به صورت یادداشت های ایشان از مذاکرات شفاهی با ابن اصدق در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۹ و قسمتی نیز به صورت شرحی که ایشان به صورت کتبی نوشته اند در اختیار دکتر اسلمنت قرار گرفته است.

(نقل از بررسی دکتر اسلمنت از دنیای بهائی ۱۹۱۹-۱۹۲۰ نوشته مؤثران مؤمن)

در روزهای اول مشروطیت، دو نماینده مجلس با ابن اصدق ملاقات نموده، گفتند برای طرح سؤالی از طرف مجلس اعزام شده‌اند. سؤال چنین بود که: «در شرایط کنونی که دو حزب مشروطه خواه و مطلق طلب به صورت مخالف یکدیگر در مقابل هم صف آرائی کرده‌اند و اعتقاد هر دو حزب بر آن است که از حمایت بهائیان بهره می‌گیرند. از نظر شما که نماینده بهائیان هستید، جامعه بهائیان به کدام گروه تعلق دارند؟». ابن اصدق در جواب اظهار داشتند: «چنانچه شخصی مریض شود و از شخص عاقلی سؤال شود که آیا مشورت دکتر ضروری است؟ مسلماً جواب مثبت خواهد داد، ولی اعتماد به دکتری که بی‌خبر از حرفه خود باشد نادانی است. اساس امر ما بر پایه عدالت، مساوات، خدمت و هماهنگی بنیان یافته و ما نمایندگان کنونی را طبیب‌های حاذق به حساب نمی‌آوریم». آن دو پس از مدتی، مجدداً آمده گفتند: «پاسخ شما را در مجلس مطرح کردیم، عده‌ای از نمایندگان تبسم کرده و خشنود شدند»، در مذاکرات بعدی، ابن اصدق نسخه‌ای از کتاب "رساله مدنیّه" را به آنها داده، یک سوم آن را برای آنها خواندند. کم‌کم بعد از مذاکرات بعدی، این نماینده بهائی شدند. یکی از آنها دو سال بعد در شهر رشت شهید شد. این باعث شد که بعضی از اعضاء پارلمان که از هوش بیشتری برخوردار بودند برای کسب راهنمایی به بهائیان مراجعه می‌کردند.

(موزان مؤمن *Esselmont's Survey, The Baha'i World 1919-1920*)

حالات شخصی ابن اصدق

حال که شمه‌ای از خدمات و مساعی جناب ابن اصدق مذکور گردید، درباره حالات شخصی ایشان نیز اطلاعات مختصری از خاطرات مادرم در اختیار شما می‌گذارم. ابن اصدق مردی خوش سیما با چشمان میشی نافذ، اندامی متوسط، محاسنی آراسته، خوش لباس، مؤدب و با ملاحظه بود. هیچگاه قدم و کلامی که موجب رنجش دیگران حتی کودکان خود گردد، بر نمی‌داشت و اظهار نمی‌کرد. در زندگی شخصی، مردی قانع، صبور و شاکر بود و به شئون حیات دنیوی توجهی نداشت. پدرم مناجات را به صدای بلند تلاوت نمی‌کرد، دائم به حالت زمزمه، دست به سینه در حالی که اشک می‌ریخت مناجات می‌کرد. اطاقشان جداگانه بود که در آن چراغ تا پاسی از شب می‌سوخت چون مشغول خواندن و نوشتن بودند. میز کوتاهی در گوشه اطاق مخصوص نگارش وجود داشت که در روی آن قلم و دوات و کاغذ جای داشت.

لباس‌های ایشان همیشه تمیز و مرتب بود، مادرم که خیلی باسلیقه بود آنها را می‌دوخت. زمستان از پارچه‌های بَرک خراسان و در تابستان چوچونچه به کار می‌رفت. هر روز با نهایت دقت به نظافت سر و صورت و ریش می‌پرداخت و ترتیب را به لحاظ معرفی امر به دقت رعایت می‌کرد. همیشه می‌گفتند هر حرکت و قدمی که بر می‌داریم حتی از نظر نظافت و ظاهر باید به نحوی باشد که ضرری به امر نرساند. پدرم از اتلاف وقت در منزل ناراحت می‌شدند، علاوه بر این که هیچگاه مرتکب چنین اتلافی نمی‌شد، اهل خانه و چهار دختر خویش را هم به شدت از اتلاف وقت منع می‌نمود. می‌گفتند: «آیا حیف نیست که انسان وقت خود را در امور دیگر غیر از امر حق و رضای او صرف کند؟».

جناب فاضل مازندرانی می‌نویسد: «میرزا علی محمد در ظل تربیت پدر نشو و نما گرفت و قرائت و کتابت بیاموخت، همه جا در مجالس و محافل با پدر بود و به تعلیمات و معارف بدیعه پرورش یافت. او هیچگاه به مدرسه و مکتبی وارد نشد. صحبتشان شیرین و منطقی قوی و صدائی گرم داشتند. کمتر کسی بود که پس از چند جلسه مذاکرات تبلیغی به ظل امر وارد نگردد. در روش تبلیغ ابتدا سکوت کرده، می‌گذاشتند مبتدی افکار و نظرهایش را بازگو کند. در این حال شخص را مطالعه می‌کردند که از چه راه طالب حقیقت است. بعد با ملایمت و بدون مجادله صحبت می‌کردند. حافظه‌شان قوی بود و اکثراً آثار مبارکه را حفظ بودند و در تبلیغ از آنها استفاده می‌کردند. می‌گفتند فضل حق است، تا وقتی ادامه دارد انسان موفق است، به محض این که قطع شود انسان از همه چیز ساقط است.

پدرم در ظل تعالیم مبارک، روح و حیات نظم جدید را خوب درک کرده بود و در قالب حکمت روز، در تعلیم و تربیت فرزندان خود نهایت سعی و اهتمام را در هر مورد به کار می‌برد و در این مورد بسیار سخت‌گیر بود. در نامه‌ای به دختر ارشدش که ۶ - ۷ ساله بود می‌نویسد: «فقط چند ساعت مختاری به اموری غیر از تعلیم و درس پردازی، آن هم نه اموری که در شأن انسان نباشد». در نامه‌ای بعد از ازدواج دخترش به او می‌نویسد: «... شوکت و شکوه ابدی در استقامت و استقرار در امر الهی و قیام بر اعلاء کلمه او بین ماسوی است. امیدوارم به شئونی که حصول و ظهورش به صرف فضل و عنایت حضرت مولی الوری است فائز گردی و به نصایحی که لاجل ارتقاء به افق اعلی و حفظ ما اعطی به آن ورقه القاء شده، عامل گردی و سر اعظم را به جوهر هوش و انتقال حقیقی درک کنی و در گوش نمائی تا آن گوش در جمیع عوالم لایتناهی الهی،

لایق اصغاء سروش حقّ شود و به جمیع خیرات و سعاداتی که منبعث از اصغاء و استماع نداء اوست فائز و نائل گردد. در این صورت مسلم است که محلّ توجّه قلب و فؤادم بوده و خواهی بود و غیر این ابداً منظور و مذکور نبوده و نیست... پس به آنچه مذکور و منظور نزد حقّ و اولیای اوست ناظر و متوجّه باش و در تحصیل آن بکوش تا در ساحت عزّ دوست حقیقی مقبول گردی و در منتهای قوّت و قدرت حفظ نسبت نمائی».

در نامه‌ای خطاب به مادر همسرش شهنشاه بیگم می‌نویسد: «بشارت مرحمت فرموده بودند که نور چشمان دارای سواد شده‌اند و مثل این ذره بلا سواد نخواهند بود. فی الحقیقه تمام این مواهب و نعم مشمول مراسم و اشراق انوار شمس محبّت و وداد آن ورقه قدسیّه است». آموزش عربی و حفظ اشعار شعرای بزرگ و یادگیری معانی قرآن جزء درس‌های روزانه مادر بزرگ بود. بنا بر میل پدرم در نزد دکتر ارسطو حکیم درس انگلیسی خواندیم و زبان اسپرانتو را آموخته با دکتر زامنهف مکاتبه داشتیم که به معیار آن روز، غیر معمول بود. طلیعه خواهر کوچکم به مدرسه کاتولیک‌ها می‌رفت و فرانسه می‌خواند ولی پس از دستور حضرت عبدالبهاء که کودکان به مدارس خارجی نروند آن مدرسه را ترک کرد.

به اراده حضرت عبدالبهاء خانم‌های بهائی برای تدریس زبان انگلیسی و درمان بیماران از آمریکا به ایران آمده بودند. دکتر کلارک از مادرم خواست که مترجم او باشد که باعث خوشحالی و شغف مادرم شد. این بانوان فداکار که به امر مولایشان برای خدمت به ایران آمده بودند به پدرم علاقه خاصّ داشتند، پدرم نیز چون حضور آنها در ایران به اراده مولای محبوب بود، متقابلاً به آنها محبّت و احترام داشت و از نظرات آنها در امور مدرسه تربیت پشتیبانی می‌نمود. آنها هم از روشن فکری پدرم و اطمینانی که به روش و اسلوب کار آنها نشان می‌داد بسیار قدر شناس بودند.

بنا به میل مبارک قرار بود من و خواهرم طلیعه پس از تکمیل تحصیل و زبان انگلیسی جهت تبلیغ و تحصیل به آمریکا عزیمت نمائیم. در الواح مبارک نیز به آن اشاره فرموده بودند لیکن بعد از جنگ، صعود واقع شد و این برنامه موقوف شد.

ابن اصدق بعد از دریافت خبر جانگداز صعود مبارک و دستخط حضرت ورقه علیا به اسفار در داخل ایران پرداخت تا وظیفه خطیر خویش را به عنوان ایادی امرالله و حافظ عهد و میثاق الهی در این موقع حسّاس اجرا نماید. در یکی از نامه‌هایش از اصفهان به دو دخترش هوپّه و روحا چنین می‌نویسد: «الطاف ایام حضور غصن ممتاز، ولیّ امر او را نصب العین نمائید و کلّ را از قبل این

ذره وصیت نمائید که الواح مبارک حضرت غصن ممتاز، ربّ بی نیاز را در نهایت دقت تلاوت نمایند و تمام مطالب آن را نصب العین فرمایند. اهل ثبوت و رسوخ در امر الهی و عهد او، عاملین به رضای او را کاملاً عارف شوید و ناکسین و متمرّدین فرق دهید و تمیز گذارید».

جناب ابن اصدق در اواخر حیاتش در طهران ساکن و به خدمات تبلیغی و تحریر مشغول گشت. در زمستان ۱۹۲۸ در آخرین نامه‌ای که در زمان حیاتش به دخترش روحا که در اراک ساکن بود چنین می‌نویسد: «نظر به خواهشی که در هفته قبل از خدا نموده بود که بهترین سفرها، سفر الیه راجعون است، حال الحمدلله آن دعا و آن رجا به اجابت مقرون گردیده و این ذره را قاصد و عازم کوی مقصود نموده. اگر ظاهراً بسیار شکسته و تمام قوا رفته ولی روح ایمان و ایقان به محبوب امکان به قوه تامّه الهی که لازال به آن موعود بوده و هست و ادنی انفکاک نجسته، ولی افسوس دارم که ترا ندیده بروم. دیگر تا ملیک قدر چه مقدّر فرماید».

همچنین می‌نویسد: «این ناتوان عازم کوی جانان، ولی نمی‌دانم با این ضعف مفرط به مقصد خواهد رسید یا نه. قدری تفکّر در عنایات الهیهّ نما که مرا در این موقع عازم کوی مقصود نمود. گمان دارم حرکت تا حمل طول بکشد، چه هوا سرد است و سینه علیل. مخصوص فرموده‌اند که با روح و ریحان و راحت حرکت نماید...».

این نامه پس از دریافت تلگراف حضرت ولیّ امرالله که ایشان را به ارض اقدس احضار فرموده بودند، نگاشته شده ولی با کمال تأسف این آرزو به جایی نرسید و ابن اصدق قبل از آن که اقدام به سفر به کوی جانان نماید، چشم از جهان فرو بست.

در سیزده فروردین ۱۹۲۸ که ساکنین منزل به گردش رفته بودند، به نقل از آقای مشهدی حسین عارف، که یک نفر جوان طالب طبیعی مسلک را برای مذاکره با ابن اصدق آورده و خود از آنها پذیرائی می‌نمود. این گفتگو تا غروب آفتاب ادامه یافت و پس از تصدیق امر مبارک، آن جوان با بشاشت مصافحه می‌نماید و ابن اصدق وی را تا نزدیک درب منزل بدرقه می‌کنند. پس از آن طولی نمی‌کشد که به ملکوت ابهی صعود می‌کنند. به این ترتیب به این موهبت الهی که فرموده بودند دائماً به خدمت و تبلیغ مشغول باش، مانند پدرش تا نفس آخر وفادار ماند. بعد از صعودش مورد مراحم و الطاف حضرت ولیّ امرالله قرار گرفت و در دستخط مبارک خطاب به هویّه فرزاد، دختر ابن اصدق چنین می‌فرمایند:

«والد بزرگوار خدماتی عظیمه به آستان مقدّس نمود، و حال در ملکوت ربّ جلیل به اجر و ثوابی جزیل نائل و فائز. پس محزون و مغموم نباشید. مطمئن باشید در جوار مقامات مقدّسه علیا علوّ درجات آن متصاعد الی الله را تمنا و استدعا نمایم تا در بحر انوار مستغرق گردد و در جوار رحمت کبری مسکن و مأوی جوید. بنده آستانش شوقی».

شرح احوال فامیل ابن اصدق

جناب اسم الله الاصدق و همسرش که ابن اصدق ایشان را جناب بی بی خطاب می کرد، دارای ۵ فرزند بودند. دو پسر به نام های علی محمد و حبیب، و سه دختر به نام های صمدیه که همسر میرزا احمد قائمی فرزند محمدعلی قائمی گردید، در مشهد می زیست و افتخار تشرف به حضور مبارک را به همراهی پدر و مادر و برادرش یافت. خواهر دیگر بدیعه نام داشت که ادیب و شاعر بود، تخلصش در شعر بلبل بود، در عشق آباد ساکن و در همانجا درگذشت. خواهر سوم به ازدواج حاجی محمد تاجر آذربایجانی در آمد و بدون اولاد در جوانی درگذشت. جمال مبارک در لوحی به افتخارش، بعد از عنایت به پدرش اسم الله می فرماید: «وصایای (آن دختر) او شهادت می دهد بر مقام او عندالله...». حبیب دومین پسر جناب اسم الله و جناب بی بی در مشهد ساکن و به نعمت تشرف به حضور جمال مبارک نائل شد. جناب بی بی در سال ۱۹۰۱ عازم زیارت حضرت عبدالبهاء گردید ولی در عشق آباد صعود نمود.

جناب اسم الله الاصدق در طول اقامت در طهران، همسر دیگری به نام فاطمه جهان برگزیدند و از او دارای دختری به نام شمس جهان شدند که با حاجی محمد کریم عطار ازدواج نمود. جناب بی بی خواهر غلامرضا هراتی ساکن شاهرود بود. همسرش توسط ورقة الفردوس مؤمن شد و خودش توسط ابن اصدق. این زوج و فرزندانشان میرزا مهدی و میرزا مسیح مرکز مهمی در شاهرود ایجاد کردند. محلّ اجتماعات و تبلیغ و اشاعه امرالله بود. الواح آنان در متن کتاب آمده است.

ابن اصدق در جوانی با دختر خدیجه خواهر جناب بابالباب ازدواج نمود ولی به زودی همسرش را بدون فرزند از دست داد. همسر دوم ایشان عدرا خانم ملقب به ضیاءالحاجیه است. او فرزند میرزا هاشم خان قاضی طباطبائی تبریزی و زهرا خانم ملقب به "آعاجان" و شهنشاه بیگم است. ضیاءالحاجیه در ۱۸۶۱ به دنیا آمد. در سن ۹ سالگی همراه با خواهر و مادرش به امر الهی

اقبال نمود. فرزندان ابن اصدق و ضیاءالحاجیه عبارتند از: لقائیه مدبر، هوّیه فرززار، روحا اصدق خدادوست و طلّیه منجم. دو پسر ایشان در کودکی درگذشتند. ضیاءالحاجیه زنی مهربان، مدبر بزرگوار بود. سرپرستی خانواده در غیبت دائمی همسرش، به عهده با کفایت او بود. در حقیقت الواح کثیره از قلم جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء نازل که در متن کتاب چاپ شده. او در ایام جمال مبارک به آرزوی خویش که زیارت محضر مبارک بود نرسید چون شرایط در ارض اقدس برای تحقق این نیت مقتضی نبود. می‌فرمایند: «حادثه ارض طافی الجملة در این (ارض) هم تأثیر نموده لذا اجازه عنایت نفرمودند».

در سال ۱۹۱۳-۱۹۱۴ به اتفاق همسر و سه دخترانش به مدت ۷۲ روز در حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بود. این تشرف در خاطرات روحا اصدق شرح داده شده است. ضیاءالحاجیه در دامان مادری تربیت یافت که اهل دانش و هنر بود. در مدت تشرف به امر حضرت ورقه علیا چند تن پوش ظریف برای هیکل اطهر حضرت عبدالبهاء دوخت و تقدیم کرد. از ضیاءالحاجیه در محضر حضرت ورقه عکسی گرفته شده که سال‌ها در خانواده بود ولی متأسفانه معلوم نیست در کجا است؟ بعد از صعود ضیاءالحاجیه در ۱۹۲۳ حضرت ولی امرالله خطاب به ابن اصدق چنین می‌فرمایند:

«حیب روحانی را از این بقاع مقدّسه به تحیات قلبیه ذاکر و در این مصیبت عظمی، صعود آن امّه مظلومه، ورقه مبتله، موقنه بالله به آن جناب و صبايی محترمه سهیم و شریکم. محزون و دلشکسته نگردید، در جوار این سه بقعه نورا دعا و تضرع نمایم که آن مخدّره متصاعده را در جوار رحمت خویش مسکن و مأوی بخشد. ابداً مغموم و پریشان مشوید. صبايی محترمه را به تحیات قلبیه ذاکرم. بنده آستانش شوقی».

زهرا خانم، فرزند ارشد ضیاءالسلطنه و میرزا مسعود انصاری در سال ۱۸۳۶ به دنیا آمد. او ملقب به آغا جان و شهنشاه بیگم بود. در ۱۳ سالگی با پسر عمّه‌اش میرزا هاشم قاضی طباطبائی تبریزی ازدواج نمود. دارای سه دختر به نام‌های خانم شاهزاده، آغا شاهزاده و عدرا خانم ملقب به ضیاءالحاجیه شدند. آغا جان و دو دخترش یعنی آغا شاهزاده و ضیاءالحاجیه به امر مبارک ایمان یافتند. جمال مبارک در یکی از الواح مبارک آغا جان و مادرش ضیاءالسلطنه را توأمأ مورد عنایت و مرحمت فرمودند.

میرزا هاشم آقا در ۱۸۶۴ در سفر حج درگذشت. سال‌ها بعد آغا جان بار دیگر ازدواج نمود و چون شوهرش عازم مأموریتی در مشهد شد، آغا جان از جناب محمد حسین منجم باشی که سبب ایمان همه فامیل بود جوای آدرس احباب مشهد می‌شود تا خود و عذرا خانم در محضر آنان کسب معارف امری کنند. ایشان جناب ابن اصدق را معرفی می‌کنند. این آشنائی سبب ازدواج عذرا خانم و ابن اصدق می‌شود. مراسم در نهایت سادگی و به صورت خصوصی انجام پذیرفت. چندی بعد ضیاءالحاجیه نزد خواهرش، آغا شاهزاده به طهران می‌رود. شهنشاه بیگم نیز بعد از مدت کمی عازم طهران شده و در منزلی که در انتهای شرقی خیابان انصاری، کوچه حاج سیاح داشت ساکن شد و خانواده ابن اصدق نیز به او ملحق می‌شوند. به طور کلی سرپرستی و مسؤولیت معیشت خانواده ابن اصدق را او و دخترش آغا شاهزاده به عهده می‌گیرند تا ایشان بتواند به فراغت سفر نموده، هم خود را مصروف خدمات امری نماید.

آغا جان هنگامی که دخترش عذرا خانم، ضیاءالحاجیه ۱۳ ساله بود نظر به مقتضیات فامیلی و اصرار اقوام مسلمان خود سفر حج نمود. همراهان که از عقاید باطنی آنها مطلع بودند، به آنها می‌گفتند از مکه تا عکه (عکّا) فاصله‌ای نیست. آغا جان در مراجعت، به خاطر احترام و علاقه‌ای که به مادر خود ضیاءالسلطنه داشت، عذرا خانم را ضیاءالحاجیه ملقب نمود و به همین نام معروف گردید. به خود نیز لقب فخرالحاجیه داد. آغا جان همچنین به دو دختر دیگرش القاب آغا شاهزاده و خانم شاهزاده داده بود. ولی در مورد عذرا خانم فرزند سومش به دادن لقب ضیاءالحاجیه اکتفا نمود. دادن این نوع اسامی و القاب در طهران رسم بود، حتی عصمت خانم ملقب به طائره شاعره معروف، یکی از دخترانش را خانم شاهزاده نام نهاد، در صورتی که نه خودش شاهزاده بود و نه همسرش. اصولاً آغا جان و دو دخترانش که از نعمت ایمان قوی سرشار بودند هیچگاه ابراز افتخاری نسبت به القاب دنیوی و یا نسبت مقامات فامیلی نداشتند.

آغا جان بزرگ فامیل بود و شخصیتی ممتاز داشت. همه به او احترام داشتند، حتی دائی هایش مثل احمد میرزا عضدالدوله با همه سالخوردگی در روز اول عید به دیدن او می‌آمد. فامیل شوهرش میرزا هاشم آقا و اقوام پدری اش میرزا مسعود انصاری به او محبت داشتند. با آن که موفق شد دو نفر از نوادگان همسرش میرزا صالح خان و دیگری را به ظل امر مبارک هدایت کند، منسوبین خودش هیچگاه استقبالی از امر مبارک ننمودند، حتی یکی از دختران و هیچ یک از فامیل وی مؤمن نشدند. در عین حال تأثیر مستمر اخلاق بهائی خاندان ابن اصدق در قلب منسوبین ایشان

شعله‌ای از محبت و احترام به امر مبارک روشن نمود، به نحوی که حتی وزیر خارجه وقت، مشاورالممالک برادرزاده شهنشاه بیگم، بعد از فوت عمه خویش به مدت سه روز در منزل ابن اصدق که شهرت بهائیت داشت به عنوان صاحب عزا نشست و از هیئت دولت و امراء پذیرائی نمود.

آغاجان میز کوچکی با قلم و مرکب آماده داشت و چون خط و سواد خوبی داشت از الواح مبارک رونویسی می‌کرد. هرگاه غیر نزدیکان وارد اطاق می‌شدند به نوشتن قرآن مشغول می‌شد. ابن اصدق در نامه‌ای به آغاشاهزاده آرزوی خود را برای داشتن اولادی که حاکی از پدر شود و از او در عالم باقی بماند، ابراز می‌نماید. با تولد سومین فرزند دختر به نام روحا، ضیاءالحاجیه کمی غمگین می‌شود، آغاجان می‌گوید: «این دختر در شبی مقدس به دنیا آمد و چشمان خاکستری دارد، او دختر من خواهد بود». علاقه‌ای مخصوص بین مادر بزرگ و نوه برقرار شد که شرح آن در نامه‌های ابن اصدق منعکس است. از جمله در نامه‌ای که ابن اصدق به همسرش می‌نویسد: «در این هفته مخصوص برای روحا خانم شما طلب عنایت نموده‌ام تا به ثمره وجود، محض شرافت و سعادت شماها فائز شود این هم به خاطر شما».

روحا هیچگاه از آغاجان منفک نشد و حتی اجازه داشت در اطاق مخصوص او بخوابد. مؤانست طولانی و گفتارهای فامیلی و تاریخی مکرر از زبان مادر بزرگ به صورت کتاب خاطرات روحا آمده است. آغاجان بانویی مؤمن، متمسک، با اراده‌ای قوی بود و کسی را یارای مخالفت با او نبود. اموالش را به روحا بخشیده بود ولی روحا این هدیه را نپذیرفت و با هوشیاری مادر بزرگ را از این تصمیم منصرف کرد که باعث خوشحالی و آرامش پدر و مادرش شد.

قسمت اعظم نامه‌های ابن اصدق خطاب به مادر و خواهر همسرش است که حاوی مطالب و نصایح آموزنده و عمیق روحانی است. آنها با هم روابط معنوی، محبت و احترام خاص داشتند که ماورای نسبت فامیلی بود. ابن اصدق در نامه‌ای به آغاجان می‌نویسد: «عمر گذشت، زمان فی‌الامکان به انقضاء رسید، تا آنی وقت باقی باید غنیمت دانست و آن را فدای وقت و زمان یار حقیقی نمود، کار ما عبودیت آستان الهی است، شأن بندگان خدا و اماء او بندگی و کنیزی اجبای او است. از حق بخواهید که کل فائز به مقام عبودیت شویم و در خدمت امر او قدم برداریم».

توسط جناب ثمره، آغاجان تقاضای تشرف به حضور مبارک، جمال مبارک را می‌نماید. در جواب از لسان خادم‌الله می‌فرمایند: «حق جل جلاله لازال لحاظ عنایتش نسبت به اسم‌الله و آن

جناب و منتسبین او بوده و خواهد بود. چنانچه الواح الهیّه بر این فقره ناطق و شاهد و گواه است و لکن این اطراف کلّ منقلب و مضطرب، جهازات ناریّه و مدافع کبیره اطراف را احاطه نموده، در این صورت معلوم که حرکت جائز نه».

آغاشاهزاده، دختر ارشد آغا جان و میرزا هاشم قاضی در ۱۸۴۹ متولد و با سید عبدالله انتظام السلطنه ازدواج نمود. انتظام السلطنه و جناب محمدحسین منجم باشی، هر دو اهل تفرش بوده و با یکدیگر مؤانس بودند، روابط صمیمانه داشتند که منجر به اقبال انتظام السلطنه گردید. آغاشاهزاده چند خواب می بیند که مسیر زندگی وی را تغییر می دهد. پس از در میان گذاشتن خواب های خود با همسرش بنا به توصیه او با مادر و خواهر نه ساله اش به حضور جناب منجم باشی رفته و هر سه نفر در همان جلسه به ایمان فائز می گردند.

پس از ازدواج خواهرش ضیاءالحاجیه با ابن اصدق روابط و محبت خاصی بین آنان برقرار می شود. ابن اصدق در یکی از نامه های خطاب به آغاشاهزاده می نویسد: «... به صرف وفا، مودت و صفا دائماً مذکور و منظور به لسان قلب و دیده فؤادم بوده و هستید. در کلّ اوان طرف روانم به افق قرب و لقای آن ورقه طیبیه ناظر و متوجه، چه که روائح استقامت، طیب لطیف استقرار بر عهد و پیمان طلعت مختار از یمین رضوان قلب و فؤاد آن ورقه قدسیه ساطع و متضوع است. ربّ گواه آگاه، که سطوع انوار نیر این مقام این ذره را در آن مقام خاضع و خاشع بل فدوی و مرهون داشته و می دارد. امید آن که به تأییدات الهیه و توفیقات ربّانیّه... این خلوص ثابت بماند و خللی لدون الله در او راه نیابد...».

آغاشاهزاده تمام هم خود را مصروف خدمت امر و کمک به ابن اصدق و عائله او می کرد. ابن اصدق در نامه دیگری به آغاشاهزاده می نویسد: «این بنده در ظاهر و باطن، جز خدا و توجّهات غیبیه او که دائماً شامل بوده و هست و غیر شما کسی را ندارم. باید در جمیع امورات این ذره توجّه تام داشته باشید».

مخارج سفرهای ابن اصدق هم به عهده آغاشاهزاده بود و در نامه های متعدد، ابن اصدق از عدم وصول و یا تأخیر مقرری های صد تومانی که برای ایشان فرستاده می شد، آغاشاهزاده را آگاه می نمود و علت تأخیر را جویا می شد. ابن اصدق آغاشاهزاده را مأمور اجرای خدماتی نیز می نمود، در نامه ای به ایشان، ابن اصدق می نویسد: «نامه محرمانه مرا به جناب مؤتمن السلطنه در طهران برسانید و جواب دریافت دارید. با جناب شیخ الرئیس در طهران ملاقات و مذاکره نمائید».

آغاشاهزاده به خدمات ارزنده‌ای موفق گشت و مورد مراحم جمال قدم و حضرت عبدالبهاء قرار گرفت. جمال مبارک دریکی از الواحش می‌فرمایند:

«به مقامی فائز شدی که فخر ملکه‌های عالم است» و او را به لقب بدیعه مفتخر می‌فرمایند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«شکر کن حضرت ذوالجلال را که خدماتت در دیوان الهی به قلم جلی مقید و مثبت و در ایوان روحانی رحمانی اجر جزیت مقدر و موجود. رعایت و محبتی که به منتسبین جناب اسم الله الاصدق نموده‌اید عندالله محبوب و مذکور...».

آغاشاهزاده از بدو تصدیق امر الهی در تعلیم و تربیت خانم‌های بهائی نقش عمده‌ای ایفاء نمود. این خانم‌ها از محله‌های مختلف طهران مانند سنگلج، سرقبرآقا، دروازه قزوین و غیره در منزل او هفته‌ها جمع و پذیرائی می‌شدند و معارف بهائی و طرز مطالعه الواح و تلاوت آثار و ادعیه مبارکه می‌آموختند. سپس آموخته‌های خود را به خانم‌های دیگر در محلات خود تدریس می‌کردند، به این ترتیب فعالیت‌های امری و فرهنگی و تزیید معلومات بانوان بهائی طهران اولین بار مرهون زحمات و خدمات آغاشاهزاده بوده است. صعود آغاشاهزاده در ۱۹۰۲ بود.

میرسید عبدالله انتظام السلطنه نیز مورد عنایت جمال مبارک گردید. الواح کثیری به افتخارش نازل گشت. بعد از صعود جناب منجم باشی، میرسید عبدالله انتظام السلطنه به پاس تشکر از آن مرحوم که باعث حیات روحانیتش شده بود از ساحت مبارک تقاضای عنایت و مغفرت برای ایشان می‌نماید. در قسمتی از لوح امنع اقدس که به افتخار منجم باشی و فامیلش نازل شده، چنین می‌فرمایند:

«... انا نذکر فی هذا الحین من صعّد الی الرفیق الأعلى لتکون ذکره باقیاً فی الملک بدوام ملکوت الله العزیز الحمید...».

آغا شاهزاده و انتظام تنها یک پسر داشتند به نام سید محمد که مؤمن بود و در سفر پاریس به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و الواح عدیده به افتخارش نازل شد.

الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء خطاب به بانوان خانواده ایادی امرالله ابن اصدق

دومینیک پرویز بروکشا
ترجمه: کیومرث مظلوم

جناب ملا صادق مقدس خراسانی، پسرش جناب ابن اصدق و خاندان آنان به دریافت الواح فراوانی از ساحت حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مفتخر گردیده‌اند. در سال ۲۰۰۵ کتابی در مورد این خاندان با نام پیک راستان به چاپ رسید که در آن بیش از دویست لوح مربوط به این خانواده درج گردیده است.

جناب ملا صادق خراسانی که در سال ۱۸۷۴ درگذشت، در خانواده‌ای از علماء در مشهد چشم به جهان گشود. در حدود سال ۱۸۳۵ وی در مکتب جناب سید کاظم رشتی، رهبر شیخیه، در عراق به تحصیل پرداخت و اندکی پیش از درگذشت استاد، از وی اجازه اجتهاد گرفت، و بعدها به نام "ملا صادق مقدس" مشهور گردید. جناب ملا صادق چندین بار در عراق با حضرت اعلی ملاقات کرد و از نخستین شیخی‌های سرشناسی بود که در جرگه مؤمنان بابی درآمد. جنابان ملا صادق مقدس، قدوس و ملا علی اکبر اردستانی از نخستین پیروان حضرت باب بودند که در شیراز در سال ۱۸۴۵ در ملا عام به خاطر پیروی از دیانت جدید مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند.

ملا صادق در نبردهای قلعه شیخ طبرسی نیز شرکت کرد و یکی از معدود بابیانی بود که از آن معرکه جان سالم بدر برد. ملا صادق، همسرش جناب بی بی، پسرشان ابن اصدق و یکی از دخترهایشان صمدیه، حضرت بهاءالله را در سال ۱۸۶۱ در بغداد زیارت کردند و به نظر می‌رسد که ملا صادق یکی از نخستین کسانی بوده است که به مقام من ینظهره اللّهی آن حضرت پی برده بود. حضرت بهاءالله ملا صادق را به لقب "اسم الله الاصدق" مفتخر ساختند. در سال ۱۸۷۳ ملا صادق مجدداً برای زیارت حضرت بهاءالله به عکا رفت و اندکی پس از مراجعت به ایران در شهر همدان در سال ۱۸۷۴ درگذشت و در آنجا به خاک سپرده شد.

در لوحی خطاب به شماری از احبّای کلیمی نژاد و مسلمان نژاد همدان، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«رسم معطر حضرت متصاعد الی الله من ادرك الرفیق الاعلی جناب اسم الله الاصدق را تعمیر مکمل فرمائید و آنچه مصروف گردد دین عبدالبهاء است، مرقوم دارید ارسال می‌شود. ع.ع.» (۱)

حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء از جناب ملا صادق با عنوان ایادی امرالله یاد می‌کنند و او را چنین می‌ستایند:

«حضرت اسم الله الاصدق حقیقتاً از بدو حیات تا نفس اخیر خدمت به حق کردند. در ایام جوانی در دائره سید مرحوم بودند و از تلامذه ایشان محسوب و به نهایت تقدیس در ایران مشهور و به ملا صادق مقدس ملقب و معروف. بسیار نفس مبارکی و شخص عالم فاضل محترمی بودند. اهل خراسان نهایت تعلق به ایشان داشتند زیرا فی الحقیقه فاضل نحیر بود و از مشاهیر علماء بی‌مثیل و نظیر. در تبلیغ لسان فصیحی و قوه عجیبی داشت. نفوس را به نهایت سهولت اقناع می‌کرد... وقتی به بغداد آمدند و به شرف لقاء فائز شدند، روزی در بیرونی در کنار باغچه نشسته بودند و من در بالای سر ایشان در اطافی نشسته بودم. در این اثناء شاهزاده نوه فتحعلی شاه وارد بیرونی شد. از ایشان سؤال نمود که شما کی هستید؟ فرمودند من بنده این درگاهم و پاسبان این آستان، و بنای تبلیغ گذاشتند. من از بالا گوش می‌دادم. شاهزاده در نهایت استیحاş به اعتراض پرداخت ولی در ظرف ربع ساعت به کمال ملاطفت شاهزاده را ساکت فرمودند. بعد از این که شاهزاده در نهایت انکار بود و آثار حدت از شمایلش آشکار، حدتش منقلب به بشاشت شد و با نهایت مسرت اظهار نمود که بسیار مسرورم که خدمت شما رسیدم و کلام شما را شنیدم.»

میرزا علی محمد ابن اصدق (متولد سال ۱۸۵۰) پسر ارشد اسم الله الاصدق و جناب بی‌بی خانم بود. وی همراه با والدین و خواهرش صمدیه در بغداد در سال ۱۸۶۱ به حضور مبارک مشرف شد. پس از بازگشتشان به ایران، ابن اصدق همراه با پدر بزرگوار خود برای مدت دو سال (از سال ۱۸۶۲ تا سال ۱۸۶۴) به خاطر پیروی از دیانت بابی در طهران زندانی گردید. ابن اصدق که آن وقت طفلی دوازده ساله بود در زندان سخت بیمار شد و توسط حکیم مسیحا یکی از پزشکان سرشناس پایتخت درمان گردید. حکیم مسیحا از نخستین کلیمی‌هائی بود که پیرو تبلیغ جناب ملا صادق به دیانت بابی- بهائی ایمان آورد. ابن اصدق مکرراً از حضرت بهاء‌الله تقاضای شهادت کرد و آن حضرت در سال ۱۸۸۲ به وی لقب "شهید ابن شهید" عطا فرمودند. وی در تبلیغ

امر بهائی در ایران، عربستان، هندوستان، برمه، آسیای مرکزی و قفقاز نقش بسیار مهمی ایفا کرد و ظاهراً نخستین فردی بود که در سال ۱۸۸۷ توسط حضرت بهاءالله به مقام ایادی امرالله برگزیده شد.

ابن اصدق در اولین محفل روحانی طهران که در حدود سال ۱۸۷۹ تأسیس گردید عضویت داشت، و توسط ابن اصدق بود که رساله سیاسی حضرت عبدالبهاء به رجال ذی نفوذ و بلندپایگان حکومت تسلیم شد. هم ایشان در سال ۱۹۱۹ از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور رساندن لوح لاهه به جامعه صلح دائمی در لاهه هلند شد و این خدمت را همراه با جناب احمد یزدانی به انجام رساند. جناب ابن اصدق چندین بار برای زیارت به ارض اقدس مسافرت کرد و در سال ۱۹۲۸ در طهران درگذشت. حضرت ولی امرالله وی را یکی از ۱۹ حواریون حضرت بهاءالله نامگذاری فرمودند.

در این مقاله مختصر الواحی که به افتخار بعضی از بانوان خاندان ابن اصدق نازل گردیده، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. این خانم‌ها عبارتند از: همسر ابن اصدق، ضیاءالحاجیه (متولد ۱۸۶۰)؛ چهار دختر وی لقائیه خانم (متولد ۱۸۸۶)، هویه خانم (متولد ۱۸۹۰)، روحا خانم (متولد ۱۸۹۲) و طلیعه خانم (متولد ۱۸۹۶)؛ خواهر ضیاءالحاجیه، آقا شاهزاده (متولد ۱۸۴۹)؛ و مادر ضیاءالحاجیه و آقا شاهزاده، شهنشاه بگم (متولد ۱۸۳۶). آقا شاهزاده، خواهر بزرگتر همسر ابن اصدق، تقریباً در سال ۱۸۶۸ اندکی بعد از شوهرش سید عبدالله انتظام السلطنه از طریق پزشک خانوادگی خود، محمد حسین منجم باشی، به دیانت بهائی ایمان آورد. آقا شاهزاده بعداً مادر و کوچکترین خواهر خود را به دیانت بهائی هدایت کرد. حضرت بهاءالله به آقا شاهزاده لقب "بدیعه" عطا فرمودند.

انتظام السلطنه از حضرت بهاءالله حداقل هشت لوح دریافت کرد. وی برای مدتی کوتاه پیش از درگذشتش مسؤولیت ریاست کلانتری طهران را عهده‌دار شد. پدرش میرزا موسی و برادر بزرگترش میرزا عیسی هردو در دوره ناصرالدین شاه وزیر طهران بودند. شایان ذکر است که میرزا موسی در جلسه محاکمه حضرت اعلی در تبریز نیز حضور داشته است.

شهنشاه بگم از شاهزادگان قاجار بود. پدرش میرزا مسعود انصاری گرمودی از طرف محمد شاه دوبار به عنوان وزیر امور خارجه برگزیده شد و او اولین مقام ایرانی بود که زبان فرانسوی را با تسلط کامل صحبت می‌کرد. مادر شهنشاه بگم ضیاءالسلطنه هفتمین و احتمالاً با نفوذترین دختر

فتحعلی شاه بود. ضیاء السلطنه که شاعری چیره دست و خطاطی بسیار ماهر بود، منشی خصوصی فتحعلی شاه و منشی الممالک حرم سلطنتی بود. ازدواج او با میرزا مسعود انصاری در سال ۱۸۳۵ روی داد. برای روشن ساختن اهمیت ایمان آوردن شهنشاه بگم و دو دخترش به امر مبارک که از یکی از برجسته‌ترین شاخه‌های خاندان فتحعلی شاه بودند، توضیحی درباره محیط خانوادگی که شهنشاه بگم در آن رشد کرد لازم به نظر می‌رسد.

مادر شهنشاه بگم، شاه بگم نام داشت که از سوی پدرش فتحعلی شاه لقب ضیاء السلطنه گرفت. وی در شعر، موسیقی، نقاشی و گلدوزی نیز مهارت داشت اما بیشتر در خوشنویسی شکسته و نسخ سرآمد اقران بود و به خط زیبای او چند قرآن بجای مانده است.^۱ به نظر می‌رسد که بعداً جناب میرزا عباس نوری (میرزا بزرگ)، پدر حضرت بهاء الله معلّم خط ضیاء السلطنه شد.

فتحعلی شاه شیفته هفتمین دختر خود بود. پرورش او را به مادرش، مهد علیا، سپرد و پس از فوت مادر جواهرات و زینت‌آلات وی را به ضیاء السلطنه بخشید. خاوری شیرازی در تاریخ ذوالقرنین تعریف می‌کند که ضیاء السلطنه سمت منشی الممالک اندرون را برعهده داشت و تمام نامه‌های محرمانه شاه و بسیاری از اشعار وی به دست او نوشته می‌شد. وی همچنین امضاء و مهر فرامین حرم را تحت نظر داشت و در توزیع پول به شاهزادگان جوان‌تر دخالت داشت و در نظارت بر خروج طلا و جواهرات از خزانه شاهی نقش مهمی ایفا کرد.

شاه بگم (ضیاء السلطنه) غالب اوقات در حضور پدر بود، خواه در طهران خواه هنگام سفر به خارج از پایتخت. به دستور شاه برای وی خانه‌ای جداگانه با اصطبل و فراشخانه بیرون از محدوده حرم فراهم گردید. فتحعلی شاه و عباس میرزا نایب السلطنه در مدح ضیاء السلطنه اشعاری سروده‌اند.

با آن که ضیاء السلطنه از میان اشراف قاجاری خواستگاران بسیاری داشت، در دوران حیات

^۱ مادر او، مریم خانم، یهودی‌الاصل و همسر سی و نهم شاه بود. مریم خانم یازده فرزند به دنیا آورد ولی شش نفر از آنها در کودکی درگذشتند. از چهار برادر تکی ضیاء السلطنه، محمود میرزا از همه بالیاقت‌تر بود. وی قواعد شعر و نگارش خط شکسته و نسخ را به ضیاء السلطنه آموخت. بنا به خواهش خواهر، محمود میرزا تذکره نقل مجلس را که گزیده‌ای از اشعار زنان قاجاری است، تألیف کرد.

پدر ازدواج نکرد. بعد از رحلت فتحعلی شاه بنا به دستور محمد شاه با وزیر امور خارجه میرزا مسعود انصاری ازدواج کرد. ضیاء السلطنه و میرزا مسعود صاحب چهار فرزند شدند: شهنشاه بگم، شاهزاده بگم، میرزا حسن خان نایب‌الوزاره و میرزا حسین خان مصباح‌السلطنه. ضیاء السلطنه پس از تولد فرزندانش مناسک حج را بجا آورد و به زیارت حرم‌های مطهر امامان در عراق و مشهد رفت. وی در سال ۱۸۷۳ در سن ۷۶ سالگی درگذشت و در کربلا به خاک سپرده شد.

دختر ضیاء السلطنه، شهنشاه بگم، نخستین زن مؤمن به امر بهائی در خاندان قاجار بود که با محمد هاشم قاضی طباطبائی ازدواج کرد. از این ازدواج ضیاء‌الحاجیه متولد شد. وی هنوز طفل خردسالی بود که پدرش فوت کرد. بعداً شهنشاه بگم با یکی از بستگان شوهر مرحومش به نام میرزا معصوم خان انصاری ملقب به منتخب‌الدوله (و یا اعتمادالوزاره) عقد ازدواج بست. در حدود سال ۱۸۸۰ منتخب‌الدوله، شهنشاه بگم و ضیاء‌الحاجیه به مشهد که منتخب‌الدوله در آنجا دارای مقامی دولتی شد نقل مکان نمودند. به نظر می‌رسد که شهنشاه بگم در این زمان ایمان خود را به امر بهائی از شوهرش پنهان می‌داشت اما پیش از ترک طهران از منجم باشی درخواست کرد که او را به یکی از مبلغین بهائی مشهد معرفی نماید. این مبلغ بهائی جناب ابن اصدق بود که برای آشنائی بیشتر شهنشاه بگم و ضیاء‌الحاجیه با تعالیم بهائی به طور مخفیانه با آنان در خانه‌شان در مشهد ملاقات می‌کرد. در حدود سال ۱۸۸۲ ابن اصدق با ضیاء‌الحاجیه ازدواج کرد و هر دو به طهران نقل مکان نمودند.

ابن اصدق و ضیاء‌الحاجیه صاحب شش فرزند شدند، دو پسر که در کودکی فوت شدند و چهار دختر که عبارت بودند از:

۱- لقائیه خانم که با هدایت‌الله مدبر معروف به مدیر خاقان ازدواج کرد. مدیر خاقان، پسر میرزا غلامعلی خان مدبر‌الممالک یکی از نخستین و با نفوذترین بهائیان رشت بود.

۲- هویه خانم که با عنایت‌الله فرزار عقد ازدواج بست. عنایت‌الله فرزار پسر آقا محمد کریم عطار و شمس جهان خانم خواهر ناتنی جناب ابن اصدق بود (از ازدواج اسم‌الله‌الاصدق با همسر دومش فاطمه جهان "هدهد").

۳- روحا خانم که با دکتر موسی خدادوست، یکی از پزشکان بهائی شیراز وصلت نمود.

۴- طلیعه خانم با لطف‌الله منجم ازدواج کرد. لطف‌الله خان نوه منجم باشی بود که باعث هدایت انتظام السلطنه به امر بهائی شده بود.

در سال ۱۹۱۳ حضرت عبدالبهاء از ابن اصدق و خانواده اش دعوت فرمودند که برای زیارت عازم ارض اقدس گردند. شهنشاه بگم از آنجائی که بسیار مسن و ضعیف بود و نمی توانست مسافرت کند در طهران نزد دختر متوسطش، خانم شاهزاده که مسلمان بود ماند.

لقائیه که با شوهرش در رشت زندگی می کرد به علت داشتن چند فرزند خردسال نتوانست مسافرت کند. وی از کودک شیرخوار هویه نگهداری نمود تا خواهرش بتواند عازم زیارت گردد. خاله ام پروین نامدار (خلیلی قزوینی) از قول مادر بزرگش لقائیه تعریف می کردند که هویه خانم وقتی که از ارض اقدس مراجعت نموده بود گفت اولین باری که وی و دو خواهرش به حضور حضرت عبدالبهاء رسیدند آن حضرت فرمودند: «لقائیه مشرف شد».

اعضای این خانواده بیش از هفتاد روز در حیفا ماندند و در تمام این مدت ضیاءالحاجیه و دخترانش در خانه حضرت عبدالبهاء با بهائیه خانم و منیره خانم زندگی کردند. آقا شاهزاده خواهر ضیاءالحاجیه که مادر و خواهر خود را تبلیغ کرده بود چندین سال قبل از این سفر در سال ۱۹۰۲ در گذشته بود. از آنچه که در الواح حضرت بهاء الله خطاب به وی روشن است، آقا شاهزاده آرزوی زیارت را داشت ولی معلوم نیست که چرا آرزویش هرگز برآورده نشد.

قابل ذکر است که ضیاءالحاجیه برای دریافت مدارک لازم برای خود و دخترانش جهت این مسافرت با پسر دائی خود علی قلی خان مشاورالممالک تماس گرفت. مشاورالممالک که پسر نایب‌الوزاره بود، چندین بار بین سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۲۶ مقام وزارت امور خارجه ایران را به عهده داشت. در کتاب پیک راستان نزدیک به پنجاه لوح خطاب به شهنشاه بگم، آقا شاهزاده، ضیاءالحاجیه و چهار دخترش منتشر شده است. الواح حضرت بهاء الله به این خانم‌ها مربوط به دوره عگا یعنی سال‌های ۱۸۶۸ تا ۱۸۹۲ است. تقریباً نیمی از این الواح به عربی است و بسیاری از آنها هم که به زبان فارسی است دارای جملات متعدّد عربی می باشد. تمام خانم‌های خانواده ابن اصدق با سواد بودند و دختران وی نزد مادر بزرگشان صرف و نحو عربی و ادبیات فارسی را فرا گرفتند. علاوه بر فراگرفتن قواعد عربی و ادبیات فارسی، دختران ابن اصدق زبان‌های انگلیسی و اسپرانتو هم یاد می گرفتند. جالب توجه است که حضرت بهاء الله سه لوح به افتخار دختر ارشد ابن اصدق یعنی لقائیه و دو لوح نیز به افتخار هویه دختر دومش، در زمانی که سن این و دختر کمتر از شش سال بود نازل فرمودند.

اهمیت دریافت الواح

حضرت بهاء الله در یکی از الواح به افتخار آقا شاهزاده می فرماید:

«يا أمتي إسمعی إسمعی يُنادیکِ المظلومُ مِن شَطْرِ السَّجْنِ بِنداءِ اِحلی مِن السُّکْرِ و انورَ مِن الشمسِ والقمرِ». (۲)

(یعنی حضرت بهاء الله او را از زندان عکّا با ندائی شیرین تر از قند و پر نورتر از آفتاب و ماه خطاب می کنند و در آن لوح می فرمایند که وی از شراب الهام نوشیده و الواح و آثار آن حضرت را در دست دارد).

در لوحی دیگر حضرت بهاء الله کلمات خود را تشبیه به جواهرات پربها و مروارید می فرماید که پنهان بوده و آن حضرت اکنون آنها را برای آقا شاهزاده آشکار کرده اند. در جای دیگری حضرت بهاء الله به شهنشاه بگم می فرماید که وی در عرش الهی مذکور است و نام او در الواح ثبت گردیده و این که آن حضرت این آیات را برای وی به آن جهت نازل فرمودند تا او از آنها بوی پیراهن مولای خود را دریابد، قوله الاحلی:

«کذَلکَ نَزَّلنا لکِ الْآیَاتِ و أَرْسَلناها الیکِ لِتَجِدی مِنْها عَرَفَ قَمیصِ رَبِّکِ الْعزیزِ الْوَهَّابِ. الْبِهَاءِ عَلَیکِ و علی کُلِّ امةٍ توجَّهَتْ الی اللهِ مُنزلِ الْآیَاتِ». (۳)

تصوّر این امر که چند عدد از الواحی که به افتخار این بانوان نازل گردیده از میان رفته باشد غیر ممکن است.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح خطاب به ضیاء الحاحیه می فرماید:

«اللهُ الحمدُ آن ورقه مکرّر به آیات الهی فائز گشته اند و رَحیقِ مختوم را از ایادی عطاء حضرت قیوم آشامیده اند. این فضل را هیچ شیء از اشیاء معادله ننماید. از حقّ می طلبیم ترا مؤیّد فرماید بر حفظ آنچه عنایت فرموده». (۴)

و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواحشان خطاب به همین خانم می فرماید که:

«شکر کن الطاف حضرت حیّ قیوم را که در ایام ظهور به عنایت و الواح متعدّده فائز گشتی و در این دوران حرمان نیز در فناء رحمن به ابدع ذکر مذکوری». (۵)

ستایش از شناسائی مقام حضرت بهاء الله

اهمیت شناسائی مقام حضرت بهاء الله توسط این بانوان تار و پود بسیاری از این الواح را

تشکیل می دهد.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خطاب به شهنشاه بگم می فرمایند:

«ملاحظه فرما چقدر نساء در بسیط غبراء محشور ولی اهل نظر و صاحب بصراقل از کبریت احمر.

پس تو شکر نما که از آن اقلی و به جمال مبارک متشبث و متمسک». (۶)

و حضرت بهاء الله خطاب به آقا شاهزاده مرقوم فرمودند:

«الله الحمد در ایام الهی به امطار رحمت نامتناهی فائز شدی از کأس عرفان نوشیدی و به افق

اعلی توجّه نمودی. ذکر این مقام در کتاب الهی مخلد و باقی است. عن قریب شنونات دنیا و آنچه

در آن موجود به عدم راجع چه که قابل بقا نبوده و نیست». (۷)

در لوحی خطاب به لقائیه خانم حضرت بهاء الله اهمیت شناسائی فرستاده خداوند تأکید

می کنند و می فرمایند:

«الله الحمد در ایام سدره مبارکه فائز شدی به آن چه که علماء و امرای ارض به آن فائز نشدند الا

من شاء الله. امروز سدره منتهی از شطر فردوس اعلی اوراق خود را ندا می فرماید و از نبأ عظیم

حکایت می نماید و جذب بیاننش عوالم ملک و ملکوت را اخذ نموده و این فضل بی شبه و عنایت

بی منتهی مخصوص است به مقبلین و مقبلات». (۸)

آقا شاهزاده، ضیاء الحاجیه و شهنشاه بگم همگی از مذهب شیعه به دیانت بهائی روی آوردند

و چنین اقدامی در ایران عهد قاجار برای هرزنی حرکتی بود بسیار شجاعانه و با شهامت.

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به روحا خانم می فرمایند:

«صد هزار اماء که سال های بی شمار به انواع مشقّات عبادات قیام نمودند و به درگاه احدیت عجز

و نیاز آوردند و گریه و زاری فرمودند که به آنی از این ایام فائز شوند و لمعه نوری از شعله طور

مشاهده نمایند عاقبت در صحرای حرمان جان دادند و در قریانگاه عشق به حسرت تمام فدا شدند

و تو زحمتی نکشیده و مشقّتی تحمّل ننموده و تعب عبادتی ندیده محض فضل و جود به این

احسان مالک غیب و شهود رسیدی و ایام الله را ادراک نمودی...». (۹)

اشاره‌هایی به رابطه خویشاوندی آنان با خانواده سلطنتی قاجار

شهنشاه بگم که مادرش هفتمین دختر فتحعلیشاه بود به احتمال زیاد به خاطر مقام و نفوذی

که مادرش از آن برخوردار بود، در میان زنان قاجار احترام ویژه‌ای داشته است. در نقشه نجم الدوله

از طهران به سال ۱۸۹۲، خانهٔ شهنشاه بگم در میان معدود خانه‌های متعلّق به بانوان ذکر گردیده است. رابطهٔ خانوادگی نزدیک او با مسلمانان طبقهٔ اشراف و دستگاه حکومت، هم به خانوادهٔ ابن اصدق امکان داد که از ستم و آزار نسبت به بهائیان در امان باشند، و هم برای ابن اصدق موقعیتی فراهم آورد تا با رجال مهمّ کشور در تماس بیاید.

همانطور که قبلاً ذکر شد، یکی از این بستگان صاحب نفوذ شهنشاه بگم برادرزاده اش علیقلی خان مشاور الممالک بود که چندین بار بین سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۲۶ سمت وزارت امور خارجه را داشت و کوشش نمود که در کنفرانس صلح پاریس در ورسای در سال ۱۹۱۹ از حقوق ایران دفاع کند. یکی دیگر از بستگان ذی نفوذ شهنشاه بگم، دختر دائی او گلین خانم بود، که دختر احمد علی میرزا و نخستین همسر ناصرالدین شاه بود.

در الواح صادره برای این بانوان اشاره‌های ظریفی به وابستگی آنان با خانوادهٔ سلطنتی وجود دارد. حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به آقا شاهزاده می‌فرماید:

«به مقامی فائز شدی که فخر ملکه‌های عالم است. ملکه لندن هر یوم به اسم حقّ به کنیسه می‌رود و به گمان خود به ذکر حقّ مشغول است و لکن حقّ بر غفلتش شهادت داده و می‌دهد چه که از عرفان او محروم و به اسمش متمسک و همچنین سائر امپراطوره‌های عالم...» (۱۰)

حضرت بهاءالله مدّت کوتاهی پس از ورود به عکا لوح مفصلی به ملکهٔ ویکتوریا فرستادند و در آن از وی خواستند تا مقام آن حضرت را به عنوان پیامبر خدا بپذیرد و در عین حال اقدام بریطانیا را برای لغو تجارت بردگان و ادارهٔ کشور را با سیستم پارلمانی ستوده‌اند.

در لوحی مشابه به ضیاءالحاجیه حضرت بهاءالله می‌فرماید:

«امروز قیصره به اسم مولی البریه به کنائس وارد می‌شوند و لکن از امر و بانی و مقصود محبوب و همچنین ملکه‌های عالم در لیلی و ایام به مالک قدم متوجّه و به ذکر اسم اعظم ناطق و چون افق سماء ظهور به انوار وجه منور کلّ غافل و بعید مشاهده گشتند... حال باید آن ورقه به لسان ظاهر و باطن به حمد و ثنای محبوب عالم مشغول شود چه که تأیید فرمود و راه نمود. از حقّ می‌طلبیم ترا مؤید فرماید بر حفظ آنچه عطا فرموده.» (۱۱)

حضرت عبدالبهاء در لوحی به ضیاءالحاجیه به وابستگی او به خاندان سلطنتی با اشاراتی

لطیف چنین می‌فرماید:

«شکر کن حیّ قیومی را که ترا از بین ربّات حِجال امتیاز داده و به تاج و هاج عرفان سرت سرفراز

نموده. این اکیلیل محبت الله گوهر دُرَج عنایت است که بر مشارق و مغارب آفاق اشراق نموده. دیگر چه جوئی و چه خواهی؟ الحمد لله در کنیزی جمال قدم طوقی مرصع به جواهر اسم اعظم درگردن داری و حلقه زرین از اعلیٰ علیین در بردگی آن روح مصور در گوش داری». (۱۲)

و حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به آقا شاهزاده می فرمایند:

«جمیع اماء ارض از ملکات و امیرات و غیرهنّ مالها نثار نمودند از برای اصغاء کلمه مبارکه یا اُمّتی و در این عصر ظهور الهی و بروز نفحات وحی ربّانی کلّ محروم گشتند الا معدودی. شکر کن مقصود عالمیان را که به این فضل اکبر و مقام اعظم فائز شدی». (۱۳)

مقایسه زنان با مردان

حضرت بهاء الله در الواح خطاب به بانوان اغلب دلبستگی و ایمان خانمها را به امر بهائی با بی اعتنائی اکثر مردان عصر مقایسه می فرمایند. به طور مثال به آقا شاهزاده مرقوم فرمودند که بسیاری از مردان از شناسائی آن حضرت باز مانده اند در حالی که بسیاری از زنان به آن مقام رسیده اند:

«ان شاء الله از خلق و شئونات او منقطع شوی و لا زال به حقّ و آیات او ناظر باشی. چه مقدار از رجال بعد از انتظار به افق اعلیٰ فائز نشدند و چه مقدار از اماء که به اسم ابهی از قدح عرفان آشامیدند». (۱۴)

در لوحی خطاب به مادر ابن اصدق، جناب بی بی، حضرت بهاء الله می فرمایند:

«الحمد لله از بحر عرفان آشامیدی و به عنایت حقّ جلّ جلاله به آنچه اکثر رجال ارض از آن غافلند فائز گشتی. این عطیه کبری و موهبت عظمی را به اسم الهی از عیون غافلین محفوظ دار». (۱۵)

با چنین مقایسه هائی حضرت بهاء الله مقام بانوان مؤمن به امر بهائی را از مقام علمای عصر بالاتر می برند چنان که در لوحی به ضیاء الحاجیه می فرمایند:

«حمد کن مقصود عالم را که ترا تأیید فرمود بر اقبال و عرفان مشرق وحی و مطلع امرش در ایامی که علمای ارض و امراء ممنوع و محجوب مشاهده گشتند. در قرون و اعصار از حقّ جلّ جلاله لقای این یوم را سائل و آمل بودند و چون افق سماء ظهور به مکلمّ طور منور عمل نمودند آن چه را که عیون عظمت گریست و اشجار فردوس اعلیٰ به نوحه مشغول. ترا از فضلش محروم نساخت و به صراط مستقیم هدایت فرمود. به حبل عنایتش متمسک باش و به ذیل رحمتش متشبث...». (۱۶)

نقش زنان در جامعهٔ بهائی

هم حضرت بهاء‌الله و هم حضرت عبدالبهاء بانوان خانوادهٔ ابن‌اصدق را تشویق می‌فرمودند تا از اعضاء فعال جامعهٔ بهائی باشند. در یکی از الواح خطاب به ضیاء‌الحاجیه، حضرت بهاء‌الله مناجاتی به عربی برای او انشاء فرمودند تا از خدا بخواهد که او و سایر زنان بهائی را در خدمت به جامعه موقت فرماید:

«أَسْأَلُكَ يَا مَلِكَ الْمَلَكَوَتِ وَ سُلْطَانَ الْجَبْرُوتِ بِأَنْ تُؤَيِّدَنِي وَ أَمَاءَكَ عَلَي ذِكْرِكَ وَ ثَنَائِكَ وَ الْقِيَامِ عَلَي خِدْمَةِ أَمْرِكَ...» (۱۷)

در یکی از الواح خطاب به هویه خانم، حضرت بهاء‌الله اظهار امیدواری می‌فرمایند که او و سایر خانم‌های وابسته به خانوادهٔ او وسیله‌ای برای راهنمایی زنان دیگر به دیانت جدید گردند:

«أَنْ شَاءَ اللهُ أَنْ وَرَقَهُ وَ أَوْرَاقَ أُخْرَى مِنْ كَأْسِ أَيْنَ بَيَانِ كَمَا مِنْ مَشْرِقِ وَحْيِ رَحْمَنِ ظَاهِرٍ شَدِيدٍ بِيَاشَامِنْدٍ وَ أَمَاءِ أَرْضٍ رَا بِهْ شَطْرَ عَنَابِتِ الْهَيْ رَاهِ نَمَائِنْدِ. أَشْكُرِي رَبِّكَ الْمَسْجُونَ الْمَظْلُومَ أَنَّهُ فِي بُحْبُوحَةِ الْأَحْزَانِ ذِكْرِكَ بِمَا اهْتَرَّتْ بِهِ الْجِبَالُ...» (۱۸)

با داشتن مقامی برجسته در جامعهٔ بهائی ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، و پیوندهای محکم خانوادگی با مقامات بالای دولتی، زنان این خانواده در موقعیتی قرار داشتند که می‌توانستند آئین بهائی را به همسران، دختران و مادران شاهزادگان و وزیران ابلاغ نمایند. شایان ذکر است که زنان دیگری هم از خاندان قاجار به دیانت بابی-بهائی ایمان آورده‌اند. شاید مهم‌ترین این شاهزادگان شمس جهان خانم، دختر محمدرضا میرزا پسر سیزدهم فتحعلیشاه بود که شاعری باذوق بود و فتنه تخلّص می‌کرد. دیگری بدر جهان خانم، چهل و هشتمین دختر فتحعلیشاه که ظاهراً در کرمانشاه به وسیلهٔ جناب طاهره به دیانت بابی ایمان آورد. با توجه به این که جمعیت طهران در سال ۱۸۸۳ به احتمال قوی کمتر از یک صد هزار نفر بود می‌توان تصور نمود که زنان برجستهٔ بهائی آن زمان توانسته‌اند بر زنان دیگر طبقهٔ بالای شهر تأثیری بگذارند.

تأکید بر ارزش‌های اخلاقی بانوان

از خلال تعدادی از این الواح پیداست که هم حضرت بهاء‌الله و هم حضرت عبدالبهاء بر ارزش‌های اخلاقی زنان بهائی تأکید زیادی کرده‌اند. در یکی از الواح خطاب به ضیاء‌الحاجیه، حضرت بهاء‌الله از خداوند می‌خواهند که زنان بهائی را به زیور عصمت بیاراید و آنان را به نور

معرفت روشن کند. توجّه به اخلاق و رفتار هم‌آهنگ با تعالیم بهائی مطلبی است که حضرت بهاء‌الله حدّ اقل در دو لوح خطاب به ضیاء‌الحاجیه از آن سخن می‌گویند. حضرت عبدالبهاء به آقا شاهزاده مرقوم فرمودند که زنان بهائی باید با نیروی تقوی برای خدمت به جامعه قیام نمایند، و در پی آن به وی اطمینان می‌دهند که خدمات او در نزد خداوند شناخته شده است. در جامعه‌ای که خارج از محیط محدود خانه مردان و زنان از هم جدا می‌زیستند، تأثیر این بانوان می‌بایستی در درجهٔ اوّل محدود به خانم‌های بهائی و دوستان و بستگان زن اعم از بهائی و غیر بهائی بوده باشد. به نظر می‌رسد که مهم‌ترین خدمت بانوان خاندان ابن اصدق به جامعهٔ بهائی ایران، تأسیس نخستین کلاس‌های درس تبلیغ برای زنان بهائی بوده است. حضرت عبدالبهاء به محض آن که از تأسیس این کلاس اطلاع یافتند لوحی به وسیلهٔ جناب ابن اصدق و همسرش خطاب به تمام خانم‌های شرکت‌کننده در این کلاس ایفاد فرمودند.

در این لوح علاوه بر ضیاء‌الحاجیه و چهار دخترش و یکی از خواهران ابن اصدق، (اخت شهید، احتمالاً شمس جهان خانم که ساکن پایتخت بود)، حضرت عبدالبهاء از پانزده خانم دیگر به این شرح نام می‌برند:

بگم سلطان، خدیجه سلطان، مادر آقا سید مهدی، قدسیّه، لقائیه، ضیائیه، ثنائیه، حشمت، لمیعه، بتول، شوکت، ثابته، مادر میرزا زمان، همسر میرزا زمان و گلین خانم. حضرت عبدالبهاء به این خانم‌ها از آن جایی که نخستین کسانی هستند که به تشکیل چنین کلاسی موقّق شده‌اند تبریک می‌گویند و اظهار امیدواری می‌فرمایند که آنها بتوانند در مدّتی کوتاه در برابر دانشوران جهان در استفاده از دلایل عقلی، شواهد قاطع، بیانات واضح، شیوایی گفتار و رسائی کلام ماهر گردند. حضرت عبدالبهاء با تأکید بر اهمیّت این کلاس‌ها، مخاطبین لوح را با این بیان که آنها ممکن است در میدان تبلیغ حتی بر مردان پیشی گیرند تشویق می‌فرمایند. در اینجا این مقاله را با نقل قسمت‌هایی از این لوح مبارک به پایان می‌رسانم:

«تا به حال در میان اماء رحمان تأسیس درس تبلیغ نشده بود. حال به فیوضات مختصّه جمال ابهی در طهران اماء رحمان موقّق به تأسیس شدند. خبر تشکیل آن محفل سبب حصول سرور و روح و ریحان موفور گردید که الحمد لله و رقات منجذبه به شور و وله آمدند و به تحصیل درس تبلیغ موقّق گشتند. امید چنان است که در مدّتی قلیله آن کنیزان عزیز الهی در دلائل منقوله و معقوله به قسمی مهارت یابند که هر یک در مقابل علماء من علی الأرض به دلیلی قاطع و بیانی واضح و

برهانی لامع و نطقی بلیغ و کلامی فصیح لب بگشایند... اگر این محفل چنان که باید و شاید موفق گردد و ترقی نمایند... تأییدات ملکوت الهی پیاپی رسد و نفوسی از ورقات طیبه در انجمن عالم به بیان و اقامه برهان چنان جلوه نمایند که عالم نساء را زینت بخشند و ثابت کنند که در این کور بدیع نساء هم عنان رجالند بلکه در بعضی موارد سبقت گیرند...

ملاحظه نمائید که در این امر بدیع چقدر رجال به اعلیٰ معارج عرفان عروج نمودند و بیانی واضح و برهانی قاطع و لسانی فصیح و نطقی بدیع داشتند و لکن ورقه مبارکه جناب طاهره چون در سلک نساء بود بی نهایت جلوه نمود و سبب حیرت عموم گردید. اگر از رجال بود ابدأً چنین جلوه نمی نمود. پس بدانید که عظمت امر چنان در عروق و اعصاب عالم نفوذ نموده که اگر یکی از ورقات منجذب گردد و در اقامه دلائل و براهین و بیان حجج قاطعه ملکه حاصل کند و زبان بگشاید در انجمن عالم چقدر جلوه نماید... ای ورقات طیبه! قسم به جمال معبود و سر وجود که اگر در این میدان جولان نمائید فیوضات جمال مبارک مانند آفتاب در مراپای قلوب تجلی نماید، چنان ترقی نمائید که کل حیران گردید...» (۱۹)

کتاب شناسی

- برای اطلاعات بیشتری درباره جنابان اسم الله الاصدق و ابن اصدق و خاندانشان رجوع کنید به:
- ۱- پیک راستان، تألیف دکتر وحید رافتی، عصر جدید، دارمشتات، آلمان، ۲۰۰۵
 - ۲- تاریخ سمندر و ملحقات، شیخ کاظم سمندر، مؤسسه مطبوعات ملی، طهران، ۱۳۱ بدیع.
 - ۳- ظهور الحق، فاضل مازندرانی، ج ۸، مؤسسه مطبوعات ملی، طهران، ۱۳۱ بدیع.
 - ۴- مؤسسه ایادی امرالله، عبدالعلی علانی، مؤسسه مطبوعات ملی، طهران، ۱۳۰ بدیع.
 - ۵- مصابیح هدایت، عزیزالله سلیمانی، ج ۲، مؤسسه مطبوعات ملی، طهران، ۱۲۱ بدیع.
 - ۶- مطالع الانوار، نبیل اعظم زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات ملی، طهران، ۱۳۴ بدیع.
 - ۷- یک عمر یک خاطره، روحا اصدق و لامعه خدادوست، کپنهاگ، ۱۹۸۷.

Balyuzi, H.M., *Eminent Baha'is in the Time of Baha'u'llah*, Oxford: George Ronald, 1985.

Brookshaw, D.P. 'Letters to Baha'i Princesses: Tablets revealed in honour of the women of Ibn-i Asdaq's household', *Lights of 'Irfán*, vol.V (2004), pp.17-40.

Brookshaw, D.P. 'Instructive Encouragement:

Tablets of Baha'ullah and 'Abdu'l-Baha to Baha'i women in Iran and India' in Brookshaw, D.P. and Fazel, S. B. (eds.): *The Baha'is of Iran: Socio-Historical Studies*, London: Routledge (2007), pp. 49-93.

یادداشت‌ها

- ۱- عبدالحمید اشراق خاوری، تاریخ امری همدان، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۲۰۰۴، ص ۳۳۶
- ۲- وحید رأفتی، پیک راستان، عصر جدید، آلمان ۲۰۰۵، ص ۲۰۸
- ۳- همان مأخذ، ص ۲۰۵
- ۴- همان مأخذ، ص ۲۱۹
- ۵- همان مأخذ، ص ۲۹۴
- ۶- همان مأخذ، ص ۲۹۸
- ۷- همان مأخذ، ص ۲۰۶
- ۸- همان مأخذ، ص ۲۲۱
- ۹- همان مأخذ، ص ۳۰۶
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۲۰۷
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۲۱۸
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۲۹۴
- ۱۳- همان مأخذ، ص ۲۱۱
- ۱۴- همان مأخذ، ص ۲۱۰
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۳۶
- ۱۶- همان مأخذ، ص ۲۲۰

١٧- همان مأخذ، ص ٢١٩

١٨- همان مأخذ، ص ٢٢٢

١٩- همان مأخذ، ص ٣٠٩

خراسان

زادگاه اسم الله الاصدق

مینو فؤادی

خراسان بزرگترین استان ایران بود. در دوران گذشته بخش‌هایی از کشورهای افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان را در بر داشت. شهرهای معروفی مانند بلخ، بخارا، سمرقند، مرو و عشق‌آباد در استان خراسان قرار داشتند. واژه خراسان از زبان پهلوی در اصل خورآیان یعنی سرزمینی که خورشید از آن بر می‌خیزد ریشه گرفته بود. قوم پَرثَوَه یا پارت‌های آریائی از این سرزمین برخاسته و به تدریج با سایر قبایل مانند سکاها و باختری‌ها مخلوط گردیدند. خراسانی‌ها ابتدا چادرنشین بودند لکن در اثر تماس با مردم غرب ایران و نفوذ دیانت زردشت و نیز در اثر تسلط شاهان هخامنشی و تمدن یونانی شهرنشین شدند. پس از حمله اسکندر تا قرن سوم میلادی مردم خراسان با تأسیس سلسله اشکانیان که همان مردم منطقه پارت بودند زمامدار امور گشتند. در زمان ایشان، ایران ترقی و قدرت پیدا کرد و توانست با امپراطوری روم برابری کند.

خراسان در طول قرن‌های متمادی و در شرایط گوناگون سدی در برابر حمله قبایل وحشی و قدرت‌هایی بود که از شرق هجوم می‌آوردند و توانست تمدن ایران را محفوظ نگاه داشته و از نابودی تمدن سایر نقاط مانند بین‌النهرین و آسیای صغیر و مصر نیز جلوگیری کند. در زمان ساسانیان نه تنها خراسان از حمله هیاطله که در ترکستان اقتدار داشتند، محفوظ ماند بلکه قباد و پسرش انوشیروان سرانجام آنها را خراج‌گذار ایران نمودند. مقارن ظهور اسلام، قبایل ترک از ترکستان که از طرف امپراطوری روم شرقی تقویت می‌شدند نتوانستند حائلی را که ایران به کمک مردم خراسان تشکیل داده بود منهدم ساخته و خطه خراسان را به باد خرابی و غارت دهند.

خراسانی‌ها اکثراً زردشتی و به دیانت خود پایدار بودند. بلاش اول پادشاه اشکانی کتاب اوستا را جمع‌آوری و شعائر مذهبی را که بعد از حمله اسکندر ضعیف شده بود، بر پا داشت. خرابه‌های آتشکده " آذر برزین مهر" در نزدیکی سبزوار شاهد نفوذ دیانت زردشت در این استان است.

اعراب پس از فتح مناطق غربی و جنوبی ایران ابتدا تصمیم به پیشروی به طرف خراسان که از عربستان دور بود نداشتند. ولی بعدها به سبب تشویق حضرت علی بن ابی طالب که خراسان را مرکزی مهم و دارای موقعیت ویژه و مردمی با استعداد می دانست، در ۶۴۷ م، به تصرف اعراب در آمد و آن را مرکز کشورهای شرقی اسلامی قرار داد. با فتح خراسان اعراب توانستند به طرف شرق تا سرحد چین و سرزمین های اطراف رود سیحون (یعنی تا آسیای صغیر) پیشرفت نموده، اسلام را در آن کشورها رواج دهند.

خراسانی ها اولین گروهی بودند که بر ضد خلفای اسلامی یعنی امویان قیام کرده و به سرکردگی ابومسلم خراسانی، در سال های ۷۴۷-۷۵۰ م، خلفای اموی را برانداختند و به استقرار حکومت خلفای عباسی کمک مؤثری نمودند. مردم این ناحیه بعد از قبول اسلام ارادت ویژه ای به خاندان علی و ائمه اطهار پیدا کردند و خلفای بنی عباس نیز ابتدا برای جلب دوستی خراسانی ها به ائمه اطهار و خاندان نبوت علاقه نشان می دادند.

مأمون خلیفه عباسی از حضرت رضا علیه السلام استمالت نمود و مقبره ایشان را جنب مرقد پدرش هارون الرشید قرار داد. پادشاهان ایران به ویژه صفویان به این شهر احترام گذارده، در آبادانی آن می کوشیدند. در قرن ۱۷ م، مشهد اهمیت مذهبی فوق العاده ای پیدا کرد زیرا با تصرف عتبات عالیات توسط دولت عثمانی که سنی بودند شیعیان برای زیارت به مشهد رو آورده و سالیانه تعداد زیادی به سوی خراسان روانه می شدند.

مردم خراسان خصوصیات نژادی خود را در هر موقعیت و زمان چه مساعد و چه ناگوار بروز داده اند. خراسان موطن بسیاری از دانشمندان و مشاهیر ادب و هنر ایران است و زبان فارسی که پس از حمله اعراب مورد بی توجهی قرار گرفته بود، در خراسان زنده شد و به صورت فارسی که تا امروز متداول است در آمد و در سایر نقاط ایران منتشر گردید. سال های حکومت غزنویان و تیموریان یکی از درخشان ترین دوران تاریخ خراسان است. در این زمان نهضت بیداری ادبی ایران آغاز شد و شعرای مشهور، دانشمندان، ریاضی دانان، منجمین و فلاسفه از این سرزمین برخاستند و شهرهایی مانند نیشابور، هرات و مرو مراکز فعالیت های علمی و هنری گردید.

مشاهیر علم و ادب ایران که از خراسان برخاسته اند هر یک اثرات جاودانی از خود بر جا گذاشته اند مانند عارف و شاعر مشهور قرن ۱۰-۱۱ م، ابوسعید ابوالخیر نخستین فردی که اصول تصوف را در خراسان اشاعه داد و قول و سماع را در میان خانقاهیان متداول نمود. ابوریحان

بیرونی ریاضی دان و فیلسوف که از نوادر آن عصر به شمار می‌آمد. فیلسوف، ریاضی دان، منجم و شاعر مشهور ایرانی عمر خیّام نیشابوری قرن ۱۱ و ۱۲ م، که آثار زیادی از خود بجا گذاشته و اشعار او به فارسی و عربی و به ویژه رباعیاتش (رباعیات خیّام) مشهور است. او رصدخانهٔ ملکشاهی را تأسیس نمود و تقویم ایرانی را اصلاح کرد. حکیم ابوالمجد بن آدم سنائی شاعر و عارف معروف ایرانی قرن ۱۲ م، که در تغییر سبک شعر فارسی و ایجاد تنوع و تجدد در آن نقش مهمی دارد، سنائی دارای افکار اخلاقی و عرفانی ویژه‌ای می‌باشد. خواجه نصیرالدین طوسی قرن ۱۳ م، دانشمند دیگری است که در رشته‌های ریاضی و نجوم، منطق و حکمت تبخّر داشت. وی در زمان هلاکو خان برای نجات ایرانیان از خونریزی‌های آن مرد سفاک به خدمتش در آمد تا بتواند با تدبیر و سیاست از خرابی بسیاری از شهرها و کشتار دست جمعی مردم جلوگیری نماید. نصیرالدین رصدخانهٔ معروفی بنا کرد که به "زیج ایلخانی" مشهور است و کتاب "اخلاق ناصری" یکی از آثار اوست. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری ۱۲-۱۳ م، عارف و شاعری است که با سبکی روان و بلیغ مواضع عرفانی را بیان نموده است. "منطق الطیر" نمونه گویائی از شیوه و سبک اوست. دیگر مولانا جلال‌الدین محمد رومی، شاعر و حکیم قرن ۱۳ م، از اهالی بلخ است که در میان اندیشمندان، عارف و شاعری بزرگ و فیلسوفی تیزبین و انسانی کامل شناخته شده است. مثنوی او مشهورترین مثنوی زبان فارسی است. شاعر و بزرگترین حماسه سرای ایران، حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی در قرن ۱۰ م، با سرودن شاهنامه، تاریخ باستانی ایران و زبان فارسی را زنده و جاودانی نمود، از جمله این مشاهیر می‌باشد.

در قرن ۱۳ م، قبایل وحشی ترک زبان مغول، تمدن خراسان را به باد غارت و خرابی دادند. مرو، هرات، طوس و نیشابور و سایر شهرها را ویران کرده و میلیون‌ها نفر را به قتل رساندند. آن چه از دست آنها به سلامت جان بدر برده بود در حمله امیر تیمور غارت و ویران گردید. اراضی حاصل خیز خراسان مبدل به بیابان‌های غیر قابل زرع شد، شهرهای زیبا و ثروتمند نابود و بعضی از صفحهٔ نقشه تاریخ محو گردید. در عهد صفویان ۱۶-۱۸ م، قبایل ازبک می‌خواستند خراسان را تصرف کنند ولی شاه عباس برای استحکام سرحدات خراسان، قبایل گُرد را از مغرب ایران به آن منطقه آورد و پنج حاکم نشین گُرد در سرحدات شمالی این ایالت برقرار نمود.

پس از صفویان مجدداً امنیت خراسان مختل گردید. هجوم افغان‌ها و جنگ‌های پی در پی نادر شاه در نیمه اول قرن ۱۸ م، خسارات زیادی به خراسان وارد نمود و مردم آن را دچار فقر و

پریشانی کرد. در دوران حکومت قاجار نیز در اثر اختلاف با دولت انگلیس، منطقه هرات که تا آن زمان بخشی از ایران بود از دست رفت. ایلات و قبایل ترکمن نیز همواره به خراسان حمله می‌کردند و علاوه بر غارت اموال، زنان و کودکان و مردان را اسیر و در بازارهای آسیای وسطی به عنوان برده می‌فروختند. از طرف دیگر ایلات و عشایر که بنا به وظیفه تاریخی خود، بایستی حفظ سرحدات خراسان را عهده دار باشند، مانند ترکمن‌ها به تاخت و تاز پرداختند. زمامداران برای جلب منافع شخصی و ایجاد ترس در دولت مرکزی، گاهی حمله اشرار را نادیده گرفته و گاهی هم در خفا یا علناً با آنها همراهی می‌کردند. هرماجراجویی که دنبال شهرت و پرکردن کیسه خود از اموال مردم بود، با جمع کردن عده‌ئی دور خود به شهرها حمله کرده اموال مردم را غارت می‌کرد. چون اشرار با مقاومتی روبرو نمی‌شدند دسته‌های پی در پی از ایلات مجاور (مانند بلوچ‌ها و ایلات فارس) برای غارت به شهرهای خراسان رو می‌آوردند و دهات و نواحی شهر را تحت تسلط خود قرار می‌دادند.

در ۱۸۴۴م، خراسان مراحل انزوال خود را می‌پیمود. رؤسای ایلات و عشایر و حکام، هریک خود را مستقل دانسته و از دولت مرکزی اطاعت نمی‌کردند. آصف‌الدوله شیرازی حکمران خراسان، و پس از او پسرش سالار، نیز به شورش مبادرت کرده از دولت مرکزی اطاعت نمی‌کردند. گرچه قیام این دو با شکست مواجه شد ولی بخش عمده‌ای از قوای خراسان در این مبارزات به تحلیل رفت. ناامنی و مالیات‌های گزاف، مردم را چنان دچار فقر و بیچارگی نموده بود که عقیده داشتند که تنها اراده الهی و ظهور قائم موعود می‌تواند به زندگانی شوم آنان سر و سامان دهد. در چنین احوالی علما و روحانیون برای کسب قدرت بیشتر و احراز برتری با حکومت‌ها رقابت می‌کردند و به جای کمک و راهنمایی مردم، اوقاتشان را در جمع مال و امور دنیوی و سیاست صرف می‌نمودند. در اغلب موارد، حکم علما از دولت نافذتر بود. این بود وضعیّت خراسان مقارن ظهور حضرت باب. (۱)

خراسان در دوران ظهور آئین جدید

اولین فردی که به حضرت باب ایمان آورد و لقب اول من آمن را حائز گردید ملاحسین بشروئی از اهالی خراسان بود. ملاحسین پس از ایمان به حضرت باب به خراسان بازگشت و این زمان مقارن با شورش سالار بود. در مشهد ملاحسین با جمع زیادی از علما ملاقات نمود و آنان را

بشارت به ظهور جدید داد. افراد اکثراً با اشتیاق به حرف‌های او گوش می‌دادند و چون انتظار ظهور را داشتند عده‌ای دعوت او را پذیرفتند. وی اولین فردی است که در مشهد به اعلان امر حضرت باب مبادرت کرد و در طول ۴ سال اول دیانت جدید، یکی از بزرگترین جامعه‌های بابی را در ایران تأسیس نمود. با ایمان ملاحظین خویشان نزدیک مانند مادر، خواهران، برادر، و برادرزاده‌اش در زمره مؤمنین درآمدند. بزودی تعداد کثیری از دوستان و کسانی که او را از کودکی و جوانی می‌شناختند یا هم کلاسی‌های او که در مدارس علمی در مشهد و عتبات عالیات بودند، در جرگه مؤمنین درآمدند. این افراد که از قراء و قصبات خراسان بودند اکثراً از طبقه علما و طلاب بوده و در برگشت به محل‌های سکونت خود به اقبال گروه کثیری به دیانت جدید در مراکز خود موفق شدند.

به عنوان مثال در بشرویه در ۴ سال اول دیانت بابی، بیش از ۶۰ نفر بابی شدند. مؤمنین به حدی منجذب آئین جدید شده بودند که در هنگام مراجعت ملاحظین از بشرویه قریب ۴۰ نفر از مردان برای همیشه با فامیل خود خداحافظی کرده و با ایشان همراه شدند، زیرا می‌دانستند که راهی بس ناهموار در پیش دارند که پایان آن، دادن جان در راه ایمانشان خواهد بود. اسامی این ۴۰ نفر در کتاب تاریخ خراسان آمده است (۲). علاوه بر افرادی که ایمان آوردند و بابی شدند، گروه قابل ملاحظه‌ای نیز نسبت به حضرت باب و پیام ایشان علاقمند گردیدند. حسن فؤادی در تاریخ خراسان می‌نویسد: «زمانی که ملاحظین نماز می‌گذاشت در حدود دو هزار نفر در پشت سر او نماز می‌خواندند». بدون شک عده‌ای از این افراد "طرفداران و علاقمندان به دیانت بابی" بودند. در مجلس درس و مذاکره ملاحظین نیز گروه کثیری شرکت می‌کردند.

در مشهد ملاحظین در منزل ملاحظ محمد باقر مجتهد قزوینی خراسانی که توسط وی به حضرت باب ایمان آورده بود ساکن شد. هر روز تعداد زیادی برای ملاقات و شنیدن بیانات ملاحظین به این خانه می‌آمدند و ملاحظ محمد باقر و فامیلش از این افراد پذیرائی می‌کردند. تعداد مراجعین گاهی به قدری زیاد بود که سماور منزل کفایت دادن چای برای میهمانان نمی‌کرد. لذا آب را در دیگ‌های بزرگ مسی می‌جوشاندند تا بتوانند به تازه واردین چای بدهند. این منزل به نام "بیت بایه" مشهور شد (۳). و اولین مرکز بایه در آن زمان گردید و تا سال‌های بعد محل گردهمایی بابیان و بهائیان بود و اسم خود را حفظ نمود. به تدریج در مشهد منتشر شد که نایب حضرت حجت (ع) به خراسان آمده و از تمام اطراف خراسان، افراد از روی کنجکاوی برای دیدن این شخص

یعنی ملاحسین به "بیت بابیه" می‌آمدند. حتی اشخاص متنفذ شهر و آنانی که در ادارات دولتی دارای شغل و مقام مهم بودند، مانند عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه، میرزا محمد قلی مستوفی، عباسقلی آقا سرکرده سواران سبزوار به این منزل برای دیدار ملاحسین می‌رفتند. تعداد زیادی از این افراد که دارای نفوذ و مقام بودند بابتی شدند و ایمان ایشان باعث شد که در خراسان مردم به بایان احترام گذارده، جرأت جسارت نداشته باشند و به اغوای علما توجهی نکنند. لذا ملاحسین و سایر مؤمنین بدون ممانعت به اعلائی کلمة الله مشغول بودند.

ملاً محمد باقر خراسانی (۴)، میزبان باب‌الباب یکی از شخصیت‌های مهم خراسان و مردی دانشمند و با نفوذ و مدبّر به شمار می‌رفت و در آن سال‌های اولیه در کمک و راهنمایی بایان بسیار مؤثر بود. پس از اقبال ملاً محمد باقر، تمام فامیل او از جمله همسر و فرزندان و برادران به او اقتدا کردند و به روایتی در حدود ۴۰۰ نفر توسط او به ظهور جدید ایمان آوردند. ملاً محمد باقر در واقعه قلعه شیخ طبرسی پس از شهادت جناب ملاحسین رهبری اصحاب قلعه را در دست گرفت. افرادی که از آن رویداد جان بدر بردند (بقیة السیف)، از مدیریت و شیوه عمل و قدرت تصمیم‌گیری به موقع و ترسیم نقشه‌های سوق‌الجیشی ملاً محمد که هر روز یا گاهی هر چند ساعت یک بار می‌بایست عوض شود حکایت‌ها کرده‌اند. مرگ فجیع او در آمل به حیات مردی دانشمند، مبلغی با شهامت و فرمانداری شجاع خاتمه داد.

علماء و دانشمندان خراسانی

علماء و دانشمندان خراسانی که دعوت حضرت باب و سپس حضرت بهاء‌الله را پذیرفته و جان و مال را در راه محبوب نثار کردند بسیار بودند و حیات و خدمات هر کدام از آنها نه تنها در استحکام امر در آن سرزمین مؤثر بود بلکه سایر نقاط ایران نیز از اقدامات آنان بهره فراوان بردند. برای نمونه زندگانی چند نفر به اختصار مرور می‌شود:

جناب محمد فاضل قائنی ملقب به نبیل اکبر است (۵). وی مردی بود فرهیخته و دانشمند که در محضر دو تن از بزرگترین حکما و فقهای زمان خود چون ملاً هادی سبزواری و شیخ مرتضی انصاری تعلیم گرفت و مورد تکریم و ستایش اساتید خود بود. او از جمله افراد معدودی است که از

استاد خود شیخ مرتضی انصاری درجه اجتهاد دریافت داشت. در سایر علوم معموله زمان نیز تبخّر یافت و ناطقی بی نظیر بود و در مذاکره و مقابله از علمای زمان، کسی را یارای برابری با او نبود. به فرموده حضرت عبدالبهاء شخصی بی نظیر بود و جامعیتی عظیم داشت. در لوح منیع حکمت که به افتخار وی نازل شد حضرت بهاء الله لقب نبیل را به ایشان عنایت فرمودند. نبیل اکبر در ایجاد و استقرار جامعه بهائی نه تنها در قانات و سراسر ایران، بلکه در نواحی عشق آباد و بخارا و سمرقند نقش مؤثری داشت.

جنابان ملاًصادق مقدّس و ابن اصدق که زندگی نامه این دو نفس عالیقدر در صفحات این دفتر مندرج است.

ملاً عبد الخالق یزدی (۶)، یکی از علمای ارشد و با سابقه خراسان و ناطقی زبردست و توانا بود. وی از شاگردان شیخ احمد احسانی بود که بعدها حتی خود را کاندیدای جانشینی او نمود. عبدالخالق توسط ملاًحسین بشروئی به حضرت باب ایمان آورد. بسیاری از علما و آهائی که به درجه دانش و وسعت معلومات او آگاهی داشتند از اقبال وی در شگفت بودند ولی ایمان و پشتیبانی وی از دیانت بابی سبب افزایش وجهه و مقام این آیین در انظار مردم گردید. مقام ملاً خالق از نامه‌هایی که حضرت باب به او خطاب نموده‌اند آشکار است. در نامه‌ای به محمّد شاه، حضرت باب، ملاً عبدالخالق و جناب وحید دارابی را نماینده خود قرار می‌دهند تا شاه سوالات خود را درباره حقانیت ادّعی حضرت باب با این دو دانشمند مطرح نماید.

ملاً محمّد فروغی (۷)، یکی دیگر از بابیان اولیه از اهالی دوغ آباد تربت حیدریه بود. شهرت وی در علم و فضل و زهد و تقوی به حدّی بود که اهالی تربت به وجود او افتخار می‌کردند. او در نوجوانی با ملاًحسین در یک مدرسه تحصیل کرده بود و زمانی که ملاًحسین بشروئی به مشهد وارد شد، ملاً محمّد با ایشان ملاقات کرده و بدون درنگ ایمان آورد و در زمره اصحاب در آمد. در رویداد قلعه شیخ طبرسی دشمنان گردنش را بریده و وی را مرده انگاشتند. ولی با این همه ملاً محمّد جان بدر برد و مشاهداتش در دوران قلعه و خارج از آن در تاریخ نبیل زرنندی آمده است. او یکی از افراد مؤثر دوران اولیه تاریخ بابی - بهائی است و از کسانی بود که حضرت بهاء الله را قبل از اظهار امر علنی حضرتشان شناخت و ایمان آورد. محضرش بسیار لذت بخش و مصاحبش وجد و شوری در احبّاء ایجاد می‌کرد.

میرزا محمود فروغی (۸)، پسر میرزا محمد فروغی، مانند پدر بزرگوار خود سراپا اشتعال وانجذاب بود و در شجاعت و تهوّر نظیر نداشت. در برخورد و مذاکره با علمای بزرگ و رؤسای دوائر دولتی و امرا و رؤسا به نوعی رفتار می نمود که احدی جرأت توهین به امر مبارک نداشت. خدمات وی از دوران حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء تا اوائل دوره ولایت حضرت ولی امر الله ادامه داشت. شیخ احمد معلّم (۹)، از تلامذه سید کاظم رشتی بود و پس از وفات وی به تعلیم و تربیت اطفال سید کاظم اشتغال ورزید و پس از ایمان، حضرت اعلی لقب معلّم را به وی اعطاء نمودند. شیخ احمد، حضرت باب را اولین بار در سال ۱۸۴۱م، در کربلا در کلاس سید کاظم ملاقات نمود. او یکی از افرادی بود که بعد از وفات سید کاظم رشتی همراه با ملاحسین و همراهان مدت ۴۰ روز در مسجد کوفه به روزه و دعا پرداخت و به جرگه مؤمنین اولیّه در آمد. هنگامی که حضرت باب در قلعه ماکوزندانی بودند برای زیارت مولای خود به ماکور رفت و توانست به دستور ایشان کتاب بیان فارسی را به خراسان ببرد. چون ملا محمد، خطاط خوبی بود بسیاری از آثار حضرت باب را رو نویسی و منتشر نمود. وی در حصار و نامق باعث ایمان افراد زیادی گردید.

ملاّ زین العابدین و پسرش ملاّ محمد (۱۰)، از مؤمنین اولیّه در میامی خراسان بودند. او نیز از شاگردان شیخ احمد احسائی بود. هنگامی که ملاّ حسین در سر راه مازندران به میامی رسید و در مسجد معروف شهر به منبر رفت و مژده ظهور جدید را داد، زین العابدین و پسرش و ۴۰ نفر دیگر از علمای محلّ و شاگردان آنها به ملاحسین ملحق شدند.

مؤمنین متنفذ خراسان

در سال های اولیّه پس از ظهور حضرت باب و در اوایل دوران حضرت بهاء الله جمعی از متنفذین و زمامداران امور در خراسان به امر جدید ایمان آوردند و این امر سبب جلب احترام شهروندان به دیانت جدید گردید. مقام و موقعیت علمی و روحانی مؤمنین تا حدی باعث ممانعت دشمنان سرسخت از تعرّض و جسارت نسبت به بابیان و بهائیان اولیّه گردید. از جمله حاکم قوچان شجاع الدوله (حسنعلی خان) و بهبود خان حاکم کلات و عدّه ای از سرکردگان سوار سبزواری و سلیمان خان فرمانده سواران دولتی در دره جزو نیشابور که به امر جدید مؤمن بودند و نیز فرماندگان دیگری مانند میرزا باقر خان عماد الملک حاکم طبس که نسبت به امر خوش بین بود در جلوگیری از اذیت و آزار مؤمنین نقش مهمی داشتند.

مستوفیان مشهد را باید به این عده اضافه کرد، مانند میرزا علی رضای مستوفی (۱۱)، که از متنفذین محلّ، و فردی ثروتمند بود و قسمت اعظم هزینه سفر اصحاب قلعه شیخ طبرسی را تقبل نمود. وی پس از ملاقات با ملاحسین به امر حضرت باب ایمان آورد. برادر کوچک او، میرزا محمد رضای مؤتمن السلطنه (۱۲)، نیز در دستگاه دولتی بسیار ترقی کرد و در فرمان‌های شاه به لقب وزیر خطاب می‌شد. وی اداره قسمت مالی امور دولتی خراسان را به عهده داشت. جمیع علمای مآلک و صاحب نفوذ خراسان با مؤتمن السلطنه سروکار داشتند و به او محتاج بودند زیرا مالیات املاک آنها را او تعیین می‌کرد و آنها چون می‌دانستند این شخص بهائی است نهایت ملاحظه را به دیگر بهائیان داشتند. مستوفی‌های قوچان و حاکم طبس و دره جز، با تدابیر مؤثر مانع اذیت و آزار بایان می‌شدند. فرد دیگر، علی رضای شیرازی (۱۳)، از مشاهیر تجار خراسان است که توسط ملاحسین به شرف ایمان فائز شده و به مؤمنین تا آنجا که ممکن بود کمک مالی می‌کرد. از خانواده سلطنتی حاجی شیخ‌الرئیس (۱۴)، و هاشم میرزا که پسر عمه‌های ناصرالدین شاه بودند به حضرت باب ایمان داشتند. شیخ‌الرئیس در علم و فضل و علوم دینیّه و حکمت متبحر و با این که نسبت او به امر بهائی واضح بود ولی مورد تعقیب و اذیت واقع نگشت زیرا اکثر حکام خراسان از خانواده قاجار بودند و ملاحظه افراد فامیل مانند شیخ‌الرئیس را می‌کردند.

میرزا ابوالحسن گرکانی (۱۵)، که لقب مستشار دفتر را داشت توسط اسم الله الاصدق و ملا علی بجستانی در زمره مؤمنین در آمد. وی در جوانی به درجه مستشار دفتری رسید و مستقیماً از شاه فرمان دریافت می‌کرد. میرزا ابوالحسن مدتی به عنوان سررشته دار مأمور نقاط گوناگون خراسان بود و بعد سمت پیشکاری یا صاحب دیوانی داشت و در تمام اوقات از کمک و محافظت بهائیان دریغ ننمود.

عواملی که به پیشرفت و گسترش پیام حضرت باب در استان خراسان کمک کرده است عبارتند از:

۱- ایمان علمای درجه اول و سرشناس و مورد احترام عموم مانند ملاحسین بشروئی، ملا محمد باقر مجتهد خراسانی، ملا صادق مقدّس، ملا زین العابدین مجتهد میامی، محمد فاضل قائنی، و بسیاری دیگر که اقبال آنان باعث شد که اکثر طلبه و شاگردان ایشان نیز مؤمن شوند.

۲- اقبال فامیل و نزدیکان مؤمنین و نیز دوستان و همکلاسی‌های بابیان اولیه در مشهد، بخصوص ملاهای جوان که بیش از اصناف دیگر بابی شدند.

۳- نزدیکی روابط شیخی‌ها با ملاحسین بشرویه‌ای و بابی‌هائی که قبل از ایمان به حضرت باب، شیخی بودند. مسافرت‌هائی که شیخ احمد احسائی پیش از ظهور حضرت باب به شهرها و قراء خراسان مانند مشهد، طبس، تربت حیدریه و سایر نقاط نمود، باعث شد که گروه زیادی روش او را قبول کردند و بعدها به حضرت باب گرویدند.

۴- محیط علمی مشهد مانند شهرهای دیگر ایران چون اصفهان زیر نفوذ علمای اصولی نبوده و حتی گروهی به بعضی از اصول فقه ایراد گرفته حاضر به قبول تمام جنبه‌های آن نبودند. در گزارش سیاحان و اروپائینی که از خراسان دیدن می‌کردند ساکنین آن ناحیه را مردمی معرفی کرده‌اند که پای بند اصول قشری فقه نبودند و بر خلاف سایر ایرانیان چندان متعصب به نظر نمی‌آمدند. حتی پیش از ظهور جدید عده‌ای شروع به تحقیق در ادیان دیگر نموده و از آشنایان اروپائی خود کتاب مقدس انجیل را می‌گرفتند تا مطالعه کنند. لذا این گونه به نظر می‌رسد که مردم خراسان برای پذیرش دین جدید آماده‌تر از سایر نواحی ایران بودند.

۵- ایمان خانم‌ها عامل دیگر در انتشار دیانت بابی در خراسان بود. در بشرویه زن‌های فامیل ملاحسین همگی بابی شدند و از ابتدای نهضت بایه نقشی فعال و مثبت ایفا نمودند. خانم‌های خانواده ملا محمد خراسانی و سایر مؤمنین اولیه خراسان اغلب ایمان آوردند. مادر و خواهر ملاحسین افرادی تحصیل کرده بوده و پس از بازگشت به بشرویه به تعلیم و تربیت مؤمنین اولیه مخصوصاً خانم‌ها پرداختند. این خانم‌ها در شکل دادن جامعه و تبلیغ دین جدید به تنهایی خدمات زیاد انجام دادند. نگاشتن رسالاتی از جمله رساله‌ای که خانم بی بی روحانی بشروئی (۱۶) در اثبات امر جدید نوشته بود مراتب تحسین همگان حتی دشمنان امر جدید را برانگیخت.

۶- عامل دیگر آگاهی به این حقیقت بود که ۵ نفر از حروف حج از اهالی خراسان بودند. این افراد عبارتند از ملاحسین بشروئی، میرزا محمد حسن برادر کوچک ملاحسین، میرزا محمد باقر همشیره زاده ملاحسین، ملا خدابخش قوچانی ملقب به ملا علی و ملا حسن بجستانی (۱۷).

۷- و سرانجام از خراسان بود که گروه کثیری از بابیان با پرچم سیاه به طرف مازندران حرکت کردند تا بتوانند از آنجا به ماکو رفته و محبوب خود را که در قلعه سرد و تاریک آن محل محبوس بود نجات دهند. این گروه در سر راه در آمل، با حمله عده‌ای مواجه شده و در مزار شیخ طبرسی

برای مدّت ۸ ماه از خود به دفاع پرداختند. به جز چند نفر بقیّه به شهادت رسیدند. آن چه این حادثه را به خراسان مرتبط می‌سازد، این است که نه تنها رهبر این اقدام و حرکت ملاحسین بود بلکه حدّ اقل یک سوّم یعنی در حدود ۱۱۰ تن از افرادی که به قلعه شیخ طبرسی رفته و شهید شدند از خراسان بودند.

فرمانداران خراسان و رفتار آنان با بهائیان

خراسان ولایتی مهمّ و فرمانروایان آن مقتدر و با نفوذ بودند. اکثر این افراد خصومت ویژه‌ای با دیانت بابی و یا بهائی نداشتند ولی در جلوگیری از تعرّض علما و آزار اشرار سستی و کوتاهی از خود نشان می‌دادند. سبب آن شاید ترس از علما و ناصرالدین شاه بود. البته در میان این زمامداران افراد ظالمی نیز بودند مانند حشمت الملک امیر علم خان از بزرگان خاندان علم (۱۸)، حاکم قائنات که بر بابیان و بهائیان نهایت آزار و اذیت روا داشت و تا آنجا که می‌توانست از آنان مبالغه زیادی پول می‌گرفت و یا املاک ایشان را مصادره می‌کرد. سایر افراد این خانواده که حکمرانان قائنات و توابع آن بودند نیز تاحدی این رویه را دنبال نمودند. حکمرانان دیگری که با امر نظری دوستانه و موافق داشتند و در قضاوت امور نسبتاً منصف بودند از جمله عبارتند از: حمزه میرزا حشمت‌الدوله برادر محمد شاه، رکن‌الدوله محمدتقی میرزا برادر ناصرالدین شاه، صاحب دیوان شیرازی، آصف‌الدوله و ظهیرالسلطان. ظهیرالسلطان با میرزا بزرگ خان گرایلی یکی از بهائیان دوست بوده و هرگاه قرار بود حمله یا آزاری به مؤمنین برسد به وسایلی به ایشان خبر می‌داد و از این راه برای حفاظت مؤمنین کمک‌های شایانی نمود.

پس از واقعه قلعه شیخ طبرسی و تیراندازی به ناصرالدین شاه، بابیان تحت فشار و اذیت خراسانی‌ها قرار گرفتند بخصوص این که می‌دانستند که بسیاری از اصحاب قلعه شیخ طبرسی از خراسان بودند. در مشهد و سایر شهرهای خراسان، بابیان و بعدها بهائیان در معرض حملات علما و مردم قرار گرفتند و به قدری عرصه برای مؤمنین تنگ شد که حتّی جرأت این که در خیابان ایستاده و چند کلمه با هم صحبت کنند را نداشتند. با وجود همه این تضيقات، اقبال افراد به این آئین ادامه داشت و این حقیقت منجر به تشدید اذیت و کشت و کشتار بهائیان گردید. برای مثال از چند فردی که در این دوران به شهادت رسیدند یاد می‌شود:

حاجی عبدالمجید شهید ملقب به ابا بدیع (۱۹)، از اهالی نیشابور و اولین فردی است که در خراسان به شهادت رسید. ایشان پدر میرزا بزرگ ملقب به بدیع حامل لوح حضرت بهاءالله برای ناصرالدین شاه بود. ابا بدیع از اصحابی بود که پس از پایان واقعه شیخ طبرسی اسیر شد ولی یکی از دوستان او را خریده و آزاد ساخت. این مرد در تمام عمر طولانی خود خادم امر بود و افتخار آن را داشت که لوح مبارک رئیس و کتاب مستطاب اقدس را با خود از عگا به خراسان بیاورد. تاریخ شهادت او سال ۱۸۷۹ م، می باشد. مسبب این حادثه شیخ باقر مجتهد اصفهانی است که باعث شهادت دو تاجر محترم و متقی اصفهان، محبوب الشهداء و سلطان الشهداء هم گردید و از قلم حضرت بهاءالله به ذنب ملقب شد. این فرد به علت اختلاف با زمامدار اصفهان، ظل السلطان، قهر کرده و به خراسان رفته بود و می خواست با محکوم نمودن ابا بدیع شهرتی در آن سرزمین به دست آورد. شیخ باقر در خراسان با شیخ محمد تقی بجنوردی و شیخ عبدالرحیم که از علمای بزرگ آن دیار بودند توافق کرده و تقاضای دستگیری حاجی را از رکن الدوله حاکم خراسان نمود تا او را به قتل رساند. گناه عبدالمجید به شهادت خواهر و برادرش که با وی دشمنی داشتند عبارت بود از نزدیکی با ملاحسین بشروئی، شرکت در واقعه قلعه شیخ طبرسی و این که پسرش حامل لوح سلطان به ناصرالدین شاه گردیده بود. رکن الدوله، شاهزاده محمد تقی میرزا، برادر ناصرالدین شاه بود که به واسطه کمی تجربه، شاه او را به مؤتمن السلطنه سپرده بود و تمام امور مربوط به ایالت را او انجام می داد. وی که مردی خوش نیت بود نمی خواست دستش را به خون پیرمرد ۸۵ ساله بی گناهی آلوده کند. ولی در اثر پافشاری شیخ باقر مجبور شده او را زندانی کرد ولی در قتل حاجی مسامحه می نمود تا این که علما به ناصرالدین شاه شکایت کردند. دوستان حاجی توسط اشخاصی مانند شیخ رئیس و میرزا سعید خان که پیش از این وزیر امور خارجه بود به حاجی اصرار داشتند که چون رکن الدوله تمایل به کشتن او ندارد با تقیه می تواند از مرگ رهایی یابد. اصرار افراد مهم دیگری مانند شاهزاده خسرو میرزا، محمدحسن خان فرآشباشی، نصرت الملک در تصمیم حاجی خللی وارد نیاورد. سپس رکن الدوله دوازده نفر از محترمین شهر را نزد حاجی فرستاد که البته بی فایده بود و چون راه دیگری برای استخلاص حاجی نبود دستور شهادت ایشان را صادر کرد و این عمل در مقابل رکن الدوله، شیخ باقر و مؤتمن السلطنه (که بهائی بود) انجام شد.

حاجی محمد ترک شهید (۲۰)، از مؤمنین اولیه امر در خراسان بود و در مشهد به تجارت اشتغال داشت. شخصی خوش مشرب و خوش صحبت و در ابلاغ کلمه الله موفق بود. یکی از مجتهدین

وقت، حاجی میرزا حبیب‌الله مجتهد توسط او ایمان آورد. وی بسیار مورد توجه رکن‌الدوله، شاهزاده محمد تقی میرزا بود و بسیاری از شب‌ها به دعوت او با ذکر حکایات و سرگذشت‌های گوناگون شاهزاده را محظوظ می‌کرد. خانواده حاجی محمد به ویژه پسرانش برای اخذ مال پدر تصمیم به کشتن وی گرفتند و به بهانه این که تبلیغ می‌کند با کمک چند نفر دیگر ایشان را در سال ۱۸۹۷م، در مشهد به وضع بسیار فجیعی شهید کردند. ابتدا حاجی محمد را از طبقه بالای منزل به زیر انداختند و پس از ضرب شتم و کتک و شلیک چند گلوله، روی بدنش بنزین ریخته و آتش زدند و سپس جسدش را در منجلاب حمام متولی انداختند و روی آن خاکروبه ریختند. مسبب این جنایت هر یک ۲۰ من روغن به عنوان دست مزد دریافت کردند. رکن‌الدوله حاکم خراسان پس از آگاهی از شهادت حاجی محمد بسیار عصبانی شد و دستور داد که مجرمین را دستگیر کنند و این اولین باری بود که مسلمانان به سبب کشتن فرد بابی یا بهائی مجازات می‌شدند.

شیخ علی اکبر شهید قوچانی (۲۱)، از مؤمنین دوره حضرت عبدالبهاء می‌باشد. وی مردی عالم و مدّت ۲۵ سال نزد علما و مجتهدین جامع‌الشرایع عصر خود در خراسان و عتبات تحصیل علوم دینیّه و حکمت کرده و به درجه اجتهاد نائل گردیده بود. شیخ علی اکبر پس از ملاقات با حاجی شیخ‌الرئیس در زمره مؤمنین در آمد. علمای قوچان بنای مخالفت با او گذاشتند و ناصرخان شجاع‌الدوله را مجبور کردند که او را از قوچان تبعید نماید (۱۹۰۴م). سپس حاکم برای استفاده خود، اموال فامیل شیخ علی اکبر را مصادره کرد و شکایات شیخ علی اکبر به اولیای امور بی‌اثر ماند. شیخ علی اکبر به ناچار در در مشهد اقامت نمود و چون در مدّت کمی مشهور و مورد توجه عدّه زیادی قرار گرفت، علما بار دیگر حکم اخراج او را از مشهد صادر کردند. در بهار ۱۹۱۵م در حالی که برای سفر به قوچان برای خرید کفشی به بازار رفته بود به تحریک علما عدّه‌ای از ارادل ساده لوح ایشان را با شلیک گلوله شهید کردند.

مشیت‌الله پسر ۱۵ ساله ملاّ خدا بخش قوچانی از حروف حیّ (۲۲)، پسر ۱۵ ساله که برای دیدن فامیلش که در ناحیه سرچاه یکی از قراء قائن که زندانی بود می‌رفته، به دستور میرعلم خان گرفتار و آن نوجوان نازنین را به چوب و فلک بستند و آن قدر چوب به او زدند که در زیر ضربات جان داد ه و شهید شد.

داد خواهی بهائیان به مقامات قضائی و حکومتی

پس از شهادت شیخ علی اکبر قوچانی بهائیان مشهد شروع به اعتراض و دادخواهی از ظلم و تعدی که نسبت به آنان می شد نمودند. لذا با تصویب محفل روحانی مشهد عرایض و تلکرافات به والی وقت، احمدشاه، هیئت وزراء، مجلس شورای ملی و سایر مقامات مربوطه تقدیم گردید. متأسفانه اقدام مؤثری از جانب دولت معمول نشد و رونوشت این اسناد تاریخی که در کتاب تاریخ خراسان آمده، شاهد هرج و مرج و بی عدالتی حکومت زمان است که با وجود دادخواهی بهائیان از دستگاه های دادخواهی کشور، هیچگونه رسیدگی به درخواست و تظلم آنان نشد (۲۳). آگاهی علما از دادخواهی بهائیان موجب تشدید آزار و تحریک دشمنان امر گردید. عکس های دسته جمعی بهائیان را دشمنان در کوچه و بازار نصب کردند تا به راحتی شناخته شوند. به تدریج عرصه به قدری بر بهائیان تنگ شد که تعداد زیادی ترک وطن نمودند و عده ای به جمهوری شوروی و بعضی نیز به سایر نقاط ایران مهاجرت کردند.

تغیر شکل مبارزه علیه آئین بهائی (۲۴)

شهادت حاجی محمد ترک در ابتدای حکومت مظفرالدین شاه و مجازات کسانی که در قتل وی دست داشتند تأثیر غریبی در تمام نقاط خراسان بخشید. مردم فهمیدند که دولت نمی خواهد مانند زمان ناصرالدین شاه در امور دینی و مذهبی رعایا مداخله نموده، طرفدار ریختن خون جمعی بی گناه گردد و مجبور است برای رعایت قوانین مدنی و بین المللی حقوق رعایای خود را حفظ نماید. لکن علما و ارباب غرض می دانستند که آشنائی و اقبال افراد به آئین جدید و بیداری آنان نه تنها نان آنها را قطع می کند بلکه از قدرت و نفوذشان می کاهد. در ضمن دادن فتوی به قتل نفوس به بهانه تدبیر برای علما ایجاد مسؤلیت می کرد لذا شکل مبارزه را تغییر دادند. از این به بعد به طور آشکارا فتوای قتل بهائیان را صادر نمی کردند بلکه برای آزار و اذیت آنان نقشه های جدیدی طرح می کردند مانند:

۱ - یکی از آشکال مبارزه این بود که در پنهان اشرار را تحریک نموده آتش تعصب مذهبی آنان را دامن می زدند و از این راه به مقاصد خود می رسیدند. چون مأمورین حفاظت عمومی و ادارات قضائی اغلب اشخاص متعصبی بودند، لذا از حملات اشرار جلوگیری نمی کردند و مورد تعقیب

قرارشان نمی دادند. چنانچه در قضیه شهادت مرحوم شیخ علی اکبر شهید قوچانی، این مسئله به
تمامه اتفاق افتاد.

۲- بهائیان سر شناس را به اتهامات گوناگون سیاسی و غیره نسبت می دادند و تعقیب آنها را
از ادارات دولتی و مراجع سیاسی خواستار می شدند. از این طرز مبارزه، دشمنان امر به ویژه در
دوران مشروطیت و هرج و مرج مملکت استفاده می کردند.

۳- اتهام دیگر به مؤمنین این بود که آنان را به بی احترامی به دیانت اسلام نسبت می دادند که تا به
امروز استفاده از این طرز مبارزه هم چنان ادامه دارد.

۴- غضب و تصرف اموال بهائیان با تمسک به دسایس گوناگون که در صورت تظلم بهائیان در
محاکم عدلیه، استشهادها علیه ایشان تهیه می شد و به مهرشاکیان محل، این دادخواهی ها باطل
می گردید.

۵- مبارزه قلمی بر علیه دیانت بهائی- تألیفات در این باره اکثراً غیر منطقی و پراز اشتباه و در هر
صفحه از آن مقالات یا کتاب ها، صدها ناسزا و الفاظ ناشایسته دیده می شود. البته مأخذ این
تألیفات اسناد و مدارک جعلی بود.

با همه سختی ها و آزارهایی که جامعه بهائی با آن روبرو بود توانست با همت و کوشش فراوان
برای بالابردن سطح فرهنگ و دانش مؤمنین خود و برادران و خواهران مسلمان و هموطن
خویش خدمات مؤثری انجام دهد. این اقدامات را در تشکیل کلاس های گوناگون برای جوانان و
بانوان که در آن مواضع عمومی، اصول و تعالیم بهائی، تشویق به راستی، صداقت، محبت و
دانش اندوزی و رعایت حقوق بانوان تدریس می شد، می توان خلاصه کرد که جامعه بهائی را از
اطرافیان خود متمایز می ساخت. بهائیان خراسان برای دانشمندان و مبلغین بهائی که گاهگاهی
برای دیدار دوستان به آن نواحی سفر می کردند جلسات بزرگی ترتیب می دادند تا هر چه بیشتر با
آیات و الواح جدید و تازگی های دنیای بهائی آشنائی پیدا کنند.

از نوآوری ها و ابتکارات جامعه بهائی خراسان می توان چند مورد را مرور کرد:

تأسیس مدارس با سیستم نوین

شیخ محمد علی ترشیزی ملقب به مدیر (۲۵)، پس از زیارت لوحی از حضرت عبدالبهاء که
در آن تأکید به اهمیت تعلیم و تربیت فرموده بودند و نیز به تشویق جناب میرزا حیدر علی اصفهانی

به تأسیس مدرسه‌ای با اسلوب جدید اقدام نمود. او در مشهد محلی اجاره و با استخدام چند آموزگار متجدد و چند طلبه، مدرسه را افتتاح کرد. در حدود صد شاگرد اسم نوشتند. این اولین مؤسسه درسی با سیستم جدید بود که در خراسان دائر شد و برای ساکنین شهر بسیار تازگی داشت. بعد از این که علما بر ضد این مدرسه شورش نمودند مدرسه بسته شد. شیخ محمد علی ترشیزی از پانزده سالگی و پس از یک سال به درخواست و تشویق اولیای اطفالی که فوائد تعلیم با سبک جدید را دیده بودند مدرسه تازه‌ای به نام "همت" تأسیس کرد که ۴۰۰ دانش آموز در این مدرسه به تحصیل مشغول شدند. سپس مدرسه دیگری به نام "مظفری" تأسیس نمود. از نواحی مختلف خراسان از او درخواست تأسیس مدرسه می‌شد که در تربت حیدریه مدرسه "منصوریه" و در ترشیز مدرسه "اعدلیه" و در دره جز به امر حاکم شهر مسعود خان، مدرسه "مسعودیه" و در قوچان مدرسه "احمدیه" را بنا کرد. بعدها میرزا هدایت الله خان حصاری در ۱۹۱۴ م، مدرسه دکور و عزیز آقا همسرش مدارس دخترانه در مشهد دائر نمودند.

انتشار روزنامه و سایر نشریات

یکی دیگر از خدمات شیخ محمد مدیر به نشر معارف، انتشار روزنامه بود که به اتفاق چند نفر در اواخر دوره مظفرالدین شاه روزنامه‌ای به نام "بشارت" منتشر نمود و سپس در ایام مشروطیت روزنامه "طوس" را انتشار داد. ایشان چاپخانه سربی را از خارج وارد کرد که هزینه آن را خود و دو نفر از بهائیان دیگر پرداختند. میرزا علی خان گرکانی (دبیر همایون) به تدوین "سالنامه بهائیان" خراسان موفق شد که پس از سه سال به "مجله بدیع" تبدیل گردید و در مشهد تحریر و تکثیر می‌شد. این اولین نشریه در جامعه بهائیان ایران است و به دنبال آن نشریه ارض خاء (خراسان) منتشر شد که سال‌ها انتشار آن ادامه داشت.

ایجاد حمام

در ۱۸۹۴ م در خوسف احباً از استفاده حمام‌های شهر محروم شدند لذا در ۱۸۹۴ م کربلایی محمود از بهائیان آنجا در خانه خود حمامی ساخت که افراد فامیل و دوستانی که از رفتن به حمام شهر ممنوع بودند از آن استفاده می‌کردند. حمام خوسف را می‌توان یکی از اولین حمامی‌هایی به شمار آورد که توسط بهائیان ساخته شد. (۲۸)

مزایای دیانت بهائی در خراسان

پس از شهادت حضرت اعلیٰ نفوسی که از خراسان به بغداد مسافرت می‌کردند و به حضور حضرت بهاءالله مشرف می‌شدند میرزا یحیی ازل را نیز ملاقات می‌کردند اما ادعای وی را نادیده می‌گرفتند. پس از اظهار امر علنی حضرت بهاءالله در سال ۱۸۶۳ م، نبیل زرنندی مأموریت یافت تا پیام مبارک حضرتشان را به خراسان ببرد (۲۹) در همه جا با قبول و پذیرش بابی‌ها مواجه شد. نبیل اکبر نیز ابلاغیه‌ای از جانب خود به عنوان جوان روحانی فرستاد و به بایان توصیه نمود که دعوت حضرت بهاءالله را قبول نمایند. سال‌های بعد در دوران حضرت عبدالبهاء که ناقضین کوشیدند در خراسان رخنه کنند فقط توانستند چند نفری را با خود همراه نمایند و این افراد نیز تأثیری در جامعه بهائی خراسان نگذاشتند. توجیه و تشریح حوادثی که در صد سال اولیه تاریخ امر در سرزمین وسیع خراسان رخ داده است بسیار و در این شرح مختصر نمی‌گنجد. شهرهای بشرویه، مشهد، قائنات، نیشابور، تربت حیدریه، حصار و نامق و طبس هر یک شاهد از خود گذشتگی، شجاعت، فداکاری و جانبازی نفوس نفیسه‌ای است که حیات و خدمات آنان صفحات تاریخ این امر عظیم را زینت ویژه‌ای بخشیده است.

برای سهولت در تشخیص وقایع، تواریخ به میلادی ذکر شده است.

این مقاله بر اساس کتاب تاریخ دیانت بهائی در خراسان، تألیف حسن فؤادی بشروئی، عصر جدید، مؤسسه چاپ و نشر کتاب، دارمشتاد، آلمان، ۲۰۰۷ م فراهم آمده است.

یادداشت‌ها

- ۱- فؤادی بشروئی، حسن، تاریخ دیانت بهائی در خراسان، عصر جدید، مؤسسه چاپ و نشر کتاب، دارمشتاد، آلمان، ۲۰۰۷ م، ۵۱-۶۰
- ۲- همان مأخذ، ص ۳۳۲
- ۳- همان مأخذ، ص ۸۰
- ۴- همان مأخذ، ص ۸۰-۸۲
- ۵- مینو فؤادی، خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر، ج ۱۳، ۲۰۰۲ م، ص ۱۷-۴۷، حضرت عبدالبهاء، تذکرة الوفا، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، هوفهایم، ۲۰۰۲ م، ص ۱-۴.

- ۶- تاریخ ظهورالحق، فاضل مازندرانی، ج ۳، ص ۱۷۱-۱۷۳، H-Baha'I, Lansing MI, 1998،
- ۷- تاریخ دیانت بهائی درخراسان، ص ۱۰۲-۱۰۴
- ۸- همان مأخذ، ص ۱۰۵-۱۰۸، عزیز الله سلیمانی، مصابیح هدایت، ج ۳، ۱۹۵۰م، ص ۴۳۵-۵۰۴
- ۹- همان مأخذ، ص ۲۵۶-۲۷۳
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۷۶
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۹۴-۹۵
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۹۴-۹۹
- ۱۳- همان مأخذ، ص ۱۰۰
- ۱۴- همان مأخذ، ص ۱۴۵
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۱۷۷-۱۷۹
- ۱۶- رأفتی، وحید، رساله روحانی، ۲۰۰۰ م، مؤسسه معارف بهائی، Dundas, Canada
- ۱۷- گهریز، هوشنگ، حروف حی، ۱۹۹۳م، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، دهلی، هندوستان، ص ۹۹-۱۰۱
- ۱۸- خوشه ها، ج ۱۳، ۲۰۰۲ م، ص ۳۳
- ۱۹- همان مأخذ، ص ۸۵-۹۳
- ۲۰- همان مأخذ، ص ۱۲۳-۱۲۶
- ۲۱- همان مأخذ، ص ۱۵۱-۱۵۷. مصابیح هدایت، ج ۲، ص ۵۷-۳۲۱
- ۲۲- همان مأخذ، ص ۲۳۷
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۱۵۹-۱۶۵
- ۲۴- همان مأخذ، ص ۱۳۶-۱۳۷
- ۲۵- همان مأخذ، ص ۱۴۰
- ۲۶- همان مأخذ، ص ۱۴۱
- ۲۷- همان مأخذ، ص ۲۱۸
- ۲۸- همان مأخذ، ص ۳۹۸
- ۲۹- همان مأخذ، ص ۳۶۹-۳۷۰

نوگرایی در نقاشی ایران

عبدالحمید اشراق

اولین جرعه نوگرایی در هنر نقاشی ایران در شبستان مسجد و مدرسه مروی در بازارچه مروی، خیابان ناصر خسرو درخشید که نخستین گام به سوی نقاشی مدرن به شمار می‌رفت. در سال ۱۳۱۹ شمسی شبستان این مسجد به کارگاه نقاشی تبدیل شد و بیشتر غرفه‌هایی که طلاب در آنها زندگی می‌کردند نیز به عنوان کارگاه به دانشجویان واگذار شد.

این هنرکده نقاشی به ابتکار اسماعیل مرآت که در آن هنگام وزیر معارف بود و اطلاعات کاملی در مورد مدرسه هنرهای زیبای پاریس داشت تأسیس شد.

مرآت از جمعی از روشنفکران و فرهیختگان از جمله آندره گدار (Andre Godard) باستان شناس فرانسوی که عشق و علاقه فراوانی به هنر ایران داشت، و مهندس محسن فروغی آرشیست که در پایان تحصیلاتش تازه از فرانسه بازگشته بود، درخواست کرد که اساس نامه‌ای را به منظور تأسیس این هنرکده تدوین کند. جالب اینجاست که این هنرکده که در سال ۱۳۱۹ شمسی تأسیس شد، بعداً به نام دانشکده هنرهای زیبا به فعالیت خود ادامه داد.

اما تأسیس هنرکده با فوت کمال‌الملک، نقاش بزرگ ایران مصادف شد. شاگردان برجسته کمال‌الملک، از جمله علی محمد حیدریان، استادی هنرجویان نقاشی کارگاه مسجد مروی را به عهده گرفتند. در میان این استادان تنها یک خانم فرانسوی به نام امین فر (آشوب) بود که کمی از نقاشی مدرن نیز سخن می‌گفت و سعی در معرفی آن داشت.

خانم بهجت صدر می‌گوید: «در هنرکده هیچ کس کاره‌ای نبود. شاگردان باید صد در صد مطیع حیدریان باشند و مکتب کمال‌الملک را ادامه دهند».

جواد حمیدی نقاش می‌گفت: «آن موقع دانشکده چندان مجالی به نوگرایان نمی‌داد».

خانم لیلی متین دفتری نقاش می‌گوید: «به علت کمبود وسائل نقاشی به هر شاگرد چند رنگ داده می‌شد و آنها محکوم بودند که فقط با آن رنگ‌ها کار کنند».

این هنرجویان در مقابل دوگانگی روش کار استادان قرار گرفته بودند. حیدریان کار و روش کمال‌الملک را ادامه می‌داد و آن را قبول داشت. در حالی که خانم امین فر (آشوب) روش و سیستم مدرسه بوزار (Bozar) فرانسه را می‌پسندید. بدین سبب نوعی بلا تکلیفی در اتخاذ تصمیم در دانشجویان به چشم می‌خورد.

اولین گروهی که برای آموختن هنر نقاشی به این شبستان گام نهادند و نخستین گروه نقاشان نامیده شدند عبارتند از:

خانم‌ها: شکوه ریاضی، لیلی تقی‌پور، فخری عنقاء
آقایان: عبدالله عامری‌الحسینی، جلیل ضیاء‌پور، حسین کاظمی، مهدی ویشکائی و محمود جوادی‌پور

اولین حرکت برای رهایی از قید روش و متد متداول در دوران کمال‌الملک حدود سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ با تأسیس انجمنی در منزل موسیقی دان معروف، مشیر همایون شهردار، واقع در خیابان آمل کوچه شهردار آغاز شد. این انجمن با برپا کردن برنامه‌های هنری، سخنرانی و بحث و گفتگو درباره همه هنرها، دگرگونی‌ای را در افکار هنر دوستان به خصوص جوانان ایجاد کرد و دیدگاه‌های آنان را در مورد هنر نو و نوگرایی رفته رفته تغییر داد.

اما برگزاری این جلسات رضایت بانیان را فراهم نکرد و آنها یعنی حسین کاظمی، محمود جوادی‌پور و امیر هوشنگ آجودانی، در سال ۱۳۲۸ چند مغازه در نبش شمال شرقی، خیابان بهار واقع در خیابان شاهرضا (انقلاب) اجاره کردند و آن را به گالری تبدیل نمودند، و بعد آپارتمان کوچکی را نیز در کنار آن برای ایجاد کارگاه و محل زندگی حسین کاظمی اضافه کردند.

در این گالری، که نخستین گالری در ایران بود و آپادانا نامیده می‌شد، برای اولین بار نقاشی نوین به معرض نمایش عموم درآمد و نمایشگاه‌هایی یکی پس از دیگری برگزار شد. پس از مدت کوتاهی آپادانا یعنی اولین گالری در تهران به عنوان یک مرکز هنری شهرت یافت و شناخته شد و روزنامه‌ها و رادیو مرتباً برنامه‌های آپادانا را منعکس می‌کردند. تا اینکه پس از حدود شش ماه که از شروع کار گالری می‌گذشت، ورق برگشت و آپادانا روزگار سیاهی را گذراند.

قضیه از این قرار بود که یک استاد معروف دانشگاه به نام دکتر جرجانی که مطالعات زیادی در مورد هنر داشت سوژه‌ای را برای سخنرانی انتخاب کرد، از این قرار که "هنرمند واقعی هیچگاه از آثار و آفرینش خود راضی نیست". روز سخنرانی فرا رسید و جمعیت زیادی از این سوژه استقبال

کرده برای شنیدن سخنان او آمده بودند، به طوری که عده زیادی به علت کمی جا ایستاده بودند. دکتر جرجانی سخنان خود را آغاز کرد و پس از دادن توضیحاتی درباره موضوع سخن رانی، شعری از رباعیات خیّام را به این مناسبت خواند و لیوان آب را برداشت ولی آب را ننوشیده به زمین افتاد و جان سپرد. مأموران پلیس بعداً لیوان آب را آزمایش کردند ولی مرگ دکتر جرجانی طبیعی بود. آغاز کار گالری آپادانا در مهر ماه ۱۳۲۸ بود و آن حادثه در فروردین ۱۳۲۹ یعنی حدود ۶ ماه بعد اتفاق افتاد.

اما بازگشت یک نقاش به نام جلیل ضیاءپور از فرانسه، بار دیگر اوضاع را تغییر داد. ضیاءپور که رتبه اول دانشکده هنرهای زیبای تهران را به دست آورده و با بورس تحصیلی به بوزار (Bozar) فرانسه رفته بود، در پاریس تحت تأثیر مکتب کویسم (Cubism) قرار گرفته بود. او پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۲۷ تمام قدرت خود را به کار برد تا به نمایندگی از طرف جامعه نقّاشان ایران چشمان جامعه هنری را در مورد روش های جدید نقّاشی و هنر مدرن اروپا باز کند.

ضیاءپور، با برپا کردن یک نمایشگاه نقّاشی کاملاً مدرن و کاربرد سبک کویسم سر و صدای زیادی در جامعه ایجاد کرد و بعداً انجمنی به نام خروس جنگی تأسیس کرد و مجله ای به همین نام منتشر نمود و با فعالیت های زیاد، برگزاری سخنرانی، نوشتن مقاله و تشکیل میزگرد، نام خود را بر سر زبان ها انداخت و به عنوان یکی از پیشگامان هنر نقّاشی مدرن شناخته شد. تا پیش از بازگشت او کسی به فکر عمومی کردن نقّاشی و بردن آن به میان مردم نبود و فقط گه گاهی در سفارت خانه فرانسه و انجمن فرهنگی ایران و شوروی و کس (Vox) نمایشگاه هایی برگزار می شد.

مجله خروس جنگی وسیله ای شد تا هنرمندان اعتراضات و نظرات خود را بیان کنند. اعتراض هنرمندان در این مورد بود که سال های متمادی است که نقّاشان فرانسوی با کمک دولت در فصل پائیز آثار خود را با حمایت شهرداری ها به معرض نمایش می گذارند و عرضه کردن هنر در اکثر شهرها و پایتخت های اروپا رایج است و اثراتی نیکو و ارزنده داشته، ولی در کشور ما از یک سو وجود قید و بندهایی که هنوز دست و پای هنر و هنرمندان را در ایران بسته است و از سوی دیگر عدم استطاعت هنرمندان برای برپا کردن و عرضه نمودن آثار هنری خود، دست به دست هم داده و سبب شده که بازار هنر در تمام رشته ها راکد و بی رونق بماند. از طرفی هنرمندان جرأت و جسارت نوآوری را ندارند و پیروی از اصول و روش قدما راه ابداع و ابتکار را مسدود ساخته است.

راه و روش و رسوم استادان نیز با تبعیت مطلق از قوانین قرون گذشته بوده و ذره‌ای از آن تجاوز نکرده است. ریزه‌کاری‌های این استادان حتی از ذره‌بین‌های دوربین عکاسی کارخانه‌های معروف نیز جزئیات را بهتر نشان می‌داد.

منتقدین در روزنامه‌های ایرانی تا این درجه گستاخانه پیش رفتند و نوشتند که: «ای کاش آقای آشتیانی (یکی از بهترین شاگردان کمال‌الملک) بعضی از تابلوهائی را که در این نمایشگاه (سال ۱۳۲۴) به نمایش گذاشته بود، مانند سمفونی ناتمام شوپرت (Schubert) نیمه کاره می‌گذاشت تا تماشاگر را وادار کند اندکی در تخیل و ابهام فرورفته و به دنبال تصوّرات خود برود».

از شش نفر هیئت داوران این بی‌ینال نیز چهار نفر خارجی و دو نفر ایرانی، یعنی آقایان احسان یارشاطر و مهندس محسن فروغی بودند.

در مقدمه کاتالوگ اولین بی‌ینال آقای یارشاطر چنین می‌نویسد:

«پس از افول هنر مینیاتور از اواخر دوره صفوی، و دوره کوتاهی از طبیعت‌نگاری که با کمال‌الملک آغاز شد و به شاگردان وی پایان یافت، این نخستین باری است که در هنر نقاشی ایران آثار جنبش و حیات واقعی دیده می‌شود، و نیز شاید نخستین باری است در ایران که نقاشی از راه باریک خود به درآمده و قدم در شاهراه گذاشته و دامنه احوالی را که تصویر و بیان می‌کند وسعت داده و در پی آن است که با هنرهای اساسی ایران شعر و معماری و موسیقی پهلو بزند».

مارکو گریگوریان (Marcos Grigorian) که یکی از پرسابقه‌ترین نقاشان نوگر است بعد از برگزاری اولین بی‌ینال چنین می‌گوید: «اگر هنر معاصر ملی ما گمنام مانده و مردم با علاقه و شوق لازم به آن نمی‌نگرند تنها از آن جاست که هنرمندان این کشور نتوانسته‌اند ارزش و اهمیت هنر امروز را به مردم بشناسانند. تا کنون مردم کشور ما فرصت‌های مناسبی برای تماس نزدیک با هنر مدرن نداشته‌اند و اکنون باید با کوشش‌های همگانی مردم را به هنر نزدیک نمود تا هنر را جلوه‌گاه عواطف و اندیشه‌های خود بدانند و این کار وقتی امکان پذیر است که نمایشگاه‌های ملی بسیاری از هنر (مدرن) ترتیب داده شود. پراکندگی و تشتتی که هم اکنون بر افکار عامه مردم نسبت به هنر حکمفرماست، زائیده تشتت و بی‌نظمی در عالم هنر ماست».

این اولین بار بود که بازار هنر نقاشی و پیکرسازی در ایران رونق گرفت و هنر راه تازه‌ای را در پیش گرفت که ثمراتی نیکو داشت.

پس از دو سال، بی‌ینال دوّم در ایران برپا شد، به علّت اعتراض هنرمندان در مورد حضور چهار نفر داور خارجی در بی‌ینال اوّل، در دوّمین بی‌ینال تعداد داوران ایرانی را به سه نفر افزایش دادند.

برگزاری بی‌ینال‌های نقّاشی تا سال ۱۳۴۵ ادامه داشت. اما نخستین بی‌ینال در جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۰ برگزار شد و برپائی این گونه نمایشگاه‌ها از سرگرفته شد، در حالی که پنجمین بی‌ینال در سال ۱۳۷۹ برگزار شد و نسبت به چهارمین بی‌ینال که در سال ۱۳۷۶ بود، با یک سال تأخیر برپا گردید.

۱۲۰ هنرمند شرکت کننده که از بین متجاوز از ۱۳۷۰ نفر انتخاب شده بودند و متجاوز از پنج هزار اثر را عرضه کرده بودند که فقط ۱۵۳ اثر در مورد قضاوت قرار گرفت.

باید از خود پرسید که آیا نقّاشی نوگرای ایران فاقد کیفیت، کم بار و فاقد نوآوری است؟ تصوّر همه این است که ما نه تنها از نظر جهانی شدن به آنچه که می‌خواسته‌ایم نرسیده‌ایم، بلکه از آنچه که می‌توانستیم باشیم نیز ناتوان مانده‌ایم و به جایی نرسیده‌ایم.

ترکیب آثار هنری و تناسب طلائی

هوشنگ سیحون

بر اساس نظریه‌های متخصصین و پژوهشگران هنرهای هفتگانه که عبارتند از: ادبیات، موسیقی، نقاشی، مجسمه سازی، معماری، رقص و سینما به دو دسته تقسیم می‌شوند. یک دسته آنهایی که در اصل بر پایه طراحی قرار دارند مثل نقاشی و مجسمه سازی و هنرهای وابسته و دسته دیگر آنهایی که بر پایه طراحی مستقر نیستند مثل موسیقی و ادبیات و هنرهای وابسته. ولی رقص و سینما حالت دوگانه دارند یعنی از امکانات و خصوصیات هر دو دسته برخوردار می‌باشند. و اما هنرهای معماری دو وظیفه را عهده‌دار است. یکی عملکرد و دیگری زیبایی. یعنی برآوردن نیازهای فیزیکی و نیازهای متافیزیکی. برای روشن شدن مطلب ساختمان یک خانه مسکونی را در نظر می‌گیریم، از یک طرف عوامل تشکیل دهنده یک خانه مثل تالار پذیرایی و آشپزخانه و ناهار خوری و اطاق‌های خواب و حمام باید طوری در جاهای مناسب پیش بینی شده باشند که به نحو احسن راحتی افراد خانواده و واردین را تأمین کنند (نیازهای فیزیکی). از طرف دیگر در ترکیب عوامل سازنده خانه مثل ستون و دیوار و در و پنجره و نورگیر و انتخاب مصالح برای نماها و تناسب و تلفیق حجم‌های کلی و رنگ و جنس در نهایت زیبایی چشم را نوازش دهند و آرامش روحی را سبب گردند (نیازهای متافیزیکی). نهایتاً اگر یک خانه مسکونی از جهت عملکرد بی نقص باشد ولی از نظر زیبایی جوابگوی روحیات ما نباشد هنر معماری لنگی دارد و ناقص است.

همچنین هنر سینما نیز دو وظیفه را باید برآورده سازد. یکی تهیه سناریو یا نمایش نویسی که باید در نهایت کمال و زیبایی باشد و دیگری تصویر سازی و هنر نمایشی که هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند تا این هنر به صورت کامل بیننده را راضی و خشنود نماید.

و اما شرایطی را که یک اثر هنری از نظر زیبایی باید دارا باشد تا به درجه اصالت و کمال رسیده و شناخته شود به اعتقاد هنرشناسان عبارتند از: ترکیب، تناسب، تعادل، هماهنگی، مقیاس، تنوع، وحدت، جنسیت، رنگ و غیره توضیحاً گفته می‌شود که مثلاً اگر یک اثر شاعرانه

فاقد هماهنگی و تناسب و تعادل یا وحدت باشد بی شک زیبا نخواهد بود و به عنوان یک اثر هنری به حساب نخواهد آمد یا یک قطعه موسیقی همچنین اگر دارای این شرایط نباشد و در تلفیق جملات موسیقی رعایت قواعد بالا نشده باشد از رده آثار هنری خارج خواهد بود. همچنین است در مورد هنرهای تجسمی مثل نقاشی و پیکر سازی و معماری.

با توجه به مسائل ذکر شده به اعتقاد من، دو دسته کردن هنرها به صورت پایه گذاری دسته اول بر اصول طراحی و دسته دیگر خارج از این اصول درست به نظر نمی‌رسد. زیرا شرایط ذکر شده در بالا به منظور ایجاد زیبایی همه هنرهای هفتگانه را شامل می‌شود بنابراین تقسیم بندی هنرها به دو یا چند دسته قابل قبول به نظر نمی‌رسد زیرا بهر صورت ریشه یکی است چنان که شنیده‌ایم فلان اثر معماری یک شعر حجم دارد و متحجّم است. یا فلان اثر نقاشی یک سمفونی رنگ است. در مواردی ضمن ایجاد زیبایی پیامی هم از طرف هنرمند از طریق خود اثر به شنوندگان و بینندگان داده می‌شود بخصوص در ادبیات و سروده‌های موزون. همچنین در موسیقی در ادبیات و شعر احتیاجی به ارائه نمونه نیست. همگان در این باره آشنائی کامل دارند. در موسیقی نمونه‌های زیاد وجود دارد. از جمله توجه کنیم به سمفونی نهم آهنگ ساز بزرگ آلمان بتهوون (Beethoven) که سراسر این آهنگ روی پیام دوستی و یگانگی نوع بشر ساخته شده. بخصوص در قسمت همسرانی آخر از اشعار شیلر (Schiller) در باب همین پیام استفاده شده است. نمونه دیگر در هنر پیکر تراشی تندیس داوود است در فلورانس اثر هنرمند بزرگ رنسانس میکل آنژ (Michelangelo). این مجسمه که به سفارش حکام وقت فلورانس در قطعه بزرگی از سنگ مرمر تراشیده شده است باید نمایشگر قدرت حکومت و شهر فلورانس باشد. داستان او را همه می‌دانند. داوود که یکی از پیغمبران قوم یهود است در جوانی به کار چوپانی و رمه داری می‌پرداخت. هیولای نیرومندی به نام گولیات (Goliath) یا جولیات یا جالوت دائماً به قوم یهود تجاوز می‌کرد و ظلم و ستم فراوان روا می‌داشت که متأسفانه قوم ستم‌دیده به هیچ صورتی نمی‌توانستند خود را از شرّ این پدیده خلاص کنند. تا این که داوود به نیروی اراده و عزم راسخ داوطلب از بین بردنش گردید و با یک فلاخن و پرتاب سنگ او را نقش بر زمین کرد و سرش را از تن جدا نمود. این نیرو و قدرت داوود همیشه موضوع بسیار جالبی برای هنرمندان بوده است و اغلب در نقاشی و بخصوص در پیکر تراشی از داوود و کار برجسته اش آثار هنری جالبی بجا مانده است. نمونه‌های متعدّد تندیس داود از زمان رنسانس ایتالیا کار هنرمندان بزرگی مانند دوناتلو

(Donatello)، وروکیو (Verrocchio) و میکل آنژ و دیگران در موزه‌های ایتالیا و سایر نقاط جهان نگهداری می‌شود. اغلب این مجسمه‌ها صحنه‌ای را نمایش می‌دهند که داوود سر جولیات را از بدن جدا کرده زیر پا گذاشته یا به دست گرفته است. ولی در یک مورد یعنی شاهکار میکل آنژ اثری از جولیات به چشم نمی‌خورد. اینجا به پیام هنرمند بر می‌خوریم. این مجسمه چون نماد قدرت برای شهر فلورانس بود میکل آنژ فکر کرده است داوود را در لحظه تصمیم‌گیری مجسم سازد. یعنی زمانی که هنوز جولیات کشته نشده. هیچ اثری هم از او در صحنه وجود ندارد. زیرا به عقیده هنرمند دشمن وقتی کشته شد نیرو مصرف شده و دیگر نیروی وجود ندارد. در صورتی که در لحظه تصمیم‌گیری درست قبل از اقدام به عمل تمام نیرو به صورت متراکم جمع شده تا با قدرت اراده ضربه اصلی را وارد کند. بنابراین هنرمند خواسته است موضوع قدرت را به این ترتیب به نمایش بگذارد. با توجه به خود مجسمه طرز قرار گرفتن پاها و دست‌های داوود و حرکت سر و نگاهش (تنوع و وحدت) تماماً بیانگر همین نیرو هستند. اساساً میکل آنژ در سایر کارهایش نیز به همین شیوه پیام خاص خود را عرضه می‌کند. در نقاشی دیواری که با لئوناردو داوینچی (Leonardo da Vinci) در یکی از کاخ‌ها قرار بود انجام شود لئوناردو صحنه جنگ آنگیاری (Anghiari) را برای خود انتخاب کرد و میکل آنژ صحنه جنگ کاشینا (Cascina) را در نظر گرفت. که آن هم باز نمایشگر لحظه تصمیم‌گیری است. یعنی اردو به حال راحت باش در کنار رودخانه مشغول استراحت است. بعضی سربازان در حال شنا و بعضی دیگر به حالت لمیده کنار آب با خیال راحت نشسته‌اند که ناگهان شیپور آماده باش به صدا در می‌آید. یعنی باز هم نمایش جمع‌آوری نیروی قبل از مصرف. کارتونها و مدل‌های این نقاشی متأسفانه مفقود شده‌اند و خود نقاشی هم هیچ وقت انجام نشد. نقاشی لئوناردو هم در حین عمل به مناسبت آزمایش‌هایی که می‌کرد نتیجه بخش نشد. رنگ‌ها ذوب شد و از بین رفت.

حال بپردازیم به شروع تفکر برای آفرینش یک اثر هنری، موسیقی، نقاشی، پیکر تراشی، معماری و غیره، در موقع ایجاد و شکل‌گیری یک اثر هنرمند سعی می‌کند اول خود را بسازد و آماده کند تا آن چه را که می‌خواهد و کمال مطلوب او است به صورت مبهم و محو در ذهن خود مجسم سازد. برای خود ساختن و آماده شدن امکانات مختلفی هست که الهام بخش ذهنیات یک فرد هنرمند شده هیجانانگیز روحی خاص را برایش فراهم می‌سازد. در ایران ما متداول بود و شاید هنوز هم هست که هنرمندان بوسیله مواد مخدر یا مشروبات الکلی سعی می‌کنند این حالت

آماده سازی را به وجود آورند. این روش به طور قطع روشی ناپسند و غیر قابل قبول بوده و حتی در کارساز بودنش هم شک و تردید است. در مقابل امکانات و عوامل متعددی وجود دارد که خیلی مؤثرتر و نتیجه بخش تر کار می کنند. لزومی ندارد هنرمند در رشته خودش به دنبال الهام گرفتن باشد. چه بسا یک نقاش یا یک معمار از یک قطعه موسیقی یا شعر خیلی بیشتر از سایر عوامل الهام بگیرد و آن چنان هیجانانگیز روحی به او رو آور شوند که در کمترین زمان حالت آمادگی و خودسازی به وجود بیاید. آن وقت است که تحت تأثیر این الهام اولین جرعه های پیدایش اثر مورد نظر در محیله او ظاهر می شود. در اینجا باید نکته ای را مد نظر قرار دهیم. افلاطون می گوید در موقع تفکر و جستجو برای آفرینش اثر هنری اولین جرعه ای که در مغز و محیله هنرمند به وجود می آید ناب ترین و اصیل ترین شکل را دارا است، عامل هنر باید سعی کند تا مرحله انجام قطعی اثرش خلوص خود را حفظ کند و تا جایی که مقدور است از حشو و زوائد و نواقصی که باعث افت فکر اولیه می شود جلوگیری به عمل آورد، یعنی تا آخرین حد امکان جرعه اولی نمایش و اثر نفوذی خود را حفظ کند. برای توجیه این مطلب توجه داشته باشیم که مثلاً در مورد معماری عوامل متعددی می توانند در افت فکر اولیه تأثیر داشته باشند. مثل مسائل اقتصادی از قبیل کمبود وجوه برای هزینه های لازم، یا نقص مهارت های کارگری سازنده، و یا اسباب و آلات لازم برای ساختن و پرداختن بنا و همچنین نبودن یا ناقص بودن مصالح ساختمانی که به هر صورت به شکل و اصول معماری لطمه وارد نماید. در مورد شعر یا نقاشی و سایر هنرها نیز انواع دیگر عوامل منفی دخالت دارند. مثل کمبود واژه ها، یا عدم تلفیق آنها برای به دست آوردن قافیه های لازم. یا در نقاشی به همین صورت مثل عدم مهارت تکنیکی لازم یا نبود بعضی از وسائل از نوع رنگ یا ابزار بخصوص برای طراحی و یا در دسترس نبودن بوم یا کاغذ مورد نظر. همه و همه در افت کار دخالت دارند. مسائل نامبرده در ایجاد یک اثر هنری ایدآل اهمیت فراوان دارند. و توجه به جزئیات و اطراف و جوانب کار نباید به دست فراموشی سپرده شود.

حال بپردازیم به شرح و توضیح در باره تناسبات طلائی در هنرهای تجسمی. یونانیان قدیم در حدود ۲۵۰۰ سال پیش چه در زمینه معماری و چه در زمینه پیکر تراشی شاهکارهای فوق العاده ای به وجود آورده اند که طی قرون سمرشق خیلی از هنرمندان و سبک های متعدد بوده است. در مورد تناسبات اشکال ناب هندسی مثل مربع و دایره مد نظر آنها بوده و مخصوصاً اصل و مبنای مربع برای تناسبات خالص زیبا طرف توجه همیشگی بوده است. ساختن یک تناسب طلائی از راه

هندسی به این صورت است که با ضلع و قطر مربع یک مستطیل رسم می‌کنند که چون قطر این مربع (رادیکال ۲) است این مستطیل هم به عنوان رادیکال ۲ اولین مستطیل تناسب طلائی نامگذاری می‌شود. قطر همین مستطیل (رادیکال ۳) با ضلع کوچکتر خود که همان ضلع مربع اولی است مستطیل دیگری می‌سازد (رادیکال ۳) که دومین مستطیل تناسب طلائی است و قطر این مستطیل (رادیکال ۴) با ضلع مربع اول مستطیل (رادیکال ۴) را تشکیل می‌دهد که یک تناسب یک بر دو می‌باشد. و خود یک بر دو جزو تناسبات طلائی است. این طریق تا رادیکال ۵ پیش می‌رود و تماماً تناسبات طلائی هستند. (۱)

استفاده از این تناسبات در بنا به ترتیبی بوده است که مستطیل‌های نامبرده را یا به صورت انفرادی یا به صورت جمعی به طریقی که تنگ هم چیده شوند ترسیم می‌کردند تا یک نقشه راهنما به وجود آید. و بعد عوامل و عناصر معماری را که عبارت باشند از ستون و قرنیز و در و پنجره درست روی نقشه راهنما رسم می‌کردند که در این صورت یک نمای کامل با تناسبات طلائی به وجود می‌آید. به عنوان مثال در هنر معماری مجموعه آکروپولیس (Acropolis) را در آتن بررسی می‌کنیم. این مجتمع که قدمت ساختمان آن متجاوز از ۵۰ سال بعد از ساختمان تخت جمشید بوده است شامل چند بنا می‌باشد که مهم‌ترین آنها معبد پارتن است. تناسبات نماها همان طور که در شکل مربوط به پارتن دیده می‌شود کلاً طلائی هستند و عناصر معماری بر روی همان نقشه راهنما طرح ریزی شده که بسیار جالب است. (۲)

در اینجا نکته قابل توجه این است که شکل مربع به عنوان اساس تناسبات از کجا پیدا شده که این قدر اهمیت یافته است. به نقشه تخت جمشید نگاه می‌کنیم مربع اساس تناسب کاخ‌ها و جزئیات آنها و سایر بناها است. و با شگفتی می‌بینیم در نقشه بناها آنچه که ساخته شده چه بزرگ و چه کوچک تماماً بر اساس مربع طرح شده (کاخ آپادانا، کاخ صد ستون، کاخ داریوش اول بنام تچر، دروازه ملل و غیره) و در کلیات و جزئیات فقط مربع به چشم می‌خورد. آیا با ارتباطات علمی و فرهنگی و سیاسی آن زمان به نظر نمی‌رسد که مربع مورد علاقه هخامنشیان روی افکار یونانیان اثرگذار بوده باشد؟ (۳)

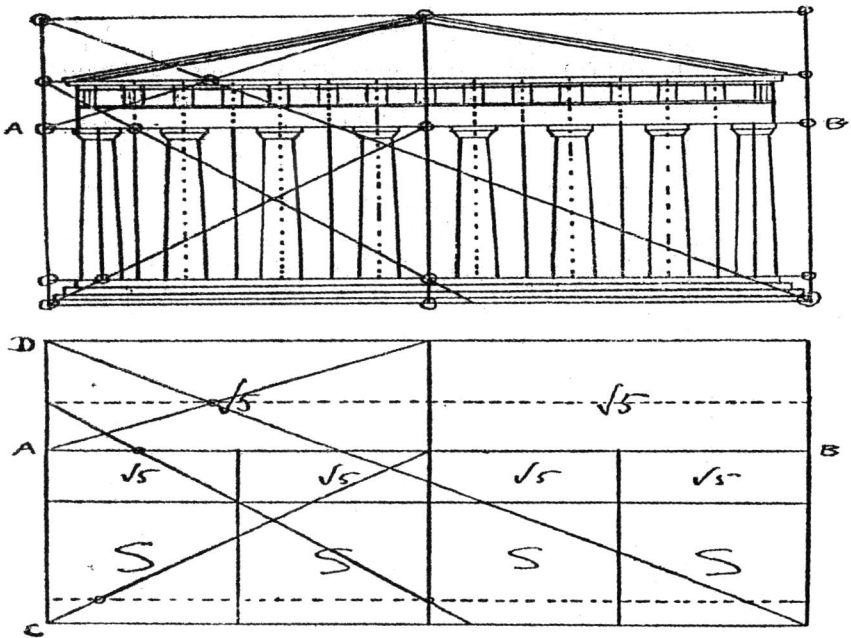
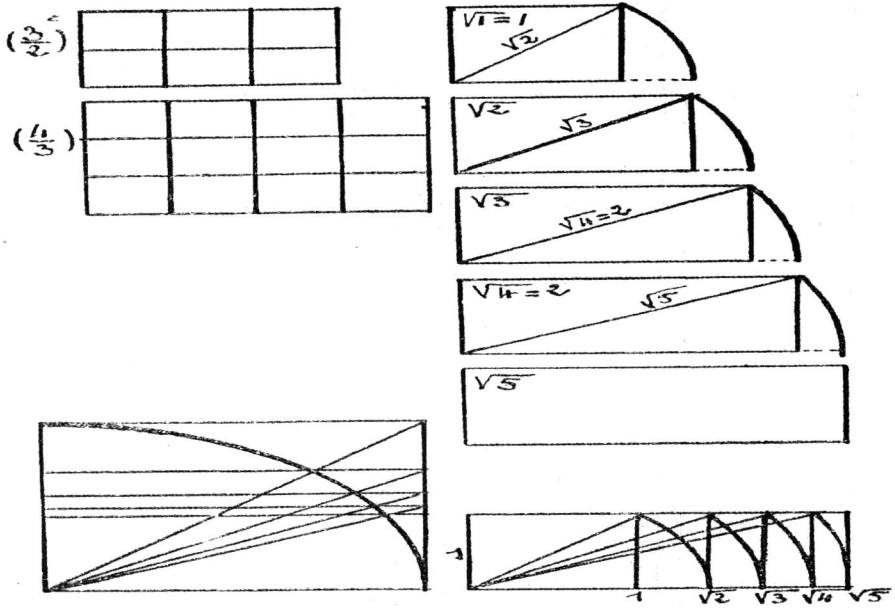
شگفتی دیگر من این است که چند سال پیش در پاریس با یکی از دانشجویان قدیمی خودم برخورد داشتم که طبعاً از حال و پیشرفت کارهایش جويا شدم. او می‌گفت به دنبال همین اطلاعاتی که در بالا ذکر شد و سال‌ها پیش در دانشکده ضمن تعلیم دانشجویان برایشان شرح

داده بودم بعد از انقلاب در دانشگاه پاریس پژوهش زیادی کرده. و ضمن تحقیق روی کتاب‌های خطی فارسی مصور با مینیاتور به این نتیجه رسیده است که تقسیم بندی صفحات حاوی تصویر کادرهائی را تشکیل می‌دهند که تماماً بر اساس تناسبات طلائی شکل گرفته‌اند. و این مطلب باز انسان را به فکر وادار می‌دارد که چطور این دانش هندسی طی قرن‌ها مورد استفاده هنرمندان ایرانی بوده است. دانشجوی نامبرده این تحقیقات را به عنوان پایان نامه تحصیلی به دانشگاه مربوطه ارائه داده و موفق به دریافت درجه دکتری شده است.

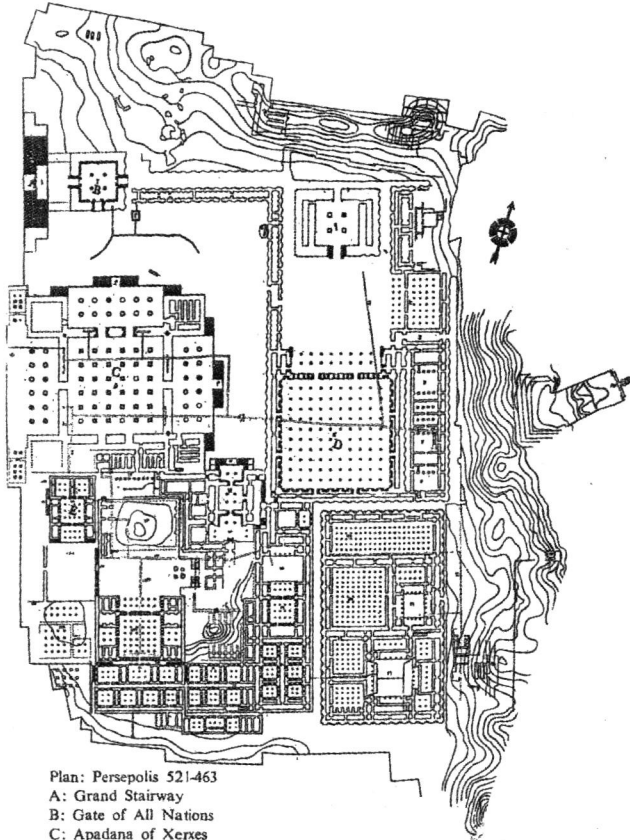
جدا از تناسبات طلائی به یکی از رموز اعداد برخورد می‌کنیم که نتیجه آن دسترسی به تناسبات زیبای دیگر از طریق ریاضی است. و شرح آن این است: از عدد یک شروع می‌کنیم. یک را با عدد بعدی یعنی دو برای ساختن اولین مربع مستطیل با تناسب زیبا به کار می‌بریم که ضمناً یک تناسب طلائی هم هست بعد عدد یک را با دو جمع می‌کنیم می‌شود ۳ و مستطیل دو در سه یک تناسب زیبا است عدد سه را با عدد قبلی یعنی دو جمع می‌کنیم می‌شود پنج و مستطیل سه در پنج دارای تناسب زیبا است. ادامه این طریقه مستطیل‌هائی را به وجود می‌آورد که تماماً زیبا هستند. در تناسبات سنتی ایران هم شاهد بعضی از آنها هستیم مثل اطاق یا فرش یا حوض پنج در هشت و این مطلب باز قابل پژوهش است.

در پایان برای اطلاع دوستان باید عرض کنم در خیلی از کارهای معماری که انجام داده‌ام تناسبات طلائی و همچنین طرح راهنما را به کار برده‌ام. به عنوان نمونه آرامگاه بوعلی بر اساس مربع ساخته شده چه در نقشه و چه در نما. خود آرامگاه در یک تالار مربع شکل جا گرفته و طرح سنگ مزار هم به صورت مربع است. (۴)

در نمای اصلی برج دوازده ترک و ایوان ورودی مجموعاً در یک مربع محاط شده‌اند. از این مربع به طرف راست یک مستطیل رادیکال سه قسمت رسم شده که قسمت پایانی دیوار سنگ چین را می‌سازد و از طرف چپ نصف مربع اصلی خط پایانی دیوار پلکان را تعیین می‌کند.



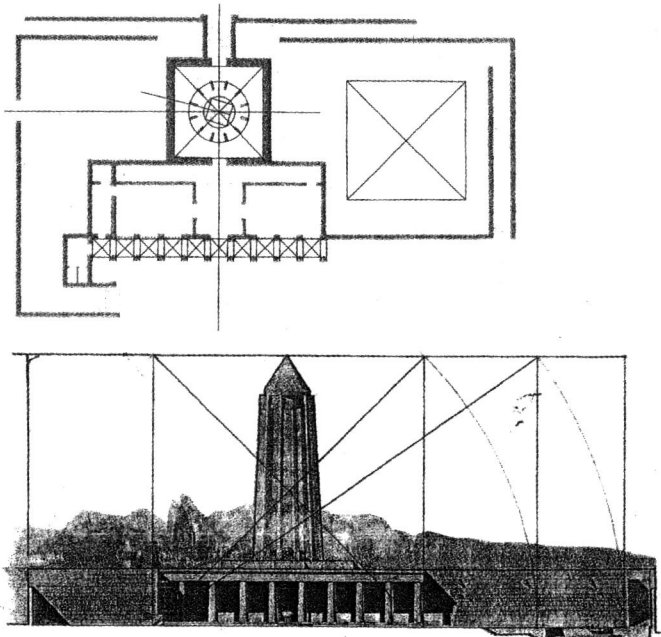
تصویر ۳



Plan: Persepolis 521-463
A: Grand Stairway
B: Gate of All Nations
C: Apadana of Xerxes
D: Hall of a Hundred Columns
E: Palace of Darius

نقشه کاخ های تخت جمشید

تصویر ۴



جنبه‌های عرفانی معماری و رسالت معماری سنّتی ایران در دنیای امروز

موزان خادم

بحران محیط زیست

بحران دنیای کنونی بحرانی است روحانی که نتیجه نامقدس گرداندن مداوم کلیه جنبه‌های زندگی در جهان امروز است. آلودگی مام زمین و وفور فجایع و انحطاط اخلاقی شاعر شهیر معاصر، اخوان ثالث را بر آن داشت که فغان بر آورده بگوید:

زمین دیگر آن کودک پاک نیست

پُر آلودگی‌ها است دامن او

که خاکش بسرگر چه جز خاک نیست

هنر و معماری نیز به سهم خود مسؤل آلودگی بی حدّ بصری محیط زیست می‌باشند. صنایع متداول در جهان باعث آلودگی هوا، آب و خاک شده‌اند. معماران نیز به سهم خود صورت شهرهای جهان را با ساختمان‌های ناموزون و نامساعدی که ربطی با فرهنگ و محیط زیست جوامعی که در خدمت آنها هستند ندارند، آلوده نموده‌اند و بدین ترتیب حسّ از خود بیگانگی در جوامع مختلف بشری را تشدید نموده‌اند.

جامعه مصرفی امروز با استفاده از رسانه‌های عمومی مداوماً در بوجود آوردن اشتباهات کاذب برای مصرف مصنوعات غیر ضروری و غالباً مضرّ کوشا است. مصنوعاتی که تولید آنها در بسیاری موارد آسیب فراوان به محیط زیست و جوامع مصرف کننده وارد می‌کند. این اشتها با ایجاد سریع و مداوم مدهای زودگذر تحریک می‌شود. مدها و روندهائی که افکار را مغشوش کرده، جنجال را زیبایی جلوه می‌دهند. جامعه حرفه‌ای معماری متأسفانه دست به دست رسانه‌های گروهی داده در ایجاد این روندهای جنجالی کوشش فراوان نموده است. فی‌المثل در طول بیست سال اخیر شاهد

مرگ و تولّد سریع سبک‌های (مُد‌های) مُدرنیزم (Modernism) و فرامُدرنیزم (Postmodernism) و درهم ساختگی (Deconstructionism) و مُدرنیزم جدید (Newmodernism) و غیره بوده‌ایم. ریشه‌های این بینش نامقدّس را از جهان آفرینش که اساس نحوهٔ زندگی کنونی اکثر افراد بشر است می‌توان در انقلاب صنعتی و حتّی قبل از آن یافت با اظهار اینکه دانش قدرت است. فرانسیس بیکن Francis Bacon جوامع رنسانس شمالی را به آگاهی امکانات وسیع این قدرت و اعمال آن بر طبیعت و انسان‌ها واقف نمود. طبیعت که مطابق تعریف حضرت عبدالبهاء عبارت از روابط ضروری منبعث از حقایق اشیاء هست و شامل کلیّهٔ جهان مادی و پدیده‌های آن که کیفیاتی بهم مربوط و لاینفک بوده و موجد شریف‌ترین احساسات روحانی و عاطفی انسان‌ها می‌باشند، بنام علم مداوماً از هم تفکیک شدند و جنبه‌های کیفی آنها اندک اندک به جنبه‌های کمی کاهش یافتند. آنچه به کمیّت کاهش نمی‌بایست و قابل اندازه‌گیری نبود، غیر علمی و بی‌اهمیت قلمداد شد. علم که دانائی است به دانائی جنبه‌های کمی و قابل اندازه‌گیری طبیعت کاهش یافت.

بدین ترتیب علم دین و هنر به سه جنبهٔ متضادّ فعالیت اجتماعی بشری تفکیک شدند نه سه طریق هماهنگ دانائی. علم نوین مدّعی منحصر به فرد دانائی شد نه مدّعی یکی از راه‌های دانائی جنبه‌های کمی طبیعت. این روند تفکیک و تقلیل جنبه‌های کیفی طبیعت به جنبه‌های کمی و قابل اندازه‌گیری آن منجر به ایجاد بینش نامقدّس جهانیان از دانائی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. دنیائی که کلیّهٔ جنبه‌ها و پدیده‌های طبیعت به صورت اشیائی ارائه می‌شوند که بازپچه‌ای بیش برای تکنولوژی بشر جهت تطمیع مقاصد مادی و خودبینی او نیستند. این روش متضمّن فواید سرشار قدرت و ثروت برای انسان‌ها گردید و باعث شد که جوامع بشری با رغبت تمام خدای ایمان و حتّی خدای عقل و منطق دورهٔ روشنگری را با خدای تکنولوژی (فن‌گرایی) معاوضه نماید و کاملاً مفتون فرهنگ تکنوکراتیک (فن‌گرایی) شده، گذشتهٔ خود را فراموش نموده و نسبت به خود و میراث فرهنگی خود بیگانه شوند و مواجه با پدیدهٔ عجیب اجتماعی امروز که عبارت از احساس تنهائی شدید در دنیای وفور است گردند.

امروزه بسیاری از متفکرین علماء و شعرا، حتّی سیاستمداران متوجّه این بحران روحانی معاصر شده‌اند و متوجّه شده‌اند که برای تداوم یک مدنیّت اصیل عالم بشر می‌باید بین اهداف خود و مقتضیّات طبیعت هماهنگی ایجاد نموده و جامعهٔ بشری را بر اساس تمدّنی که مقدّس و جهان

شمول می‌باشد بنا کند. این مدنیت می‌بایست بر اساس میثاقی مقدّس بین خواسته‌های انسانی و مقتضیات طبیعی بنا شود تا دامان مام طبیعت از آلودگی‌ها مبرا شده، وحدت در کثرت منجر به یکنواختی نگردد. در چنین دنیائی حکمت بشری شکوفا خواهد شد نه شعور ماشینی.

تعریف معماری

عملکرد این میثاق در معماری چیست؟ به عقیده این جانب چنین میثاق مقدّسی در معماری و هنر عبارت از آگاهی معمار به مقدّس بودن طبیعت یعنی احترام به روابط ضروری منبعث از حقایق اشیاء هم در طبیعت، هم در طرح معماری است. اینک لازم است معماری را تعریف کنیم. به عقیده این جانب، معماری عبارت از نمود خارجی حقایق نهفته در شیوه زندگی و فرهنگ انسان‌ها در رابطه با محیط زیست آنها است. این حقائق نهفته عبارتند از برنامه و احتیاجات فرهنگی، مادی و معنوی اثر معماری در رابطه با طبیعتی که اثر معماری در آن احداث می‌شود. دوپست سال پیش گوته گفت معماری موسیقی منجمد است. اجازه بفرمایند این گفتار را به این صورت تغییر دهیم و بگوئیم معماری فرهنگ منجمد است ولی نه فرهنگی که در کتاب‌ها نوشته می‌شود بلکه فرهنگی که در طبیعت غرس می‌شود.

چون در دنیای امروز ارزش اکثر پدیده‌های فرهنگی و هنری مربوط به ارزش مادی آنها می‌باشد اهمیت این نوع تعریف از معماری مشهود نیست ولی مطالعه برخی از آثار معماری باستانی در زمان‌هایی که مدنیت مادی تا این اندازه بر افکار و روحیات انسان‌ها غلبه نکرده بود، اهمیت تعریف فوق را از معماری به خوبی نشان می‌دهد. مقصود من از این گفتار این نیست که معماران امروز تقلید کارهای معماری گذشته را بنمایند زیرا تقلید کردن از گذشته، چه از آثار باستانی ایران باشد یا رومان و یونان، در خور یک تمدن پویا و زنده نیست. تقلید از گذشته یعنی به قهقرا و سکون و مرگ پیوستن. مقصود این است که ما از آثار گذشته می‌آموزیم که چگونه به آنها جلوه‌ای نوین که سزاوار یک مدنیت پویا و متعالی باشد بدهیم.

به جای آنکه مانند نمونه‌های معماری کنونی که هدف غائی آن نمایش تکنولوژی و عملکرد برنامه طرح است (عملکرد و تکنیکی که دائماً در حال تحوّل بوده و اگر هدف نهائی معماری شود طرح را در همان زمان متشکل شدنش عقیم می‌نماید) هدف یک معماری زنده و اصیل باید هماهنگی آن با طبیعت و نمایش روح پویای فرهنگ مصرف‌کننده آن باشد. در این نوع معماری

تکنولوژی زمان باید در حدّ متعالی به کار گرفته شود ولی در خدمت معماری که اساسش معنوی و مقدّس است قرار گیرد.

بعضی از ارزش‌هایی را که از اصول معنوی معماری سنتی بسیاری از ملل بخصوص ایران می‌توان فرا گرفت و در بسیاری از طرح‌های امروز بخصوص طرح‌های بزرگ شهری و دانشگاهی جوابگوی بسیاری از مشکلات هستند، عبارتند از:

- ۱- هماهنگی معماری با تمامیت و تقدیس طبیعت و حیات
- ۲- فروتنی معمار و طریقهٔ کشف
- ۳- اهمیت پدیده‌های کیفی طبیعت در معماری
- ۴- ارتباط معماری با گنجینه‌های فرهنگی گذشته و بشارت آن به گنجینه‌های شکوفای آینده

۱- هماهنگی معماری با تمامیت و تقدیس طبیعت و حیات

در میراث هنری و ادبی ایران اصل تقدّس طبیعت و حیات و تمامیت و بهم پیوستگی جمیع شئون آنها بسیار بارز و مشخص است. ابتداء نظری به میراث ادبی می‌کنم. در آثار شعرائی مانند سعدی، حافظ، عطار و مولانا جلال‌الدین، این اصل در نهایت زیبایی ابراز شده است. فی‌المثل در منطق‌الطیر عطار، همبستگی و مقدّس بودن کلیهٔ شئون طبیعت و حیات به سایه‌های پر سیمرغ که منشاء الهی جمیع کائنات است تشبیه شده است. در داستان عطار، پرندگان که هر یک نمادی از ضعف بشری هستند در رابطه با تصمیم پُرخطر خود برای رسیدن به محضر سیمرغ جان، ابراز دو دلی می‌کنند. هُدهُد هادی برای تشویق آنها نسبت روحانی‌شان را با سیمرغ توضیح می‌دهد و می‌گوید:

آشکارا کرد رخ چون آفتاب
پس نظر در سایهٔ پاک او فکند
سایهٔ اوست این بدان ای بی‌هنر
سوی آن حضرت نسب کردی درست

این بدان آنکه که سیمرغ از نقاب
صدهزاران سایه بر خاک او فکند
صورت مرغان عالم سر بسر
این بدان چون این بدانستی درست

با توضیح آن که مرغان همه و به طور کلی جهان خلقت چیزی غیر از سایهٔ پر سیمرخ نیست، عطار تمامیت و بهم پیوستگی و تقدیس طبیعت و حیات را بیان می‌کند. شیخ اشراق سهروردی نیز در آواز پر جبرئیل وقتی جهان خلقت را نمادی از سایهٔ بال چپ جبرئیل توجیه می‌کند همین معنی را ابلاغ می‌نماید.

این جهان بینی مبتنی بر وحدت همه چیز و ارتباط و تمامیت و تقدیس همه چیز در معماری سنتی ایران به نحوی بسیار زیبا منسجم است. توجه به توضیح زیر بفرمائید:

رابطهٔ معماری را با طبیعت و فضائی که آن را در بر می‌گیرد می‌توان به دو نوع تصور کرد. تصور اول منتج به انفصال و جدائی می‌شود و تصور دوم نتیجه‌اش اتصال و تمامیت است. توضیح آن که برنامهٔ هر طرح وسیع معماری شامل مجموعه‌ای است کمی از فضاهائی که برای عملکرد برنامه طرح پیش بینی می‌شوند. معمار می‌تواند این برنامه کمی را به صورت طرح ساختمان‌های مجزا و جدا از هم که از بیننده نیز جدا می‌باشند ارائه نماید. نمونهٔ این نوع طراحی در جوامع امروزی بشری بسیار می‌باشند، مانند طرح‌های مختلف شهری و دانشگاهی و در حد افراطی آن آسمانخراش‌های متعددی که بنا شده‌اند و یا طرح‌های وسیع دانشگاهی و پزشکی و غیره که شامل ساختمان‌های مختلفی می‌باشند که هر کدام برای عملکرد خاصی پیش بینی شده و مجزا از هم در فضای طبیعت احداث شده‌اند.

خاصیت فضائی این نوع معماری شیئی در فضا آن است که احتیاج به فضای قابل ملاحظه‌ای در اطراف خود دارد تا از ابنیه دیگری که آنها هم بر اساس اصل شیئی در فضا طرح شده‌اند منفصل و متمایز گردد و بدین وسیله به تنهایی بتواند برای بیننده که او هم از اثر معماری جدا بوده در فاصله‌های مختلف به آن می‌نگرد، جلوه‌گری نماید. بنابراین، این نوع معماری احتیاج به فضای زیادی در اطراف هر ساختمان جدا از هم دارد. به عبارت دیگر این ساختمان‌ها برای جلوه‌گری فضا را استثمار نموده با یکدیگر در رقابتند و حاکی از خود بزرگ بینی معمار و بخصوص صاحب طرح می‌باشند.

وقتی این اشیاء در فضا در محل‌هایی که فضا کمیاب است ازدیاد می‌یابند ناگزیر برای جلوه‌گری و حداکثر استفاده از فضا ارتفاع آنها زیاد شده تبدیل به برج می‌گردند و فاصلهٔ آنها از یکدیگر کمتر و کمتر می‌شوند. و فضاهائی که می‌باید در اطراف هر برج برای جلوه‌گری هر یک احداث شود کوچکتر و کوچکتر می‌شوند. با در نظر گرفتن احتیاجات ترافیک سواره و پیاده شهری

به جای استفاده از این فضاهای مابین برای باغ سازی و رونق بخشیدن به این اشیاء و برج‌های در فضا، فضاهای مابین را تبدیل به پارکینگ می‌کنیم. و با ازدیاد پارکینگ‌ها، برج‌ها و ترفیک، هرج و مرج شهری را بوجود می‌آوریم که در آنها هر ساختمانی در فاصله بسیار نزدیک ساختمان دیگر در حال خودنمایی و رقابت است. چنین مجموعه معماری حاکی از انفکاک و در هم گسستگی اجزاء زندگی و حیات عاری از تقدس امروز است. اشتباه نشود، بسیاری از این اشیاء در فضا می‌توانند بسیار زیبا بوده از آثار مهم معماری دنیای کنونی باشند ولی در مجموعه شهری و در رابطه با بناهای دیگر حکایت از هرج و مرج هنری می‌نمایند و بر اشکالات بنیادی شهرسازی می‌افزایند.

تصور دیگر از رابطه معماری با فضا این است که برنامه کمی طرح، بیننده را همواره در بر گرفته هیچگاه از او منفک نباشد. این نوع تصور فضائی در بسیاری از معماری‌های سنتی مانند دانشگاه کمبریج در انگلیس وجود دارد ولی نمونه‌های بسیار بارز آنها را می‌توان در معماری سنتی ایران دید. این نوع معماری همواره بیننده را درون حیاط‌های متعدد و متصل بهم در بر گرفته لازمه درکش این است که بیننده در حال حرکت بوده، از حیاطی به حیاط دیگر مشی نماید تا جلوه‌های ظاهر و باطن طرح برای او شکوفا گردد. این نوع معماری دیگر معماری اشیاء در فضا نیست بلکه معماری ممتد فضاهای بسته و باز است که همواره بیننده را در بر گرفته، او را جزو اصلی ولاینفک طرح می‌نماید.

بر خلاف معماری "اشیاء در فضا" در این نوع معماری، معمار می‌باید فضاهای باز را که حقیقتاً زندگی طرح در داخل آنها می‌گذرد و شکوفا می‌شود نه به صورت حیات‌های تزئینی بلکه به صورت فضاهائی با عملکرد خاص برای احتیاجات کمی و کیفی طرح احداث نماید. به عبارت دیگر معمار باید اولویت را به طرح فضاهای باز و یا خلاءها بدهد.

مشکل بزرگ ترفیک سواره را با محدود کردن فضاهای باز داخل طرح به دنیای پیاده می‌توان بسیار کاهش داد. چنین طرحی لازماً متراکم خواهد بود که خود این تراکم از لحاظ استفاده از زمین، و رفت و آمد پیاده بسیار مشکل‌گشا می‌باشد. متأسفانه این نوع طراحی برای اکثر معماران مشکل است زیرا اکثراً در مدرسی که بر اساس شیوه مدرن غربی بنا شده تحصیل کرده‌اند و این شیوه بر مبنای تجزیه و تفکیک اساس طرح یعنی برنامه آن به عملکردهای مختلف و منفک از هم بنا شده است.

هر دانشجوی معماری می‌بایست از بدایت تحصیل به تفکیک عملکردها و جدا کردن اجزای طرح خوگردد نه با وحدت اصلیه این اجزای لاینفک از هم. اصرار بی حد در اهمیت عملکرد منجر به ابراز جمله معروف "شکل تابع عملکرد است" Form Follows Function شده است که فی الحقیقه خلاصه عقاید معماران مدرن می‌باشد. به عقیده این جانب این گفتار به صورت افراطی آن در خور معماری انسانی نیست.

البته درست است که برخی از احتیاجات و شکل‌گیری برنامه‌های معماری مانند آزمایشگاه‌ها و اطاق‌های عمل و تأثرها تابع عملکرد خاص می‌باشند ولی اکثر احتیاجات برنامه نباید در حد افراطی در گرو عملکرد پیشنهادی از طرف برنامه‌ریزان شوند، چه که جوامع بشری مانند موریانه‌ها تابع غریزه نیستند و عملکرد برنامه‌های بشری بسیار سریع عوض می‌شود. بخصوص امروزه که حتی آزمایشگاه‌های اختصاصی (لابراتور) را هم نمی‌توان اسیر عملکرد افراطی برنامه ریز خاصی نمود چه که همه چیز دائماً در حال تغییر و تحوّل است. این است که به عقیده این جانب به جای جمله (شعار) "شکل تابع عملکرد است" باید گفت "شکل ملهم عملکرد است" Form evokes Function.

بسیارند فضاهائی که با عملکرد خاصی طرح نشده‌اند و حتی بدون عملکردند نبوغ مصرف کننده برای آنها عملکردهای فوق‌العاده جالب ایجاد کرده است و بسیارند فضاهائی که با عملکرد خاصی طرح شده‌اند. سپس به خاطر تحولات فکری در زمانی بسیار کوتاه به کلی متروک و مخروبه گردیده‌اند.

خصوصیت دیگر این نوع معماری ممتد آن است که به خاطر ممتد بودنش بام نماهای آن از اهمیت و زیبایی ویژه‌ای برخوردارند. همانگونه که حیاط‌ها و فضاها داخلی طرح واجد زندگی خاص خود می‌باشند بام نماها هم که پوشش خارجی آنها هستند نماینده آن زندگی خاص بوده و بدین ترتیب هیچ قسمت از طرح فاقد نیروی سیال حیات نیست. مانند نقشه طرح هندسه خارجی این بام نماها به سهولت قابل درک و رؤیت نیستند زیرا از بافت شهر منبعث شده و در بافت شهر ناپدید می‌گردند. این بام نماها مجموعه هنری بسیار چشمگیری را بوجود می‌آورند که با گنبدها و بادگیرهای موزون با اشکالی هندسی و سیال و درهم آمیختگی حیرت انگیزی شهر را پوشانده، در متن زمین رنگ خود تضاد زیبایی را به صورت حیاط‌های مُشَجَّر و پُرگُل با کاشی‌کاری‌های زیبا و بادگیرها و مناره‌های تزئین شده به بیننده عرضه می‌کنند. این بام نماها حاکی از یک زندگی سیال

و متنوع و ممتد تو در تو و پویا در درون خود می‌باشند. فقدان عملکرد اختصاصی و افراطی مؤسسات مهم شهری مانند مسجد که هم محلّ عبادت و هم محلّ دانش جوئی و هم کتابخانه و هم مهمانسرا و هم مرکز اجتماعات گوناگون است متقارن عدم ادراک ما از هندسه خارجی شان است که در متن بام نماها و بافت شهری آنها ناپدید می‌شود.

۲- فروتنی معمار و طریقه کشف

برای ادامه این بحث لازم است مجدداً تعریفی را که از معماری نمودیم بیاد آوریم. همانطور که گفته شد معماری نماد خارجی حقایق نهفته در زندگی و فرهنگ انسان‌ها در رابطه با طبیعتی که در آن احداث شده است می‌باشد. در طبیعت شکل خارجی یک درخت که معماری آن است نمودار حقایق نهفته بالقوه در درون تخم درخت و رابطه آن با خاکی که آن را در برگرفته و آفتابی که بر آن می‌تابد و بادی که بر آن می‌وزد و بارانی که بر آن می‌بارد و دیگر شرایط طبیعی محیط زیست آن تخمه است. این روابط نهفته در تخم درخت و رابطه آن با محیط زیستش منتج به حالتی توازن دائماً متغیر می‌شود.

Dynamic Equilibrium که نماد خارجی این توازن متغیر همان معماری درخت است به همین روال نماد خارجی این توازن متغیر در اوج تکوین بدن انسان معماری آن است. پیکر تراش ایتالیائی جیان بولونیا Gian Bologna این حقیقت را به صورت هیکل عریان زنی که در نهایت زیبایی است عرضه کرد و نام آن را معماری گذاشت. این پیکره هم اکنون در فلورانس در زمره آثار هنری مهم آن شهر است.

جالب آن است که روابط ضروری منبعث از حقایق هر شیئی کاملاً بدیع و مختص آن شیئی است به نحوی که نمود خارجی آن که همان معماری آن است حتی برای دو شیئی هم نوع متفاوت و منحصر به فرد است. دو درخت بلوط و یا دو گل سرخ با هم متفاوت هستند و ما این تفاوت را در حدّ بی‌نهایت در طبیعت و در انسان‌ها مشاهده می‌کنیم. حقایق درونی یک پدیده فرهنگی و روابط ضروری بین آنها نیز مربوط به آن است که اصل تفکر راجع به آن پدیده چه بوده (تخم پدیده)، در بطن چه فرهنگی (خاک پدیده) پرورش یافته و نیروهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی محیط (عوامل خارجی) چگونه بر آن حاکمیت نموده، بدین نحو استدلال می‌نمائیم که نماد خارجی منبعث از روابط ضروری بین حقایق اشیاء، یک پدیده فرهنگی مانند یک

مؤسسه آموزشی هنری، مدنی و غیره نیز عبارت است از توازن متغیّری که در یک مقطع زمانی بین قوای مختلف و احیاناً متضاد موجود در بطنش می‌باشند.

همانگونه که روابط ضروری بین حقایق درونی یک پدیده طبیعی منحصر به فرد است، روابط ضروری بین حقایق درونی یک پدیده فرهنگی هم‌نوع نیز متفاوت است. روابط ضروری بین اجزاء یک طرح در بطن یک مؤسسه آموزشی در ایران با روابط ضروری بین اجزاء یک طرح در بطن یک مؤسسه آموزشی در آمریکا متفاوت است. حتی روابط ضروری در بطن دو مؤسسه آموزشی مختلف در شهر نیویورک با هم متفاوت بوده، هر یک منحصر به فرد می‌باشند. بنابراین نمود خارجی آنها که معماری آنها است نیز لزوماً باید منحصر به فرد باشد. در غیر این صورت به فرهنگی که آن پدیده را پرورانده، ارج و اهمیتی داده نشده است. فی‌الحقیقه اساس اختلافات زمان ما همین است که فرهنگ‌های قدرتمند، ارزش‌های فرهنگی خود را حتی در معماری به فرهنگ‌های ضعیف‌تر، مستقیماً یا غیر مستقیم (از طریق تقلید) تحمیل می‌نمایند. با آنچه گذشت می‌توان چنین استدلال کرد:

معماری مطلوب برای هر پدیده فرهنگی به صورتی آرمانی و بالقوه در عالم فکرت وجود دارد، عالمی که آن را صدرالدین شیرازی عالم خیال می‌نامد. بنابراین وظیفه معمار، کشف آن صورت آرمانی در عالم خیال است نه خلق آن بر اساس توهمات شخصی که منبعث از خود بزرگ انگاری است. بنابراین وظیفه معمار کشف کردن است نه خلق کردن. وظیفه او در حله اول تحقیق و مطالعه زمینه‌های فرهنگی آن پدیده است و در مرحله بعد شکل دادن به آن بر اساس برنامه طرح و نیروی هنری که در وجود او به ودیعه گذاشته شده است.

میکل آنژ، پیکرساز شهیر رنسانس ایتالیائی، این موضوع را خوب می‌دانست و آن طرح مطلوب را که به صورت آرمانی و بالقوه در عالم خیال وجود دارد طرح درونی نامیده بود. او معتقد بود که او طرح درونی و یا باطنی را که در درون سنگ موجود است با تراش‌های خودش از قفس سنگ رهائی می‌بخشد. این طرز فکر فلسفی او را به خوبی می‌توان در سری پیکره‌هایی که او تحت عنوان "برده" تراشیده است و در گالری آکادمی فلورانس به نمایش گذاشته شده، ملاحظه کرد.

بنابراین وظیفه معمار تعیین بخشیدن به آن تصور آرمانی است که در عالم خیال موجود است. نقش زیر نمایانگر چنین تعیین بخشیدنی است. در یک سو عالم خیال است که تصور آرمانی و

منحصر به فرد طرح است و حقیقت طرح پدیده مورد نظر است. در سوی دیگر عالم اعیان و مادیات است که می‌بایست در آن تصوّر آرمانی عینیت مادی پیدا کند.

میرفندرسکی چه خوش می‌گوید:

چرخ گردون کین چنین نغز و خوش و زیباستی
 صورت زیرین اگر با نردبان معرفت
 صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
 بررود بالا همان با اصل خود همتاستی

عشق - نیروی فاعله

عالم خیال	جهان مادی
تصوّر آرمانی = حقیقت	زیبائی
فردانیت پدیده	هنر و معماری
جسمیت یافتن	

نیروی فاعله و محرکه - عشق

عامل - انسان (معمار هنرمند و غیره)

روش - جستجو و کشف

مرکب - طرح

نیروی فاعله برای کشف این تصوّر آرمانی و عینیت بخشیدن به آن، همان نیروی عشق است که حضرت عبدالبهاء آن را مغناطیس احدیه می‌نامند. قوه‌ای که محیط بر جمیع عوالم الهی و عالم کون و مکان است. قوه عشقی که باعث تحرک همه انسان‌ها و همه کائنات است. این نیروی عشق در انسان‌ها در طلب یافتن حقیقت زیبایی را کشف می‌کند و در دنیای معماری آن را به صورت آن تصویر آرمانی مطلوب به ما ارائه می‌نماید. این نیروی عشق همان نیروی است که مولانا جلال‌الدین رومی درباره‌اش می‌گوید:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما
 ای دوای نخوت و ناموس ما
 ای طیب جمله علت‌های ما
 ای تو افلاطون و جالینوس ما
 کوه دررقص آمد و چالاک شد
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد

همچنان که گذشت در طلب حقیقت ما زیبایی را کشف می‌کنیم و به قول جان کیتز (John Keats) شاعر معروف انگلیسی:

زیبائی حقیقت است و حقیقت زیبایی است
اینست آنچه در این جهان قادر به درکش خواهی بود
و اینست تمام آنچه لازم است درک کنی

عامل این کشف انسان است. در مورد معماری، معمار است، در مورد پیکر تراش، پیکر تراش و در مورد علم، دانشمند مربوطه است و غیره.

روش این تعیین بخشیدن طلب و کشف است نه خلق کردن، زیرا همانگونه که ذکر شد آن تصوّر آرمانی منحصر به فرد در عالم خیال موجود است باید کشف شود. استفاده از لغت خلق کردن، عینیت دادن به توهمات زائیده از خود بزرگ بینی هنرمند می‌شود نه کشف نمود خارجی پدیده فرهنگی که منبعث از قوای باطنی آن پدیده است. در جوامع امروزه بشری لغت خلق کردن مانند لغت عشق مورد سوء استفاده بسیار قرار گرفته است، چنان که همه گواهند آثار ناقابل و غالباً مبتذل و ناجور را آثار خلاقه می‌نامیم. جامعه مصرفی امروز که شیفته جنجال است معماران را بر آن می‌دارد که به خاطر شهرت آثاری سطحی و جنجالی به وجود آورند.

برای تعریف این نوع آثار اصطلاح "مُد روز" را می‌توان مصرف کرد که متأسفانه از حیاتی بسیار کوتاه برخوردار است. شاهد این نوع مُدها در کارهای پول رودولف‌ها و بروس گاف‌ها و امثال آنها بوده‌ایم که برای مدتی بس کوتاه جلب توجه کردند و بعد به بوته فراموشی سپرده شدند.

در فرهنگ سنتی ما ایرانی‌ها لغت خلق کردن در رابطه با خداوند و مظاهر او مصرف می‌شود. زیرا لازمه خلق کردن بوجود آوردن از عدم است. برای انسان‌ها کشف کردن هدفی بسیار والاتر است. این هدف در دنیای علم کاملاً پذیرفته شده است. یک دانشمند پس از مدّت‌ها مطالعه و تحقیق که از طریق محاسبات و اندازه‌گیری کمی شروع می‌شود با یک جهش اشراقی که در شرح زندگانی اکثر دانشمندان مهمّ ملاحظه می‌شود کشفی جدید می‌نماید.

علم و هنر، هر دو در صدد ادراک طبیعت یعنی روابط ضروری منبعث از حقایق اشیاء هستند. فرق در این است که ارباب علوم در صدد آنند که جنبه‌های کمی این حقایق را دریابند و روش آنان اقلّ در بدایت اندازه‌گیری کمی است و ارباب هنر اصیل در صدد یافتن جنبه‌های کیفی آنها

می‌باشند. و روش‌شان غالباً اشراق و درون‌گرایی است بنابراین علم و هنر دو طرف یک سکهٔ واحدند. چه بهتر است به جای لغت خلق کردن، لغت کشف کردن را مصرف کنیم که در رابطه با علم و هنر هر دو صادق است.

پرسش بعد آن است که از چه وسیله‌ای هنرمند و معمار برای عینیت دادن به این تصوّر آرمانی در جهان مادی استفاده می‌کنند. پاسخ آن است که وسیلهٔ عینیت دادن آن تصویر که معماری پدیده مورد نظر است طرح می‌باشد. طرح را وسیله می‌نامیم زیرا در اکثر مجامع هنری و معماری بحث راجع به اعتلای معماری به هدف بودن طرح، نه وسیله بودن آن منتهی می‌شود. طرح نمی‌تواند هدف باشد فقط وسیله است زیرا طرح عبارت از دستور زبان معماری است و شامل هندسه و اشکال و تناسبات و رنگ‌های مختلف می‌باشد که در فرهنگ‌های مختلف به انواع گوناگون در هم ادغام می‌شوند و از آنها برای تعیین بخشیدن به آن تصوّر آرمانی که در عالم خیال موجود است استفاده می‌شود.

الیور وندال هولمز Oliver Wendall Holmes می‌گوید: «لغات، پوست یک فکر زنده‌اند». این مطلب را مولانا جلال‌الدین قرن‌ها پیش از او گفت:

حرف و گفت و صوت را بر هم زخم
تا که بی این هر سه با تو دم زخم

اجازه بدهید در این گفتگو جملهٔ هولمز را به این صورت عوض کنیم "طرح پوست یک فکر زنده است". اگر به محدودیت فطری طرح توجه نکنیم و اولویت تصوّر آرمانی در عالم خیال را هدف قرار ندهیم، نه تنها طرح می‌تواند شرافت و لطافت آن تصوّر آرمانی را مخدوش کند بلکه می‌تواند به صورت پوستهٔ خارج آن تصویر چنان ضخیم و غیر نفوذ گردد که آن تصوّر آرمانی ابداً نتواند از پس این پرده و یا پوستهٔ طرح هیچ نوع درخششی بنماید. در شاهکارهای هنری هدف هنرمند، آن "فکر زنده است"، آن تصوّر آرمانی در عالم خیال است نه طرح. آنگاه که آن فکر زنده آن تصوّر آرمانی هدف قرار گرفته، ملبّس به لباس طرح با تناسبات هندسی و رنگ‌ها و سطوح موزون گردد اثر هنری به وجود می‌آید که حقایق درونی آن پدیدهٔ فرهنگی مورد نظر را که آکنده از روح زمان و مکان خود است از پس پرده طرح با درخشش چشمگیر به ما نشان می‌دهد. بنابراین پوستهٔ طرح باید چنان لطیف شود که درخشش که همان زیبایی است از پس آن امکان پذیر گردد.

هرگاه من پانتئون را در رُم یا فرسک ثالث ماساچو را در کلیسای سنتا ماریا نوولا (Santa Maria Novella) در فلورانس و یا سر در مسجد شاه را در اصفهان می بینم و یا مقدمه پُرده سُم اُپرای تسکا (Tosca) اثر پوچینی (Puccini) را گوش می کنم یا آثار عطار و رومی را می خوانم، خود را رودر روی چنین درخششی که همان زیبایی است می بینم.

در جستجوی زیبایی عقل و عشق هر دو سهیمند. مسلماً باید کارهای هنری و علمی بر اساس عقل و منطق باشند ولی عقل فقط به عنوان راهنما، زیرا جهش نهائی کشف فقط به قوت عشق صورت می گیرد. اکثر جهش های چشمگیر تاریخ بشر، جهش های عشقی بوده اند. عقل عاقبت اندیش غالباً ما را از درگیری با جهش های چشمگیر ممانعت می کند.

ایرج میرزا در داستان زهره و منوچهر می گوید:

عقل و محبت بهم آویختند
چون ز سر عقل کمی خون بریخت
خون ز سر و صورت هم ریختند
جست و زمیدان محبت گریخت

در اینجا ممکن است به من خُرده گیرید که اگر آن فکر زنده آن تصوّر آرمانی در عالم خیال موجود است و آن را با نیروی عشق و شیوه کشف و مرکب طرح می یابیم آزادی معمار و هنرمند برای ابراز سلیقه شخصی از بین می رود و همه معماران و هنرمندان می بایست یک تصویر آرمانی واحدی را کشف کنند. ولی این طور نیست. انواع متعین نمودن و مادّیت بخشیدن به یک تصوّر آرمانی واحد مطابق افراد هنرمندان و معماران متفاوت و منحصر به فرد است زیرا هر یک آن را از دریچه دید خود و مطابق با استعدادات خود کشف می نمایند.

این شعر جامی پاسخگوی این پرسش است:

اعیان همه شیشه های رنگین بود
هر شیشه که بود زرد یا سرخ و کبود
کافتاد در آن پرتو خورشید وجود
خورشید در آنهم به همان رنگ نمود
می توانید تصوّر کنید که هنرمندان مانند شیشه های رنگینی هستند و با وجود آن که آثار همه ممکن است گویای یک حقیقت باشند آن حقیقت به رنگ های مختلف در اثرات هنری متعدّد جلوه گر می شود.

هنرمندان و معماران سنتی غالباً متعلّق به مکاتب مختلف عرفانی و فتوت بودند. آنها معتقد بودند که آثارشان می بایست متأثر از حقایق عرفانی زندگی بوده، گواه عشقشان به معشوق حقیقی

باشد. آنها معتقد بودند در حالی که دستشان به کار است می‌بایست قلبشان متوجه طلعت محبوب باشد. این است که شعار "دست به کار و دل به یار" ورد زبان‌شان بوده.

۳- اهمیت پدیده‌های کیفی طبیعت در معماری

هفتصد سال پیش مولانا رومی گفت:

خشک سیم و خشک چوب و خشک پوست
از کجا می‌آید این آوای دوست
این گفته درباره معماری بسیار صادق است. چرا که آن چیست که یک ساختمان را به یک اثر هنری معماری تعالی می‌دهد؟ آن چوب و خشت و سنگ و فلز و شیشه نیست. نه آن آوای دوست است. "آوای دوست" هنر ساختمان است و چوب و سنگ و فلز و شیشه، فن آن است. ژرژ اشنایدر (George Schneider) می‌گوید:

«زیبائی عینیت دادن به یک تجلی الهی است یک درخشش است».

و فلوطین می‌گوید:

«زیبائی درخشش وحدانیت ابدی است در پدیده‌های مادی».

بزرگداشت آنچه کیفی است، آنچه می‌درخشد ولی قابل اندازه‌گیری نیست چیزی است که معماران معاصر می‌توانند از آثار سنتی بخصوص آثار سنتی ایرانی بیاموزند زیرا معماری سنتی ایرانی نه تنها جوانب کمی جهان را مورد مطالعه قرار می‌دهد بلکه جنبه‌های کیفی و همچنین عرفانی آن را نیز منعکس می‌نماید. ملاحظه بفرمائید در معماری سنتی ایرانی چگونه جنبه‌های کمی و کیفی نور و آب و هوا رعایت شده‌اند.

نور

پدیده نور دارای جنبه‌های کیفی متعدد است و پدیده‌ای است که روح و فکر ایرانیان را از دوران بسیار قدیم میتزایی، زردشتی و اسلامی به خود معطوف داشته است. شیخ اشراق سهروردی همه چیز را نور می‌داند که در شدت تابش از هم متفاوتند. نور مطلق را نورالانوار می‌نامد و مقام الوهیت را همان نورالانوار و منشاء خلقت می‌داند.

توجه بفرمائید که شیخ فریدالدین عطار در منطق الطیر، هنگامی که حاجب لطف مرغان را به بارگاه سیمرغ می‌پذیرد محضر نورالانوار را چه زیبا تشریح می‌نماید:

چون همه در عشق او مرد آمدند
پای تا سر غرقه درد آمدند
حاجب لطف آمد و در برگشاد
هر نفس صد پرده دیگر گشاد
شد جهان بی حجابی آشکار
پس ز نورالنور در پیوست کار

نوعی که از نور و نحوه تابش آن در داخل فضاهاى معماری سنتی ایران استفاده شده، بسیار آموزنده و متعالی است، از جمله مثال‌های قابل توجه نحوه استفاده از نور در داخل گنبد مسجد شیخ لطف‌الله، و فضاهاى داخلی عالی قاپو، و تیمچه امین‌الدوله در کاشان، و داخل گنبد بازار یزد و غیره می‌باشند. این نوع استفاده عرفانی از نور نمودهای مختلف و بدیعی در معماری ایران بوجود می‌آورد که با طرز تفکر معاصر از نحوه استفاده از نور متفاوت است. زیرا در دنیای امروز ما بیشتر متوجه جنبه کمی نور هستیم و آن را با مقیاس "فوت کندل" Foot Candel اندازه‌گیری می‌کنیم و معتقدیم که برای خواندن فلان مقدار فوت کندل لازم است و برای آزمایشگاه فلان مقدار دیگر، به همین روال فضاها را بر اساس این اندازه‌گیری طرح می‌کنیم.

آب

معماری و محوطه‌سازی سنتی ایرانی مملوّ از نمونه‌هائی است که در آن جنبه‌های عرفانی آب مورد نظر بوده است. آب فقط یک مقدار کمی قابل اندازه‌گیری H₂O نیست که به وسیله تکنولوژی انسان‌ها مورد سوء استفاده قرار گیرد. در برخی از مکان‌های عمومی امروز مانند هتل‌ها شاهد نمودهای عجیبی از آب هستیم که فی‌المثل برخلاف طبیعت آب آن را در فضائی تالار مانند و مستور به نمایش می‌گذارند، به نحوی که به نظر می‌رسد از استوانه‌ای فواره وار و از ارتفاعی چشمگیر در حال ریزش است، ولی با نظر دقیق‌تر انسان متوجه می‌شود که آب با نیروی موتور از پائین استوانه شیشه‌ای به بالا هدایت می‌شود، ولی به نظر می‌رسد که جریانش از بالا به پائین است. این نوع نمایش آب فقط نمایش تکنولوژی انسانی است نه بزرگداشت جنبه‌های متعالی آب.

آیه "و من الماء و کلّ شیء حی" عمق کیفیت عرفانی آب را توجیح می‌کند. وقتی سرّ آب با سرّ نور متقارن می‌شود زیبایی چشمگیر قوس و قزح پدیدار می‌گردد.

شاعر بسیار عزیز معاصر سیمین بهبهانی آن را اینگونه توصیف می‌کند:

بر پهنهٔ این آبی پاکیزه مرطوب آن قوس و قزح نیست که دروازه نور است
یک دسته شعاع است نمایان ز پس ابر شاید که مسیحا است که در حال عبور است
این چیست امید است نشاط است هوی نیست در هر دم و هر بار دم شادی و شور است

فریدون مشیری می‌گوید: «آب آئینهٔ عشق گذران است».

توجه بفرمائید که آب چگونه خود را به انواع مختلف در طبیعت پدیدار می‌کند. آب ساکن، آب جاری، آب در فوران، آب چکان، آب خروشان، آب کف آلود، امواج سهمگین و غیره. نادر است که در معماری و محوطه سازی امروز، نحوهٔ استفاده از آب یادآور جنبه‌های عرفانی و اسرار آمیز و چهره‌های گوناگون ملایمت و خشونت این پدیده طبیعی باشد. در معماری و محوطه سازی سنتی ایران بسیاری از این جنبه‌ها در نظر گرفته شده و الهام بخش معماران محوطه ساز، از فین کاشان تا سرحد چین و از باغ‌های شالمار در هندوستان تا باغ‌های خنه رالیف در غرناطه بوده است.

هوا

طرح بادگیرها در معماری سنتی ایران بسیار آموزنده‌اند. در دنیای امروز که اکثر افراد انسانی در فقر بسر می‌برند استفاده از این منبع طبیعی برای خنک کردن و تهویه محیط زیست بسیار لازم است. زیرا این افراد نه توانائی استفاده از وسائل مصنوعی خنک کردن را دارند و نه اینکه تعمیم این وسائل به تمام مناطق جهان از لحاظ عواقب وخیمش برای محیط زیست صحیح می‌باشد. در معماری سنتی ایران نحوهٔ استفاده از هوا و دخول آن در بادگیرها و نحوهٔ جریان آن در فضاهای داخلی بسیار آموزنده است. از مطالعهٔ نمونه‌های بادگیرهای زیبا و خوش عملکردی در شهرهایی مانند یزد و کاشان می‌توان طرح‌های نوینی به جود آورد که جریان هوا را به طور مطبوع در داخل فضاهای ساختمان و حیاط‌های آنها برای خنک کردن و تهویه هدایت کند و در استفاده از انرژی الکتریکی صرفه جوئی شود که خود این صرفه جوئی از لحاظ اقتصادی و بهبود محیط زیست در جوامع مختلف و پرتراکمی که احتیاج به وسائل تهویه و خنک کردن دارند، کمک مؤثری می‌باشد.

۴- ارتباط معماری با گنجینه‌های فرهنگی گذشته و شکوفایی پویای آینده

شاهکارهای هنر و معماری همواره این اختصاص را دارند که نمایانگر روح زمان و مکان خود بوده. از یک سو حاکی از گذشته پرافتخار فرهنگی هستند که آن را به وجود آورده و از سوی دیگر مبشر شکوفایی و پویایی آینده آن فرهنگ بوده، به صورت حلقه‌ اتصال هم گذشته را منعکس می‌کنند و هم آینده را نه تنها الهام‌گونه نوید می‌دهند بلکه یکی از نیروهای مهم ساختن آن نیز می‌باشد. بنابراین هنری که فقط نظر به گذشته دارد چیزی جز سکون و مرگ ارائه نمی‌کند و هنری که فقط نظر به آینده دارد و گذشته را بی ارزش می‌نگارد، نمایانگر ارزش‌های پوچ و خودبینانه مؤلفش می‌باشد.

حضور گذشته در آثار معماری بسیار مهم است، چرا که این حضور باعث استحکام هویت فرهنگی صاحبان طرح و مصرف‌کنندگان آن است. استحکام هویت فرهنگی جوامع مختلف بشری و اهمیت دادن به ارزش‌های والای آنها در نظام کنونی جهانی بسیار ضروری است، چرا که اگر جمیع فرهنگ‌ها اهمیت و ارزش روحانی و مادی خود را برای استقرار مدنیت جهانی احراز نمایند، صلح و سلام در دنیای کنونی امکان نخواهد داشت. اگر آنگونه که در دنیای کنونی متداول است فقط برخی از فرهنگ‌ها از هویت‌های والایی برخوردار باشند (فرهنگ‌های غربی) و بقیه، به بوتۀ فراموشی و یا بی ارزشی راجع شوند، نتیجه‌اش اختلافات و مناقشات فرهنگی است که منجر به آنچه مرسوم به "تروریسم" است می‌شود.

معماری اصیل می‌بایست حامل خاطرات فرهنگی گذشته و بارور از انتظارات و امیدهای آینده فرهنگ‌های انسانی باشد، یعنی حلقه‌ ارتباطی باشد بین گذشته و آینده. به نظر این جانب معماری و شهرسازی نقش عمده‌ای در استقرار نظام صلح‌آمیز جهانی دارند. همانطور که گفته شد یکی از دلایلی که باعث تنازع فرهنگی مفرط در دنیای امروز است از خود بیگانگی، فرهنگی است که در جمیع شئون زندگی و همچنین در محیط زیست و معماری و شهرسازی به چشم می‌خورد. نمونه‌اش معماری‌های بیگانه‌ای است که با مدها و سلیقه کاملاً اجنبی و اکثراً غربی بر فرهنگ‌های غیر غربی تحمیل شده است. و آثار هنری دنیایی بیگانه را مداوماً در مدّ نظر انسان‌هایی قرار می‌دهد که احساسات درونی‌شان با آنچه هرروزه می‌بینند و در آن زندگی می‌کنند مبیانت دارد.

معماری دارای جسم و روح است. جسم معماری همان هندسه فضاها و عملکرد آنان و رابطه آنان با یکدیگر است که مانند اعضای بدن انسان باید با وحدت و تمامیت با یکدیگر مرتبط باشند

و مجموعه‌ای از نقشه‌های طبقات و حجم‌های گوناگون بنا را تشکیل می‌دهند و روح معماری طراحى سطوح این حجم‌ها و نقشه‌ها است، چه بر روی این سطوح است که خاطرات فرهنگی و هویت تاریخی اقوام مختلف منقوش است. روی این سطوح است که آثار هنری نقاشی، مجسمه سازی، نقش‌های برجسته، فرورفته حکاکی، کاشی کاری، منبت کاری، آئینه کاری، معرّق کاری و غیره که هر کدام نمودی از نمادهای باطنی و تاریخی قوم مربوطه می‌باشد، یافت می‌شود.

متأسفانه در معماری متداول امروز که نتیجه تحولات هنری دنیای غرب از بدو رنسانس و دوران روشنگری و انقلاب صنعتی می‌باشد و بر اساس هنر و ادبیات و تحولات سیاسی و اجتماعی غرب استوار است، طراحى سطوح به کلی نادیده گرفته شده است.

پس از جنگ دوم جهانی، فلسفه غالب در معماری مدرن که در جمله "کمتر بیشتر است"

Less is More خلاصه شد، هنوز هم از نفوذ قابل توجهی در سراسر جهان برخوردار است.

بدین ترتیب هنر معماری که همیشه عبارت بود از هندسه و عملکرد فضاها و هماهنگی و

ادغام آن با هنرهای نقاشی، مجسمه سازی، خطاطی و غیره، به صورت یک طرح جامع هنری در تحت تأثیر فلسفه مینیمالیسم یا "کمتر بیشتر" است در آمد و هنرهای نقاشی، مجسمه سازی، خطاطی، کاشی کاری و کلیه هنرهای تزئینی به کلی از صحنه معماری طرد گشتند. این هنرها پس از پنجاه سال به صورت نظام‌های جداگانه هنوز در جستجوی مقری که فقط به نمایشگاه‌ها کاهش یافته، برای ارائه ارزش هنری خود سرگردانند. معماران مکتب مینیمالیسم اظهار نمودند که هنرهای تزئینی به خاطر سطحی بودنشان مقام والائی در معماری ندارند. در صورتی که با وجود اینکه این هنرها خود را در سطوح نشان می‌دهند در حقیقت حاکی از افکار و آرمان‌های فرهنگی عمیق و مهمی می‌باشند.

وقتی هنرهای تزئینی به نوعی متناسب و معتدل و به شیوه‌ای هماهنگ در کارهای معماری به

کار برده شوند "آن تصوّر آرمانی" و "آن فکر زنده" معماری را به نحوی فصیح‌تر، عینیت می‌دهند و پرده طرح را بر خلاف تفکر معماران معاصر لطیف‌تر می‌نمایند و به درخشش فکر اصلی معماری از ورای پوست و پرده طرح می‌افزایند. معماران و هنرمندان و همچنین شعراء و نویسندگان بزرگ شرقی و غربی مانند حافظ، سعدی، رومی، نظامی، جان کیتز، شکسپیر، تنی سون و غیره از صنایع لطیف تزئینی برای رساتر نمودن افکار هنری خود استفاده مبرم کرده‌اند.

در معماری سنتی ایرانی هنرهای تزئینی تفکر معماری را فصیح‌تر عرضه می‌کنند و حاکی از عمق دنیای فرهنگی و درون‌گرایی عرفانی ایرانی هستند. در بعضی موارد به نحوی به فصاحت معماری می‌افزاید که گوئی آن اثر معماری با بیننده سخن می‌گوید. برای توضیح بیشتر این مطلب به نقوش انتزاعی طبیعی و هندسی و خطاطی در معماری ایران توجه بفرمائید.

نقوش طبیعی

لغت پارادیس Paradise که در غرب متداول است از لغت پارسی پردیس گرفته شده. این لغت اول بار توسط زنون یونانی برای توصیف باغ سازی دوران هخامنشی مصرف شد. نقش حیاط ایرانی یعنی پردیس نمودار عرش است در آسمان. در معماری سنتی ایران حد فاصلی بین معماری و باغ سازی وجود ندارد و این دو هنر همیشه در ادامه یکدیگر بوده، در هم ادغام می‌شوند. همانطور که گفته شد برنامه طرح در حول فضاهائی بنا می‌شود که گاه سر پوشیده هستند (اطاق‌ها) و گاه سر بازند (حیاط‌ها). سطوح معماری یا افقی هستند یا عمودی. سطوح افقی حیاط‌ها و سقف‌ها و داخل گنبد‌ها هستند و سطوح عمودی دیوارهای حیاط‌ها و یا اطاق‌ها هستند. این سطوح افقی حیاط‌ها و اطاق‌ها ممتد و سیال می‌باشند و غالباً ادامه تزئینات یکدیگرند. باغ سازی حیاط‌ها با اشجار و ریاحین آن توأم با نقش‌های زیبا در سطح حیاط‌ها بوده ولی در داخل فضاهای سر پوشیده به صورت تزئینات انتزاعی گل و گیاه و کاشی کاری‌های رنگین ادامه پیدا می‌کنند و معماری و باغ سازی را با هم ادغام نموده وحدت زیبایی به وجود می‌آورند. بسیاری از تزئینات سطحی که ترکیبی هندسی یا سیالند مربوط به نمودهای انتزاعی گل و گیاه و پرنده بوده که اغلب به صورت عربسک و یا نقش‌های کاملاً هندسی به چشم می‌خورند. نوعی که این طرح‌های طبیعی و انتزاعی سطوح را مزین می‌کنند حد فاصلی را که در معماری سنتی ایران بین باغ سازی و معماری تقلیل یافته، باز هم کمتر می‌کنند.

فرستی نیست تا اینکه راجع به سمبولیزم این طرح‌های گیاهی و هندسی و نقش پرندگان صحبت شود، ولی لازم است گفته شود که وقتی به این طرح‌ها نظر می‌افکنیم افکارمان از دنیای معماری به دنیای ادبیات و شعر و فلسفه و عرفان پرواز می‌کند و در عالم خیال با عرفا و فضلا و شعرای فرهنگمان به صحبت می‌نشینیم. اینجاست که معماری مانند موجودی زنده با ما مکالمه می‌کند و از آن "آوای دوست" را می‌شنویم. یک بنا که عبارت است از سنگ و چوب و پوست به

یک اثر والای معماری تبدیل می‌شود. نقش‌های گیاهی، نمادها شقایق، سوسن، نرگس، سدره‌المنتهی شجره مبارکه، شجره حیات، شجره‌الاشرقیه و لاغریه و بسیاری دیگر از مفاهیم عرفانی و فلسفی فرهنگ ایرانی را در ذهن زنده می‌کند.

اینجاست که معماری بی‌زبان سخن می‌گوید و ما نیز در عالم فکرت بی‌زبان پاسخ می‌دهیم. نماد انتزاعی پرندگان نیز در سطوح این معماری ما را به یاد هدهد هادی و طوطی شکرشکن، سیمرغ قاف و بلبل معانی و همای تاجبخش و طاوس بهشتی و غیره می‌اندازد. آن وقت است که خود را در محضر فردوسی، عطار نیشابوری یا حافظ شیرازی و ابن سینا و دیگر ادبای تاریخمان می‌یابیم و با آنها به صحبت می‌نشینیم.

خطاطی

نقوش هنری خطاطی از مهم‌ترین آثار تزئینی در معماری سنتی ایران است. کلمه خلاقه کن که در روز الست از فم مشیت الهی صادر شد فی الحین قلم و مرکب الهی را در عالم امر خلق نمود و به مدد آنان کلیه اعیان و اسماء و حقایق ممکنات در لوح محفوظ ثبت گردید و عالم کثرت در یک قوس نزولی در جهان ترابی متعین شد.

هنر خطاطی در معماری با سبک‌ها و اشکال مختلفش دائماً متذکر این خلقت مداوم ازلی و ابدی کلمه خلاقه کن هست که در هر آن امکانات لانهایه خلقت را که در لوح محفوظ مستور است بر سطوح معماری منقوش می‌نماید و اثر معماری را از مجموعه‌ای از خشت و گِل به سرحد ذکرالله ارتقاء می‌دهد. نه تنها آثار خطاطی در هنر معماری ایرانی یادآور قوس نزولی خلقت است بلکه مبشر قوس صعودی هفت شهر عشق عرفان ایرانی نیز می‌باشد. زیرا که نبی به صورت قلم که وسیله نگارش است در قوس صعودی ساز موسیقی است که نائی جان در آن می‌دمد و ما را به بازگشت به اصل روحانی خود دعوت می‌نماید.

اینجاست که مجدداً اثر معماری ما را به محضر ملائی روم می‌کشاند و با گوش جان ناله آتشین او را می‌شنویم که روزگار وصل خویش را باز می‌جوید و سپس ندای جمال قدم و اسم اعظم را می‌شنویم که می‌فرماید:

تا نباشی بی‌خبر از شه مگر
زان سبب نبی را حجاب خودگزید

چون شنیدی صوت نبی نائی نگر
چونکه نائی در جهان اغیار دید

آواز قوس صعودی نی جوابگوی خطاطی قلم در قوس نزولی است که هر دو از نی منشاء می‌گیرند و اشاره به اصل روحانی عالم خلقت در علم الهی دارند، هنگامی که طرح‌های خطاطی با نقش‌های گیاهی و هندسی ممزوج می‌شوند ادغام بدیعی به وجود می‌آورند. وقتی در عالم فکرت به ارزش‌های رقمی و ابجدی و نمودی حروف آنها فکر می‌کنیم خود را در محضر ادبا و فضیلتی دیگری مانند مؤسس مکتب حروفی و دیگر عرفا نظیر روزبهان بقلی و نجم‌الدین کبری و سنائی و غیره می‌یابیم که هر یک راجع به معانی تو در توی حروف با ما به صحبت می‌نشینند و چون تکرار حرف الف را که نمود محبوب روحانی است در این سطوح می‌بینیم بی اختیار خود را در محضر بابا طاهر می‌یابیم که این گونه می‌سراید:

من آن بحر م که در ظرف آمد ستم	همان معنی که در حرف آمد ستم
بهر الفی الف قدی بر آید	الف قدم که در الف آمد ستم

در خاتمه لازم است مجدداً متذکر شوم که در دنیائی چنین نامقدس، معماران و هنرمندان می‌توانند از آثار معماری‌های سنتی بخصوص آثار ایرانی برای طرح‌های خود الهام گیرند نه به این منظور که در این دور و زمان آثار سنتی را تجدید کنیم، بلکه به این منظور که با ارائه طرح‌هایی بدیع و درخور زندگی فرهنگی صاحب طرح‌ها، معماری جدیدی به وجود آوریم که در عین حال که کاملاً نوین است نه تنها منویات دنیای پُرشکوه آینده را بشارت دهد بلکه فرهنگ‌های تاریخی صاحبان طرح را نیز ارج بگذارد. هم راه را برای امکانات چشمگیر آینده باز نماید و هم خاطرات و هویت گذشته صاحبان طرح را گرامی دارد. در چنین معماری تکنولوژی در پیشرفته‌ترین مرحله تکاملش باید در خدمت معماری آن تصور آرمانی که در علم فکرت است، قرار گیرد نه مخدوم آن شود.

پدیده عشق

منوچهر جواهر کلام

با سلام به همه شما عزیزان و با تشکر از دوست عزیزم، دکتر یظهري و همچنین از همکار ارجمند خانم دکتر فزادی که این فرصت را برای من فراهم ساخته‌اند تا در جمع شما باشم، صحبت‌م را درباره پدیده عشق آغاز می‌کنم. البته این دومین باری است که من افتخار حضور در این گردهمایی نصیب شده‌ام. اولین بار در سال گذشته بود که به لطف و محبت دوست بسیار عزیز روانشاد ستار لقائی در این جمع شرکت کردم و چند شعری از دفتر اشعار خودم به نام "کیستی" برایتان خواندم. به هر حال وظیفه من بود که یادی از ستار لقائی بشود که براستی جایش در این جمع خالی است.

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب از هر زبان که می‌شنوم نامکرر است
می‌خواهیم بدانیم این عشق چه پدیده‌ای است که قصه‌ها و حماسه‌ها آفریده است؟

برای شناخت این پدیده می‌توان هم از دیدگاه فلسفی و هم از دیدگاه علمی به آن نگاه کرد. افلاطون معتقد به فطری بودن بسیاری از قابلیت‌ها و خصیصه‌های روانی از جمله کشش و گرایش زن و مرد به یکدیگر بود، آنهم تا جایی که این کشش یا اگر بگوئیم عشق در یک چهار چوب فلسفی ارائه می‌شد که به عشق افلاطونی معروف است. چون افلاطون عقیده داشت که زن و مرد در آغاز یک موجودیت واحد بوده‌اند که *By the Wrath of God* یا بر اثر خشم خداوند به دو نیمه تبدیل شده‌اند و در نتیجه به سبب جوهر ذاتی مشترک پیوسته در تلاش رسیدن به هم می‌باشند.

به هر حال این یک نظریه فلسفی است که اشاره به فطری بودن بازتاب روانی عشق می‌کند. اگرچه این نظریه در هزاره‌ای پیش ارائه شده است، اما هنوز هم در عصر و زمان ما و از دیدگاه علمی هم می‌تواند معتبر باشد، به شرطی که بگوئیم منظور افلاطون از گرایش بین مرد و زن اشاره به کشش جنسی و به اصطلاح *Sex Energy* داشته است. چون در این صورت این کشش غریزی

است و نه فقط این کشش جنسی بلکه خور و خواب و خشم و شهوت می‌توانند غریزی و فطری باشند. این خصیصه‌ها در همه موجودات زنده چه پستانداران Mammals، چه مهره‌داران Vertebrates و چه بی‌مهره‌گان Invertebrates دیده می‌شوند. اتفاقاً هر چه بر روی چارت تکامل موجودات زنده که در اصطلاح تکنیکی به آن Phylogenetic Scale می‌گویند، به طرف پائین رویم یعنی به سمت موجوداتی که فاقد سیستم عصبی مرکزی یا مغز هستند، می‌بینیم سیکس انرژی یا توان تولید مثل، بیشتر و بیشتر یک پدیده غریزی و یا در چهارچوب دانش امروز یک Genetic Programming است. یعنی موجود در چهارچوب آرایش ژنتیکی خود به گونه‌ای پروگرام شده است که فقط نسبت به محرک خاصی عکس‌العمل نشان می‌دهد که به آن در اصطلاح Sign Stimulus یا محرک نشان شده، می‌گویند.

یک نمونه روشن کرم ابریشم است. در بدن کرم ابریشم ماده، یک زائده‌ای وجود دارد که از خود بوئی متضاد می‌کند که آن سبب جذب کرم نر حتی از فاصله‌ای دور می‌شود. تحقیق و تجربه نشان داده است که اگر این زائده را از بدن کرم ماده خارج کنند باز هم سبب گرایش کرم نر می‌شود. و حتی جالب است که با وجودی که کرم ماده در نزدیکی آن قرار داده شده است مع الوصف کرم نر بدون توجه به کرم ماده به سوی آن زائده جدا شده، می‌رود.

بنابراین انرژی جنسی در حیوانات دو بُعد بیشتر ندارد که یکی آرایش ژنتیکی است و دیگری هورمون‌های جنسی که زیر اثر شرایط محیطی و درجه حرارت یک تولید مثل فصلی که به آن در اصطلاح فحل شدن یا Rutting Period می‌گویند، به وجود آورده است. اما انسان به برکت مغزی تکامل یافته، از این توان غریزی یعنی انرژی جنسی در خود تافته جدا بافته‌ای ساخته است، چرا که به بُعد ژنتیکی و بُعد هورمونی یک بُعد سومی هم اضافه ساخته است که آن فراگیری و تجربه در زمینه فعالیت جنسی است که این خود سبب شده است تا تولید مثل در انسان، تولید مثل فصلی نباشد چه هرگاه که اراده می‌تواند این عمل را انجام دهد. به علاوه اگر جانوران به هنگام فحل شدن در بند دم و یال و آشکم جفت خود نیستند اما انسان به جایی رسیده است که فریاد بر می‌دارد که:

یا ربّ این شمع شب افروز ز کاشانه کیست
جان ما سوخت پیرسید که جانانه کیست
و یا زبان به اعتراض می‌گشاید که:

سرو چشمی چنین دلکش تو گوئی چشم از او برگیر
برو کاین وعظ بی معنا مرا در سر نمی‌گیرد

مع الوصف فراموش نکنیم که همین انسانی که به برکت مغز خور و خواب و خشم و شهوت را به زیورهای دیگری آراسته و از هر یک تافته جدا بافته‌ای ساخته است، وقتی در شرایطی بحرانی قرار می‌گیرد که می‌بایست به اصطلاح به نحوی Survive کند یا ادامه حیات دهد به یکباره همه این زیورها و تجملات ذهنی را به کناری می‌گذارد و هر غریزه را در فرم خالص آن پذیرا می‌شود. آری همان انسانی که جز در بستری گرم نمی‌آرامید، در گوشه‌ای بر روی خاک سر می‌گذارد یا همان آدمی که آب را جز از کاسه‌ای بلورین نمی‌آشامید، حالا مشت را پُر از آبی ولو اگر غیر زلال می‌کند ولو با چه لذتی می‌آشامد.

بنابراین در کشش و گرایش زن و مرد نسبت به یکدیگر می‌توان گفت که هم Sexual Love وجود دارد و هم Non-sexual Love و یا به تعریفی دیگر Romantic Love. Sexual Love می‌تواند غریزی باشد چون زیربنایش انرژی جنسی است و انرژی جنسی خود محصول فعالیت زن‌ها و هورمون‌های جنسی است، اما Romantic Love که خواهیم گفت محصول کار سیستم عصبی مرکزی در انسان است نمی‌تواند فطری باشد چون ثانویه است و یک پدیده ثانویه فطری نیست.

البته در قلمرو فلسفه، فلاسفه دیگری چه در شرق و چه در غرب معتقد به فطری بودن بسیاری از قابلیت‌های عاطفی و روانی بوده‌اند. مثلاً در روند زمان و در چهار چوب این برداشت فلسفی فلاسفه غربی مثل دکارت، کانت و اسپینوزا، حتی برخی از قابلیت‌ها مثل سخاوت و بخشندگی را نیز یک پدیده فطری می‌انگاشتند. در میان این دسته از فلاسفه که به Rationalists معروف بودند که مرحوم فروغی در کتاب "سیر حکمت در اروپا" آنها را عقلی‌ها نامیده است. یک فیلسوف و ریاضی‌دان آلمانی بنام Leibnitz عقیده داشت که لوح خاطر انسان به هنگام تولد مثل یک قطعه سنگ مرمر صیقل نیافته است که با وجودی که طرح‌ها و یا به اصطلاح Patterns مختلفی را در خود دارد اما برای نشان دادن آنها صیقل داده شدن لازم است. این عقیده در حقیقت به برداشت علمی امروزه با توجه به ساختار و آرایش ژنتیکی نزدیک‌تر است. به کلامی دیگر آنچه Leibnitz بیان می‌کند همان موضوع Nurture و Nature است یا مسئله ماهیت و پرورش.

می‌دانیم آموزش و پرورش مثلاً در انسان نیاز به یک ساختار ژنتیکی سالم دارد تا مکانیسم‌های عصبی مثل یادگیری و غیره اطلاعاتی را ثبت و ضبط کنند و بازده مناسبی ارائه دهند. پس وقتی ما ایرانی‌ها این ضرب‌المثل را به کار گرفتیم که بگوئیم عقل سالم در بدن سالم است، گرچه هنوز مولکول DNA را نشناخته بودیم اما باور داشتیم که آن چه که می‌تواند فطری باشد استعداد زمین

است و نه محصول. اگر محصول خوبی برداشت می‌شود این محصول فطری نیست بلکه دانه مناسبی در زمین مستعدی که آن فطری است که امروز آن را Genetic Makeup می‌خوانیم، کاشته شده و پرورش و آبیاری گردیده است.

حالا بینیم این واژه فطری یا به تعریفی دیگر غریزی یا در زبان انگلیسی Innate یا Inborn چیست. اصولاً هر پدیده‌ای که در ساختار بیولوژیکی یک موجود زنده یا Living Organism جای گرفته باشد و با آن موجود متولد شود، به آن پدیده یا قابلیت می‌گوئیم فطری یا غریزی.

همانطور که در آغاز سخن گفتم پدیده عشق و البته آنچه به آن در زبان انگلیسی Romantic Love می‌گویند که همان کشش و گرایش بین زن و مرد باشد را یک پدیده فطری می‌انگاشتند و البته دلیلش هم این می‌تواند باشد که معتقد به این بودند که جسم و روان یا Body and Mind جدا از هم هستند، در حالی که امروز علم نورو فیزیولوژی یا فیزیولوژی اعصاب هنوز نمی‌تواند بپذیرد که Mind یا روان و در واژه‌ای کلی‌تر Consciousness یا آگاهی بر خود و اطراف خود محصول فعالیت سیستم عصبی نباشد. به کلامی دیگر امروزه این جدائی را که به آن Dualism می‌گویند قبول ندارند گرچه هنوز موضوع بحث و انتقاد است.

خلاصه آن چه پیشینیان چه در سرزمین خودمان و چه در دیگر جوامع تصور می‌کردند این بود که عشق و یا سایر بازتاب‌های عاطفی فطری هستند. یعنی شخص با آن خصیصه متولد می‌شود. درباره فطری بودن عشق می‌بینیم که خداوند سخن سعدی می‌فرماید:

پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود با خود آوردم از آنجا نه بخود بر بستم

یا همچنین حضرت حافظ می‌فرماید:

نبود رنگ دو عالم که نقش الفت بود زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

و یا باز از زبان حافظ می‌شنویم که می‌گوید:

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد

اینها همه اشاره به این دارد که عواطف و احساس‌ها خواه عشق باشد و یا غیره، ودیعه‌ای غریزی و فطری است.

تا اینجا آن چه گفتم برداشت فلسفی و غیرعلمی از پدیدهٔ عشق بود و حالا می‌خواهم این پدیده را از دیدگاه علمی مورد بحث و بررسی قرار دهم.

گفتم که دانش فیزیولوژی اعصاب یا نورو فیزیولوژی نمی‌تواند بپذیرد که بازتاب‌های عاطفی فطری باشند چرا که محصول فعالیت سیستم عصبی مرکزی یا مغز در انسان می‌باشند. دلیل روشن این ادعا هم این است که چه در موارد تصادف یا Accidental، چه در موارد Surgical یا جراحی، چه Experimental یا تجربی، و چه Pharmaceutical یا دارویی، می‌بینیم که تغییر در کیفیت مدارهای عصبی و یا در کیفیت هادی‌های شیمیایی سبب تغییر فاحش در الگوی رفتاری و روانی شخص می‌گردد.

پس به این ترتیب بازتاب‌های روانی و عاطفی که پدیدهٔ عشق هم یکی از آنها است از دیدگاه علمی محصول فعالیت سیستم عصبی است و مکانیسم خاصی آن را به وجود می‌آورد که درباره‌اش صحبت خواهیم کرد.

ما در روند تجزیه و تحلیل علمی پدیدهٔ عشق به دو بازتاب روانی دیگر نیز بر می‌خوریم که یکی احساس دوست داشتن است و دیگری احساس دل‌تنگی. این هر سه بازتاب یعنی دوست داشتن، عشق، و دل‌تنگی یا Missing خمیر مایه مشابهی دارند. اگرچه مکانیسم‌های متفاوتی در آنها فعال است.

بازتاب دوست داشتن همزاد و هم ریشه با پدیدهٔ عشق است و از آنچنان خمیر مایه مشابهی برخوردار است که می‌بینیم در برخی از زبان‌های متداول جائی که می‌بایست از واژه دوست داشتن استفاده شود به جایش واژه عشق یا Love به کار برده می‌شود. البته این جا به جائی در این دو واژه را در زبان خودمان، زبان پارسی کمتر می‌بینیم چرا که واژهٔ عشق در زبان و ادبیات پارسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است به گونه‌ای که وسیله‌ای برای ابراز شور و جذب عرفانی نیز شده است. به قول شاعر خوش قریحه و پراحساس معاصر زنده یاد رهی معیری:

بی تلاش من غم عشق توام در دل نشست
کنج را در زیر پا بی جستجویی یافتم
ننگ رسوائی رهی نامم بلند آوازه کرد
خاک راه عشق گشتم آبرویی یافتم
یا از زبان شهریار می‌شنویم در پایان آن غزل معروفش که اینطور شروع می‌شود:

راه گم کرده و با روی چو ماه آمده‌ای
مگر ای شاهد گمراه به راه آمده‌ای
که شهریارا حرم عشق مبارک باد
که در این سایه دولت به پناه آمده‌ای

آری، واژه عشق در زبان پارسی از بلند جایگاهی برخوردار است و به همین دلیل هم در زبان گفتگو و محاوره هم با احتیاط به کار گرفته می‌شود و بیشتر مگر در موردی استثنائی و خاص از واژه دوست داشتن استفاده می‌کنیم. در حالی که مثلاً در زبان انگلیسی می‌بینیم که واژه Love به راحتی در گفتگوی متداول و برای بیان احساس مهر و دوستی به دیگری به کار گرفته می‌شود، در حالی که شدت احساسی را که گوینده در این واژه قرار داده است، ممکن است همسنگ شدت احساسی که گوینده در همین واژه نسبت به مادر، محبوب و یا معشوق خودش ابراز می‌کند، نباشد. خلاصه با اینکه بازتاب روانی و عاطفی دوست داشتن و بازتاب عشق هر دو از یک خاک می‌رویند و جوانه می‌زنند، اما عجباً که گل عشق جاودانه می‌ماند و پژمرده نمی‌شود چه اگر پژمرده شود پس گل عشق نیست.

به قول حضرت حافظ:

هرگز از یاد من آن سر و خرامان نرود	هرگز نم‌نقش تو از لوح دل و جان نرود
به جفای فلک و غصه دوران نرود	ز دماغ من سرگشته خیال رخ دوست

به هر حال بازتاب عاطفی در ما حالا چه در قالب احساس دوست داشتن باشد و یا در الگوی احساسی خاصی به نام عشق نسبت به محرکی حسی ابراز می‌شود و تفاوتی هم نمی‌کند که این محرک، یک محرک جاندار باشد و یا محرکی بی‌جان و جامد. می‌گوئیم عشق به وطن، عشق به فرزند، عشق به مادر و عشق به محبوب و یا معشوق، و در سوئی دیگر می‌شنویم که این لباس را خیلی دوست دارم، این رنگ را بیشتر از آن رنگ دوست دارم و غیره و غیره.

آنچه نتیجه می‌گیریم این است که محرک‌های حسی در اطرافمان یا محرک‌های حقیقی یا Real هستند و یا محرک‌های مجازی یا به اصطلاح Abstract. من این دو دسته از محرک‌ها را به دو کلاس، یکی محرک‌های مستقیم یا Direct و دیگری محرک‌های غیرمستقیم یا Indirect تقسیم می‌کنم.

محرک‌های دسته اول، محرک‌هایی هستند که گیرنده‌های عصبی در ما را مستقیماً تحریک می‌کنند و تجربه ما از این محرک‌ها تجربه‌ای حقیقی است. این دسته از محرک‌ها عبارتند از نور، صوت، گرما، سرما، فشار، ارتعاش و غیره. در مقابل این دسته از محرک‌ها، محرک‌هایی که آنها را

محرک‌های غیر مستقیم خواندیم، آنهائی هستند که گیرنده‌های عصبی در ما را یعنی گیرنده‌های محیطی را مستقیماً تحریک نکرده‌اند و آنها را چه بسا که هرگز تجربه نکرده باشیم.

مثلاً همه ما از حشره‌ای گزنده و خطرناک پرهیز می‌کنیم، اما این دوری کردن ما الزاماً به این دلیل نیست که نیش دردناک آن حشره را تجربه کرده باشیم. دروی کردن ما از این محرک موزی و آزار دهنده به سبب اطلاعاتی است که درباره عوارض حاصل از گزش آن حشره در مغزمان ثبت و ضبط کرده‌ایم. به عبارتی دیگر با وجودی که آن حشره هرگز با ما تماسی نداشته است، اما ما به کمک دو مکانیسم اساسی و عمده در مغزمان که یکی فراگیری یا Learning است و دیگری فراخوانی یا Recalling، توانسته‌ایم که یک پرتره یا الگوی کامل از آن حشره را به همه خصیصه‌هایش از شکل و اندازه‌اش گرفته تا کیفیت گزش و خطرات سمی آن در مغز حک بکنیم و قادریم هر لحظه این پرونده را از بایگانی مغز بیرون کشیم و مرور کنیم.

اگر بخواهیم کیفیت کار مغز را در رابطه با این دو مکانیسم و چگونگی اصلاحاً Coding و Processing مغز شرح دهیم، مسلماً بحث به دست اندازه‌های تکنیکی خواهد افتاد که از ظرفیت این سخنرانی خارج است. همین قدر اشاره می‌کنم که مغز انسان وقتی اطلاعاتی را درباره محرک‌های حسی دریافت می‌کند، حالا خواه به طور مستقیم و از طریق تماس مستقیم با آنها و چه بطور غیر مستقیم، این اطلاعات حسی را با توجه به خصیصه‌های مشابه و غیر مشابه در لایه‌های ویژه‌ای بایگانی می‌کند و به صورت مدارهای حسی در می‌آورد.

این قابلیت مغز در رابطه با یادگیری و ثبت اطلاعات درباره محرک‌های حسی در اطراف‌مان سبب شده است که عکس‌العمل ما نسبت به محرک‌های حسی تابعی از کیفیت اطلاعاتی شود که در رابطه با آن محرک فرا گرفته‌ایم و به همین دلیل هم هست که عکس‌العمل عاطفی و یا رفتاری در دو انسان نسبت به یک محرک حسی مشترک، الزاماً مشابه نیستند.

برای مثال اگر در همین سالن و در مقابل شما، تابلویی را قرار دهند که بر روی آن رنگ‌های مختلفی از بنفش تا قرمز یعنی بنفش، سبز، آبی، زرد، نارنجی و قرمز را قرار دهند و از شما بخواهند که مثلاً رنگ قرمز بر روی این تابلو را نشان دهید، می‌بینیم بدون استثناء همه بر یک رنگ انگشت می‌گذارند. ولی حالا اگر از شما بخواهند که رنگ مورد علاقه خودتان را نشان دهید، آن وقت می‌بینیم بر رنگ‌های مختلفی انگشت می‌گذارید. چرا، برای اینکه با وجودی که رنگ‌های مختلف بر روی تابلو که چیزی جز ترکیبی از طول موج‌های مختلف Electromagnetic

Radiation نیستند، گیرنده‌های عصبی در شبکیه چشم همه شما را با یک شدن تحریک کرده است. اما چون اطلاعات، تجربه‌ها و احیاناً خاطراتی که در رابطه با رنگ‌های مختلف، چه بسا از کودکی و نوجوانی در مغز هر کدام از شما ثبت و بایگانی شده‌اند، الزاماً با یکدیگر مشابه نیستند، در نتیجه هر کس رنگی را انتخاب می‌کند که به دلیل این اطلاعات برایش دلچسب‌تر و قشنگ‌تر است و آن را رنگ مورد علاقه خود می‌داند.

حالا خواه ما کسی یا چیزی را دوست داشته باشیم و یا عاشقش باشیم، قدر مسلم این است که آن چیز و یا آن کس را به عنوان یک محرک حسی تجربه کرده‌ایم و اطلاعات و خصیصه‌های وابسته به آن را در مغز ثبت و ضبط نموده‌ایم. به کلامی دیگر الگویی از آن محرک بر صفحه ذهن تصویر شده است. آنچه در این الگو نقش کلیدی بازی می‌کند، اطلاعات وابسته به آن محرک است، دقیقاً مثل همان مثالی که درباره رنگ مورد علاقه زدیم.

اما تنها تفاوتی که میان احساس دوست داشتن و احساس عشق وجود دارد، این است که زمان لازم برای ترسیم الگویی که احساس دوست داشتن را تولید می‌کند کمتر از زمانی است که برای ترسیم الگویی که عشق را می‌آفریند، لازم است.

تشکیل و معماری الگویی در مغز که موجب تبلور احساس عشق در ما شده است، چه بسا که از سال‌های کودکی و نوجوانی آغاز شده است و خشت و گل آن را فراگیری‌های اخلاقی، سنتی، فرهنگی و اجتماعی و یا به اصطلاح فولکلوریک و Sociocultural تشکیل داده‌اند. به همین دلیل هم الگویی که مردی از زن ایده‌آل خود و یا زنی از مرد ایده‌آل خود در ذهن تصویر کرده‌اند، الزاماً در همه یکسان نیستند، چرا که عناصر سازنده از شخصی به شخصی دیگر تفاوت می‌کند.

خلاصه تعریف پدیده یا بازتاب عشق از دیدگاه علمی یعنی مشابهت و تطابق کامل موجودیتی حقیقی در دنیای اطرافمان با موجودیتی مجازی در ذهنمان که از پیش ساخته و پرداخته شده است. این از پیش ساخته شدن الگوی عشق از اهمیت زیادی برخوردار است، چون احساس و عواطفی که نسبت به آن ابراز می‌کنیم در روند زمان تشکیل می‌شود.

فیزیولوژیست‌ها معتقدند که هر کاری که انجام می‌دهیم یا موجب احساس شادی و تشویق یا Pleasure and Reward و یا موجب ناشادی و درد یا Displeasure and Pain در ما می‌شود. هر بار که ما محرکی را حالا خواه حقیقی باشد و یا مجازی، تجربه می‌کنیم خصیصه‌های موجود در آن محرک گیرنده‌های عصبی در مغز ما را تحریک می‌کنند و در نتیجه یک سری واکنش‌های

فیزیولوژیکی در ما تولید می‌شود. مثلاً وقتی شما با محرکی ترسناک روبرو می‌شوید، اطلاعاتی که درباره خصیصه‌های آزار دهنده و نامطبوع در آن محرک در ذهن ثبت کرده‌اید، فراخوانی می‌شوند و امواج یا Signals به بخش‌های مربوطه در مغز ارسال می‌کند و یک سری تغییرات فیزیولوژیکی در بدن بوجود می‌آید که آنها را احساس می‌کنید. مثل افزایش ضربان قلب، تغییر در ریتم تنفسی، تغییر در فشار خون، خشک شدن دهان به سبب کاهش بزاق، پدیدگی رنگ صورت و غیره که درک ما از این تغییرات در واژه ترس خلاصه می‌شود.

حالا شما ممکن است برعکس با محرکی مطبوع و دلچسب روبرو شوید و به همین ترتیب یک سری تغییرات دیگری در خود احساس می‌کنید که آن را در واژه شادی و خوشحالی یا تشوق قرار می‌دهید. حالا وقتی شما در روند زمان با دیدن و شنیدن و تجربه کردن از محرک‌های زنده اطراف خود، الگویی را در ذهن تصویر می‌کنید که فراخوانی آن در هر لحظه موجب انبساط خاطر و کشش شما به سوی آن می‌شود، در حقیقت نوعی عشق نسبت به آن محرک حتی مجازی را تجربه کرده‌اید. یا به کلامی دیگر، مستوره یا نمونه‌ای از او را که می‌جوئید با خود دارید و نمی‌دانید کی و کجا، شاید شبی یا روزی کسی را ببینید که دقیقاً عکس برگردان الگویی است که به مرور در ذهن حک کرده‌اید و در طول سال‌ها با خود به هر کوی و برزنی برده‌اید تا عاقبت آن را یافته‌اید. این همان عشق است، عشقی که چه قصه‌ها و حماسه‌هایی جاویدان آفریده است. شاید در فرصتی دیگر که افتخار حضور در این جمع را داشته باشم با شما از احساس دلتنگی یا Missing که بازتابی مایه گرفته از عشق است، صحبت کنم تا بدانیم چرا غم عشق برخلاف آن که نام غم دارد اما شیرین و پر حلاوت است.

نقش هر پرده که زد راه به جایی دارد
که خوش آهنگ و فرج‌بخش هوایی دارد

مطرب عشق عجب ساز و نوائی دارد
عالم از ناله عشاق مبادا خالی

سماع صوفیان

رضا قاسمی

چراغ دل به نور جان برافروخت

پا بر سر بساطِ حدوث و قدم زدیم
تا از وفا برابر معشوق دم زدیم
از عشق خیمه فوق وجود و عدم زدیم
تا سگه‌های عشق و صفا را رقم زدیم
از ذوق تا بنای من و ما به هم زدیم
از مُلکِ دل به عشق ره کیف و کم زدیم
از بحر "لا" به ساحل "إلا" علم زدیم
ما جز حدیث دوست زد دفتر قلم زدیم
ما در دیار مهر و محبت قدم زدیم

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

تا در دیار مهر و محبت قدم زدیم
نقش خیال غیر بشستیم از ضمیر
با صدق پرده‌های تعین شکافتیم
افزود بر عیارِ زر نقد ممکنات
بنیادگشت کاخ محبت به دست شوق
عقل تمیز مذهب و ملت گذاشتیم
رستیم از مهالک کثرت به یاد دوست
در خانقاه مهر و وفا جای بحث نیست
تا مهر روی یار شود "نوربخش" جان

دوستان ارجمند

با نام نامی حضرت حق، سروده‌ای عرفانی زیر عنوان "کاخ محبت" اثر طبع وقادّ پیرطریقتم روانشاد جناب دکتر جواد نوربخش کرمانی (نورعلیشاه) را که سه ماه پیش خرقه تهی کرد و از گلخن فنا به گلشن بقا پر کشید. به عنوان گرامیداشت خاطره آن بزرگوار، سر لوحه عرایضم قرار داده و به شما مهربانان سلام می‌کنم و لطف گردانندگان انجمن ادب و هنر شعبه انگلستان را صمیمانه سپاس می‌گذارم که برای ششمین بار فرصت ادای سخن در این مجمع فرهنگی را به این فقیر ارزانی داشته‌اند.

در سخنرانی‌های سنوات و ادوار پیشین انجمن به ترتیب پیرامون: جهان بینی مولانای بلخ، عرفان سعدی، پایگاه عشق در عرفان ایران، سیر تصوّف و ادبیات صوفیانه در گذر زمان و سرانجام

در سال ۲۰۰۶ پیرامون "تمثیل در مثنوی" خدمت شما عزیزان عرایضی داشتم و امسال که دوباره لطف دوستان برگزار کننده شامل حال شده و به این دوره انجمن فرا خوانده شدم، اندیشیدم پیراهن موضوعی عرض سخن کنم که معنا و مفهوم و فلسفه آن برای طیف جوان و پژوهنده حاضر در این جمع ممکن است چندان روشن نباشد و الاً اهل دل و فرهیختگان حاضر در این مجلس از کیفیت و رمز و راز آن کم و بیش آگاهند و عرایضم در محضر آنان چه بسا تکرار مکرر باشد.

سخن درباره "سماع صوفیان" است و اینکه سماع چیست و در اصطلاح صوفیه چه معنا و مفهومی دارد و چگونه است که عارف نام آور سده هفتم و هشتم هجری قمری، ابوالمکارم علاءالدوله سمنانی، می‌سراید:

این وجد و سماع ما مجازی نبود	وین رقص که می‌کنیم بازی نبود
با بی‌خبران بگو که ای بی‌خبران	بیهوده سخن به این درازی نبود

در این رباعی، عارف بزرگ چند اصطلاح را به کار گرفته که یکی "وجد" و دیگری "رقص" در متن سماع و اشاره به "مجاز" در برابر "حقیقت" است. این اصطلاحات را باید شکافت تا معلوم شود سماع چیست و فلسفه آن از چه قرار است؟

سماع در لغت به معنای شنود و شنیدن است، و در اصطلاح صوفیه گوش دل فرا داشتن به اشعار و الحان و نغمه‌ها و آهنگ‌های موزون عرفانی است در حال جذب و بیخودی. به عبارت دیگر وقتی صوفی تحت تأثیر اشعار و الحان پر شور عرفانی قرار می‌گیرد و عشق به جمال مطلق و شوق لقای حضرت حق در وجود او غلبان می‌یابد بی‌اختیار بر می‌خیزد و به دور خود می‌چرخد و با این چرخش و گردش در حال بیداری دل، پشت پا به هر دو جهان می‌زند و جز حق همه چیز را به فراموشی می‌سپارد و به آتش عشق می‌سوزاند.

همه می‌دانیم یا باید بدانیم که عالم ملکوت عالم حسن و جمال است و هر جا حسن و جمال است، تناسب است. بنابراین هر چه موزون است از تناسب بهره دارد و لذا نموداری از عالم ملکوت است. لذا سماع واقعی همان که به "رقص دراویش" تعبیر می‌شود. در صورتی که آداب و شرایط سماع در آن ملحوظ باشد راهی به سوی ملکوت اعلی دارد. به این صورت که استماع اشعار و نغمه‌های موزون دل‌های صوفیان را به مصداق حدیث "إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ"

یعنی به درستی که خداوند زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد، متوجه بارگاه ملکوتی حضرت حق می‌سازد و به وجد می‌آورد و به سماع می‌پردازد.

شیخ شطّاح روزبهان به قلی شیرازی عارف بزرگ سده ششم هجری قمری در "رسالة القدس" پیرامون سماع می‌فرماید: «سماع، سماع حق است، سماع از حق است، سماع بر حق است و سماع در حق است و سماع با حق است. که اگر کسی یکی از این اضافات با غیر حق کند کافر است».

از شما عزیزان پوزش می‌خواهم که ناگزیرم برای توجیه مطلب جا به جا از آثار منظوم و یا منثور عرفای بزرگ شاهد مثال بیاورم تا مطلب بهتر روشن شود.

روزبهان در همان "رسالة القدس" به توضیح بالا اضافه می‌کند که: «در مجلس سماع صوفیان هر کس خود را بیند (یعنی خودبین باشد) لایق سماع نیست و سماع جز کاملان را نشاید». کاملان کیانند؟ کاملان، عاشقان صادق‌اند که از هر لحنی ندای حق شنوند و از هر نغمه‌ای دعوت و اشارتی از معشوق به گوششان رسد و حالتی در آنان پدید آید که دیگر مجلس و محبس، خانقاه و خرابات، جمع و فرد برایشان معنا و مفهومی ندارد بلکه در هر حال و در هر جا جلوه‌ی یارشان در نظر و آهنگ جانانشان در گوش است. آنگاه بر موج تندخیز سماع نشینند و زمانی در دریای فنا ترک هستی کنند.

گاهی مانند سرسلسله عارفان حضرت مولی علی علیه السلام، از صدای ناقوس کلیسا نغمه: "سبحان الله حقاً حقاً ان المولى صمداً یبقی" شنوند. از آن حضرت روایت شده است که وقتی در رهگذری صدای ناقوس کلیسا شنید به همراهان فرموده می‌دانید این ناقوس چه می‌گوید؟ گفتند نه. فرمود: "سبحان الله حقاً حقاً ان المولى صمداً یبقی". و یا چون شبلی عارف قرن سوم و چهارم هجری قمری (به روایت تذکرة الاولیای عطار) وقتی زیر درختی صدای کوکوی فاخته‌ای را شنید هوهو گویای به رقص و سماع پرداخت. از وی پرسیدند این چه حالتی است؟ گفت فاخته‌ای بر درخت کوکو می‌گوید من نیز هماهنگ با او هوهو می‌زنم.

یا چون ابوسعید ابوالخیر عارف نام آور قرن پنجم به صدای ناقوس کلیسا به سماع می‌پردازد. یا همانند شیرین مغربی عارف قرن هشتم هجری از صدای چرخ آبکش چاه ندای الله الله می‌شنوند و به وجد می‌آیند. یا مانند مولای بلخ در بازار زرکوبان از صدای تق تق چکش آنان به وجد می‌آید

و در میانه بازار ناخودآگاه به سماع می‌پردازد. چنین است سماع عارفان کامل و عاشقان صاحب‌دل. لذا میرحسین هروی در رساله "کنز‌الرموز" (گنجینه اسرار) پیرامون سماع می‌سراید:

خوب گفتند آن خداوندان حال	نیست نفس زنده را این می حلال
صد هزار آشفته اینجا گمره است	مبتدی را زین سخن دوری به است
نی سماع اندیشه طبع و هوی است	تا برون نایی از این درکی رواست
این مفرح بهر هر مخمور نیست	لایق آن جز دل پر نور نیست
این طریق پاکبازان خداست	نی محلّ مُشْتِ زَرِقِ بی‌حیاست

پیوند سماع با موسیقی

از آنجا که سماع با موسیقی پیوندی ناگسستنی دارد، اجازه می‌خواهم که در آغاز سخن اشاره داشته باشم به نقش کارساز تصوّف در حفظ و اشاعه موسیقی سنتی و اصیل.

همه می‌دانیم که موسیقی ایرانی در درازای تاریخ گرفتار تضاد میان روحانیون قشری و صوفیه بوده است ولی با حمایت ایرانیان اندیشمند و صاحب ذوق و عرب‌های ایران دوستی که شیفته فرهنگ ایرانی شده بودند، همچنین سلاطین ترک که موسیقی دانان زرتشتی و کلیمی و مسیحی را تأیید می‌کردند، موسیقی سنتی ما حفظ و کم‌کم متحوّل شد. به ویژه آن که صوفیان در ایجاد این تحوّل نقش اساسی داشتند. با این تفاوت که صوفیه یک اساس روحانی و معنوی برای اشاعه موسیقی سنتی و ترویج آن بنیاد گذاشتند و موسیقی سنتی را بارور ساختند.

موسیقی تا قبل از سلطه اعراب بر ایران در دربار شاهان ساسانی پایگاه مهمی داشت و پس از سقوط دولت ساسانی توسط زردشتیانی که به دین اسلام گرویده بودند، حفظ شد. بگذریم از تحوّل موسیقی در دربار خلفای اسلامی که خود مبحث جداگانه‌ای است. ولی تأثیر موسیقی دربار ساسانی، در موسیقی رایج دربار خلفای اسلامی قابل انکار نبود. چنان که اگر یکی از درباریان ساسانی از دوران خود به دوران عباسیان منتقل می‌شد و به دربار بغداد می‌رفت دگرگونی محسوسی بین موسیقی دربار ساسانی و خلفای عباسی احساس نمی‌کرد. تنها چیزی که به گوش وی نامأنوس می‌آمد آهنگ‌های جدیدی بود که بر اساس اوزان عربی ساخته شده بود، همان احساس را کسی داشت که هرگاه فرضاً از بین‌النهرین به خراسان و ماوراءالنهر می‌رفت، در دربار سامانیان موسیقی رایج را با ذوق خود کاملاً آشنا می‌یافت.

با وجود آن که نمی‌توان از نقش خلفا و سلاطین دنیای اسلام در اشاعه موسیقی سنتی ایران غافل بود ولی باید توجه داشت که صوفیان به موسیقی نوع جدیدی که به سرعت در چارسوی دنیای اسلام راه پیدا کرده بود، روحی تازه دمیدند و موسیقی را به عنوان وسیله‌ای برای بیان حالات معنوی و روحی خود به کار گرفتند و مضامین "عشق" و "شراب" و "شاهد" و غیره را که در اشعار موسیقی درباری خلفا و سلاطین متداول بود به عنوان نمادها و مظاهر معنوی به کار بردند و شاعران عرب زبان صوفی مانند ذرالتون مصری (قرن نهم میلادی) که خود مرشد صوفیان بوده و ابن فارض (قرن ۱۳ میلادی) در شعرهای خود که در مجالس صوفیه خوانده می‌شد از همان نمادها بهره گرفتند.

مطالعات و تحقیقات گروه "اخوان الصفا"، در قرن چهارم هجری، (صوفیان محقق که مرکز فعالیت آنها، بصره بوده و خود را از اهالی شرق ایران می‌دانستند)، در مورد صداشناسی بسیار جالب بود و پژوهش‌های آنان در ایجاد تحولات موسیقی مشرق زمین سهم به سزائی داشته است. دانشمندان مسلمانی مانند فارابی و ابن سینا، که هر دو عارف مسلک بودند در مورد نقش موسیقی در زمینه درمان روحی بیماران و تصفیه روح، رسالاتی نوشته‌اند. به ویژه ابن سینا معتقد بود که در موسیقی ایرانی و ماوراءالنهر ریتم‌هایی وجود دارد که موجب تسکین و آرامش روح است. ابونصر فارابی، بزرگترین دانشمند ایرانی در قرون وسطی (قرن سوم و چهارم هجری) و مؤلف کتاب‌های متعدد (بیش از صد جلد)، از جمله کتاب "الموسیقی الکبیر" با تبحری که در علوم تجربی داشته، هنر موسیقی را با نظر صوفیانه "وحدت وجود" تلفیق داده و موسیقی متعادل به وجود آورده است. به طور کلی می‌توان گفت که هنرمندان و دانشمندان صوفی مسلک زیر بنای دانش جدید صدا شناسی را در موسیقی بنیاد کرده و نمونه‌هایی از موسیقی صوفیانه را در چارچوب موسیقی عصر خود به علاقه‌مندان عرضه داشته‌اند که موجب گسترش و پیشرفت موسیقی روحانی شده است.

در دوران قاجار، ما شاهد رواج موسیقی سنتی هستیم که عامل عمده آن وجود تصوف و افکار صوفیانه بوده و اکثر موسیقی دانان و نوازندگان شهره آن دوران وابسته به یکی از سلسله‌های تصوف بوده‌اند. و "انجمن اخوت" که ظهیرالدوله مرید صفی علیشاه و داماد صوفی مسلک ناصرالدین شاه، پایه گذار آن بود و تا پایان عمر رژیم گذشته نیز بر پا و بر جا بود. مرکز تجمع هنرمندان صوفی مسلک و رجال و دولتمردانی بود که گرایش‌های عارفانه داشتند.

میرزا محمد تربتی ملقب به مشتاقعلی شاه، از بزرگان و مشایخ سلسله نعمت الهی که در سال ۱۲۰۶ هجری قمری به فتوای ملا عبدالله امام مسجد جامع کرمان به دست اجامرو اوباش شهید شد، از موسیقی دانان برجسته عصر خود بود که صدای دلنشینی داشت و سه تار می نواخت. وی یک سیم به سه تار اضافه کرد که بعدها مورد استفاده موسیقی دانان عصر قاجار قرار گرفت که هم اکنون به عنوان "سیم مشتاق" معروف است و موسیقی دان صوفی مسلک دیگری به نام درویش خان سیم پنجمی به تار اضافه کرد.

در اوائل قرن نوزدهم، مرحوم علی اکبر شیدا که مردی وارسته و از دنیا بریده و صوفی مسلک بود، تأثیر به سزائی در تجدید حیات موسیقی سنتی ایرانی داشت. او علاوه بر تسلط به موازین موسیقی و نوازندگی سه تار، شاعر برجسته‌ای بود و ترانه‌های دلپذیری از او به یادگار مانده است. معروف است که شب‌ها در حین عبادت و تهجد شعر می‌سرود و ترانه‌های ماندنی خود را خلق می‌کرد.

به طور کلی اکثریت موسیقی دانان بزرگ دوره قاجار، صوفی بودند یا به نوعی تمایلات عارفانه داشتند. برادران میرزا حسین قلی و میرزا عبدالله گرایش‌های عارفانه داشتند و به همین انگیزه همراه با درویش خان به سود سازمان‌های خیریه و افراد بی بضاعت کنسرت می‌دادند. باید به یاد داشت که تصوف همیشه و در همه حال حامی موسیقی بوده است و صوفیان در معرکه تبلیغات متعصبانه ملاهای قشری، همیشه به یاری موسیقی شتافته‌اند و حتی گاهی جان خود را در این راه از دست داده‌اند که نمونه آن قتل فجیع مشتاقعلی شاه است. که این بنده زندگانی پر از رنج و درد او را در شماره ۱۳ "فصل نامه صوفی" مورخ زمستان ۱۳۷۰ شمسی طی نوشتار مفصلی به قلم آورده‌ام. تصوف نه تنها سرچشمه فیاضی برای حفظ و اشاعه موسیقی اصیل در کشورهای اسلامی بوده، بلکه باعث غنای فولکلورهای محلی هم بوده است. یعنی صوفیان ترانه‌هایی را که با لهجه و آهنگ‌های محلی در مناطق مختلف وجود داشته، به صورت آهنگ‌های صوفیانه در آورده و به آن جنبه عمومی داده‌اند. و در پایان این بخش از گفتار نقش خانقاه‌ها و مراکز تجمع صوفیان را در حفظ موسیقی اصیل ایرانی از نظر دور نباید داشت و سماع یکی از جلوه‌های این نقش کار ساز است که به آن می‌پردازیم:

صوفیه به دو نوع سماع معتقدند: سماع نفس و سماع عشق

از آنجا که نوعاً و اصولاً سماع با موسیقی آهنگین و به اصطلاح فزنگی با ریتم (Rhythm) توأم است، در گذر زمان بعضی بی خبران از رموز سماع و پیروان نفس از سماع عاشقان تقلید کردند. بنا به حدیث نبوی من تَشَبَّهُ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ (هر که خود را به قومی تشبیه کرد از آنان است) به سماع روی آوردند تا حَظَّ نفس بُرده و بر رونق مجلس و لطف خلوت خود بیفزایند و از آن زمان بود که سماع نفس یا سماع قراردادی پدیدار شد. کیفیتِی که به کلی از سماع عشق متمایز است. مولانای بلخ، یکی از پیشگامان بلند پایه سماع عاشقانه و پایه گذار مکتب عرفان مولویه در مذمت سماع نفس در دفتر اول مثنوی می فرماید:

بر سماع راست هر کس چیره نیست	طعمه هر مرغکی انجیر نیست
خاصه مرغ مرده پوسیده‌ای	پُرخیالی اعمی ^۱ بی دیده‌ای

بگذریم، از این که در قرون و اعصار بعد جماعتی که خود را وابسته به طریقت مولویه می دانسته و درویش می خوانند، در فصل معینی از سال که مصادف با عرس و صعود مولاناست (معمولاً در شب هفدهم دسامبر) در کنار تربت و مزار مطهر او به سماع نفس می پردازند و با حرکات نمایشی به جلب جهانگرد و کسب منفعت می کوشند که در آن باره سخن خواهیم گفت. مبشران و مدعیان سماع نفس کوشیده اند این نوع سماع را با مبانی عقل و شرع تطبیق دهند و موارد حلال و حرام بر آن برشمارند و روایات بافند و اخبار پردازند که به یک مورد آن اشاره می کنم.

در کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین محمود کاشانی صفحه ۲۰۱ آمده است: «از انس مالک (یکی از صحابه رسول خدا محمد مصطفی (ص) نقل است که روزی نزد پیامبر بودیم که جبرئیل امین نازل شد و گفت: ای پیغمبر، بینوایان امت تو پانصد سال قبل از توانگران به بهشت می روند. رسول خدا شاد شد و فرمود: آیا بین شما کسی است که آواز بخواند؟ عربی بدوی گفت: آری. رسول فرمود: بیا و بخوان. و او چنین خواند:

فَد لَسَعَت حَيَّةُ الْهُوَى كَيْدِي	فلا طيب لها ولا راق (راقی)
إلا الحبيب الذي شغفت به	فَعِنْدَهُ رَقِيَّتِي وَتَرِياقِي

^۱ اعمی = نابینا

یعنی: عشق چون ماری گزنده جگر مرا به رنج آورد و این درد را نه طبیعی است و نه افسونگری که مداوا کند. تنها طبیب و افسونگر من همان معشوق من است که دلباخته اویم. افسون و پاد زهر من هر دو اوست. (با شنیدن این شعر که با لحن خوش خواند شد)، رسول خدا (ص) به وجد آمد و یاران نیز به شعف آمدند. ردای رسول خدا از شدت وجد از شانه مبارکش افتاد. چون مراسم سرور پایان یافت و هر یک به جای خود قرار گرفتند، معاویه گفت: ای رسول خدا چه سرگرمی خوبی بود. حضرت فرمود: چه می‌گوئی ای معاویه! کسی که در حال سماع از نام دوست خود به وجد نیاید، بزرگوار نباشد. پس پیغمبر ردای خود را به چهار صد پاره کرد و هر پاره‌ای را به یکی از حاضران مجلس بخشید».

این روایت مجوزی شد برای بعضی از صوفیان که در مجلس سماع جامه درانی کنند و هر پاره‌ای را به رسم تبرک به یکی از حاضران مجلس دهند. آن جماعتی از صوفیان که می‌خواستند پای دین را به مجلس سماع بگشایند از این روایات بهره بردند و حال آن که نیک می‌دانیم که تغنی و موسیقی در اسلام، (جز در موارد خاص، آنهم با شرایط و وسایل محدود روا نیست). بسیاری از عرفا برای سماع، مراتب و مقامات گوناگون قائل شده‌اند که ورود به تعاریف هر یک و تقسیم بندی هر کدام سخن را به درازا می‌کشاند که به یک مورد آن یعنی نظریه شیخ روزبهان بقلی اکتفا می‌کنیم که می‌فرماید:

سماع بر سه قسم است: قسمی عام راست و قسمی خاص را و قسمی خاص‌الخاص را. عام سماع را به طبیعت شنوند، خاص به دل شنوند، خاص‌الخاص به جان شنوند. به طور کلی باید گفت که نوعی از سماع برای مریدان و مبتدیان است که از سماع احوال خوب و خوش تمناً دارند (حال کیفیتی است که بر دل سالک وارد می‌شود و سپس زایل می‌گردد مانند طرب و اندوه یا قبض و بسط).

سماع نوع دوم برای راستان است که از آن "وقت" می‌طلبند و "وقت" حالتی است که برای سالک پیش می‌آید که در آن از گذشته و آینده فارغ می‌شود.

سماع نوع سوم برای عارفان است که در طریقت استقامت می‌ورزند و آنچه را که در حالت سماع از حرکت و سکون بر دل‌هایشان می‌گذرد به یاد خدا ترجیح نمی‌دهند. آنان از علائق دنیا و مزایای آن بریده‌اند و سماع ایشان با دلی پاک صورت می‌گیرد و لذا به خدا نزدیک‌ترند.

مسأله حرام و حلال سماع

مسأله حرام و حلال در سماع، هنگامی پیش آمد که سماع حقّ به سماع خلق آمیخته شد و از خاص‌الخاص برای خاص و عام تجویز گردید و به فرموده روانشاد دکتر نوربخش، اختیار امر از دست عشق بیرون شد و در کف مصلحت جوی عقل قرار گرفت. آنگاه عقل از بیم فتنه نفس خطّی به میانه کشید و حلال و حرام سماع را مشخص کرد. کم نیستند فقیهان و عارفانی که به حرام و حلال بودن سماع پرداخته‌اند و فرق آن دو را مطرح کرده‌اند که نام آورترین آنها، امام ابو حامد محمد غزالی است.

غزالی طوسی حکیم تشرع دوران سلجوقی و نخستین شخصیتی که در تاریخ اسلام عنوان "حجّة الاسلام" به او تعلق گرفت. کسی که در فقه و حکمت و علم کلام در قرن پنجم هجری سرآمد عصر خود بود و به مخالفت با فلسفه شهرت داشت. و کتاب "تهافت الفلاسفه" را در ردّ بر آراء فیلسوفان به عربی نوشت. در اواخر عمر بر اثر سیر و سلوک که حاصل سفرهای متعدّد او بود، نوشتارها و گفتارهایش چاشنی عرفان پیدا کرده بود و در همین راستا به مسأله سماع پرداخت. و در جلد یکم کتاب "احیاء العلوم" خود سماع را به حرام، مکروه و مباح و مستحب تقسیم می‌کند و می‌نویسد:

- سماع بر نوجوانان و کسانی که شهوت بر آنان غالب است، حرام است، زیرا سماع خصال ناپسندیده‌ای که بر روح و جسم آنان مسلط است، تحریک و تقویّت می‌کند.
- سماع بر آنان که این امر عادت آنان شود و همیشه برای سرگرمی بدان مشغول شوند مکروه است.
- سماع برای سالکی که جز لذّت بردن از صدای خوش و آهنگین بهره ناپسندی نمی‌گیرد، مباح است.
- و در آخر، سماع برای کسی که محبّت خدا بر اثر سماع در وجود او فزونی یابد و او را جز به صفات پسندیده تحریک نکند، مستحب است.

اینجا این سؤال مطرح است که چرا غزالی اشاره و اسمی از "سماع واجب" نبرده است؟ در محاوره‌ای از پیرو استاد طریقتی‌ام روانشاد دکتر نوربخش این موضوع را پرسیدم. پاسخ فرمود: شاید بتوان چنین پنداشت که سماع واجب به تعبیر و نظر غزالی از حیطة عقل و کلام خارج بوده و

ابوحامد آن را برای عاشقان واصل به حقّ یا خاص‌الخاص محفوظ داشته است. ولی گمان خود این فقیر آن است که اصولاً غزالی به سبب آن که شدیداً متشرع بوده و به همین جهت هم به او لقب "حجّة الاسلام" داده بودند به سماع چندان نظر التفاتی نداشته و به وجوب و ضرورت آن از بیم آن که سالک را از خود بی خود و از یاد خدا غافل کند معتقد نبوده است. والاّ چه علت داشت که در تقسیم بندی سماع، سماع واجب را مطرح نکند؟

مؤید این مطلب، نظر امام محمد غزالی بر پرهیز از ذکر آیات قرآنی در سماع است و دلایلی که در کتاب "احیاء العلوم" راجع به این موضوع آورده و مورد توجه اهل سماع هم قرار گرفته و در وقت سماع از تلاوت قرآن می پرهیزند و به جای آن اذکار و اشعار عارفانه ترنم می کنند.

دلیل غزالی بر پرهیز از ذکر آیات قرآنی در سماع این است که:

سماع از آیات قرآن وجد بسیار پدید می آورد و مردم بسیاری از سماع قرآن مدهوش شده و عده ای در حال سماع جان باختند. پس از آن پرهیز باید داشت.

غزالی در همان کتاب نظر جمله صوفیان را با رأی خود موافق یافته و می گوید:

اما صوفیان به دلایل زیر به جای خواندن قرآن از اذکار و اشعار استفاده می کنند:

۱- همه آیات قرآن با بعضی حالات عاشقان مناسب ندارد.

۲- قرآن را مردم مسلمان داند و خوانند و هر چه زیاد شنیده شود، در بیشتر احوال به دل شور ندهد.

۳- بیشتر دل ها را تا به اوزان و الحانی تحریک نکنند در شور نیفتد و برای این است که تنها بر آواز خوش و آهنگین سماع کنند. برای قرآن نشاید که آهنگ های موسیقائی تنظیم و اجرا کرد.

۴- الحان را نیز با آهنگ هائی مانند طبل و دف همراه می سازند تا اثر آن بیشتر شود و با قرآن نمی توان چنین کرد.

۵- هر که را حالی است و حریص است تا بیتی و کلامی موافق حال خود بشنود و چون موافق حال وی نبود گوید این مگوی و دیگر بگوی و با کلام خدا چنین (بگو مگو) نشاید کرد.

آداب سماع

صوفیه در زمینه آداب سماع متفق القولند که:

۱- تا حال سماع نیاید سماع جایز نیست

- ۲- سماع را نباید عادت خود ساخت (چون عادت به سماع مانند هر عادت نكوهیده و ناپسند است)، پس سماع را باید دیر به دیر کرد تا حرمت و شوکت آن از دل نرود.
- ۳- در سماع باید پیرطریقت یا شیخ طریقت حاضر باشد.
- ۴- عوام و اغیار نباید در مجلس سماع حضور داشته باشند.
- ۵- با خواننده و دف زن و نی نواز سماع، به احترام باید بود.
- ۶- طبع سماع کننده باید از لهو و لعب دور باشد.
- ۷- تکلف در سماع نباید کرد.
- ۸- اگر قوت و توان سماع نباشد، نباید در آن مبالغه کرد.
- ۹- در حالت سماع به هنگام حرکات و هیجانات نباید از کسی چشم یاری داشت و اگر یاری کنند نباید منع کرد.
- ۱۰- در سماع دیگران جز با اجازه پیرطریقت یا شیخ خانقاه نباید دخالت کرد.
- ۱۱- در مجلس سماع به چیزی یا به جایی تکیه نباید داد و این اشاره است به آن که در این مجلس عارفانه جز به حضرت حقّ به چیزی و کسی متکی نباید بود.
- ۱۲- در مجلس سماع از دیگران تقلید نباید کرد.
- ۱۳- مبتدیان را بی اجازه شیخ خانقاه در سماع راه نباید داد.
- ۱۴- سماع کننده باید دلش از شهوات به دور و از صفای عبادت پر نور باشد.
- ۱۵- سماع کسانی که از حال باطن بیگانه اند و در دل با حضرت حقّ حالی ندارند، نفسانی و ناقص است. به عبارت دیگر کسی که به تحریک نفس، سماع کند فاسق است. سماع جز برای کسانی که نفس شان مُرده و دلشان زنده است، جایز نیست.
- ۱۶- در مجلس سماع، باید با ادب و سکون و وقار نشست. همه باید سر در پیش افکنند و مشغول ذکر قلبی باشند و در یکدیگر ننگرند و همچنان که در تشهد نماز نشینند، همه دل با حقّ دارند.
- ۱۷- خواننده و دف زن و نی نواز مجلس سماع، باید صوفی و اهل درد باشند و برای مزد در مجلس نیایند و این کار را وسیله امرار معاش قرار ندهند. به طور کلی سماع را با یاران همدرد باید کرد.

شیخ اجل سعدی که شیفته عرفان عاشقانه بود راجع به سماع عرفانی چنین می فرماید:
 مگر مستمع را بدانم که کیست نگویم سماع ای برادر که چیست

گر از بُرَجِ معنی پَرَدِ طیر او
وگر مرد لهواست و بازی و لاغ^۱
جهان پُر سماع است و مستی و شور
پریشان شود گُل به باد سحر
فرشته فرو ماند از سیر او
قوی تر شود دیوش اندر دِماغ
ولیکن چه بیند در آئینه کور
نه هیزم که نشکافدش جز تَبَر

عارفان به حقّ معتقدند که در سماع سه عامل را باید در نظر گرفت: زمان، مکان، یاران. **زمان:** هرگاه دل به چیزی مشغول باشد، یا وقت نماز، یا وقت طعام، یا زمانی که معده از طعام پُر است، سماع جایز نیست.

مکان: در کوی و برزن و جاهای تاریک و ناهمواره و در خانه ستمگران و بی ایمانان نباید سماع کرد، زیرا در این مکان‌ها خاطر پریشان باشد.

یاران: سماع خاصّ مشتاقان و سالکان واقعی طریقت است، بنابراین در مواردی که: زاهدی در مجلس باشد که در انکار از سماع است، یا متکبری از اهل دنیا در جمع باشد. خواننده و نوازنده منکر عظمت و اهمیّت سماع باشند. متکلفی در مجلس باشد که سماع به تکلف کند. جوانانی در مجلس سماع باشند که نیروی نفس سرکش بر آنان غالب باشد. افرادی باشند که در مجلس به حدیث بیهوده مشغول باشند و به هر جا صورت بگردانند و به این و آن بنگرند و حرمت سماع نگاه ندارند. اگر کسانی حضور داشته باشند که با هم اختلاف دارند و از اندیشه یکدیگر غافل نیستند... در چنین مواردی سماع جایز نیست.

در مورد شرط آخر روایت است که مشتاقعلی شاه (که ذکر او گذشت) در مجلس سماع ناگهان سر بلند کرد و به مریدان فرمود: علّتی در شما هست که من گرم نمی‌شوم. اگر کسی از شما با دگری اختلافی دارد از مجلس خارج شود. در آن هنگام دو برادر که بر سر ملک موروثی با هم اختلاف و نزاع داشتند به خدمت مشتاقعلی آمدند و با هم صلح کردند و عذر خواستند، آنگاه اجازه یافتند که در مجلس سماع باشند.

^۱ لاغ = بازی، شوخی، مسخرگی

مقام‌های سماع

عرفا سه مقام برای سماع قائل‌اند: فهم، وجد، حرکت

توضیح هر یک از این مقامات مفصل و مشروح است و در خور فرصت محدود این گفتار نیست ولی به طور اجمال می‌توان به هر یک اشاره‌ای کرد و گذشت.

۱- مقصود از فهم آن است که سماع کننده از حقیقت و کیفیت معنوی سماع آگاه باشد و سماع را به جهل و غفلت و از سر هوس و یا تظاهر نکند که در آن صورت سماع کفر است و ناروا. اما کسی که در مرتبه فنا باشد، سماعش بر سبیل فهم و آگاهی است. چنین کسی در حال سماع به کلی از خویش غایب می‌شود و حال نیستی و یگانگی بر وی غالب می‌گردد. چنان که اگر در آتش افتد، نفهمد و به حال خود باشد.

۲- مقصود از وجد حالتی است مملو از هیجان و شور و شوق که هنگام سماع بر سالک مسلط و اصولاً انگیزه سماع اوست. عارفان در مورد وجد تعاریف گوناگون دارند ولی چه بسا بهترین تعریف پیشگامان در مورد وجد سخن سمنون محب، یکی از عرفای سلف است که می‌گوید:

سماع ندای حقّ به روح است و وجد پاسخ آن ندا از جانب روح، و غش (که در سماع به بعضی از سالکان دست می‌دهد) وصول به حقّ است و گریه اثر شادی وصال است.

وارد بحث انواع وجد، مراتب وجد، فرق وجد و تواجد، لغزش‌های وجد نمی‌شویم که سخن را به درازا می‌کشاند و به مقام سوم که حرکت است می‌پردازیم.

۳- حرکت همان است که به رقص صوفیانه تعبیر شده است. مولانا در دیوان شمس راجع به این حرکت غیر ارادی معنوی می‌فرماید:

رقص آن نبود که هر زمان برخیزی	بی درد چو گرد از میان برخیزی
رقص آن باشد کز دو جهان برخیزی	دل پاره کنی وز سر جان برخیزی

حرکت از آنجا پدید می‌آید که صوفی به نهایت وجد می‌رسد و شور و شوق بر اعضا و جوارح او مستولی می‌شود، ناخود آگاه بر می‌خیزد پای کوبان و دست افشان در حالی که از باده محبت حقّ مست است به دور خود می‌چرخد و می‌رقصد و صوفیان گه گاه در حین رقص بی اختیار جامه خود می‌درند و در آن حالت به اذکاری مترنم می‌شوند که با حرکات آنان هماهنگ است. به هر حال رقص در حال وجد به تعبیر بسیاری از عارفان به حقّ نوعی خود شکنی است.

به فرموده مولانا در دفتر سوم مثنوی:

رقص آنجا کن که خود را بشکنی
رقص و جولان بر سر میدان کنند
چون رهند از دست خود دستی زنند
مطربانشان از درون دف می زنند
پنبه را از ریش شهوت برکنی
رقص اندر خون خود مردان کنند
چون جهند از نقص خود رقصی کنند
بحرها در شورشان کف می زنند

بنابراین اگر سماع از این کیفیت معنوی خالی باشد سماع نیست، نمایش است. و به فرمایش دکتر نوربخش این سماع نیست که جمعی به نام صوفی از این شهر به آن شهر روند و برای تأمین زندگی حرکات وجدی صوفیان صاحب‌دل را به تقلید در معرض تماشای خلق گذارند. این سماع نیست که جمعی برای گرمی دگان خویش با آهنگ دف به دم کزدم لب زنند و به نیش مار دندان بسایند، سیخ و میخ بر بدن فروکنند و سنگ و شیشه بچوند و این کارهای لغو را از کرامات خود شمارند.

مولانا در وصف این گونه افراد مقلد می‌فرماید:

این گدایان را که بینی بی‌خبر
این همه جفدان این ویرانه‌اند
از تکلف خویشتن بر تافته
خود پرستانند از اینها درگذر
از ندای بلبلان بیگانه‌اند
حاش لله گرنشانی یافته

بعضی از افراد ناآگاه گمان می‌کنند رقص و پایکوبی وسیله تصفیه روح و رسیدن به حقیقت و وصول به مرتبت عشق عارفانه می‌شود. آنان در اشتباهند، زیرا رقص به نام سماع کسی را به عشق نمی‌رساند بلکه این عشق است که محرک است و این عاشق بی قرار حق است که می‌رقصد و از خود بیخود و بیگانه است. در این مرحله او از خود رسته و به حق پیوسته است.

اکنون که از این تعاریف فارغ شدیم، اجازه می‌خواهم به دو نمونه از سماع صوفیان به عنوان سمبل این حرکت عارفانه اشاره کنم که به ترتیب توالی تاریخ سماع مولویه و سماع نعمت‌اللهیه قرار دارند.

به عنوان پیش درآمد عرض کنم که مبحث سماع یکی از بحث برانگیزترین موضوعات در مکتب تصوف بوده، تا آنجا که حتی بین اقطاب و بزرگان صوفیه نیز وحدت نظری در این باب نیست و تقسیمات گوناگونی که اقطاب صوفیان برای سماع قائلند از همین فقدان وحدت نظر مایه

می‌گیرد. ما در عرصه طریقت درویش‌های مولوی و نعمت‌اللهی را داریم که به سماع دل‌بسته‌اند و در خانقاه‌های خود، موسیقی عارفانه را اجراء و ترویج می‌کنند. و در مقابل دراویش نقشبندی را داریم که از روحانیون تبعیت کرده و به موسیقی در مراسم خود اقبالی ندارند و درویشان گنابادی نیز بنا به آداب شریعت چندان با موسیقی الفت ندارند و می‌دانید که آنان خانقاه‌های خود را نیز "حسینیّه" می‌خوانند. معهدا به گونه‌ای که دیدیم و شنیدیم نظام حاکم در ایران با آنان بسیار نامهربان بود و تحت فشار شدید قرار دادند و حسینیّه آنان در قم را از آنها خلع ید کرده و به زور در اختیار گرفته‌اند. بگذریم...

یکی از سلسله‌هائی که به سماع و موسیقی عارفانه تعلق خاطر شدید دارند، سلسله مولویه است. این سلسله در دوران شکوفائی خود یکی از منابع اصلی موسیقی کلاسیک ترکی بود. زنده باد خانم پروفیسور آن ماری شیمل، یکی از برجسته‌ترین دانشمندان ادبیات صوفیانه و یکی از شاخص‌ترین مولوی‌شناسان و اسلام‌شناسان دنیای غرب، در کتاب معروف خود زیر عنوان: *As through a veil, mystical poetry in Islam* می‌نویسد: «علاقه شدیدی که صوفیان مولوی به موسیقی دارند، میراث معنوی مرشد و قطبشان مولانا جلال‌الدین بلخی معروف به رومی است که الهام بخش موسیقی دانان و نوازندگان دوران امپراطوری عثمانی بوده است».

سخن خانم شیمل با روایتی درباره تعلق خاطر مولانا به سماع و موسیقی و نغمه‌های آهنگین منطبق است که احمد افلاکی محقق عارف مسلک قرن هشتم هجری در کتاب "مناقب العارفین" آورده است به این شرح که: «در آن غلبات شور و سماع که مشهور عالمیان بود، مولانا از حوالی زرکوبان می‌گذشت، آواز تق تق ایشان به گوش مبارکش رسید از خوشی آن ضرب شوری عجیب در مولانا ظاهر شد و به چرخ آمد...».

آنچه این طریقت را از دیگر طریقت‌های صوفیانه ممتاز می‌کند، مراسم سماع است که به عنوان یک مراسم عبادی اجراء می‌شود. البته باید به خاطر داشت که این سماعی که امروز به صورت اختیاری و آداب‌مند و از پیش ساخته، از سوی درویشان مولوی اجراء می‌شود، با آن سماع خود جوش و بی‌اختیار و بی‌ترتیب و آداب روزگار مولانا و اعقاب او (تا چند نسل) کاملاً متفاوت است.

اما آنچه امروز انجام می‌شود و همه ساله در مراسم عرس مولانا به صورت نمایشی در کنار مرقد مولانا در قونیه، ارائه و اجراء می‌گردد، فقط یادآور و تجسمی است از سماع مولوی. این

مراسم در سالنی که گنجایش دو تا سه هزار نفر را دارد، انجام می‌شود. میدان سماع، بیضی شکل است و در اطراف آن قطعه پوست‌هایی گسترده شده است. در رأس بیضی رو به قبله، قطعه پوستی سرخ رنگ قرار دارد که شاید تأویلی از راه خونین عشق یا دل خونین از فراق عاشق به حق یا تمثیلی از شمس تبریز باشد. در کنار میدان آلات موسیقی از جمله رباب و دف و نی و چنگ قرار دارد. در آغاز برنامه یک گروه بیست و پنج نفره درویشان با لباس سفید و بلند که اصطلاحاً به آن "تنوره" می‌گویند در حالی که کلاه بلندی به نام "سگه" بر سر دارند و روی لباس سفید خود خرقة سیاهی پوشیده‌اند، وارد می‌شوند. تضاد رنگ سفید و سیاه لباس بیانگر طبع دوگانه آدمی و بستگی دو جانبه خاکی و افلاکی انسان. در ابتدا یک نفر تک خوان با فاصله کمی از گروه شروع به خواندن اشعار عارفانه از دیوان یونس امره، شاعر عارف مشرب ترک می‌کند که مضامینی چون بی‌اعتباری دنیا و هجران معشوق و لزوم فنای فی الله دارد.

سپس صوفیان سماع کننده یکی یکی در برابر مرشد خود به علامت احترام و شکستن تکبر و عجب سر خم می‌کنند و تعظیم می‌نمایند و مرشد نیز پاسخ می‌دهد. آنگاه همگی دو زانو می‌نشینند و با اشاره مرشد ناگهان دست‌ها را محکم به زمین می‌کوبند و سپس با صدای بلند می‌گویند یا حضرت مولانا و به پا می‌خیزند و دایره وار بر گرد میدان قرار می‌گیرند و از برابر مرشد عبور می‌کنند و هریک که در برابر مرشد قرار می‌گیرد، خرقة می‌افکند که علامت تسلیم و رضاست و پس از آن چرخیدن شروع می‌شود. دست‌ها را به حالت مُشت گِره کرده از دو سوی پهلو تا سینه بالا می‌آورند، آنگاه انگشتان را باز کرده و دست‌ها را به بالای سر می‌برند و دست راست را به جانب آسمان و دست چپ را به جانب زمین می‌گیرند و چرخش از راست به چپ ادامه می‌یابد و گردش و چرخش آنان و تنوره‌هایی که بر تن دارند منظره بدیعی بوجود می‌آورد.

به دوران پس از مولانا، زمان اعقاب بلافضل او، سماع مولویه با "مقابله" یعنی روبرو شدن آغاز می‌شد و سماع را به نام فرزند مولانا "دور سلطان ولد" یا "دور ولدی" می‌نامیدند. ابتدا اقامه نماز می‌شد و شیخ به دعا می‌پرداخت. آنگاه شخصی به نام "نعت خوان" مدح پیمبر اسلام و سپس ستایش مولانا را می‌خواند و پس از او "نی زن باشی" که لقب نی زن مجلس سماع بود تکنوازی می‌کرد. پس از او نوازندگان طبل و دف و رباب و نی با هم پیش درآمد را می‌نواختند و با شروع همنازی همه به اتفاق شیخ یکباره دست‌ها را به شدت به زمین می‌کوبیدند و بر می‌خاستند. در این هنگام "دور ولدی" آغاز می‌شد. این سماع دارای چهار سلام بود که هریک با

جزئیات خاصی به سرپرستی شیخ اجرا می‌شد و پس از پایان چهارمین سلام، فاتحه و دعا خوانده می‌شد و همه درویشان همراه با شیخ میدان را ترک می‌کردند.

نمادهای آداب سماع

معارف صوفیه برای هر یک از آداب سماع، معانی رمزی و نماد معنوی قائل شده‌اند. یکی از مهم‌ترین آثار صوفیه در این مورد رساله "بوارق الالماع" (بارقه‌های درخشان) اثر احمد بن محمد طوسی از صوفیان قرن هفتم هجری است. وی در این رساله سماع را روشی برای دست یابی به جذبه الهی می‌شمرد و آن را برای اهل عرفان در صورت حصول شروط سه گانه زمان، مکان و یاران ناب، نه تنها جایز بلکه واجب می‌داند و کسانی را که مدّعی حُرمت سماع هستند به شدّت نقد می‌کند و قول آنان را به تحریم، مخالف با سنّت رسول خدا و کفر می‌داند و برای اثبات جواز سماع و دف زدن و دست افشانی از تاریخ و سنّت پیامبر شواهد و دلایلی اقامه می‌کند.

وی معتقد است که هر حرکت و سکونی در سماع اشارت به معنائی دارد:

دایره دف اشاره به دایره کون و مکان، و ضربی که بر دف وارد می‌شود اشاره است به درود به حضرت حقّ که از بطن مخلوقات بر وجود مطلق وارد می‌شود. جلاجل خمسه یا زنگوله‌های ریز و درشت پنجگانه اطراف دف، اشارت است به مراتب ملکیت، ولایت، انسانیت و روحیت که به واسطه این مراتب حیات حقّ تعالی و علم او به کائنات منتهی می‌شود. نفس مغنی اشارت است به خطاب حقّ تعالی که به واسطه آن جان‌های مشتاقان در حرکت می‌آید. و نی اشارت است به ذات انسان، خالی از تعلق‌ها که حیات از سوی حقّ تعالی، در باطن نی انسان خالی از تعلّقات نافذ و جاری می‌شود.

طوسی، برای هر یک از حروف "س"، "م"، "الف"، و "ع"، هم معانی رمزی قائل شده. فی‌المثل این که س و م و الف که می‌شود سما به معنای آسمان، اشارت دارد بر اینکه به وسیله سماع شخص سالک به مراتب علوی و آسمانی می‌رسد و از مراتب سُفلی (پائین) بیرون می‌آید و از این قبیل....

سماع طریقت مولویه نیز به همین ترتیب دارای معانی عرفانی و رمزی است. برای مثال چرخ زدن اشارت است به توحید و عارفان موحد در آن حال محبوب و محجوب را در همه جهات

می بینند... پای کوفتن غایت شوق اتصال است به عالم علوی، سالک در آن حالت نفس خود را مسخر خود می سازد و ما سوی الله را در پای همت پست می گرداند.

حالت مقابله در سماع مولویه، مدت ها پس از رحلت مولانا تدوین و مرسوم شد و رمزپردازی ارکان سماع هم نیز توسط برخی از پژوهندگان همان طریقت بیان و تقریر گردید که به چند مورد آن اشاره شد و اگر بخواهیم به تمام رمزپردازی های آن دوران بپردازیم سخن به درازا می کشد. فقط به معانی رمزی که جلال الدین چلبی، یکی از نوادگان مولانا در دوران معاصر بیان داشته، اکتفا می کنیم. او می گوید: سماع نمایانگر معراج انسان است. سماع کننده بنده ای است که نفس خود را زیر پا نهاده و چرخ زنان راه عرش اعلی را در پیش گرفته است و پس از فنا فی الله، زندگی دوباره یافته و به زمین باز می گردد.

"سکه" یا کلاه بلند را درویش مولویه، نشانه سنگ قبر خود بر سر می گذارند و "تنوره" یا تن پوش سفید و بلندشان به منزله کفن آنهاست و با بر انداختن "خرقه"، کلیه علایق مادی را به دور می اندازند و تولدی تازه می یابند. با چرخ زدن به سوی حقیقت هستی پرواز می کنند و به باور خود تا وصول به آن از پای نمی نشینند. کف دست راست که رو به سوی آسمان است، نشانه آمادگی سالک برای دریافت نعمات و مواهب الهی و کف دست چپ که رو به سوی زمین دارد نمادی است از بذل و ایثار آن نعمات و مواهب بر کائنات. و هنگامی که از چپ به راست به دور محور قلبش چرخ می زند، گویای این معناست که تمام ملل و نحل جهان و کلیه مخلوقات روی زمین را در آغوش عشق و محبت خود پذیراست (به تبعیت از سخن مولانا که فرموده بود من با ۷۳ مذهب یکی هستم). گردش حلقه وار درویش اشارتی است به حلقه وحدت سالکان طریق.

به طور کلی سماع درویشان مولوی در ۷ بخش انجام می شود:

- در بخش اول، نعت و مدح حضرت رسول (ص) خوانده می شود.
- در بخش دوم، "قدوم" نواخته می شود (قدوم دو طبل یا تمبک کوچک است که از مس ساخته می شود. آنها را روی زمین می گذارند و با دو کوبه بر آن می نوازند). و این قدوم، نوازی نمادی است از آیه مبارکه "کن فیکون" که مبدأ خلقت عالم از سوی ذات لایزال خداوند تبارک و تعالی است.

- در بخش سوم، نی نوازی آغاز می شود به معنای رمزی صور اسرافیل که در روز رستاخیز جان در کالبد مردگان می دمَد و آنها را بر می انگیزد.

- از آن به بعد چهار سلامی که در پیش بدانها اشاره شد آغاز می‌شود.

سلام اول - با بوسیدن دست شیخ و رخصت خواستن از او برای چرخ زدن آغاز می‌شود و نمادی است از تولدی دوباره برای درک عظمت پروردگار.

سلام دوم - به معنای خروج انسان سالک از حیرت و رجوع او به عالم محبت و فدا کردن عقل در محراب عشق است و از آنجا حرکت به سوی معراج روحانی آغاز می‌شود.

سلام سوم - بازگشت سماع کننده از معراج روحانی و تسلیم او در برابر اراده حضرت حق و پیامبر او محمد مصطفی (ص) و کتاب کریم او قرآن مجید است.

سلام چهارم - سماع کننده به پیروی از اولیاء الله و به حکم "موتوا قبل ان تموتوا" (یعنی بمیرید قبل از آن که میرانده شوید). خودی و رعونت و خودخواهی را در نفس می‌کشد و در حال نشئه و ذوق و وجد به پرواز در می‌آید و در معشوق فنا می‌شود. در این مرحله موسیقی به تدریج آرام می‌گیرد و سکوت محض برقرار می‌شود. در همین سلام است که شیخ در مرکز سماع خانه می‌چرخد.

درنگ و سکوت در فاصله سلام‌ها به منظور آن است که سماع کنندگان فیض هر سلام را در عمق جان و دل خود درک و هضم کنند.

این مراسمی است که همه ساله در شب هفدهم ماه دسامبر میلادی برابر با ۲۶ آذر ماه به مناسبت سالروز درگذشت مولانا که آن را عرس می‌خوانند در شهر قونیه در کنار مزار مولانا برگزار می‌شود. ارادتمندان مولانا روز ۲۶ آذر ماه به هنگام اذان صبح به آرامگاه شمس تبریزی که "زاویه شمس" نامیده می‌شود، و از آرامگاه مولانا زیاد دور نیست، می‌روند و نماز صبح را در آنجا ادا می‌کنند. و عصر همان روز مراسم سماع بر سر تربت مولانا برگزار می‌شود. و ساعت ۸ شب هم (مثل نمایش‌ها و فیلم‌های دو سانس) دوباره تکرار می‌شود.

سماعی که در آیین مذکور همه ساله در قونیه برگزار می‌شود، هر چند با سماع خود جوش و سرخوشانه و بدون برنامه پیش ساخته مولوی متفاوت است اما سنت حسنه‌ای است که پس از گذشت هفت قرن هنوز به عنوان نمونه‌ای از میراث معنوی مولانا و جانشینان او در قالب یک برنامه هنری که آوا و موسیقی و مراقبه و جذب را توأمأً به نمایش می‌گذارد، برگزار می‌شود.

بخش مربوط به سماع مولویه را با دعای آخر مراسم‌شان که به اصطلاح درویش مولوی "گلبانگ" نام دارد و به زبان فارسی است قرائت می‌شود، به پایان می‌برم.

گلبانگ که دسته جمعی می‌خوانند چنین است:
عنایت یزدان، همّت مردان، بر ما حاضر و ناظر باد
قلوب عاشقان شاد و گشاده باد

دَم حضرت مولانا، سِر جناب شمس تبریزی، گرم امام علی و شفاعت محمّدالنبی الأُمّی، رحمةً
للعالمین، (بگوئیم) هو، هو، هو...

اما سماع درویش سلسله نعمت الهی، بازمانده از مراتب سماع در محضر حضرت شاه
نعمت‌الله ولی، عارف بزرگ سده‌های هشتم و نهم و از اولیاء مشایخ برجسته عصر تیموری است
که جنابش به سماع توجه ویژه داشته است. آثار مکتوبی که در دست است نشان می‌دهد که
جناب شاه نعمت‌الله در مجلس سماع چنان حالی داشته که گوئی عاشق سرمست روی التفات از
عالم و عالمیان بر تافته و به مشاهده معشوق ازلی و محبوب لم یزلی وصول یافته است.

البته نوع سماع در مجلس شاه به نحوی بوده که با آداب شریعت مغایرتی نداشته باشد ولی
کف زدن و نواختن نی و دف معمول بوده است و از سایر آلات موسیقی آن زمان استفاده نمی‌شد.
اما در مجلس آن بزرگوار به خلاف سایر مجالس سماع آن عصر، رقصیدن و چرخ زدن معمول
نبوده است. در شروع مجلس جناب شاه نعمت‌الله رو به قبله می‌نشستند که نشان دهند ظاهر و
باطن سالک بایستی متوجه حضرت حق باشد. آنگاه به دستور ایشان حاضران دل را متوجه دلدار
نموده به خواندن اذکار که اغلب ذکر "لا اله الا الله" بوده، مشغول می‌شدند. ایشان با گفتن
"لااله" که به معنای نفی ماسوای حق است، سر را به طرف راست حرکت می‌دادند که آن را در
اصطلاح صوفین "قوس امکان" می‌گفتند، و با ذکر "الا الله" به معنای اثبات وجود مطلق، سر را
به طرف چپ (یعنی به سوی دل) سوق می‌دادند که به آن "قوس وجوب" می‌گفتند.

نقل است که جناب شاه سر را به هر طرف که می‌بردند به حضاری که آن سو و آن زاویه نشسته
بودند، انبساط خاطر خاصی دست می‌داد. پس از ختم مجلس سماع، حاضران به سجده
می‌رفتند و جناب شاه دعا می‌فرمود.

به طور کلی دوران زندگی حضرت شاه نعمت‌الله ولی، یکی از پر آشوب‌ترین روزهای زندگی
مسلمانان به ویژه در ایران بوده است. دوره‌ای که ایران دچار حمله مغولان و سپس تیموریان شد.
پس از فوت شاه نعمت‌الله ولی، فرزند ایشان جناب شاه خلیل‌الله که به جای پدر ارشاد صوفیان

نعمت الهی را بر عهده داشت، با توجه به اوضاع و احوال ایران به هند مهاجرت کرد و در دکن سکونت گزید و مکتب تصوّف به ویژه آیین طریقت نعمت الهی را در هندوستان گسترش داد. متأسفانه در دوره صفویه، سرکوب و فشار بر صوفیان شدت گرفت و از فعالیت متصوّفه از جمله صوفیان نعمت الهی در ایران کاسته شد. ولی در دوره سلطنت کریم خان زند سلسله نعمت الهی بار دیگر در ایران رونق و رواج یافت. یکی از نام آوران این سلسله جناب معصوم علیشاه که از سوی شاه علیرضا دکنی مأمور بازسازی طریقت نعمت الهی در ایران گردیده بود از هند به ایران آمد و در مدّت کوتاهی مریدان بسیاری از گوشه و کنار ایران به ایشان ملحق شدند که دو تن از برگزیدگان آنان نور علیشاه و مشتاقعلی شاه بودند که به همت آنان مجالس جذبه و شوق و شور و سماع تجدید حیات نمود. مشتاقعلی شاه را که همراه عدّه‌ای از صوفیان برای زیارت مزار شاه نعمت‌الله ولی، عازم کرمان بود به دستور آخوندی متحجری بنام عبدالله شهید کردند. او همان کسی بود که یک سیم به سه تار اضافه کرد که نام آن را "سیم مشتاق" گذاشته‌اند. و مدّت زمانی دیگر یکی از اجله صوفیان نعمت الهی که شیفته مشتاقعلی شاه بود و دیوان اشعار خود را به نام مشتاق سرود، به نام مظفر علیشاه کرمانی، او هم به سرنوشت مشتاق دچار شد و در مسلخ تعصبات جهال زمان و رجّاله، جان باخت.

بعد از این اتفاقات بود که بار دیگر طریقت نعمت الهی به ملاحظه شریعتمندان قشری از وجد و حال سابق خود فاصله گرفت و بزرگان این مکتب بیشتر به رعایت اصول شریعت توجه یافتند و از این کیفیت تا زمان مرحوم مونسعلی شاه (حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین مرشد و پیر طریقت شادروان دکتر جواد نوربخش) ادامه یافت. یعنی تا ۱۳۳۲ خورشیدی، که آن مرحوم در گذشت، تا آن که با ظهور یکی دیگر از فرزندان برومند کرمان صوفی پرور، دکتر جواد نوربخش (نور علیشاه کرمانی) وضع دگرگون شد و از زمانی که این مرد تحصیل کرده در عنفوان جوانی زعامت این سلسله را عهده‌دار شد، تحوّل در زمینه احیای مفهوم واقعی تصوّف به وجود آورد که از عهد شاه نعمت‌الله ولی، به بعد هیچ سابقه نداشت. و او بود که بار دیگر مجالس سماع و ذکر و وجد و حال را در خانقاه‌های نعمت الهی در سراسر جهان متداول نمود.

اینجا در مقام ذکر خدمات آن مرد بزرگ به احیای تصوّف واقعی و زدودن زنگار از چهره باورهای ناروا در مورد عرفان و تصوّف نیستم ولی نمی‌توانم از اشاره به این واقعیت صرف‌نظر کنم که نوربخش خارهای بسیاری در دلش خلید اما تصوّف واقعی و مورد پسند دنیای امروز را به عرصه

عرفان عاشقانه ایران عرضه داشت. مردی که حاضر نشد پس از حوادث ایران در برابر قدرت‌های حاکم سر تسلیم فرود بیاورد و تا آخرین دم حیات منادی آزادی، محبت و مودت و بشردوستی بود. او با انبوه کتاب‌هایش، با سخنان و پیام‌هایش با خانقاهائی که در آمریکا و اروپا و آفریقا تأسیس نمود، و در کنار هر یک کلاس درس فارسی و درمانگاه تأسیس نمود صدای عرفان عاشقانه ایران را در جهان پژواک داد. روانش شاد و یادش گرامی باد.

اما در مورد سماع، ایشان در عین اینکه به جواز آن سخت پای‌بند بود به شرایط و آداب آن نیز پای‌بندی داشت. به همین جهت در درازای سه دهه که من توفیق تشرّف به فقر نعمت الهی را دارم، در مجالسی که هر هفته دو بار در تمام خانقاه‌ها اجرا می‌شود فقط یک بار شاهد سماع ناخود آگاه بودم و آن شبی بود که یکی از پیش‌کسوتان طریقت مرحوم نیک طبع در سنّ نزدیک ۹۰ هنگام اجرای برنامه موسیقی عارفانه و ذکر، ناگهان از خود بیخود شد و برخاست و در میانه جمع خانه به چرخش پرداخت، آنقدر چرخید که از حال رفت و نقش زمین شد. شادروان دکتر نوریخس دستور داد از حال پیرمرد مراقبت ویژه شود و گفت نیک طبع درویش زاده شده و درویش و عارف واقعی می‌میرد.

سخنم را به پایان می‌برم و از این که شما را خسته کردم پوزش می‌طلبم. امید است که همه ما با غمی که از بد حادثه در دل داریم، در درون خود با خویشتن خویش در حال تواجد و سماع باشیم و بدانیم و آگاه باشیم که فلسفه سماع، شنیدن سخن حقّ، ندای حقّ و پیام حقّ است و آن پیام جز عشق، جز مهر به انسان و انسانیت نیست. مهر و عشقی که بشریت را به سر منزل وحدت و یگانگی می‌رساند و آرمان مقدّس "وحدت عالم انسانی" را به تحقّق می‌رساند.

سخن در این مقوله بسیار است. چندان که می‌روم به نهایت نمی‌رسم. بی‌انتهاست عالم بی‌منت‌های عشق. دلتان شاد و سرشار از عشق به حقّ باد. سپاسگزارم.

کتاب شناسی

۱- تقریرات روانشاد دکتر جواد نوریخس کرمانی (نور علیشاه) قطب فقید طریقت نعمت الهی نور بخشید.

۲- مثنوی مولوی

- ۳- ابو حامد محمد غزالی، احیاء العلوم، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به اهتمام حسین خدیوجم. تهران ۱۳۵۹ شمسی
- ۴- عزالدین محمود کاشانی، مصباح الهدایه، با مقدمه و تصحیح استاد فقید جلال الدین همائی، چاپ تهران، بدون تاریخ
- ۵- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، تصحیح دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ هفتم، بهار ۱۳۷۲ شمسی
- ۶- پروفیسور آن ماری شیمل، کتاب *As through a veil, mystical poetry in Islam*
- ۷- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، کلیات، انتشارات فروغی، تهران، بدون تاریخ چاپ
- ۸- روزبهان بقلی شیرازی، رساله القدس، از انتشارات خانقاه نعمت الاهی، تهران ۱۳۵۱ شمسی
- ۹- مقاله این حقیر در مورد مشتاقعلی شاه، مندرج در شماره ۱۳ فصلنامه صوفی، زمستان ۱۳۷۰ شمسی

ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی

بهر روز جبّاری

نروم جزبه همان ره که توام راه نمائی
همه توحید تو گویم که به توحید سزائی
تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنائی
بری از بیم و امیدی بری از چون و چرائی
نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیائی

همه نوری و سروری همه جودی و جزائی
مگر از آتش دوزخ بودش روی رهائی

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی
همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پیویم
تو حکیمی تو عظیمی، تو کریمی تو رحیمی
بری از رنج و گدازی، بری از درد و نیازی
نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگنجی

همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی
لب و دندان سنائی همه توحید تو گوید

حالت خلوص و صفای نهفته در ابیات این شعر بی نظیر است.

اگر شما آثار یکی از شعرای معاصر در اختیارتان باشد و اطلاعاتی هم در باره انواع شعر و صنایع شعری داشته باشید می‌توانید تا حدّی به شرح و بررسی آثار آن شاعر بپردازید ولی در مورد شعرای بزرگ گذشته مخصوصاً سنائی این طور نیست، زیرا در زمان آنان رشته‌های مختلف علوم مانند امروز، جدا از هم نبودند و اغلب شعرای بزرگ به علوم زمانشان وارد بودند، طبّ و نجوم می‌دانستند، فلسفه و تاریخ خوانده بودند، و از همه مهم‌تر به قرآن و احادیث احاطه داشتند، ادیان دیگر را مطالعه کرده بودند بنابراین درک صحیح اشعار آنان مستلزم آشنائی با زمینه‌های فکری و اطلاعات زمان آن‌هاست که به سادگی میسر نیست. مثلاً در حدیقه سنائی پنجاه بیماری با ذکر علائم نام برده شده است. (مقدمه دیوان سنائی) و یا وقتی سنائی در قصیده معروفش به مطلع:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است آن والا

قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باش نه آنجا

می گوید:

درون جوهر صفرا همه کفر است و شیطانی
گرت سودای دین باشد قدم بیرون نه از صفرا
معنی بیت به اصطلاحات طبّ قدیم برمی گردد. به این معنا که:

صفرا (در لغت زرد رنگ) ماده‌ای است به رنگ زرد که در کبد ترشح می‌شود و در قدیم غلبه این ماده را مایه پیدایش خشم و غضب می‌پنداشتند به همین جهت صفرا در ادب فارسی به معنای خشم می‌آید و سودا به معنای معامله و همچنین ماده‌ای است در بدن که غلبه آن سبب نوعی جنون می‌شود و سودائی به معنای دیوانه است. (ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی) و سنائی در این بیت به معنای فوق توجه داشته است.

و یا در بیت:

بمیرای دوست پیش از مرگ، اگر می زندگی خواهی

که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
که اشاره به داستان ادريس پيغمبر است که با ملك الموت دوستی داشت و او را گفت: "جانم را برگیر تا تلخی جان کردن مرا معلوم گردد. گفته‌اند جانش برگرفت و باز زنده شد به امر خدای تعالی مر او را به آسمان‌ها برد و بهشت بدید" (قصص الانبياء نیشابوری نقل از تازیانه‌های سلوک ۱۳۷۲ شمسی طهران) خود این داستان تعبیر حدیث "موتوا قبل ان تموتوا" (بمیرید قبل از مرگ) مرصادالعباد ص ۳۵۹ می‌باشد.

اما با وجود آسان نبودن فهم آثار سنائی، به قول مولانا:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

یعنی اگر نتوانیم سنائی شناس و مولوی شناس متخصص بشویم لااقل می‌توانیم اطلاعات کلی و اولیه در مورد آنان داشته باشیم و صحبت امروز من در همین حدّ است اگر نه جنبه‌های مختلف سنائی هر یک می‌تواند موضوع گفتاری مستقل باشد.

شرح احوال

ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی شاعر و عارف بزرگ در سال ۴۶۷ هجری در غزنین "افغانستان فعلی"، متولّد و در ۵۲۹ هجری در همین شهر در گذشت. پدرش مردی محترم و از خانواده‌های اصیل بود. در دوران زندگی مسافرت‌های زیاد کرد. او اولین شاعری است که

اعتقادات عرفانی را در سطح وسیعی وارد شعر فارسی کرد و در واقع پیشگام شعرانی شد که بعد از او به این کار ادامه دادند مثل عطار و مخصوصاً مولانا که آن را به کمال رساند.

عده‌ای از اهل تحقیق (در رأسشان دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی شاعر محقق و شعرشناس معاصر) معتقدند که شعرای موقّ کسانى هستند که بتوانند ساختار موجود شعری را عوض کنند و یا حال و هوای تازه‌ای را وارد ساختار موجود شعر فارسی بنمایند. از دسته اول نیما را نام می‌برند که ساختار موجود را تغییر داد و از دسته دوم سنائی و ملک الشعرای بهار را، زیرا سنائی حال و هوای عرفان را وارد ساختار موجود شعر فارسی کرد و ملک الشعرای بهار که اندیشه ملی گرائی و فکر دموکراسی را وارد قالب سنتی شعر فارسی یعنی قصیده کرد اگر این نکته نبود قصائد سنائی از لحاظ ترکیب ظاهری تقلیدی از منوچهری بود ولی ورود اندیشه‌های عرفانی ارزش ویژه‌ای به آثارش بخشیده است.

در این جا نکته‌ای را می‌خواهم عرض کنم هر چند که ارتباط مستقیم با بحث سنائی ندارد و آن این است که اگر ملک الشعرای بهار به علت وارد کردن اندیشه ملی گرائی و فکر دموکراسی در شعر سنتی فارسی جایگاه خاصی در شعر فارسی دارد چرا نعیم اصفهانی (سده‌ی) که سال‌ها قبل از او بوده و اندیشه و تفکر جهانی و وحدت نوع بشر را که نسبت به ملی گرائی اندیشه نوتری است وارد شعر سنتی فارسی کرد نباید لاقلاً به اندازه ملک الشعرای بهار از این دید خاص مورد توجه قرار گیرد. یعنی اگر معتقد باشیم که:

"سنائی در عصر خویش همان کاری را کرده که بهار در عصر ما کرده است یعنی حال و هوای تازه‌ای را وارد یک ساختار سنتی کرده است" چرا به دلیلی که عرض کردم نعیم نباید جایی میان این دو داشته باشد.

قسمت زیادی از اشعار سنائی را مدح تشکیل می‌دهد و قسمتی در بیان مسائل عرفانی و پند و اندرز و به قول خودش "زهد و مثل" است قسمت اعظم محققان این تغییر فکری و تفاوت مفاهیم در شعر او را نتیجه دگرگونی در حالات او در یکی از دوره‌های زندگی او می‌دانند و بنابراین زندگی او را به دو دوره تقسیم می‌کنند و برای توجیه این تغییر حالت داستان‌هایی نیز آورده‌اند که یکی از آن‌ها شرح ملاقات او با شخص عارفی است به نام "دیوانه لای خوار" که می‌گویند سخنان او در سنائی ایجاد دگرگونی فکری نمود (ص ۶۰ دیوان) و یا در مجالس العشاق (کتابی است که در اوائل قرن ۱۰ نوشته شده و داستان‌های افسانه‌ای در مورد عرفا دارد) آمده که عاشق

پسری قصاب شد و از دنیا روی گرداند و به خودش نمی‌رسید به طوری که کفشش آن قدر وصله خورده بود که ۵ من شده بود (مقدمه دیوان). این نوع داستان‌های ساختگی در ادبیات ما سابقه فراوان دارد که برای توجیه تضاد فکری در آثار شاعری می‌سازند ولی عده‌ای از محققین معتقد هستند که میان دو سطح شاعری او در فاصله دو ساحت وجودی او هیچ مرز زمانی وجود نداشته و او تا پایان عمر میان این دو عالم در نوسان بوده است. (تازیانه‌های سلوک ص ۱۶)

گویا این نظریه اول بار توسط احمد آتش محقق ترک ابراز شده است. (تازیانه‌های سلوک ص ۶۰)

قبول این نظر از پذیرش آن داستان‌های افسانه‌ای معقول‌تر به نظر می‌رسد چون تضاد در بیان مطالب بسته به این که شاعر در چه حال و هوایی باشد در آثار هر شاعری دیده می‌شود. نمونه بارز آن سعدی است که هم "بنی آدم اعضای یک پیکرند" دارد و هم

سپاس دارخدای لطیف و دانا را که لطف کرد به هم برگماشت اعدا را
همیشه باد خصومت جهود و ترسا را که مرگ هر دو طرف تهیت بود ما را

سنائی از شعرائی است که آثارش خیلی زود شهرت یافت از این لحاظ شاید فقط سعدی با او قابل مقایسه باشد. تعداد زیادی از عرفا و شعرا نزدیک به زمان او به آثارش اشاره و استشهاد کرده‌اند که نمونه‌هایی ذکر می‌گردد.

- احمد غزالی از بزرگان صوفیه در نامه ای به نام "تازیانه های سلوک" خطاب به عین القضاة همدانی به اشعار او استشهاد میکند. (مقدمه دیوان ص ۵۵)

- صاعد هروی معروف به عارف زرگر از شعرای هم عصرش در مدح او در قصیده‌ای می‌گوید (مقدمه ص ۵۵)

شعرتو روحانیان گربشنوند از روی صدق بانک برخیزد از ایشان کی سنائی مرحبا
عیسی عصری که از انفاس روحانیت هست مردگان آز و معلولان غفلت را شفا
- خاقانی که خود شاعر بزرگی بود و در قرن ۶ می‌زیست افتخار می‌کند که خود را بدل سنائی بداند. (سخن و سخنواران ص ۳۲۴)

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

و نیز در دیوان خاقانی آمده است:

چون زمان عهد سنائی در نوشت
آسمان چون من سخن گستر بزاد
- ابوالفضل میبیدی صاحب کشف الاسرار می نویسد: زندگی زندگی دل است و مردگی مردگی
نفس تا در خود نمیری به حق زنده نگردی، بمیرای دوست اگر می زندگی خواهی.
نیکوگفت آن جوان مرد که:

نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار
و اما هیچ شاعری به اندازه مولانا او را مورد ستایش قرار نداده است و مکرر در آثارش به
اشعار سنائی استشهد کرده است. بیت زیر در ستایش سنائی از او معروف است.
عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم (دیوان ص ۵۸)
در دفتر سوم در شرح مطلبی گوید:

ترک جوشی کرده ام من نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام
در الهی نامه گوید شرح این آن حکیم غیب و فخر العالمین

و در جایی دیگر

بشنو این پند از حکیم برده ای سر همان جا نه که باده خورده ای
(برده به ضم ب بر وزن مرده به معنای عاشق آمده است) که اشاره به مصرعی در حدیقه است.
سر همان جا بنه که خوردی می.
در مثنوی مولانا مواردی دیده می شود که ابیاتی از سنائی مورد تفسیر قرار گرفته است از جمله
در دفتر اول قول حکیم سنائی با بیت:

بشنو این پند از حکیم غزنوی تا بیابی در تن کهنه نوی

آمده است. و در دفتر سوم می گوید:

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی بهر محجوبان مثال معنوی
کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور

که اشاره به یکی از ابیات قصیده ای از سنائی است.

عجب نبود گراز قرآن نصیبی نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

خیلی از تمثیل‌ها و داستان‌های مثنوی مأخوذ از آثار سنائی است مثل داستان پیل در تاریکی. (سلوک ص ۴۴ - قصص و تمثیلات مثنوی فروزانفر)

آثار سنائی

آثاری که طبق آخرین تحقیقات آن‌ها را از سنائی می‌دانند عبارتند از:

- ۱- دیوان اشعار شامل انواع شعر ۳۱۰ قصیده، ۴۰۵ غزل، ۱۷۹ قطعه، جمعاً ۱۴۰۰۰ بیت
- ۲- حدیقه الحقیقه که به الهی نامه یا فخری نامه نیز معروف است. مثنوی است بر وزن "فاعلاتن مفاعلن فعلمن" وزن هفت پیکر نظامی (ای پسر هان وهان ترا گفتم که تو بیدار شو که من خفتم). این مثنوی متضمن مسائل و مطالب عرفانی است و بسیار معروف است و در نسخه‌های مختلف تعداد ابیات آن بین ۵۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ بیت است، شامل ۱۰ باب در مواضع مختلف است. باب اول در تقدیس حق، باب دوم در نعت نبی، سوم در صفت عقل، چهارم در فضیلت علم، پنجم در غفلت، ششم در صفت افلاک، هفتم در حکمت و امثال، هشتم در عشق، نهم در احوال خود، دهم در مدح بهرام شاه غزنوی. این کتاب به اعتقاد فروزانفر از لحاظ معانی و الفاظ هم‌تا ندارد.
- ۳- کارنامه بلخ منظومه‌ای است حدود ۵۰۰ بیت که هنگام اقامت سنائی در بلخ سروده شده و به گوشه‌ای از زندگی سنائی و پدرش و بعضی از معاصرانش اشاره دارد.
- ۴- تحریمه القلم منظومه کوتاهی است حدود ۱۰۰ بیت که خطاب به قلم سروده شده و سپس وارد مسائل عرفانی می‌شود.
- ۵- مکاتیب سنائی که نظیر احمد از محققان هند آن را گرد آوری و نقد و بررسی کرده است.
- ۶- مثنوی "سیرالعباد الی المعاد" منظومه‌ای است رمزی و عرفانی در حدود ۸۰۰ بیت بر وزن حدیقه که بیش از همه آثارش سبب شهرت جهانی سنائی شده است زیرا خیلی از محققین غربی از جمله نیکلسن آن را با کمدی الهی دانته مقایسه کرده‌اند. دانته الیگیری بزرگترین و مشهورترین شاعر ایتالیائی است (تولد ۱۲۶۵ فلورانس، درگذشت ۱۳۲۱ میلادی). نیکلسن ایران شناس انگلیسی، سنائی را پیشرو دانته نامیده و به شباهت قسمت‌هایی از این دو اثر اشاره کرده است. شاعران این دو اثر با توجه به دانش و مفاهیم زمان خود داستان یک سفر روحانی را بیان می‌دارند که انسان را به مراتب اعلای عرفان رهنمون می‌گردد.

آن چه نام بردم از آثار مسلم سنائی است. آثار دیگری نیز منسوب به او وجود دارد که از ذکر آنها خودداری می‌کنم، از جمله آنها مثنوی طریقه‌التحقیق هست که آن را تا چند سال پیش از سنائی می‌دانستند که با توجه به تحقیقات یکی از اساتید دانشگاه سوئد حال از او نمی‌دانند.

ذکر سنائی در آثار بهائی

شاید بعد از مولانا شاعری که بیش از همه در آثار بهائی از اشعارش شاهد آورده شده، سنائی باشد. مخصوصاً در آثار عرفانی که به عنوان مثال چند نمونه ذکر می‌گردد. دوستان علاقمند برای اطلاعات بیشتر می‌توانند به مجلدات کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی تألیف دکتر وحید رافتی از انتشارات مؤسسه معارف بهائی - کانادا مراجعه فرمایند.

حضرت بهاءالله در کتاب "هفت وادی" وقتی از شرائط سالک در وادی طلب سخن می‌رود می‌فرماید:

«عاشق را از هیچ چیز پروا نیست و از ضرری ضرر نه از نار سردش بینی و از دریا خشکش یابی».

و بعد بیت زیر را از سنائی می‌آورند:

نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا
و بعد در همان وادی طلب وقتی می‌فرمایند:

«عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد حیات در ملمات بیند و عزت از ذلت جوید. بسیار هوش باید تا لایق جوش عشق شود و بسیار سر باید تا لایق کمند دوست گردد. مبارک گردنی که در کمندش افتد و فرخنده سری که در راه محبتش به خاک افتد».

و بعد بیت زیر را از قصیده ۱۴۵ بیتی سنائی می‌آورند:

نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار

و در وادی حیرت آنجا که می‌فرمایند:

«بعضی تمسک به عقل جسته و آن چه به عقل نیاید انکار نمایند و حال آن که هرگز عقل ضعیفه همین مراتب مذکوره را ادراک نکند مگر عقل کلی ربّانی».

و بعد بیت زیر را از یکی از قصائد سنائی به مطلع:

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار ای خدا خوانان قال الاعتذار الاعتذار

می‌آورند که:

عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار
در کتاب چهار وادی نیز همین بیت را همراه بیت دیگری از همین قصیده می آورند:
عقل اگر خواهی که ناگه در عقیلت نفکند گوش گیرش در دبیرستان الرحمن در آر
ابیات و مصارع دیگری نیز از این قصیده در بیش از ۱۵ جا در آثار بهائی آمده است.
از جمله:

باش تا کلّ بینی آنها را که امروزند جزء باش تا گل بینی آنها را که امروزند خار

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند عذر آرید ای سپیدتان دمیده بر عذار
پیش کر بریط سرا و پیش کور آئینه دار

بیت:

گر در عطا بخشی آنک صدفش دلها ورتیر بلا باری اینک هدفش جانها
در ۱۷ مورد در آثار بهائی آمده است.

نمونه‌های اشعار

اشعار سنائی از لحاظ بیان مسائل عرفانی و زهد و مثل در تاریخ شعر فارسی بی نظیر است و اگر قالب خیلی از اشعارش مخصوصاً قصائد استقبال از شعرا قبل از او، مخصوصاً منوچهری است ولی مفاهیمی بدیع و عرفانی دارد که خیلی از آنها در آثار عرفا سابقه داشته ولی در شعر بی سابقه بوده است. از لحاظ اجتماعی و سیاسی و انتقادات تند و بی باکانه، اشعار و مخصوصاً قصائدش گوئی برای تمام قرن‌ها سروده شده است.

علاوه بر آن به طوری که خواهیم دید از لحاظ صنایع شعری و جنبه‌های هنری نیز در شعر پیشگام بوده است.

ذکر نمونه‌هایی از اشعار او را از قصیده آغاز می‌کنیم که به گفته شفیع کدکنی "مرکز اصلی خلاقیّت اوست".

به طور کلی قصیده در شعر فارسی زیاد نیست ولی اگر آشنائی کافی وجود داشته باشد از یک قصیده خوب مثل یک غزل خوب می‌توان لذت برد و قصائد سنائی از زیباترین قصائد زبان فارسی

است و اوست که میدان قصیده را وسعت بخشید و از مدح و وصف طبیعت به نقد اجتماعی و اخلاقی کشاند. حال چند نمونه از قصائدش به عرض می‌رسد.

قصیده‌ای که ابیاتی از آن را می‌خوانم از قصائد معروف سنائی است که خیلی از ابیاتش ضرب‌المثل شده است.

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه، نه این جا باش نه آن جا
به هرچ از راه بازافتی چه کفر آن حرف و چه ایمان
به هرچ از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا
گواه رهرو آن باشد که سردش یابی از دوزخ
نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا
سخن کز روی دین گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بحر حقّ جوئی چه جابلقا چه جابلسا
درون جوهر صفرا همه کفر است و شیطانی
گرت سودای دین باشد قدم بیرون نه از صفرا
چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی
قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر، برین بالا
عجب نبودگر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی
که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا
بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی
که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی
که از شمشیر بویحیی نشان ندهد کسی احیا
گرت سودای آن باشد کزین صفرا برون آئی
زهی سودا که خواهی یافت فردا از چنین سودا
گر امروز آتش شهوت بکشتی بی گمان رستی
وگر نه، تف آن آتش ترا هیزم کند فردا

چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب
چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا
مگر دانم در این عالم ز بیش آزی و کم عقلی
"چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا"
به حرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم
بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقاء

قصیده‌ای که شنیدید استقبالی است از قصیده فرخی سیستانی به مطلع:
برآمد قیرگون ابری ز روی نیلگون دریا چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
در طول تاریخ عده‌ای از این شعر استقبال کردند معزی گفته:
برآمد ساجگون ابری ز روی ساجگون دریا بخار مرکز خاکی نقاب قبه خضرا
وقآنی بعد از ۸۰۰ سال گفت:
بگردون تیره ابری بامدادان بر شد از دریا جواهر خیز و گوهر ریز و گوهر بیز و گوهر زا

همه داستان ابر را تکرار کردند ولی سنائی فرم آن را تازه کرد و هوای زهد و عرفان به آن داد.

قصیده بعدی قصیده‌ای است در ۱۰۶ بیت که از شاهکارهای سنائی است. این قصیده مشحون از پند و اندرز و آموزش‌های اخلاقی است و روحیه ظلم ستیزی در آن بسیار قوی است، ظالم را هشدار می‌دهد و مظلوم را امیدوار می‌سازد و گوئی قصیده تمام دوران‌هاست.

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار
ای خدا خوانان قال الاعتبار الاعتبار
پیش از آن کاین جان عذر آور فرو میرد ز نطق
پیش از آن کاین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار
پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند
عذر آرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار

تا کی از دارالغروری ساختن دارالسرور
تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار
از جهان نفس بگریزید تا در کوی عقل
دل نگیرد مر شما را زین خران بی فسار؟

و بعد به دلداری مظلوم می پردازد:

اندر این زندان بر این دندان زنان سگ صفت
روزکی چند ای ستم کش صبر کن دندان فشار
تا ببینی روی آن مردم کشان چون زعفران
تا ببینی رنگ آن محنت کشان چون گل انار
گرچه آدم صورتان سگ صفت مستولی اند
هم کنون باشد کزین میدان دل عیاروار
گلبنی کاکنون ترا هیزم نمود از جور دی
باش تا در جلوش آرد دست انصاف بهار
جوهر آدم برون تازد برآرد ناگهان
زین سگان آدمی کیمخت خرم مردم دمار
باش تا کل بینی آنها را که امروزند جزء
باش تا گل یابی آنها را که امروزند خار
گرد دین بهر صلاح تن به بی دینی متن
تخم دنیا در فضای دین به مکاری مکار
علم دین در دست مشتکی جاه جوی و مال دوست
چون بدست مست و دیوانه است دره ذوالفقار
خاطر کثر را چه شعر من چه شعر ابلهی
کور عین را چه سناس و چه نقش قندهار
نکته و نظم سنائی نزد نادان دان چنانک
پیش کر بریط سرای و نزد کور آئینه دار

قصیده زیر نیز از آثار درخشان سنائی است:

برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزین
رخ چو عیاران میارا جان چو نامردان مکن
یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر
یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن
هرچه بینی جز هوی آن دین بود برجان نشان
هرچه یابی جز خدا آن بت بود درهم شکن
سر بر آر از گلشن تحقیق تا در کوی دین
کشتگان زنده بینی انجمن در انجمن
درد دین خود بلعجب دردی است کاندروی چوشمع
چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن
هرخسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد
درد باید مرد سوز و مرد باید گام زن
سالها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
بار نامه ما و من در عالم حسّ است و بس
چون از این عالم برون رفتی نه ما بینی نه من
با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن
سوی آن حضرت نپوید هیچ دل با آرزو
با چنین گلرخ نخسبد هیچکس با پیرهن
مژه در چشم سنائی چون سنائی باد تیز
گر سنائی زندگی خواهد زمانی بی سنن
با سخنهای سنائی خاصه در زهد و مثل
فخر دارد خاک بلخ امروز بر بحر عدن

در بعضی نسخه‌ها علاوه بر بیت سال‌ها ایات دیگری با شروع روزها، هفته‌ها و ماه‌ها نیز آمده است که عده‌ای آن را از سنائی نمی‌دانند ولی من از لحاظ جالب بودن مفهوم آن را برایتان می‌خوانم. این شعر در مقدمه دیوان فرّخی یزدی به نام شیخ آذری طوسی ثبت شده است.

روزها باید که تا گردون گردان یک شبی
عاشقی را وصل بخشد یا غریبی را وطن
هفته‌ها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش
زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رسن
ماه‌ها باید که تا یک پنبه دانه زآب و گل
شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن
سال‌ها باید که تا یک کودکی از روی طبع
عالمی دانا شود یا شاعری شیرین سخن
عمرها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
قرن‌ها باید که تا از لطف حق پیدا شود
با یزیدی در خراسان یا اویسی در قرن

قصیده زیر نیز گوئی برای این دوران سروده شده است. شبگیر پولادین شاعر معاصر افغانی از آن به زیبایی استقبال کرده است.

این چه قرن است این که در خوابند بیداران همه
وین چه دور است این که چون مستند هشیاران همه
طوق منت بینم اندر حلق حق گویان حق
خواب غفلت بینم اندر چشم بیداران همه
در لباس مصلحت رفتند زراقان دهر
بر بساط صائبی خفتند طراران همه

آخرین قصیده‌ای که مطرح می‌کنم قصیده‌ای است به مطلع:

دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی
یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
که حدود ۵۵ بیت است که فقط چند بیت از آن را می‌خوانم:

بدین زور و زردنیا چوبی عقلان مشو غره
که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی
اگر عرشی به فرش آئی وگر ماهی به چاه افتی
وگر بحری تهی گردی وگر باغی خزان بینی
گاهی اعضا را حمال موران زمین یابی
گاهی اجزات را ائقال دوران زمان بینی
چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری
که تا برهم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی
سرآلب ارسلان دیدی زرفعت رفته برگردون
برو تا هم کنون درگل تن الب ارسلان بینی

که بیت اخیر بسیار معروف است.

غزلیات

قصاید سنائی همان طوری که دیدیم بیشتر زهد و مثل است و حال و هوای عرفان نیز در خیلی از آنها دیده می‌شود ولی جنبه‌های عرفانی و به اصطلاح اشعار قلندرانه او را بیشتر باید در غزلیات او جستجو کرد و این غزلیات از لحاظ صورت و معنی خیلی مورد استقبال شعرای بعد از او مخصوصاً عطار و مولانا قرار گرفت.

چند نمونه از غزلیات او را به عرض می‌رسانم. غزل زیر از غزلیات معروف اوست که شفیعی کدکنی در مورد آن می‌گوید: «این گونه غزل‌ها مادر تمام غزلیات دیوان شمس و بسیاری از غزل‌های بلند و پرشکوه شعر فارسی است که با سنائی آغاز می‌شود» و آدم وقتی دیوان شمس را مطالعه می‌کند به وضوح تأثیر غزلیات سنائی را می‌بیند.

من که باشم که به تن رخت وفای تو کشم
"ملک الموت جفای" تو ز من جان نبرد
دیده حمال کنم بار جفای تو کشم
چون به دل "بارسرافیل جفای تو" کشم
چون به جان غاشیه حکم و رضای تو کشم
چه کند عرش که او غاشیه من نکشد

نکشم ور بکشم طعنه برای تو کشم
 ورکشم سرمه ز خاک کف پای تو کشم
 شاخ عَزرویدم از دل که بلای تو کشم
 هر دورا گوش گرفته به سرای تو کشم
 کی توانم که خطی گرد ثنای تو کشم
 نچشم ور بچشم باده زدست تو چشم
 گر خورم باده زجوی کف دست تو خورم
 بوی جان آیدم از دل چو حدیث تو کنم
 به خدای ارتوبه دین و خردم رای کنی
 من خود از سنت عشق تو سنائی شده‌ام

خیلی از غزلیات سنائی حال غزل‌های دیوان شمس را دارد. به عنوان مثال:

ای یار مقامر دل پیش آی و دمی کم زن
 در چار سوی عنصر صد قافله غم هست
 یک نعره ز چالاکی بر غافله غم زن
 پیران موافق را شربت ده پریر ده
 زخمی که زنی بر ما مردانه و محکم زن
 پیران منافق را ضریب زن و محکم زن

نمونه دیگر:

در ده پسرا می مروق را
 یاران موافق موفق را
 زان می که چو آه عاشقان از ترف
 انگشت کند بر آب زورق را
 زان می که کند زشعله پر آتش
 این گنبد خانه معلق را

نمونه دیگر:

روزی بت من مست به بازار برآمد
 صد دل شده را از غم او روز فرو شد
 آه از دل عشاق بیک بار برآمد
 صد شیفته را از رخ او کار برآمد

و باز:

زهی چابک زهی شیرین بنا می زد بنا می زد
 زهی خسرو زهی شیرین بنا می زد بنا می زد
 میان مجلس عشرت زکم گوئی و خوش خوئی
 زهی سوسن زهی نسیرین بنا می زد بنا می زد

تعدادی از ابیات غزل زیر با غزلی در دیوان شمس آمیخته است.

تا نقش خیال دوست با ماست ما را همه عمر خود تماشا است
آن جا که جمال دوستان است والله که میان خانه صحراست

غزل دیگر به مطلع:

معشوقه به سامان شد تا باد چنین باد کفرش همه ایمان شد تا باد چنین باد
توسط مولانا با همین مطلع استقبال شد با این تفاوت که ردیف "چنین باد" به "چنین بادا" تبدیل شد.

مثنوی

چند نمونه از مثنوی‌های او به نقل از حدیقه ذکر می‌گردد.

ابلهی دید اشتری به چرا گفت نقشت همه کج است چرا
گفت اشترکه اندر این پیکار عیب نقاش می‌کنی هشدار
در کجی ام مکن به عیب نگاه تو ز من راه راست رفتن خواه

عاشقی را یکی فسرده بدید که همی مرد و خوش همی خندید
گفت کاخر به وقت جان دادن چیست این خنده و خوش استادان
گفت خویان چو پرده برگیرند عاشقان پیششان چنین میرند

نور خود ز آفتاب نبریدست عیب در آینه است و در دیدست
هر که اندر حجاب جاوید است مثل او چو بوم و خورشید است
گرز خورشید بوم بی نیروست از پی ضعف خود نه از پی اوست
نور خورشید در جهان فاشست آفت از ضعف چشم خفاشست

جنبه‌های هنری در شعر سنائی

فهم آثار سنائی مخصوصاً قصائدش که مهم‌ترین عرصه هنر شاعری اوست به نظر مشکل است و در نگاه اول به خواننده این احساس را می‌دهد که اشعارش فاقد لطافت هنری است در حالی که

به هیچ وجه این طور نیست و حتی در خیلی موارد از این لحاظ یعنی از نظر صنایع شعری و هنرهای مربوط به آن، سنائی پیشگام بوده است به عنوان مثال آوردن تصویرهای تناقض گونه و یا اسلوب بیان نقیضی که توسط دکتر شفیع کدکنی تصاویر پارادوکسی نامیده شده با سنائی آغاز شد یعنی تصاویری که دو طرف ترکیب آن یکدیگر را به لحاظ مفهوم نقض می کنند مانند سلطنت فقر، یا برگ بی برگ (توانائی هیچ چیز نداشتن)، مردگان زنده. در قصیده معروفش که قبلاً از آن یاد کردم می گوید:

برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزن

و بعد شما می بینید که مولانا همین تصویر را در شعرش آورده است:

برگ بی برگی ترا چون برگ شد جان باقی یافتی و مرگ شد

چون ترا غم شادی افزودن گرفت روضه جانت گل وسوسن گرفت

و یا به بیت زیر در دفتر اول توجه فرمائید:

مرگ بی مرگی بود ما را حلال برگ بی برگی بود ما را نوال

و حافظ گوید: وز خدا شادی این غم به دعاخواسته ام.

این نوع تصاویر را عارفان ایرانی ابداع کردند و سنائی آنها را وارد شعر کرد مثل نوشته با یزید بسطامی: روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم.

و یا به این بیت زیبای سنائی توجه فرمائید:

خنده گریند همه لاف زنان بر در تو گریه خندند همه سوختگان در بر تو

تاثیر این نوع تصاویر را در آثار شعرای معاصر نیز می توان دید. مثلاً دکتر مهدی حمیدی می گوید:

نه خنده کرد و نه گریید بل به خنده گریست به روز آخر هر سال چون دلم نگریست

و یا هوشنگ ابتهاج سایه در غزلی می گوید:

جان دل و دیده منم گریه خندیده منم یار پسندیده منم یار پسندید مرا

برای این که از این تصاویر بیشتر لذت ببرید به ابیات زیر از مولانا توجه فرمائید:

هر کسی روئی به سوئی برده اند وین عزیزان روه بی سو کرده اند

هر کبوتر می پرد زی جانبی وین کبوتر جانب بی جانبی

هر عقابی می پرد از جا به جا وین عقابان راست بی جائی سرا
 ما نه مرغان هوا نی خانگی دانه ما دانه بی دانگی
 زان فراخ آمد چنین روزی ما که دریدن شد قبا دوزی ما

در آثار بیدل دهلوی نیز از این ترکیبات زیاد دیده می‌شود:

غیرعریانی لباسی نیست تا پوشد کسی از خجالت چون صدا در خویش پنهانیم ما
 در پرده‌های خاموشی آواز ما بلند
 در محیط حادثات دهر مانند حباب از دم خاموشی ما شمع هستی روشن است
 در این غمگده کس ممیراد یارب به مرگی که بی دوستان زیستم من
 ساز هستی غیر آهنگ عدم چیزی نداشت هر نوائی را که وادیدم خموشی می‌سرود
 زبانم گرم حرف کیست کاین مقدار خاموشم
 ز تشریف جهان بیدل به عریانی قناعت کن
 به عیش خاصیت شیشه‌های می داریم که خنده بر لب ما قاه قاه می‌گیرد

اندیشه مرگ در آثار سنائی

اندیشیدن درباره مرگ را شما در آثار اکثر شعرا می‌بینید مثلاً رودکی اولین شاعر بزرگ ایران می‌گوید:

زندگانی چه کوتاه و چه دراز نه به آخر بمرد باید باز
 خواهی اندر عنا و شدت زی خواهی اندر امان به نعمت و ناز
 این همه روز مرگ یکسانند شناسی ز یکدگرشان باز
 و در مرگ شهید بلخی گوید:

کاروان شهید رفت از پیش زان ما رفته گیر و می اندیش
 از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
 فردوسی در اشاره به مرگ می‌گوید:

زمین گرگشاده کند راز خویش نماید سرانجام و آغاز خویش
 کنارش پر از تاجداران بود برش پر ز خون سواران بود

پر از مرد دانا بود دامنش پرازخوب رخ جیب پیراهنش

ویا:

دم مرگ چون آتش هولناک ندارد ز برنا و فرتوت باک

در اشعاری که خواندم جنبه‌های روحانی و عرفانی مرگ مطرح نمی‌شود ولی به تدریج که روح عرفان وارد شعر فارسی شد روح اشعار درباره مرگ نیز عوض شد و به بیان همگانی بودن مرگ محدود نمی‌گردد مثلاً نظامی در ابتدای لیلی و مجنون که با بیت:

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه چون کنم باز

آغاز می‌گردد می‌گوید:

چون مرگ رسد چرا هراسم کان راه به توست می‌شناسم
این مرگ نه باغ و بوستان است کاو راه سرای دوستان است
تا چند کنم ز مرگ فریاد چون مرگ از اوست مرگ من باد

و یا یکی دیگر از شعرا گوید:

گرز حال دل خبر داری بگو ورنشانی مختصر داری بگو
مرگ را دانم ولی تا کوی دوست ره اگر نزدیک تر داری بگو

و دیگری:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ
من از او جایی ستانم جاودان اوز من دلقی ستاند رنگ رنگ

به طوری که می‌بینیم جوهر فکری همه این اشعار آیه "انا لله و انا الیه راجعون" است.

ولی نکته‌ای که اشعار سنائی را در مورد مرگ ممتاز می‌نماید این است که او جنبه‌های متنوعی از اعتقادات روحانی و عرفانی و اخلاقی را درباره مرگ مطرح می‌کند یعنی برداشت او به آن چه قبل و حتی بعد از او گفتند محدود نمی‌شود بنابراین جا دارد تحت عنوان مستقّلی مورد مطالعه قرار گیرد. در مقام پند و اندرز می‌گوید:

مجلس وعظ رفتنت هوس است مرگ همسایه واعظ تو بس است

در قصیده‌ای می‌گوید:

اگر مرگ خود هیچ راحت ندارد نه بازت رهاوند همی جاودانی
اگر خوش خوئی از گران قلتبانان وگردد خوئی از گران قلتبانی

که در واقع بیان جنبه مثبت مرگ است که در هر حال آگرید یا خوب باشی عامل رهایی است. و باز در همین قصیده " مردن از..." را مطرح می‌کند و آن را عامل و سبب زندگی می‌داند:

بمیرای حکیم از چنین زندگانی کزین زندگانی چومردی بمانی
به بستان مرگ آی تازه گردی بسوز این کفن ژنده باستانی
از این مرگ صورت نگر تانترسی از این زندگی ترس کاکنون درآنی

از شاعری دیگر:

خطر مرگ نه چیزی است کز آن ترسد مرد زندگانی بتر از مرگ خطرها دارد

و بعد در ادامه:

به درگاه مرگ آی از این عمر زیرا که آنجا امان است و این جا امانی
به نفسی و عقلی وامرت رساند ز حیوانی و از نباتی و کانی
(از جمادی مردم و نامی شدم مولانا)

بدان عالم پاک مرگت رساند که مرگ است سرمایه زندگانی
وزین کلبه جیفه مرگت رهاوند کند روح را ایمن از لن ترانی
کند عقل را فارغ از لا ابالی که بگذر از این منزل کاروانی
بجز مرگ درگوش جانست که خواند که "تو میزبان نیستی، میهمانی"
بجز مرگ در جان عقلت که گوید از این شوخ چشمان آخر زمانی
بجز مرگ اندر حمایت که گیرد؟ ز ننگ لقب‌های اینی و آنی
تو بی مرگ هرگز نجاتی نیابی

و در حدیقه در باره مرگ گوید:

آن زمان کایزد آفرید آفاق هیچ بد نافرید بر اطلاق
مرگ این راهلاک و آن رابریگ زهر این را غذا و آن را مرگ

و بعد خود مرگ در اندیشه سنائی می‌میرد:

عرایضم را با خواندن شعری که مولانا در مرگ سنائی سرود خاتمه می‌دهم:

گفت یکی خواجه سنائی بمرد	مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد
گاه نبود او که به بادی پرید	آب نبود او که به سرما فسرد
شانه نبود او که به موئی شکست	دانه نبود او که زمینش فشرد
گنج زری بود در این خاکدان	کود و جهان را به جوی می‌شمرد
قالب خاکی سوی خاکی فکند	جان و خرد سوی سماوات برد
جان دوّم را که ندانند خلق	مغلطه گوئیم به جانان سپرد
صاف در آمیخته با درد می	بر سر خم رفت جدا شد ز درد
در سفر افتند به هم ای عزیز	مروزی و رازی و رومی و کرد
خانه خود باز رود هر کسی	اطلس کی باشد همتای برد

کتاب شناسی

- ۱- دیوان سنائی غزنوی - با مقدمه و حواشی و فهرست به سعی و اهتمام مدرس رضوی استاد دانشگاه انتشارات کتابخانه سنائی
- ۲- تازیانه‌های سلوک - نقد و تحلیل چند قصیده از سنائی - انتشارات آگاه از دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی - چاپ پائیز ۱۳۷۲
- ۳- سخن و سخنوران - نوشته بدیع الزمان فروزانفر - انتشارات خوارزمی - سال ۱۳۱۲
- ۴- دیوان فرخی یزدی - تنظیم حسین مکی - کتابفروشی محمد علی علمی - دیماه ۱۳۳۰

میراث صدرالصدور

وحید رأفتی

شرح احوال جناب سید احمد صدرالصدور همدانی را جناب عزیزالله سلیمانی به تفصیل در کتاب مصابیح هدایت (۱)، به رشته تحریر کشیده‌اند و کتاب مزبور در سال ۱۱۸ بدیع (۱۹۶۱م) در طهران انتشار یافته و در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

جناب نصرالله رستگار طالقانی نیز که خود از شاگردان میرز جناب صدرالصدور بوده‌اند، شرح احوال مفصل جناب صدرالصدور و خاطرات خود را به تفصیل مرقوم داشته‌اند که به صورت کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور (۲)، در طهران طبع و انتشار یافته است. جناب فاضل مازندرانی نیز در کتاب ظهورالحق جلد هشتم (۳)، شمه‌ای از خدمات و مناقب جناب صدرالصدور را مرقوم فرموده‌اند و این کتاب نیز در سنه ۱۳۱ بدیع (۱۹۷۴م) طبع و منتشر شده است.

مراجعه به منابع فوق برای آشنائی کامل با شرح احوال و آثار جناب صدرالصدور کافی است اما چون ذکر جمیل آن قدوه حسنه مبارکه موضوع اصلی در این انجمن نورانی است به اختصار به شرح احوال ایشان اشاره می‌نماید و میراث جناب صدرالصدور را با تأملی بیشتر مورد مطالعه قرار می‌دهد.

جناب صدرالصدور نامش سید احمد و فرزند حاجی سید ابوالقاسم صدرالعلماء همدانی بود. او در حدود سنه ۱۲۸۵ هـ ق (۱۸۶۸م) در همدان متولد شد و در سنین طفولیت در معیت پدرش به حج مکه مکرمه فائز گشت و تحصیلات خود را نیز در نزد پدر و سایر مدرّسین علوم دینیّه در همدان، اصفهان و عراق به اتمام و اکمال رسانید و به علوم شرعیّه و حکمت متعالیه و عرفان و کلام اسلامی و نیز علوم و معارف ادبیّه دست یافت. صدرالصدور در حدود سال ۱۳۱۵ هـ ق (۱۸۹۷م) از طریق جناب حکیم موسی که از ابناء خلیل و به امر بهائی مؤمن و طبیب خانوادگی جناب صدرالصدور بود با امر بهائی آشنا گردید و میرزا مهدی ارجمند همدانی و بعضی دیگر از بهائیان همدان آتش تحقیق درباره معارف دیانت جدید را در وجودش شعله‌ور ساختند.

صدرالصدور پس از آشنائی با امر بهائی در همدان راهی طهران گشته، لقب صدرالعلمائی را که پدرش به آن ملقب بود گرفت و در طهران رحل اقامت افکنده، در مدرسه خان مروی به تدریس پرداخت و در عین حال چندی به جرگه اهل تصوف وارد شده به ملاقات چند نفر از مبلغین بهائی نیز توفیق یافت. جناب صدرالصدور در اثر این ملاقات‌ها و استماع آیات و مطالعه آثار ظهور جدید، اشتیاقش به درک حقایق امر بایی و بهائی بیشتر شد و سرانجام به جرگه اهل ایمان پیوست. ورود صدرالصدور به امر بهائی آغاز قیام او به تبلیغ و تبشیر دیانت بهائی و شرح و توضیح و تدریس و تعلیم بشارات و وعود کتب مقدسه درباره ظهور موعود بود. او به تدریج با کثیری از اهل معارف دینیّه به بحث و مذاکره پرداخت و در حدود سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳ م) مجلس درس و مذاکره تأسیس نمود و به تدریس نتایج تمعن و تحقیق وسیع خود در ارتباط فکری و مذهبی امر بهائی با ادیان دیگر اشتغال جست. بعضی از علمای طهران چون چنین دیدند به مخالفت با او قد برافراشتند و در مساجد و برفراز مناظر بر او و معتقدات جدیدش اعتراض نمودند. جمعی از جوانان بهائی نیز والّه و مجذوب مقامات علمی، نیکی محضر، نجابت و تواضع جبلی او شده، گردش حلقه زدند و مجالس درس و بحث و استفاضه منعقد ساختند.

ایمان جناب صدرالصدور به امر بهائی و آغاز اقدامات تبلیغی و تعلیمی او، باب مکاتبه با حضرت عبدالبهاء و ارسال عرایض شوق و اشتیاق به محضر آن حضرت را بر وجه جناب صدرالصدور مفتوح ساخت و در آثار متعدّد و مهمّی که در طیّ چند سال به اعزاز جناب صدرالصدور از قلم آن حضرت عزّ صدور یافت به "صدرالصدور" ملقب گردید و در مکاتیب عدیده حضرت عبدالبهاء به "معین علم و دانائی"، "واقف اسرار و سرور ابرار"، "کاشف اسرار" و "حمایه حدیقه بقا" مخاطب گشت و قیام و اقدام و مساعی جمیله و همم عالیّه‌اش مورد نعت و ستایش حضرت مولی‌الوری قرار گرفت. (۴)

صدرالصدور، روز و شب به تدریس و تبلیغ و تحریر مشغول شد. محفل درس تبلیغش محلّ آموزش علوم دینی و معارف بهائی گشت و آنان که در این مجالس شرکت جستند بهره‌فیر گرفتند، مشتعل شدند، بنیه روحانی یافتند، قیام نمودند و نتیجه این همم به وجود آمدن نقطه عطفی در تاریخ تحولات تبلیغی امر مبارک در جامعه بهائیان طهران بود. نقش جناب صدرالصدور و تأثیرات مستقیم و سازنده او در این تحولات به حدّی بارز بود که در زیارت نامه‌ای که پس از صعودش از قلم حضرت عبدالبهاء جاری شد او را "المؤسس لتدریس التبلیغ" توصیف فرمودند. (۵)

متأسفانه عمر صدرالصدور برای ادامه خدمات باهره پر ثمرش در این میادین چندان نپائید و ده سال از حیات ایمانی و چهل سال از حیات عنصریش بیشتر سپری نشده بود که در ۵ ربیع الاول سنه ۱۳۲۵ هـ ق (۱۹ آوریل ۱۹۰۷ م) رخت به سرای دیگر کشید و وجود مسعود مبارکش از دیده‌ها پنهان گشته، در امامزاده معصوم طهران به خاک سپرده شد و جامعه‌ای را به حسرت و اندوه عمیق مبتلا ساخت. پس از صعود نابهنگام این "مستوفد نار محبّه‌الله" در زیارت نامه‌ای که به اعزازش عزّ صدور یافت و ذکر آن گذشت، حضرت عبدالبهاء فقدان صوری او را چنین وصف می‌فرمایند:

«... حرم المستمعون عن استماع كلامك و المبصرون عن مشاهدة جمالک و الطالبون لتلقى بيانک...».

در این مقام شایسته چنان است که قبل از پرداختن به شرح میراث معنوی جناب صدرالصدور فقراتی از آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء را که پس از صعود آن جناب عزّ صدور یافته، نقل نمایم تا در خلال این آثار هم محامد و نعوت آن شخص شخیص به احسن وجه گفته آید و هم ارزش، اهمیّت و تأثیر شگرف خدمات بهیّه‌اش از نظر حضرت عبدالبهاء روشن و واضح گردد.

حضرت عبدالبهاء در لوح ابناء جناب صدرالصدور چنین می‌فرمایند:

«به واسطه جناب آقا عزیزالله خان زائر

جناب آقا سیدعلی و جناب آقا سیدرضا و جناب آقا سید جواد ابناء حضرت صدرالصدور علیهم بهاءالله الابهی

ای بازماندگان آن صدرالمقرّین جناب عزیزالله خان در نزد مشتاقان نام آن عزیزان بر زبان راند و ذکری از آن نورسیدگان انجمن محبّت‌الله فرمود. این عبد به حضرت صدر جلیل تعلقی و تعشقی زایدالوصف داشت زیرا شبستان هدایت را شمع روشن بود و در گلستان عرفان به طراحی گل‌های حقائق و معانی می‌پرداخت، نطقی فصیح داشت و بیانی بلیغ و در نهایت خلوص و انقطاع در امر بدیع ساعی بود و چون صعود نمود نهایت احزان حصول یافت ولی الحمدلله که آن ابناء را یادگار بگذاشت. حال غایت مقصود این عبد آن است که آن نهال‌های باغ الهی مانند پدر، درختان بارور گردند و برگ و شکوفه و ثمر بخشند. پس باید شب و روز دمی نیاسائید و آرام نگیرید، به تحصیل معارف پردازید و در دبستان حقیقت در نزد ادیب عشق درس و سبق آموزید تا سبب تسلی خاطر این مشتاقان گردید و علیکم بهاء الابهی. ع. ع. (۶)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به ظنّ قوی خطاب به اعضای محفل روحانی طهران عزّ
صدور یافته چنین می‌فرمایند:

«هو الله اللهم يا من تجلّى على الحقائق النوراء بتجلّى العلم والهدى... حضرت صدرالصدور الفائز
بالمقام الاعلى فى عالم السرور روح المقرّبين له الفداء تأسيس محفل تعليم نمودند و ایشان اول
شخص مبارکی هستند که اساس این امر عظیم نهادند. الحمد لله در ایام خویش نفوسى را تربیت
نمودند که ایوم در نهایت فصاحت و بلاغت مقتدر بر اقامه ادله و براهین الهی هستند و
فى الحقیقه این تلامذه سلاله طاهره روحانیّه آن مقرب درگاه کبریا هستند و بعد از صعود ایشان
بعضی از نفوس مبارکه اقدام در ابقاء تعالیم و تعلّم فرمودند و این مسجون از این خبر بی نهایت
مسرور شد حال نیز در نهایت تأکید رجا از احبّای الهی می‌نمایم که بقدر امکان بکوشند و در
توسیع دائره تعلیم آنچه بیشتر سعی نمایند خوش‌تر و شیرین‌تر گردد. حتّی احبّای الهی چه صغیر و
چه کبیر و چه ذکور و چه اناث باید هر یک بقدر امکان در تحصیل علوم و معارف و فنون متعارف،
چه روحانی چه امکانی بکوشند و در اوقات اجتماع مذاکره کلّ در مسائل علمیّه و اطلاع بر علوم و
معارف عصریّه باشد اگر چنین گردد به نور مبین آفاق روشن نمایند و صفحه غبراء گلشن ملکوت
ابهی گردد و علیکم البهاء الابهی. ع ع». (۷)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابن ابهر چنین می‌فرمایند:

«بمبای حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الابهی
هو الله ای منادی پیمان مکتوب مفصل به تاریخ ۱۸ جمادى الاول ۱۳۲۵ وصول یافت و به دقت
قرائت گردید. صعود حضرت صدرالصدور فى الحقیقه مورث حزن قلوب و شرحه شرحه گشتن
صدور گردید، دل‌ها سوزان شد، دیده‌ها گریان گردید، حسرت احاطه نمود، کدورت و افسوس
مستولی شد، آتش احزان چنان زبانه کشید که دل و جان به فوران آمد و آه و این یاران دیرین به
عالم علیین رسید. فى الحقیقه شخص عظیم بود و جلیل و رفیع بود و نبیل، مبین حجّت و برهان
بود و مقرر دلائل و براهین حضرت یزدان، اطفالی تربیت فرمود که ایوم ممتازند و بی نیاز و به اسرار
الهی همدم و دمساز. باری مقدر چنین بود که آن روح امین به ملکوت نور مبین صعود فرماید پس
آه و این را ثمر نه لیس لنا الا ان نتعلّق بحبل الصبر المنصرم ونتجلّد فى النار المضطرم ونستمرّ على
اراقه الدمع المنسجم...».

و نیز از قلم حضرت عبدالبهاء درباره جناب صدرالصدور در لوح جناب میرزا فرج الله ابن آقا محمد مهدی چنین عَزَّ صدرور یافته است:

«به واسطه حاجی میرزا عبدالله

طهران جناب میرزا فرج الله ابن آقا محمد مهدی نبیره آقا محمد علی پشتی باف علیه بهاء الله الابهی هوالله ای بنده حق مکتوب مفصل به دقت ملاحظه گردید فرصت نیست مختصر جواب مرقوم می شود. در تحصیل لسان انگلیسی نهایت همت مجری دارید و اکمال کنید. از صعود حضرت صدرالصدور به رفیق اعلی نه چنان احزان احاطه نموده که به بیان آید ولی حکمت چنین اقتضاء می نمود که این مصیبت کبری واقع گردد و تأثیرش شدید است. بعد از صعود جمال ابهی روحی لأحبائه الفداء عبدالبهاء در هیچ مصیبتی چنین متأثر نشد ما لنا الا التسلیم بالقضاء و الصبر و الرضاء علی هذه المصیبة الکبری. تسلی قلوب ممکن نه و تعزیت محال. مگر آن که جناب آقا میرزا نعیم و جناب حاجی میرزا سید علی از اهل صاد و جناب نیر و جناب سینا همتی فرمایند و اقدامی کنند و به عزمی آسمانی و همتی ربانی و قصدی الهی به تعلیم تلامذه آن شخص جلیل و به تربیت اطفال نورسیدگان پردازند و درس تبلیغ دهند و از علوم بقدر لزوم بهره و نصیب بخشند شاید این قلب محزون را تسلی حاصل گردد و سکون و قراری جلوه نماید و علیک البهاء الابهی. ع ع» (۸)

و نیز در لوح جناب سر رشته دار از قلم حضرت عبدالبهاء چنین عَزَّ صدرور یافته است:

«طهران جناب سر رشته دار علیه بهاء الله الابهی

هوالله ای ثابت بر پیمان نامه رسید و از سفر خوار و سمنان و سنگسر و ساران و گیلان و محال دماوند و رجوع به طهران اطلاع حاصل گردید... از صعود حضرت صدرالصدور مرقوم نموده بودید آن مشکاة نور و مقتبس شعله طور فی الحقیقه ایام حیات را وقف خدمت رب غفور نمود و به عبودیت حضرت احدیت مداومت فرمودند، نفوسی را زنده کردند و جمعی را آزاده فرمودند، تأسیس درس تبلیغ کردند و به لسانی بدیع و بلیغ تعلیم فرمودند. این تأسیس ابدی است به تسلسل خواهد رفت و روح آن بزرگوار در جهان اسرار الی الابد مسرور و پایدار خواهد بود و نام مبارکش در انجمن عالم آهنگی برافزاد که طیور الهی را به حرکت و طیران آرد. باری عبدالبهاء در نهایت رضا از او، از ملکوت ابهی طلب فوز و فیض بی منتهی خواهد و علیه بهاء الله الابهی...»

آنچه از آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء نقل شد برای نشان دادن اهمیّت، نفوذ و تأثیر خدمات جناب صدرالصدور برهانی کافی و شاهدهی گویا است. مطلبی که در ادامه این بحث مطمح نظر قرار خواهد گرفت تأمل در میراث جناب صدرالصدور است که در مقام اوّل شامل آثار قلمی باقیمانده از آن نفس نفیس است.

مهمّ‌ترین و مفصّل‌ترین اثر جناب صدرالصدور کتاب استدلالیه عظیم ایشان است که لمعات خمس و تجلیات شمس نام دارد. تا آنجا که بر حقیر معلوم است این کتاب هنوز به طبع نرسیده، اما محتملاً همان کتابی است که حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شیخ فرج‌الله کردی اجازه طبع آن را صادر فرموده بوده‌اند، چه در لوح مزبور چنین آمده است که: «... اما طبع کتاب درس التبلیغ لحضرة صدرالصدور فلا بأس به...». (۹)

علل عدم طبع و انتشار این کتاب بر این عبد معلوم نیست، شاید حجم عظیم کتاب و صعود نابهنگام مؤلف جلیل‌القدر آن، نقشی در این میان داشته باشد. اما آنچه معلوم است نسخ خطّی این کتاب مورد رجوع و استفاده اهل فضل قرار گرفته و گه‌گاه به محتویات آن اشاره شده است. از جمله جناب اشراق خاوری در کتاب ایام تسعه در بحث از پیشگوئی‌های گذشتگان درباره دوره حضرت ولیّ امرالله خوانندگان کتاب خود را «... برای تفصیل و اطلاع بیشتر به استدلالیه حضرت صدرالصدور همدانی...» ارجاع داده‌اند. (۱۰)

و جناب فاضل یزدی نیز در کتاب مناهج الاحکام خود، طالبین مطالعه مطالب استدلالی مبنی بر حقیّات ظهور را به مراجعه به استدلالیه حضرت صدرالصدور دعوت فرموده‌اند. (۱۱)

علّت مباشرت جناب صدرالصدور به تحریر کتاب لمعات خمس غیر از درخواست دوستان و علاقمندان، وصول لوحی از حضرت عبدالبهاء بوده که به تاریخ رمضان سنه ۱۳۱۵ هـ ق (فوریه ۱۸۹۸ م) مورّخ است و با این عبارات آغاز می‌گردد:

«یا من انجذب بنفحات القدس قد تلوت آیات شکرک لله القدیم بما هداک الی صراط مستقیم...».

در پایان این لوح چنین آمده است:

«... ای منجذب الهی اگر سرور و فرح وجدانی عبد بهاء را خواهی رساله‌ای تألیف نما و اثبات عبودیت و رقیّت این عبد را در آستان جمال ابهی بنما تا من به لحن خوش تلاوت نمایم و جانم

شادمان گردد و روح مهتر شود و البهاء علی کل من ینطق بعبودیتی فی عتبه البهاء و ثبت رقیّتی
فی فناء البهاء. ع». (۱۲)

کتابی که جناب صدرالصدور در پاسخ به اشاره حضرت عبدالبهاء مرقوم داشته‌اند عمده در خصوص استدلال به حَقانیت امر حضرت نقطه اولی و ظهور جمال اقدس ابهی و طلوع طلعت حضرت عبدالبهاء است. در این اثر منیف بشارات قرآنی و مواعید مندرج در سنن و روایات نبوی و مندرجات خُطَب علوی و اخبار و احادیث ائمه اطهار در ضمن فصول و ابواب عدیده تنظیم و تنسیق گردیده و از طریق استشهاد به معارف اهل تسنن و تشیع و با کوشش در ایجاد توافق بین کلام الهی در قرآن مجید و روایات و احادیث اسلامی استدلال به حَقانیت ظهور جدید و چگونگی تطبیق مواعید و مواقیت مندرجه در این آثار با کیفیت ظهور و تطور و وقایع امر بدیع نشان داده شده است.

مطالب مقدّماتی کتاب لمعات خمس با مطالعه و بررسی طریقه معرفت مظاهر مقدّسه و مفاهیم معجزات و معانی قیامت و رستاخیز آغاز می‌گردد و سپس در فصول عدیده مطالب مربوط به ظهور قائم آل محمد و شخصیت و دعوت و علائم ظهور او و احوال اصحابش مورد مطالعه قرار گرفته است.

بخش بعدی کتاب متضمّن اثبات حَقانیت امر جمال قدم است. در این مبحث نیز در ضمن فصول متعدّده بشارات ائمه اطهار به ظهور کلی الهی، اخبار مشعر بر طلوع نیر حقیقت از شرق، حالات جمال قدم در هجرت به دارالسلام، ادرنه و عکا و اخبار حاکی از تعیین محلّ ظهور و مصائب وارده بر آن حضرت بر اساس آیات و روایات اسلامی مورد شرح و بسط واقع شده است. بخش دیگر کتاب به نقل اخبار و روایات مشعر بر اثبات طلوع شمس طلعت حضرت عبدالبهاء اختصاص یافته و اسم و رسم و مختصات ایام آن حضرت با نقل آیات و احادیث مربوطه شرح و بسط شده است.

بخش مفصّل دیگری از کتاب لمعات خمس در نقل و تشریح بشارات منزله در کتب الهیه و صحف سماویّه است که به چند فصل تقسیم گردیده است. فصلی به نقل بشارات وارده در کتب پارسیان و زردشتیان اختصاص یافته و در فصول دیگر بشارات تورات و مواعید و اشارات انجیل و سرانجام آنچه در قرآن مجید آمده است نقل و به دقت شرح و تفسیر شده است.

بخش آخر کتاب لمعات خمس حاوی بشارات و اشارات موجود در آثار، اشعار و کتب عرفای اسلامی و اهل تصوف است. در این بخش جناب صدرالصدور به مطالعه و نقل آثار کسانی نظیر محیی‌الدین ابن عربی، سیدحسین اخلاطی، سعدالدین حموی و مندرجات کتاب خمس المعارف الکبری اثر امام احمد بن علی البونی پرداخته‌اند.

آن چه در لمعات خمس آمده است نشان از آن دارد که جناب صدرالصدور در تألیف شگرف خود خوضی عمیق در بحر کتب مقدسه نموده، ده‌ها مجلد از کتب تفاسیر قرآنی و احادیث و روایات اسلامی را مورد پژوهشی دقیق قرار داده و در آثار صنادید اهل تصوف تأمل و تحقیقی وسیع به عمل آورده و نتایج یافته‌های خود را با تطبیق آنها با شرائط و اوضاع و احوال ظهور جدید به صورت کتابی عظیم و معتبر به رشته تحریر و تنظیم کشیده است. چون در سطور آینده و هنگام مطالعه استدلالیه مختصر ایشان به معرفی اجمالی بعضی از اهم منابع و مآخذ جناب صدرالصدور خواهیم پرداخت، در این مقام از مطالعه این مبحث صرف نظر نموده به این نکته اشاره می‌نمائیم که احتمالاً تدریس مندرجات کتاب لمعات خمس ضمن موادّ تعلیمی کلاس‌های درس تبلیغ جناب صدرالصدور قرار داشته و در نتیجه بعید به نظر نمی‌آید که به تدریج بر تنوع، حجم و جامعیت مندرجات آن افزوده شده باشد. باعث سرور اهل بصیرت و در غایت اهمیت است که مسوده این کتاب و احیاناً همه نسخ خطی آن در آینده ایام به دست آید و با مقابله و تطبیق آنها با یکدیگر نسخه جامع و کاملی از این اثر به طبع رسد و در اختیار علاقمندان قرار گیرد. (۱۳)

با توجه به مساعی علمی جناب ابوالفضائل در تحریر و نگارش اهم کتب استدلالیه خود نظیر فصل الخطاب در ۱۳۱۱ هـ ق (۱۸۹۳ م)، کتاب فرائد به سال ۱۳۱۵ هـ ق (۱۸۹۷ م)، کتاب درالبهیّه به سال ۱۳۱۸ هـ ق (۱۹۰۰ م)، کتاب حجج البهیّه به سال ۱۳۱۹ هـ ق (۱۹۰۱ م) و نیز طبع و انتشار کتاب دلائل العرفان اثر حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی به سال ۱۳۱۲ هـ ق (۱۸۹۴ م)، دهه ۱۳۱۰ - ۱۳۲۰ هـ ق (۱۸۹۲ - ۱۹۰۲ م) را باید از بارورترین سنین تهیّه و تحریر و نشر مفصل‌ترین و اساسی‌ترین کتب استدلالیه اهل بهاء دانست، دهه‌ای که در آن کتاب لمعات خمس جناب صدرالصدور نیز به ظهور رسیده و به صورتی نمایان بر غنای آثار گذشتگان افزوده است.

اثر دیگر جناب صدرالصدور استدلالیه مختصر صدرالصدور نام دارد که به تقاضای مسیو هیپولیت دریفوس و خانم کلیفورد بارنی در هنگام سفر آنان به ایران به سال ۱۳۲۴ هـ ق (۱۹۰۶ م)

به رشته تحریر در آمده است. جناب صدرالصدور این استدلالیه را به خط خود مرقوم و به آنان هدیه نموده‌اند و از قرار معلوم آنان نیز رساله مزبور را در هنگام تشرّف خود به حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم کرده‌اند، چه در لوحی که به تاریخ ۱۳ محرم ۱۳۲۵ هـ ق (۲۶ فوریه ۱۹۰۷ م) به اعزاز جناب صدرالصدور عزّ نزل یافته چنین مسطور است:

«... باری امة‌البهاء بارنی خیلی از دوستان ایران راضی و شب و روز ستایش می نمود، حال به اقلیم غرب شتافت تا در آنجا داستان احبّای شرق بگشاید تا آتش عشق جمال ابهی شعله زند و قلوب را به نفحات قدس مؤانس نماید، شور و ولهی در افتد و ولوله و آهنگی بلند گردد، دعا کنید که موفق و مؤید شود. رساله شما را نیز تقدیم نمود تا به حال آنی فرصت نیافتم که مطالعه نمایم ولی او هر روز اصرار می نمود و رجای خواندن آن رساله می کرد. ان شاءالله در این چند روزه که احبّای مسافرین را روانه می نمایم قدری فرصت به دست آید و به قرائت آن رساله پردازم. جمیع یاران الهی را تحیت مشتاقانه برسان و علیک البهءالابهی. ع ع». (۱۴)

این استدلالیه بعدها از مرکز جهانی بهائی به ایران ارسال شده و در ۱۰۳ صفحه از روی خط جناب صدرالصدور گراور و به سال ۱۳۲ بدیع (۱۹۷۵ م) با مقدمه‌ای از لجنه ملی تصویب تألیفات امری طبع و انتشار یافته است. در مقدمه مزبور از جمله چنین آمده است:

«... این کتاب به خط شخص مؤلف تاکنون در دارالآثار بهائی در جوار مقامات متبرکه علیا محفوظ بوده و اخیراً نسخه‌ای از سواد عکسی آن به این لجنه عنایت شده است که اینک قسمت عمده آن با عکس برداری از خط مؤلف به منظور حفاظت از فناء و زوال و برای استفاده خواص اهل کمال به تعداد محدودی منتشر می شود...». (۱۵)

استدلالیه مختصر جناب صدرالصدور در سال ۲۰۰۴ م، به خط جناب یحیی جعفری خوشنویسی شده و در ۱۱۰ صفحه به علاوه ضمائ و مقدمات به وسیله مؤسسه "سنچری پرس" (Century Press) در استرالیا تجدید طبع گردیده است. استدلالیه مختصر جناب صدرالصدور حاوی یک مقدمه و دو مقصد است. مقدمه جناب صدرالصدور در شرح کیفیت استدلال به آیات و روایات اسلامی است.

مقصد اول این استدلالیه در اثبات حقانیت حضرت باب است که آن را بر پنج اصل مبتنی ساخته‌اند:

اصل اول - در ذکر اخباری که دال است بر قائمیت جوانی از بنی هاشم.

اصل دوم - در ذکر اخباری که مشعر است بر تعیین اسم آن بزرگوار.

اصل سوم - در ذکر اخباری که مشعر است بر تعیین سال ظهور.

اصل چهارم - در بیان حالات آن حضرت. در ذیل این اصل جناب صدرالصدور مطالب خود را در پنج فصل به اختصار به رشته تحریر کشیده‌اند.

اصل پنجم - در ذکر حالات اصحاب و خلفاء آن حضرت است. در ذیل این اصل نیز مطالب لازمه در ضمن سه فصل به رشته تحریر در آمده است.

مقصد دوم در استدلالیه مختصر جناب صدرالصدور در ذکر اخباری است که بنا به نوشته ایشان: «... متضمن است اثبات امر جمال قدم جلّ ذکرة الاعظم را از طلوع شمس طلعت اعلی از افق اقدس ابهی و شرح اسم و رسم و تعیین محلّ و سال ظهور و حالات اصحاب و احباب و عنوان داعیه سلطان اقلیم احدیت و بیان هجرت به بریه الشّام و ارض مقدّس عکا». (۱۶)

جناب صدرالصدور مطالب مندرج در ذیل مقصد دوم را نیز در چهار اصل به شرح ذیل به رشته تحریر در آورده‌اند:

اصل اول - در ذکر اخباری که متضمن است بشارت ظهور مبارک را بر اثر امر نقطه اولی جلّ اسمہ الاعلی به عنوان رجعت حسینی و ظهور مهدی.

اصل دوم - در ذکر اخباری که مشعر است بر طلوع شمس جمال قدم از نقطه مشرق و بلاد عجم. اصل سوم - در ذکر اخباری است که مشعر است بر حالات جمال قدم. در ذیل این اصل مطالب لازمه در ضمن چهار فصل شرح و بحث شده است.

اصل چهارم - در ذکر اخباری است که مشعر بر هجرت جمال اقدس ابهی به شام و دمشق و بیت المقدّس و ارض اقدس عکا می‌باشد. مطالب این اصل نیز در ضمن سه فصل به رشته تحریر در آمده و استدلالیه مختصر جناب صدرالصدور با عبارت "این بنده شرمنده احمدالموسوی الهمدانی" (۱۷) به پایان رسیده است.

مطلبی که در استدلال به حقیقت ظهور موعود از طریق شواهد قرآنی و روایات و احادیث اسلامی از امّات مطالب محسوب می‌گردد، کیفیت استشهاد و استدلال به این دو منبع اصلی معارف اسلامی است که جناب صدرالصدور در مقدمه خود به شرح و بسط کامل این مطلب پرداخته‌اند. نقل تمام مطالب ایشان در این مقام نظر به محدودیت مکان ضرورت ندارد اما به اختصار نظر جناب صدرالصدور در کیفیت نقل آیات قرآنی و روایات مشعر بر وقایع و مواعید ظهور

در آخر الزمان مبتنی بر این اصل است که نه استدلال به قرآن بدون رجوع به روایات و احادیث متقنه وافی به مقصود است و نه اکتفاء به منطوق احادیث بدون توافق و تطبیق آنها با نصوص قرآنی صحیح و منطقی است. زیرا ملاک صحت و سقم هزاران حدیث و روایتی که در این موارد در کتب احادیث اسلامیّه آمده است باید انطباق آنها بر آیات کلام الله باشد که خود میزان همه موازین دیگر است. نظر بر این اصل کلی جناب صدرالصدر اساس استدلال خود را آیات کریمه قرآنیّه قرار داده و برای هر مطلبی از احادیث و روایاتی که از طریق اهل تسنّن و تشیع روایت گشته و در موافقت با میزان قرآنی است به استشهاد و استدلال مطالب لازمّه پرداخته اند.

نکته دیگری که در استدلالیّه مختصر صدرالصدر جلب نظر می نماید استفاده وسیع جناب صدرالصدر از کتاب بحارالانوار مجلسی، در ضمن تصریح به مآخذ مجلسی در بحارالانوار است. مثلاً در فصل اول در ذیل اصل چهارم کتاب استدلالیّه جناب صدرالصدر چنین آمده است که: "... در صفحه (۱۴۳) بحارالانوار از کتاب غیبت نعمانی نقل شده... (۱۸). و در موضعی دیگر در ضمن همین فصل اول در ذیل اصل چهارم چنین آمده است که: "... در صفحه (۳۵) بحار از کتاب کمال الدین و علل الشرایع نقل شده... (۱۹).

مقصود جناب صدرالصدر در این موارد آن است که نه تنها به مجموعه ای عام و مرجعی کلی نظیر بحارالانوار که مفصل ترین کتاب احادیث اهل تشیع است، استشهاد شود بلکه مآخذ اصلی تر روایات را نیز عرضه دارد تا به استحکام استدلال خود بیفزاید.

در این مقام معرفی مفصل و ارزیابی همه منابعی که مورد اشاره جناب صدرالصدر قرار گرفته میسر نمی باشد اما برای آشنائی مقدماتی با بعضی از کتبی که مورد استفاده آن جناب قرار گرفته مطالب ذیل را با خوانندگان گرامی در میان می گذارد:

- کتاب وسائل که در صفحه هفت استدلالیّه مختصر به آن اشاره نموده اند یکی از کتب عمده و معتبر احادیث اهل تشیع است که به وسیله شیخ محمدبن حسن حرّعاملی با عنوان وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه تألیف شده و به کرات از جمله در بیروت به سال ۱۴۰۳ هـ ق (۱۹۸۲ م) در بیست مجلد انتشار یافته است.

- کتاب کمال الدین صدوق که جناب صدرالصدر در صفحات ۸، ۲۸ و ۳۱ استدلالیّه مختصر خود به آن استشهاد نموده اند نام کاملش کمال الدین و تمام النعمه است که دو جلد آن در یک مجلد به سال ۱۳۹۶ هـ ق (۱۹۷۶ م) در طهران به وسیله کتابفروشی اسلامیّه منتشر شده است.

- کتاب الغیبة نعمانی که جناب صدرالصدور در صفحات ۹، ۲۳ و ۲۶ به مندرجات آن استشهاد نموده‌اند اثر ابن ابی زینب محمدبن ابراهیم نعمانی است. این اثر با ترجمه فارسی محمدجواد غفّاری به وسیله کتابخانه صدوق در طهران به سال ۱۳۶۳ هـ ش (۱۹۸۴ م) طبع و انتشار یافته است.
- کتاب حافظ ابونعیم اصفهانی که در استدلالیه مختصر جناب صدرالصدور به مندرجات آن استشهاد شده، صفحات ۱۰ و ۵۷، اربعین نام دارد که حاوی احادیث مربوط به مهدی منتظر است. حافظ ابونعیم احمدبن عبدالله اصفهانی صاحب کتاب معروف حلیة الاولیاء نیز می‌باشد.
- کتاب اصول کافی که جناب صدرالصدور به کرات در صفحات ۱۱، ۲۳ و ۷۷ به آن استشهاد فرموده‌اند تألیف محمدبن یعقوب کلینی است که حاوی حدود شانزده هزار حدیث است. کتاب اصول کافی حاوی ذیلی مفصل به نام فروع کافی و روضه کافی است. این کتاب از جمله به سال ۱۳۸۸ هـ ق (۱۹۶۹ م) در طهران به وسیله دارالکتب الاسلامیه در هشت مجلد انتشار یافته که دو جلد اول آن شامل اصول کافی و شش جلد بقیه حاوی فروع و روضه کافی است.
- کتاب ارشاد که در صفحه یازده استدلالیه مختصر به آن اشاره شده، اثر شیخ مفید یعنی محمدبن محمدبن نعمان است که با عنوان الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد تألیف شده و از جمله با ترجمه و شرح فارسی سید هاشم رسولی محلاتی به صورت دو جلد در یک مجلد به وسیله انتشارات علمیّه اسلامیّه در طهران به سال ۱۳۸۷ هـ ق (۱۹۶۲ م) انتشار یافته است.
- کتاب شیخ کمال الدین ابوسالم محمدبن طلحه شافعی موسوم به الدر المنظم که جناب صدرالصدور در صفحه ۱۲ استدلالیه مختصر خود از آن یاد نموده‌اند تحت عنوان الدر المنتظم فی السرّ الاعظم در سال ۲۰۰۴ م، به وسیله مؤسسه دارالهادی در بیروت در ۲۴۴ صفحه طبع و انتشار یافته است.
- کتاب مشارق انوار الیقین اثر شیخ حافظ رجب بن محمد برسی است که از جمله در بمبئی به سال ۱۳۰۳ هـ ق (۱۸۸۶ م) در ۳۰۴ صفحه به طبع رسیده است. مطلبی از امام حسن مجتبی که جناب صدرالصدور در صفحه ۱۰۲ کتاب استدلالیه مختصر خود نقل نموده‌اند، در مشارق انوار الیقین چنین آمده است: "... تجتمع عند صخرة بيت المقدس فی کلّ لیلۃ جمعة وهی العرش الاذنی ومنها یسط الله الرزق ویطویها الیها والیها المحشر...". (۲۰)
- کتاب صواعق محرقه ابن حجر، نام کاملش الصواعق المحرقة علی اهل الرفض والضلال و الزندقة است و آن را ابی العباس احمدبن محمد معروف به ابن حجر هیتمی تألیف نموده است.

این کتاب در دو مجلد به وسیله مؤسسه الرسالة در بیروت به سال ۱۹۹۷م، به طبع رسیده که جدیدترین طبع این کتاب می‌باشد. جناب صدرالصدور در صفحه ۵۲ استدلالیه مختصر خود حدیثی را از این کتاب نقل نموده‌اند.

- کتاب الغیبه شیخ طوسی اثر شیخ الطائفه ابی جعفر محمدبن الحسن طوسی است. این کتاب از جمله به وسیله مکتبه نینوی الحدیثه در طهران در ۲۹۲ صفحه طبع و انتشار یافته و در صفحات ۳۱ و ۵۴ کتاب استدلالیه مختصر به مطالب آن استدلال شده است.

غیر از آثار فوق جناب صدرالصدور به ده‌ها کتاب حدیث و تفسیر اسلامی نظیر تفسیر صافی اثر ملامحسن فیض کاشانی، تفسیر قمی اثر علی ابن ابراهیم قمی، تفسیر کشف زمخشری و تفسیر مفصل کشف الاسرار و عده الابرار اثر ابوالفضل ابن ابی سعید رشید الدین میبیدی نیز استشهداد نموده‌اند که معرفی این آثار حتی به اجمال در این مختصر مقدور نمی‌باشد.

حال که درباره دو استدلالیه مفصل و مختصر جناب صدرالصدور مطالب لازمه مطرح گردید نظر به محدودیت این صفحات، دو اثر دیگر آن جناب را به اختصار مد نظر قرار می‌دهد و خوانندگان گرامی را برای مطالعه چند مراسله دیگر ایشان به مطالعه کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور دعوت می‌نماید. یکی از این دو اثر عریضه باقیمانده از جناب صدرالصدور به حضور حضرت عبدالبهاء است که در آن از چگونگی برگزاری مجالس درس و مذاکره خود و فعالیت تلامذ کلاس‌های درس تبلیغ گزارشی مرقوم داشته است. متن این عریضه که فی الحقیقه باید آن را رقعہ رقیّت و رقیمه شوق، انجذاب و عبودیت جناب صدرالصدور دانست در کتاب مصابیح هدایت (۲۱) به طبع رسیده و آئینه کیفیت خدمات آن عالم جلیل است.

اثر دیگر جناب صدرالصدور پیام شوق و اشتیاق و مودتی است که بنا به تشویق و تحریض جناب آقا شیخ محمدعلی قائنی برای احبای عشق آباد مرقوم فرموده و متن این پیام در کتاب محبوب عالم (۲۲) به طبع رسیده و سپس به صورت ضمیمه در انتهای کتاب استدلالیه مختصر صدرالصدور (طبع استرالیا) تجدید طبع گردیده است.

در این پیام جناب صدرالصدور به اهمیّت مواعید قرآنیّه درباره "یوم الله" اشاره نموده و به فرا رسیدن روز قیامت کبری و تحقق "میقات اخذ نتیجه و ثمر" تصریح فرموده است. در نظر جناب صدرالصدور ظهورات گذشته هر یک به منزله شب قدری بوده‌اند که به طلوع و سطوع مظاهر ظهور در هر دوره روشن و منیر گشته‌اند و همه آنها به طلوع یوم عظیم و عصر فخیمی بشارت داده‌اند که

پس از انقضای شب قدر تجلی خواهد نمود. جناب صدرالصدور با شرح و بسط این مطالب انظار دوستان را به عظمت یوم جمال قدم معطوف داشته و نتیجه بحث دلنشین خود را به اینجا رسانده‌اند که:

«... حال باید قدر این عنایت را بدانیم و به شکرانه این نعمت در سبیل خدمت و طریق اطاعت بکوشیم و در ایقاز راقدین و تنبه غافلین جهد بلیغ و سعی وافی بجا آریم و در راه تربیت نوع و تحصیل رضای محبوب سر از پا نشناسیم و مشتاقانه به کویش قدم گذاریم، چه که پرتو انوار حی قدیر را با تابش قمر منیر تفاوت لایحصری مشهود و عیان است و فرق بی‌منتها در میان...» (۲۳)

حال که درباره چند اثر شناخته شده جناب صدرالصدور مطالب لازمه مطرح گردید، باید اظهار امیدواری نمود که روزی عرایض دیگر ایشان خطاب به حضرت عبدالبهاء و مکاتیبی که به دوستان و آشنایان خود از قبیل جناب آقا شیخ محمدعلی قائنی مرقوم داشته‌اند به دست آید و به دست طبع و انتشار سپرده شود. نشر استدلالیه مفصل ایشان نیز که مشروعی پر زحمت، اما مهم و اساسی محسوب می‌گردد باید در آینده ایام وجهه همت اهل خبرت قرار گیرد و در اختیار علاقمندان به این قبیل مطالعات گذاشته شود.

میراث دیگر جناب صدرالصدور که غیر از آثار قلمی ایشان منشاء خیر و برکت بسیار و باعث تقویت بنیه علمی و فرهنگی جامعه بهائی گشته، همت موفور و سعی مشکور جناب صدرالصدور در "تنبیه نفوس و نشر تعالیم الهی و تربیت نوع انسانی" است که بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء "موکول به تعلیم تبلیغ" (۲۴) بوده و آن فاضل گرانمایه سنینی از عمر کوتاه خود را بتمامه وقف آن نموده است. میراث جناب صدرالصدور در تعلیم و تربیت تلامذه درس تبلیغ و تأسیس این مشروع جلیل که بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء «... تأسیس ابدی است به تسلسل خواهد رفت" (۲۵)، سبب به وجود آمدن نفوسی گردید که در تاریخ امر بهائی تعدادی از آنان در ردیف مبلغان و حامیان رشید، فداکار و منقطع امر الهی قرار گرفتند و هر یک به نوبه خود منشاء خدمات و اثرات ارزنده در جامعه بهائی گشتند.

درست نمی‌دانیم که در مدت استمرار کلاس‌های درس و مذاکره جناب صدرالصدور که در سال‌های ۱۳۲۱-۱۳۲۴ هـ ق (۱۹۰۳-۱۹۰۶ م) برقرار بوده، دقیقاً چند نفر در آن کلاس‌ها شرکت نموده و کیفیت نظم و ترتیب شرکت کنندگان و برنامه آموزشی آنان و عمق و وسعت مطالعاتشان در چه حدّ بوده است. از شرح جناب نصرالله رستگار در کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور چنین

پیداست که جناب صدرالصدور در سنینی که به این خدمات مشغول بوده‌اند، در ایام مختلفه هفته و برای گروه‌های متعدّد کلاس درس و مذاکره داشته و عده‌ای در سطوح و مراتب مختلفه به درس و تحصیل مطالب استدلالی اشتغال داشته‌اند. اشارات حضرت عبدالبهاء در الواح جناب صدرالصدور حاکی از آن است که:

«... باید آن محفل مقدّس همیشه آراسته باشد و هر سالی نفوسی چند از نهال‌های باغ الهی به فیض اسرار تبلیغ نشو و نما نمایند...» (۲۶)

از خلال آثار حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب صدرالصدور و عریضه ایشان به حضور حضرت عبدالبهاء چنین پیداست که کلاس درس تبلیغ جناب صدرالصدور کلاسی مرتّب، با برنامه‌ای منظم و موادّ درسی مشخصّ بوده و اهل شوق و طلب در آن محافل به تحصیل معارف تبلیغیه مشغول بوده‌اند. لوح حضرت عبدالبهاء که خطاب به جناب میرزا عبدالحسین اردستانی عزّ صدر یافته و متن آن ذیلاً نقل می‌گردد حاکی از "خواندن درس تبلیغ" و "ضبط ادلّه و براهین الهی در ذهن است" که لزوم جدّیت، ممارست و سعی در آموختن مهارت‌های لازم را جهت توفیق در تبلیغ در ذهن تداعی می‌کند. حضرت عبدالبهاء در لوح مزبور چنین می‌فرماید:

«هو الله به واسطه میرزا یونس خان

جناب میرزا عبدالحسین اردستانی علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای یار رحمانی من، آنچه به جناب خان مرقوم نموده بودید ملحوظ گردید فی الحقیقه مضامین شیرین بود چه که دلالت بر ثبوت و تمکین در محبّت نور مبین می‌نمود. بعضی نامه‌ها خواهش نموده بودید نگاشته گشت و ارسال شد.

در خصوص خود شما تکلیف سؤال نموده بودید بهتر آن است که در مجلس حضرت صدر همدانی همه‌دانی درس تبلیغ بخوانی و ادلّه و براهین الهی را در ذهن خویش ضبط نمائی تا بتوانی که محفل هدایت بیارائی و زبان به حجّت و برهان بگشائی، آن وقت تکلیف ثانی معلوم گردد و علیک التّحیّه و الثّناء. ع ع».

و در لوح جناب صدرالصدور چنین آمده است که:

«... جناب آقا علی اکبر رفسنجانی در کمال شوق عازم طهران است که در آن محفل حاضر گردد البته نهایت همّت را در تعلیم او بفرمائید». (۲۷)

درباره کیفیت تشکیل مجالس درس تبلیغ، نقل فقره‌ای از عریضه جناب صدرالصدور به حضور حضرت عبدالبهاء نیز مفید است که در آن از اتمام یک دوره درسی و آغاز دوره جدید و سطوح مختلفه کلاس‌ها و نیز انعقاد دوره‌های تکمیلی سخن رانده‌اند و این اشارات کلّ حاکی از انسجام و انضباط و برنامه‌ریزی دقیق برای این مشروع است که باید به منزله آغاز برنامه‌های آموزشی تبلیغی محسوب گردد.

جناب صدرالصدور در اواخر عریضه خود چنین نوشته‌اند: «... عرض دیگر، مجلس مذاکرات که در این مدّت تأسیس شده چون کلیات مطالب به اتمام رسیده بود دو مجلس دیگر به تأییدات حضرتت تشکیل شده که از ابتداء شروع می‌شود. یکی مخصوص اطفال است و یکی راجع به اشخاص شایسته با استعداد که از نفوس قدسیّه هستند و مجلس دیگری هم موقّتی برقرار است که متمّم بعضی مطالب به جهت اجزاء محفل سابق مذاکره می‌شود. از آستان مقدّست تمنا و رجای توفیق و تأیید دارد...» (۲۸)

آنچه بر اساس منابع موجود از جمله کتاب جناب رستگار می‌توان استنباط نمود، آن است که نفوس ذیل در کلاس‌های جناب صدرالصدور شرکت داشته و هر یک بنا به شوق و ذوق و استعداد خود از خرمن فضل و دانش آن استاد توانا خوشه چینی نموده‌اند:

سیدجلال ابن سینا	سیدحسن هاشمی زاده (متوجّه)
میرزا حبیب‌الله ابن محمّدعلی کاشانی	میرزا مهدی اخوان صفا
میرزا تقی خان بهین آئین قاجار	میرزا نصرالله رستگار طالقانی
ضیاءالاطباء گیلانی	آقا میرزا مسیح ارجمند
میرزا احمد شیرازی	میرزا محمود آزاده
حسین ابن محمّدعلی کاشانی جاوید	میرزا جلال نجل میرزا احمد شیرازی
آقا غلامرضا	عنایت‌الله ابن محمّدعلی ارباب کاشانی
حسین بن میرزا اشرف شهید	استاد ماشاءالله
میرزا نبی خان عکّاس لر	عبدالحسین اردستانی رفیعی
میرزا محمودخان بدیعی	میرزا مسیح رستگار طالقانی
میرزا علی اکبر رفسنجانی	میرزا ابراهیم خان ارجمند

عبدالله مطلق	رحیم خان ارجمند
حاجی آقا رحمانیان سنگسری	یوسف خان ثابت وجدانی
قربان علی هدایت	محمد خرازی فروش طاهری
روح الله خادم	حبیب الله کاشانی صمیمی
جواد خضرائی مازندرانی	فرج الله مجیدی کاشانی
محمدتقی مرشدزاده خیاط قمی	جلال خضرائی مازندرانی

باید خاطر نشان ساخت که صورت فوق، صورتی جامع و کامل از همه تلامیذ کلاس درس تبلیغ جناب صدرالصدور نمی باشد و چه بسا که بر اثر مراجعه به عرایض ایشان در آینده ایام این صورت تکمیل شود. هر چند اطلاعات لازمه و امکان شرح و بررسی حیات و خدمات همه این نفوس در این مقام فراهم نیست، اما ملاحظه اسامی فوق و دقت در خدمات بعضی از آنان نشان می دهد که فی المثل جناب سیدحسن هاشمی زاده خود مؤسس کلاس های درس اخلاق برای اطفال بهائی شده و در این زمینه گوی سبقت را از دیگران ربوده است. نفوسی نظیر جنابان مهدی اخوان صفا، عبدالله مطلق، یوسف خان ثابت وجدانی و تقی خان بهین آئین سال های متمادی به تبلیغ صدها نفر در سراسر ایران توفیق یافته و در مدارس و مجامع اهل بهاء به نشر معارف و تحکیم مبادی امر الهی پرداخته اند. از طرف دیگر نگاه به کیفیت اقبال و ایمان تعداد معتناهی از اعاظم و افاضل امر مبارک نظیر میرزا محمد ناطق اردستانی، اسدالله فاضل مازندرانی، میرزا احمد خان یزدانی و عبدالحمید اشراق خاوری نشان می دهد که شاگردان جناب صدرالصدور در اقبال و ایمان این نفوس به امر الهی نقش اساسی ایفاء نموده و باعث هدایت آنان به شریعت الله گشته اند.

نگاهی گذرا به اسامی شاگردان و فضلائی که نام چند نفر از آنان بر سیل مثال مذکور شد، نشان می دهد که بسیاری از آنان در ردیف خادمان طراز اول امر الهی در آمده و در میادین تبلیغ، تدریس و خدمات صادقانه در مؤسسات نظم اداری امر الهی گوی سبقت را از دیگران ربوده اند و شرح احوال بسیاری از آنان در ردیف مصابیح هدایت در مجلدات ^۱ که گانه آن کتاب مخلص گشته است. (۲۹)

میزان یادگیری، نحوه مطالعات، عمق اندیشه، جامعیت دروس و سایر عناصری که در تدریس و تعلیم شاگردان در مدارس و مراکز تعلیمی مطمح نظر قرار می گیرد، هر چند به جای خود مهم و

سازنده است اما آنچه زیربنای کار تدریس را در اقدامات جناب صدرالصدور تشکیل می‌دهد و از عناصر تعلیمی و مدرسی آن مهم‌تر است، بوجود آوردن روحیه قیام، خدمت و مشارکت عملی در فعالیت‌های تبلیغی و کسب جرأت و شهامت و بنیه ایمانی و فکری برای مقابله با افکار و آراء دیگران است که حیات و خدمات کثیری از تلامیذ جناب صدرالصدور به شکوفائی این عناصر در وجود آنان شهادت می‌دهد و عظمت مقام فکری، تعلیمی و عاطفی جناب صدرالصدور را بر ملا می‌سازد.

دو عنصر اساسی که از مشخصات عمده محافل درس تبلیغ جناب صدرالصدور محسوب می‌شود، یکی اعزام دانشجویان کلاس‌ها به اسفار تبلیغی و دیگری تشویق و تحریض آنان به نوشتن رسائل استدلالی است. مقصود آن است که جناب صدرالصدور امر تدریس معارف تبلیغی را در مقام نظری و ازدیاد اطلاعات صوری دانشجویان محدود نفرموده و با درایت و ذکاوت خود و نیز در پرتو هدایت و حمایت حضرت عبدالبهاء به اهمیّت عملی مواجهه در صحنه محاجّه فکری با اهل انکار و اعراض آگاه بوده و تلامیذ خود را برای رویارویی مستقیم با آراء و افکار دیگران آماده ساخته است. بر اهل بصیرت البتّه واضح است که در کار دانش پژوهی و علم اندوزی نوشتن مقالات و رسائل درسی یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین وسائل آشنائی با منابع و مآخذ مورد مطالعه، یادگیری مطالب، تنظیم و تنسیق افکار و توسعه مهارت‌های زبانی و ادبی است.

به این جهت حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح جناب صدرالصدور که فقره‌ای از آن قبلاً نیز نقل شد چنین می‌فرمایند:

«... باید آن محفل مقدّس همیشه آراسته باشد و هر سالی نفوسی چند از نهال‌های باغ الهی به فیض اسرار تبلیغ نشو و نما نمایند و ثمره معرفت‌الله و راز ملکوت‌الله به بار آرند و هر یک رساله استدلالی مرقوم نمایند...» (۳۰)

حقیر گرچه رسالات تلامیذ جناب صدرالصدور را ندیده‌ام ولی صرفنظر از کمیّت و کیفیت این رسالات آنچه در آن مرحله از تاریخ امر مبارک اهمیّت دارد شروع این قبیل مساعی در حلقه دانش پژوهان جناب صدرالصدور و توجّه به اهمیّت این اقدامات در پرورش فکری و ازدیاد بینش و توسعه مهارت‌های جوانان علاقمند به این مطالعات است که وجهه همّت جناب صدرالصدور قرار گرفته است.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح آن نفس گراندقدر درباره رسائل تلامید ایشان چنین می‌فرماید:

«... رسائل استدلالیه که از نتایج فکریه تلامذه بود و از پیش ارسال نموده بودید بسیار سبب وجد و سرور گردید...» (۳۱)

با توجه به این بیان مبارک باید امیدوار بود که نسخ بعضی از این رسالات نیز در آینده ایام به دست آید و مورد ارزیابی و مطالعه علاقمندان قرار گیرد.

نکته اخیر آن که میراث جناب صدرالصدور در تأسیس کلاس درس تبلیغ پس از صعود ایشان استمرار و توسعه یافت و کسانی نظیر جناب میرزا محمد نعیم اصفهانی، میرزا حسن ادیب ایادی و سپس ده‌ها معلم جلیل‌القدر دیگر امثال علوی‌ها، اشراق خاوری‌ها، آوارگان‌ها به کار تعلیم و تدریس جوانان بهائی دل سپردند و بیان حضرت عبدالبهاء مصداق کامل یافت که در حق مساعی جناب صدرالصدور فرموده بودند:

«... این تأسیس ابدی است به تسلسل خواهد رفت و روح آن بزرگوار در جهان اسرار الی‌الابد مسرور و پایدار خواهد بود...» (۳۲)

و در رساله قرن انوار به تسلسل مساعی جناب صدرالصدور چنین اشاره شده است:

«... پیشاهنگ این قبیل آموزش و پرورش منظم جناب صدرالصدور معلم محبوب بود که در اوائل قرن بیستم به تعلیم جوانان قیام فرمود و به تدریج سال‌های بعد مدارس تابستانه و زمستانه در ممالک مختلف به وجود آمد و در نقشه‌های اخیر مؤسسات آموزشی بهائی پی در پی به مرحله تجربه رسید...» (۳۳)

یادداشت‌ها

- ۱- عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۱۸ب)، ج ۵، ص ۳-۳۹.
- ۲- نصرالله رستگار طالقانی، کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور (طهران: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۴ بدیع).

- ۳- اسدالله فاضل مازندرانی، ظهورالحقّ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱ بدیع)، ج ۸، ص ۴۸۰-۴۸۱.
- ۴- بسیاری از آثار حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب صدرالصدور در کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور به طبع رسیده است.
- ۵- متن زیارت نامه صادره از قلم حضرت عبدالبهاء پس از صعود جناب صدرالصدور در مصابیح هدایت و کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور به طبع رسیده است.
- و نیز نگاه کنید به ابتدای کتاب استدلالیه مختصر صدرالصدور (استرالیا: سنچری پرس، ۲۰۰۴ م).
- ۶- این لوح در کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور (ص ۲۱۲) به طبع رسیده است.
- ۷- متن تمام این لوح در کتاب مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: کردستان العلمیه، ۱۹۱۰ م)، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۱ به طبع رسیده است.
- ۸- لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب میرزا نعیم سدهی در تشویق ایشان به ادامه مشروع جناب صدرالصدور در مکاتیب عبدالبهاء (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴ ب)، ج ۸، ص ۲۳۶-۲۳۷ به طبع رسیده است.
- فقره‌ای از لوح میرزا فرج در مصابیح هدایت (ج ۵، ص ۳۶) مندرج است.
- ۹- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: فرج الله زکی الکردی، ۱۹۲۱ م)، ج ۳، ص ۳۲۶.
- ۱۰- عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ بدیع)، ص ۴۵۵.
- ۱۱- علی ممتازی - فاضل یزدی، مناهج الاحکام (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۲ بدیع)، شماره ۶، ص ۶۶۸.
- ۱۲- حضرت عبدالبهاء، مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۳ بدیع)، شماره ۵۹، ص ۱۲۰-۱۲۲.
- فقره اخیر لوح مزبور در مصابیح هدایت (ج ۵، ص ۲۳-۲۴) و کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور (ص ۴۰ و ۲۰۳) نیز مندرج است.
- ۱۳- این عبد نگارنده در اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی که در مؤسسه ملی مطبوعات امری در طهران خدمت می نمودم، نسخه‌ای از کتاب لمعات خمس را که شاید بیش از ۶۰۰ صفحه بود در دفتر آن مؤسسه ملاحظه و مورد مطالعه قرار داده بودم. جناب نصرالله رستگار در کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور (ص ۲۳۳) درباره نسخ خطی این استدلالیه چنین نوشته اند که: «... آثار قلمی گرانبها

و بی نظیر آن معین علم و دانائی که عبارت از ۳۶ جزوه پاکنویس استدلالیه به خط خوش ایشان و چندین جزوه یادداشت‌های مربوط به استدلالیه و سواد عریضه‌جات که به ساحت اقدس معروض داشته‌اند...» بوده است.

سپس در صفحات ۲۳۷-۲۳۹ کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور درباره نسخ دیگر خطی استدلالیه مفصل جناب صدرالصدور چنین مرقوم داشته‌اند:

«... در سال ۱۳۲۵ [ه ق (۱۹۰۷م)] ... لازم دانسته که نسخه استدلالیه از روی خط معلّم رحمانی حضرت صدرالصدور نوشته شود لذا با اجازه محفل مقدّس روحانی به خطّ جناب شیخ زین العابدین یزدی علیه بهاء الله با کمال دقتّ تهیّه و به وسیله بنده مقابله شده و نسخه آن موجود بود تا این که در حدود ۱۳۳۰ محفلی به نام محفل محبّت با عضویت چندین نفر از بهائیان معروف ساکن طهران تشکیل شده، برادر بنده هم عضو آن محفل بوده، بنده هم گاهی حاضر می‌شدم. در موضوع استدلالیه صدر دیوان اسرار در آن محفل مذاکره شد که خوب است حقّ الزحمه‌ئی به جناب شیخ زین العابدین داده و این کتاب به ساحت اقدس مرکز میثاق تقدیم شود. اعضاء آن محفل با کمال روح و ریحان قبول نموده، آن کتاب مستطاب را خریداری و به حضور مبارک محبوب آفاق روح من فی الوجود لفضله وجوده الفداء تقدیم نمودند. از ساحت اقدس لوح مقدّسی به خطّ مبارک به افتخار اعضاء محفل محبّت عنایت شده و بی نهایت اظهار سرور از تقدیم آن کتاب و در آخر لوح امر به طبع آن می‌فرمایند...».

متن لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به اعضاء محفل محبّت که جناب رستگار در شرح فوق به آن اشاره نموده‌اند، در صفحات ۱۶۴-۱۶۵ کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور به طبع رسیده و متن آن چنین است:

«هو الله»

طهران اعضاء محترم محفل محبّت حضرت صنیع السلطان، حضرت میرزا حاجی آقا، حضرت حاجی محمد یزدی، حضرت میرزا مسیح طالقانی، حضرت حاجی عبدالصمد، حضرت نصرالاطباء، حضرت احمد علی خان قزوینی، حضرت حاجی محمدجواد، حضرت آقا میرزا فتح الله خان، حضرت میرزا فرج الله خان، حضرت میرزا اسحق خان، حضرت حاجی میرزا یعقوب، حضرت میرزا آقا خان قائم مقامی، حضرت احمدعلی خان [نظمیه]، حضرت عبدالحسین خان، حضرت معاون الملک علیهم بهاء الله الابهی

هو الله ای حبیبان در جهانی مانند سقف مینائی از کرانی تا کرانی دریای آبی آبی امواج مانند افواج پیایی مهاجم و هرکس به حرکتی و به شغلی مألوف و قائم، اما عبدالبهاء بیاد یاران موافق و به تحریر متسلی خاطر نامه شما و استدلالیه حضرت صدر دیوان اسرار و بدر تابان ابرار کوکب درخشنده افق عرفان و قوه روح بخشنده ایمان و ایقان رسید و از مضمون نامه نهایت شادمانی حصول یافت. فی الحقیقه در این خصوص نهایت همت مبذول داشته‌اید و عبدالبهاء را خوشنود کرده‌اید جزاکم الله تأییداً غیبیاً ربانیا مقصود این بود که اثر کلک آن سید ابرار از میان نرود حال الاکرام بالاتمام آن کتاب کریم را همت فرمائید تا طبع شود و علیکم البهاء الابهی و التّحیة و الثّناء».

سپس جناب رستگار در ادامه توضیحات خود درباره نسخ خطی کتاب استدلالیه مفصل جناب صدرالصدور در صفحات ۲۳۸-۲۳۹ کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور چنین مرقوم داشته‌اند:

«... از روی خط جناب شیخ زین العابدین هریک از اعضاء محفل محبت چندین صفحه به خط خود استنساخ نموده، چندین صفحه آخر آن هم به خط بنده است و این استدلالیه خطوط مختلفه جلد شده و ۱۰۰۳ صفحه است و در نزد جناب حاجی آقا محمد یزدی معروف علیه بهاء الله که عضویت محفل محبت را داشته بوده، موقعی که بنده تقریباً هفت سال متوالی از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۵ هجری به عضویت و همچنین خلاصه نویسی محفل مقدس روحانی طهران و مرکزی ایران افتخار داشته و به همت و تدبیر جناب عزت الله خان علائی دام توفیقه که در آن موقع عضو محفل بوده از جناب حاجی آقا محمد گرفته و به محفل داده شد.

بعد از صعود مبارک یک نسخه استدلالیه مشروح و جامع حضرت صدرالصدور از محفل مقدس روحانی خراسان به محفل مقدس روحانی طهران فرستاده شد. تصور می‌رود که آن استدلالیه به خط شهید سعید عالم روحانی حضرت آقا شیخ علی اکبر قوچانی روحی لانجذابه الفداء باشد زیرا ایشان بعد از تبعید از خراسان از ۱۳۲۵ تا اواسط سال ۱۳۲۶ هجری در طهران مشغول خدمات امریه بودند و در محافل بنده و سایر احباب به زیارت ایشان نائل و کامیاب می‌شدیم. تصور می‌رود از روی استدلالیه خط جناب شیخ زین العابدین نوشته باشند. پس از وصول این کتاب از طرف محفل مقدس روحانی طهران به بنده و فاضل نحریر آقا سید عباس علوی خراسانی دامت توفیقاته العالیه و دوسه نفر دیگر امر شد این کتاب را مقابله نمائیم و اقدام شد. نسخه ارسالی خراسان از

طرف محفل مقدّس به ساحت اقدس مولای بی‌همتا تقدیم گردید و نسخه خطوط مختلفه نزد بنده باقی مانده است که جزو سایر آثار آن حمامه حدیقه بقا به محفل مقدّس تسلیم می‌شود. زائد بر این سه جلد بنده اطلاع و در نظر ندارم که از استدلالیه مفصّل و مشروح آن منبع علم و عرفان نسخه استنساخ شده باشد...».

سپس مجدداً درباره نسخ خطّی استدلالیه مفصّل جناب صدرالصدور در صفحه ۲۴۰ کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور جناب رستگار چنین ادامه مطلب داده‌اند:

«... استدلالیه و جزوات مربوط به تألیف حضرت صدرالصدور که بنده به خطّ خود در دوره تحصیل درس تبلیغ نوشته‌ام و جلد شده موجود می‌باشد و خیلی دقت در صحت آن شده، ۶۰۹ صفحه است.

ضمناً این نکته را به عرض می‌رساند: مرحوم آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی علیه الرحمة و الغفران در سال ۱۳۲۳ هجری به موجب امر مبارک به طهران آمده و در حوزه درس تبلیغ حضرت واقف اسرار با کمال جدّیت حاضر و مشغول تحصیل شده، ممکن است ایشان به نوشتن استدلالیه مشروح موفق شده باشند و به طوری که اطلاع حاصل نموده، کتب امریه و نوشتجات آن مرحوم در دست برادر و منسوبان غیر ایشان می‌باشد...».

۱۴- نگاه کنید به ابتدای استدلالیه مختصر صدرالصدور.

۱۵- همان مأخذ

۱۶- همان مأخذ، ص ۶۶.

۱۷- همان مأخذ، ص ۱۱۰.

۱۸- همان مأخذ، ص ۲۲.

۱۹- همان مأخذ، ص ۲۸.

۲۰- حافظ رجب بن محمد البرسی، مشارق انوار الیقین (بمبئی: شیخ علی المحلاتی، ۱۳۰۳ ه ق)، ص ۱۱۰.

۲۱- مصابیح هدایت، ج ۵، ص ۲۸-۳۲. متن این عریضه در کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور (ص ۱۱۷-۱۲۱) نیز به طبع رسیده است. هر چند عریضه مزبور فاقد تاریخ است اما بر اساس قرائن موجود در این کتاب (ص ۱۲۶) عریضه مزبور در حدود اوائل شوال سنه ۱۳۲۴ ه ق (نوامبر ۱۹۰۶ م) مرقوم شده است.

غیر از این عریضه، عریضه دیگری نیز که جناب صدرالصدور به حضور حضرت عبدالبهاء ارسال داشته‌اند در صفحات ۱۰۱-۱۰۵ کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور به طبع رسیده است. صورت چند مراسله جناب صدرالصدور خطاب به تلامذه کلاس درس تبلیغ نیز در صفحات ۱۲۵-۱۳۷ کتاب مزبور مندرج است.

۲۲- محبوب عالم (کانادا: عندلیب، ۱۹۹۳م)، ص ۵۷-۶۱.

۲۳- استدلالیه مختصر صدرالصدور، صفحه "ک" در بخش ضمایم.

۲۴- کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور، ص ۱۴۷.

۲۵- نگاه کنید به لوح جناب سررشته‌دار که در صفحات قبل نقل گردید.

تمام این لوح در کتاب مصابیح هدایت (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۳ بدیع)، ج ۳، ص ۴۴۹-۵۰۱ به طبع رسیده است.

۲۶- مصابیح هدایت، ج ۵، ص ۲۷.

۲۷- این لوح و لوح جناب میرزا عبدالحسین اردستانی که در فوق نقل شد در صفحات ۱۴۲-۱۴۳ و ۱۵۸-۱۵۹ کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور مندرج است.

۲۸- همان مأخذ، ص ۳۱-۳۲.

۲۹- برای مثال نگاه کنید به شرح احوال نفوس ذیل در مجلدات مصابیح هدایت تألیف جناب عزیزالله سلیمانی اردکانی:

میرزا تقی خان بهین آئین، ج ۹

میرزا یوسف خان ثابت وجدانی، ج ۲

آقا محمدنعیم سدهی، ج ۳

آقا میرزا محمد ناطق اردستانی، ج ۳

آقا میرزا مهدی اخوان الصفاء، ج ۴

آقا میرزا عبدالله مطلق، ج ۴

میرزا حاجی آقا رحمانیان سنگسری، ج ۴

آقا سید حسن متوجه (هاشمی زاده)، ج ۶

میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، ج ۷

عبدالحمید اشراق خاوری، ج ۹

احمد یزدانی، ج ۹

۳۰- مصابیح هدایت، ج ۵، ص ۲۷

۳۱- کتاب تاریخ حضرت صدراالصدور، ص ۱۴۷

۳۲- نگاه کنید به لوح جناب سررشته دار که در صفحات قبل نقل شد.

۳۳- مرکز جهانی بهائی، قرن انوار (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۲م)، ترجمه هوشمند فتح اعظم،

ص ۹۳

مروری بر آثار فارسی حضرت عبدالبهاء

هوشمند فتح اعظم

دوستان عزیز، آنچه را که امروز معروض می‌دارم استنباطی شخصی و سطحی از مروری سریع در بعضی از آثار درّ باری است که از قلم مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء رقم یافته است. تفحصات ادبی و علمی و تحقیق عمیق فرصتی دیگر و اوقاتی بیشتر می‌خواهد که البته ادیبان دانشمند بدان خواهند پرداخت و این ناتوان را فقط جاذبه طلعت عبدالبهاء آن چشمه زاینده محبت و وفا جرات بخشید که در عین ناتوانی در آن میدان وسیع جولانی نمایم و پریشان گوئی کنم.

هر که تشویق سرزلف پریشان تو دید تا ابد از دل او فکر پریشان نشست

اما به راستی بحث در آثار حضرت عبدالبهاء اسباب حیرت و دهشت است زیرا آن آثار بی‌شمار با تنوع بسیار چون دریا است "چگونه دریا کان را کرانه پیدا نیست" و آن آثار از حیث کمیّت و کیفیت و تنوع و بدعیّت چنان پهنائی دارد و انسان حیران می‌ماند که از کجا شروع کند و چه بگوید.

باری در آیات قرآنیّه است که بهشت جائی است که "ما تشتهی به انفسکم" در آن موجود

است خوان نعمت حضرت نیز چنین است هر کس آنچه را که می‌خواهد در آن می‌یابد.

بزرگترین عطیه‌ای که مظاهر ظهور الهی به بشر ارزانی داشته‌اند کتاب و کلام است، وحی منزل

است، الهامات است که به میزان معین و عظیمی به حضرت عبدالبهاء عنایت شده است. اگرچه

مقام رسالت و نبوت در حقّ حضرت عبدالبهاء صادق نیست و ایشان مبین آثار حضرت بهاء‌الله‌اند

اما از اسرار ملکوتی آن که، حضرت عبدالبهاء نفس مقدّسی است که به الهامات الهیه مرهوب

است این است که آنچه از قلم توانایش صادر گشته جزئی از آثار مقدّسه امر بهائی محسوب

می‌گردد و اهمیّتش همان بس که می‌بینیم که حضرت عبدالبهاء در جواب سؤالی که اگر بر حسب

ظاهر، میان الواح جمال ابهی و بیانات حضرت عبدالبهاء تفاوتی به نظر آمد تکلیف چیست.

می فرماید کلام مبین شرط است و این بر عظمت مقام قدسی حضرت عبدالبهاء و فضل الخطاب بیانات ایشان اشارت دارد.

علاوه بر آثاری که منتشر شده و تعدادشان مجلدات کثیری را فرا گرفته، چندین هزار لوح از حضرت عبدالبهاء در محفظه آثار در ارض اقدس موجود است که به طبع نرسیده و منتشر نگشته است. حال این همه آثار را از حیث مضمون و موضوع از لحاظ تاریخ و شأن نزول از جهت مطالب فردی و اجتماعی و ترتیبات و ترکیبات دیگر و خصوصیات لفظی و امثال آن می توان مورد بحث قرار داد که به تدریج و طی قرون آینده کتاب هائی را خواهد آفرید.

در این مقال به تقسیم بندی ابتدائی و ملاحظاتی زود گذر اکتفا می کنیم:

اول آثاری که در زمان حیات حضرت بهاء الله از قلم مرکز میثاق صادر گشته است.

قبل از هر چیز باید گفت که حضرت عبدالبهاء در مدرسه ای داخل نشده و از تحصیل علوم رسمی و متداول زمان محروم بوده است. از او ان کودکی در رکاب پدر بزرگوارش در به در بوده، ده ساله بود که با کمال سختی در زمستانی سرد از طهران به بغداد تبعید شد. در آن آوارگی نه مدرسه ای دید و نه کتابخانه ای در دسترس داشت پس این کمالاتی که از ایشان ظاهر شد و این آثار حیرت انگیزی که از قلم توانایش صادر شد از کجا آمده است؟ چاره نیست جز آن که کلمات خود ایشان را به رعایت گیریم و بگوئیم که حضرت عبدالبهاء "شمع شبستان حق" بود که "مقتبس از شمع" شد و "نور به آفاق" بخشید.

از ایام نوجوانی به امر پدر بزرگوار سؤالاتی را که عرفا و علما از حضرت بهاء الله می نمودند، جواب می فرمود و آنچه از قلم توانایش صادر می شد اسباب حیرت بوده و هست که چگونه از این نوجوان غربت کشیده و مدرسه نادیده چنین نوشته های بلند و سنجیده ای پدید آمده است. چه توجیهی می توان کرد جز آن که، آن آثار از الهامات خداوند بی مانند بدانید.

امروز هر دانشمندی که بخواهد رساله ای بنگارد چه اوقاتی صرف مطالعه کتب و رفت و آمد به کتابخانه ها می نماید و عبدالبهای جوان از این وسائل محروم بوده است و جز به تأیید روح القدس انجام چنان شاهکارهائی ناممکن است.

باری مهم ترین آثاری که حضرت عبدالبهاء در زمان حضرت بهاء الله و به امر ایشان مرقوم فرموده اند عبارت است از: تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم، مقاله سیاح، لوح خراسان و تفسیر

حدیث قدس "كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان يعرف فخلقت الناس لكي اعرف" یعنی خدا می فرماید که من گنجی پنهان بودم و دوست داشتم که شناخته شوم پس مردم را خلق نمودم تا شناخته شوم. درباره این لوح مبارک می دانیم که پس از مراجعت حضرت بهاء الله از سلیمانیه به بغداد، علی شوکت پاشا از رهبران تصوف از فرقه نقشبندیّه عریضه ای تقدیم داشته و جواب بعضی از مسائل عرفانی را تقاضا نموده است. حضرت بهاء الله جواب او را به فرزند نوجوانشان محول فرمودند.

و حضرت عبدالبهاء درباره صدور آن لوح می فرمایند:

«این رساله در سنّ صباوت مرقوم شده». و ضمناً می فرمایند: «در بعضی مواقع بعضی تعبیرات نظر به مشرب بعضی ذکر شده است. ملاحظه به حقیقت موضوع باید بشود که چون سریان روح در عروق و شریان کلمات جاری و ساری است».

شاید ذکر یک جمله متعریضه در این مقام بی جا نباشد. می فرماید "در بعضی مواقع نظر به مشرب بعضی تعبیراتی آمده است ولی باید ملاحظه به حقیقت موضوع کرد". این مسئله دقیقی است که باید در نظر داشت یعنی الواح مبارکه گاه در جواب سؤالات نفوسی که در رشته های علوم زمان خود متبحر بودند نازل می شد و حضرت بهاء الله و مرکز میثاق برای گرفتن نتیجه ای در نظر داشتند اصطلاحات و تعبیراتی را که بر مخاطب معلوم و متداول بوده را به کار می بردند نه آن که بر آنها صحّه گذارند.

باری حضرت عبدالبهاء در این رساله تفسیر حدیث مذکور علاوه بر بحث درباره علت خلق موجودات، راجع به مراتب محبت و مقام خلقت و مقام معرفت با فصیح بیان شرح می فرمایند که در این مقال که فقط می توان به ذکر فهرست کلی آن آثار اکتفا کرد از آن تجاوز نمی کنیم زیرا جای بحث در مضامین آنها در کتاب ها است که دانشمندان خواهند نوشت.

اما از ذکر یک نکته دلپذیر درباره این لوح ناگزیریم. حضرت عبدالبهاء در مقامات محبت می فرمایند که:

«بزرگان عرفا چهار مقام ذکر کرده اند اما "این عبد در این رساله پنج رتبه ذکر نموده».

سبحان الله این جوان برومند در زمان نوشتن این رساله کمتر از ۱۹ سال داشته اما ملاحظه فرمائید چه قدرتی در قلمش مکنون بود که او را به عالمی پرواز داده که از صناید اهل عرفان بالاتر رفته است. قبل از خاتمه این مبحث عبارات آخر این لوح را نقل می کنیم تا نمونه ای از فصاحت و بلاغت آن باشد:

«ای حیب این بال و پر در هم شکسته گِل آلوده را که از قدم عالم حکایت می کند بریز تا به پره‌های عَرّ توحید در این فضای وسیع و سماء منیع پرواز نمائی. به جان بکوش تا به مائده بدیعه که از سماء هوّیه در نزول است متنعم گردی و به فواکه قدسیّه از شجره لاشرقیّه و لاغربیّه مرزوق شوی. این طیور آشیانه حیرت را شوری دیگر در سراسر است و این آوارگان سبیل محبوب را جذبی دیگر. در دل باید چهار تکبیر بر ما کان و ما یکون زد و عزم کوی جانان کرد. چشم را از غیر دوست بر بست و به جمال مشهود گشود و سامعه را از کلّ اذکار پاک و مطهر ساخت تا از مزامیر آل داود الحان بدیع محمود استماع نمود».

رساله مدنیّه

رساله دیگری که در زمان حیات جمال ابهی از قلم حضرت عبدالبهاء مرقوم رفته، رساله مدنیّه است که معروف و مفصل است در سیاست مدن و مملکت داری و اساس مدنیّت حقیقی. این رساله در سال ۱۲۹۹ هـ ق یعنی ده سال قبل از صعود حضرت بهاءالله نازل شده. در شأن نزولش در لوحی به لسان خادم الله می فرمایند:

«و این که نسخه مدنیّه را ارسال داشتید ان شاءالله مثمر ثمر شود سبب ترقیم آن، آن که یومی از ایام حضرت غصن الله الاعظم رو به مقام اعلی ایستاده بودند لسان قدم به این کلمه ناطق قوله تعالی: "یا غصن اعظم محبوب آن که چند ورقی در سبب و علّت عمار دنیا و خرابی آن نوشته شود به قسمی که متعصّبین را یک درجه تنزل دهد تا مستعد شوند از برای اصغاء حریف سدره بیان که الیوم مرتفع است انتهی". لذا حضرت غصن الله رساله مدنیّه را مرقوم فرمودند».

در رساله مدنیّه حضرت عبدالبهاء ایرانیان را خطاب فرموده‌اند و درباره سرّ موقّیّت ایرانیان در گذشته و علّت نکبت و بدبختی شان در زمان حاضر موقوم می فرمایند:

«اما این رساله جنبه عام دارد و متضمّن فلسفه جدیدی در جامعه شناسی است و از صعود و سقوط تمدن‌های جهان بیان می کند و تمدن‌ها را که معمولاً مورّخین درباره اش با موازین و معیارهای گوناگون تحقیق می کنند این رساله با میزان جدیدی می سنجد و از آن راه شکاف بزرگ نامالایمی را که بین جنبه‌های عملی و تکنیکی اداره امور سیاسی بشری از یک طرف با تمدن روحانی از طرف دیگر به وجود آمده با پل محکمی به هم متصل می نماید و مدنیّت الهی بر اساس خیر و حقیقت و علم و عرفان عرضه می دارد».

و نیز راجع به صلح عمومی که از اصول تمدن حقیقی است مطالبی می‌فرمایند مثل این عبارات که در نشریات بهائی نقل گردیده است:

«بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم برافرازد که چند ملوک بزرگوار بلند همت به جهت خیرت و سعادت عموم بشری به عزمی راسخ قدم پیش نهاده، مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند... الخ».

درباره مضامین این رساله دانشمندان صاحب کمالی از قبیل دکتر شاپور راسخ و دکتر نادر سعیدی داد سخن داده‌اند که باید به مقالات آنان رجوع نمود.

تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم

رساله دیگر بسم الله است که در مکاتیب جلد اول به طبع رسید. این رساله در نهایت فصاحت و حاوی معانی بلند عرفانی است که به عربی نازل گشته و در اوائل لوح پس از خطبه و مناجات می‌فرماید که از مطلع اراده الهی امر صادر می‌شد که حضرت عبدالبهاء در جواب سائلی آن رساله را بنگارند.

در این لوح غرّاً حضرت عبدالبهاء از حرف "ب" بسم الله شروع کرده می‌فرمایند که: «"ب" که عنوان قرآن است رمزی است از این که اول اسم اعظم است و عنوان کتاب قدم است و از حدیث امام جعفر صادق نقل کرده که فرموده است: "الباء بهاء الله».

حضرت عبدالبهاء وقتی به امر مبارک این تفسیر را مرقوم داشتند جمال مبارک در قصر بهجی تشریف داشتند و حضرت عبدالبهاء به جای آن که شخصاً آن رساله را تقدیم نمایند آن روز توسط میرزا مصطفی نراقی به حضور مبارک فرستادند. حضرت بهاء الله پس از قرائت با سروری وافر فرمودند: «کوکب لامع است». در این واقعه ملاحظه فرمائید که خضوع و محویت حضرت عبدالبهاء در مقابل پدر عظیم الشان‌شان به چه درجه بود که چنین رساله بلیغی را که مرقوم داشته بودند خود به محضر حضرت بهاء الله نیاوردند و آن را به واسطه شخص دیگری تقدیم داشتند.

لوح خراسان

درباره شأن صدور این لوح حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب خویش می‌فرمایند:

«پیش از صعود جمال قدم روحی لاجبّاه الفداء به عبدالبهاء امر فرمودند که از لسان مبارک تحیّت و خطاب به خراسان بنگارم مرقوم شد: ایا نفعات الله هبّی معطّرة و ایا نسمة الله مرّی مطیبه و اقصدی و ادی الرّحمن لدی العرفان بادیه خراسان الخ».

این لوح نمونه فصاحت در زبان عربی است. معروف است که جناب صدرالصدور که مدّت‌ها به امرالله تعلق یافته و تحقیق دقیق نموده بود بعد از تلاوت این لوح چنان به اهتزاز آمد که دیگر توقّف را ممکن ندید و با ایمانی مستحکم در ظلّ اسم اعظم در آمد.

مقاله سیّاح

که تاریخ مختصر امرالله است و کلیات تاریخ امر الهی را به نحوی که واقع گشته برای رفع استیحاş مردم ایران که به اغوای علماء و قرائت کتاب‌هائی که دشمنان امرالله به نام تاریخ نوشته‌اند ذهنشان انباشته از اوهام و مفتریات و اکاذیب گشته مرقوم فرموده‌اند.

دسته دوّم آثاری است که حضرت عبدالبهاء شفاهاً بیان فرموده‌اند

جناب دکتر یونس خان در خاطرات نه ساله نوشته است که صدور الواح از قلم حضرت عبدالبهاء در بحبوحه مشقّات و مشاغل و متعدّد صورت می‌گرفت. در بسیاری اوقات الواحی را خود مرقوم می‌فرمودند و در عین حال لوح دیگری را به کتاب‌القاء می‌فرمودند و ضمناً با زائران و حاضران که مشرف بودند صحبت می‌داشتند که جناب ابوالفضائل مکرراً اظهار می‌کردند که بزرگترین معجزه‌ای که از حضرت عبدالبهاء دیدم همین بود که در عین کتابت الواح به دست خویش به منشی لوحی دیگری تقریر می‌کردند و صحبت خویش را نیز با زائرین ادامه می‌دادند و چون من خود نویسنده‌ام می‌دانم که این چه کار غیر ممکنی است.

باری تقریرات و صحبت‌های حضرت عبدالبهاء را گاهی کسی می‌نوشت و بعد به نظر مبارک می‌رساند و گاه تصحیحاتی در آن می‌فرمودند. این قبیل آثار که به صحّه مبارک رسیده است سندیت دارد و جزء آثار مقدّسه بهائی به شمار می‌رود.

اما دسته دیگری از این بیانات ثبت شده هست که چون به نظر صحّه مبارک نرسیده هر چند مهمّ است ولی جزء نصوص مقدّسه به شمار نمی‌آید.

اما آثار شفاهی مستند از حضرت عبدالبهاء عبارت است از کتاب مفاوضات، کتاب تذکرةالوفاء و خطابات که همه معروف و مشهور است.

کتاب مفاوضات

در شدت زحمات مبارک هنگام حبس و بند و مصاعب ناشی از اعمال هیئت تفتیشیه تألیف گشته و آن را جامعه بهائی مرهون خانم آمریکائی به نام لورا کلیفورد بارنی هستیم که بعداً به مستشرق فاضل فرانسوی هیپولیت دریفوس ازدواج کرد و به نام مادام دریفوس معروف گشت. این کتاب مجموعه‌ای از سؤال و جواب هائی است که بر سرناهار در بیت عبدالله پاشا مسکن حضرت عبدالبهاء در عکا صورت گرفته و در آن مسائل مربوط به مشکلات عرفانی و عقلی و نقلی و فلسفی و مسائل تاریخی و اجتماعی طرح می‌شد و حضرت عبدالبهاء جواب عنایت می‌فرمودند. مترجمی ترجمه می‌کرد و کاتبی می‌نوشت بعد به نظر حضرت عبدالبهاء می‌رسانید. به این نحو کتاب مفاوضات به وجود آمد که دارای ۸۴ فصل در پنج باب تنظیم شده است.

تذکرةالوفاء

کتاب دیگر در شرح احوال قدمای امرالله است و در این کتاب احوالی را از خادمان ذکر فرموده‌اند که به گفتنش بیارزد و آن گفتار و کرداری است که در راه خدمت امرالله از نفوس سرزده و سبب قریبت درگاه الهی است. در الواح خوانده‌ایم که اهل بهاء باید به حسنات نفوس ناظر باشند و دیده خطاپوش یابند. حضرت عبدالبهاء همین شیوه را در کتاب تذکرةالوفاء معمول داشته‌اند، آن هم با چه فصاحتی مثلاً در شرح حال جناب نبیل اکبر می‌خوانیم: «حضرت نبیل اکبر در نهایت عزت و احترام ایام را می‌گذرانید ولی شعله محبت نگذاشت که او کتمان حقیقت نماید جوش و خروش پوش از کار برداشت و چنان برافروخت که پرده ستر و حجاب بسوخت».

هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم
نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

و باز در همان شرح راجع به در به دری و آوارگی جناب نبیل اکبر می‌فرمایند: «گاهی مانند آه مظلومان به هر فرازی می‌شتافت و گهی مانند سرشگ چشم ستمدیدگان به هر نشیبی می‌تاخت.

خطابات

اما اثر دیگری از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء کتاب خطابات است که از شاهکارهای آثار آن بزرگوار و محتوایش بسط تعالیم حضرت بهاءالله به زبانی ساده است. حضرت ولی امرالله فرموده‌اند که:

«ما به سبک خطابات حضرت عبدالبهاء تبلیغ کنیم. بیانات ایشان در خطابات به نحوی است که احدی انکارش نتواند کرد و خالی از مناقشه است و بهانه‌ای نیز برای مجادله به شنونده نمی‌دهد، مسائل پیچیده علمی و فلسفی را به ساده‌ترین وجهی بیان فرموده‌اند مخصوصاً سادگی گفتار در خطابات بسیار نمایان است. مثلاً درباره محبةالله می‌فرماید: پس ماها نیز باید متابعت آن نفوس مقدسه بکنیم و از هوی و هوس خویش بگذریم از آلودگی بشری خلاص شویم تا قلوب مانند آئینه گردد و انوار هدایت کبری از او بتابد».

حضرت بهاءالله در کلمات مکتونه می‌فرماید:

«که خداوند به واسطه انبیاء و اولیاء فرموده قلب تو منزلگاه من است آن را پاک و منزه کن تا در او داخل شوم و روح تو منظر من است آن را پاک و مقدس کن تا در آن جای گیرم».

پس فهمیدیم که قریبت الهیه به توحی الی الله است قریبت الهیه به دخول در ملکوت الله است الی آخر... سادگی کلام را ملاحظه می‌فرمائید حتی بیان عربی کلمات مکتونه را به فارسی ساده ترجمه می‌فرمایند تا درخور فهم نفوس شود: «فؤادک منزلی قدسه لنزولی قلب تو منزلگاه من است آن را پاک و مقدس کن تا در او داخل شوم».

از این آثار که بگذریم می‌رسیم به الواح مکتوب حضرت عبدالبهاء که تحت عنوان مکاتیب حضرت عبدالبهاء چاپ شده و به تدریج چاپ می‌شود. قبلاً باید بدانیم که عنوان مکاتیب را خود حضرت عبدالبهاء انتخاب فرموده‌اند. جناب فرجالله زکی کردی که سه جلد از الواح را به چاپ رسانید در بدایت کار از ایشان پرسید که نامی برای آن مجلد عطا فرمایند، فرموده‌اند "مکاتیب عبدالبهاء" که این باز نماینده خضوع بی نظیر حضرت عبدالبهاء است.

اما رسیده‌ایم به مکاتیب عبدالبهاء، این تازه اول عشق است این الواح نه یک نه صد هزارها است جولان قلم عبدالبهاء پایان نداشته است. گاه می‌فرمایند از شب تا سحر نوشته‌ام گاه شکایت می‌کنند که از کثرت نوشتن انگشتانم درد گرفته، البته پای چراغ این مکتوب را می‌نویسم. مثلاً ای بنده جمال قدم از کثرت اوراق متراکم از جمیع آفاق در جواب یک قلم سهل است صد قلم

کفایت ننماید و کلّ فرداً فرداً جواب آرزو ننماید. ملاحظه کن که این قلم بعضی شب‌ها تا به سحر در جولان، با وجود این بسته بسته اوراق بدون جواب مانده.

این الواح به سه زبان فارسی، عربی و بعضاً به ترکی نازل شده بسیار شیرین و فصیح و بلیغ و دلنشین است، چون امواج ملایم در دریاست که غلطان غلطان به ساحل می‌خورد و باز به دل دریا می‌لغزد و باز می‌گردد. تأثیراتی که الواح حضرت عبدالبهاء در جان و روان احباء ستمدیده ایران باقی می‌گذارد وصف ناپذیر است مثلاً درباره عظمت امرالله می‌فرمایند:

«جامش سرشار است، باده‌اش خلار است، ساقی‌اش گل عذار است، سرمست شوید، می پرست شوید، قلع به دست شوید، پرشور و وله شوید، این خمر طهور است، این جام بلور است، این حشر و نشور است. قدسگرّ الروحانیون من هذا الصهبا قد ثمی الربانیون من هذا الکأس الطافحه بمواهب البهاء. ع ع».

ملاحظه کنید که قرائتش چه شورانگیز است و چگونه انسان را به وجد و انجذاب می‌آورد، ببینید این گونه الواح وقتی به احباء عزیز در گوشه و کنار ایران که گرفتار ستمکاران بودند می‌رسید چه حالی به آنان دست می‌داد. در تاریخ نبیل خوانده‌اید که در اظهار امرعلنی امر مبارک دوستان چنان منجذب می‌شدند که به رقص و سماع می‌پرداختند. شعر جناب نبیل را به خاطر آورید که گفته است: جمال یار پیدا شد بزن بشکن بزن بشکن

از فصاحت گذشته موضوع این الواح بسیار بسیار متنوع است که بنده حتی سعی نمی‌کنم در این مدّت کوتاه فهرست انتزاعی آنها را برشمارم. چیزی که بیش از همه در این الواح با مکاتیب اهمیّت دارد که حضرت عبدالبهاء در بیان حقایق اصلیّه و اصول امر مبارک بیاناتی می‌فرمایند، همچنین موضوع‌های مهمّ دیگر از قبیل مقام حضرت اعلی و حضرت بهاءالله و وحدت دو ظهور الهی. در تفسیر بیانات مبارکه مثل کلمات مکنونه که اگر بخواهیم مثال‌هایی بیاوریم چند برابر از این وقت لازم دارد. همچنین الواح بسیاری در مدافعه از عهد و میثاق است که مهمّ‌تر از همه آن الواح، لوح معروف موسوم به هزار بیتی که برای ملاجلیل سگر خویی نازل شده و مناجات "سراپا گنهم خاک رهیم و متضرّع در هر صبح‌گنهم" در این لوح آمده است.

دیگر لوحی درباره عهد و میثاق خطاب به احباء آمریکا است کمی قبل از صعود مبارک صادر

شده.

دیگر لوح عمّه است خطاب به یکی از خواهران جمال مبارک که در امر جمال ابهی متوقف ماند، نوشته‌اند که بسیار فصیح است چون شاید بعضی از یاران زیارت نکرده‌اند یکی دو جمله از آن را قرائت می‌کنم که ملاحظه فرمائید چقدر زیبا و بلند پایه است. می‌فرمایند:

«چون جمال مبارک ذکر آن عمّه را می‌فرمودند آثار عنایت از چهره مبارک ظاهر می‌شد آن الطاف را فراموش مکن و آن نغمه الهی را از گوش و هوش بیرون مفرما الحمد لله این موج بحر عنایت را مشاهده نمودی و آن تبسم‌های جان افزا را دیدی و آن بیان را شنیدی بگو چگونه دل بریدی.»

بینید چقدر این جمله فصیح است. آن تبسم‌های جان افزا را دیدی آن بیان را شنیدی (بگو) چگونه دل بریدی. این کلمه (بگو) دل انسان را آب می‌کند. بیان شوق و محبت و ملاحظت و ضمناً عتاب و حیرت است. اگر صد سطر دیگر بنویسند تأثیر این یک کلمه (بگو) را که به جای خویش بیان شده و نماینده نهایت بلاغت است، نمی‌گیرد.

اما سرحلقه این الواح درباره عهد و میثاق، همان الواح وصایای حضرت عبدالبهاء که حضرت ولی امرالله آن را منشور نظم اداری امرالله موصوف ساخته و فرموده‌اند که:

«بزرگترین وثیقه‌ای است که از قلم حضرت عبدالبهاء صادر گشته.»

خطبه اول این الواح وصایا به نظر بنده از فصیح‌ترین آثار ایشان به زبان عربی است و این عبارات منسجم و متین و زیبا جمله‌های موسیقی بتهوون را به خاطر می‌آورد که یادمان هست در سمفونی‌ها و کنسرتوهای خویش، بتهوون چگونه یک جمله موسیقی را به جمله بعدی متصل می‌کند و نت آخر جمله اول به نت اول جمله بعدی می‌شود که در عین آن که جمله‌های موسیقی از هم جدا هستند به هم متصلند و یک احساس وسیع و پهناور روحانی را ایجاد می‌کند.

دیگر چه عرض کنم از الواح تبلیغی که آن را فرامین تبلیغی مرکز میثاق خوانده‌اند که اساس نقشه ده ساله حضرت ولی امرالله است و عبارت از فتح روحانی عالم است که احباء بعد از نقشه ده ساله از سال ۱۹۵۳ پیشاهنگ اجرای آن گشته‌اند. در این الواح از جمله مناجات‌های معروف تبلیغی مرقوم گشته که جداگانه در مجموعه‌های مناجات به چاپ رسیده است.

الواح حضرت عبدالبهاء هم در زبان عربی و هم فارسی، هر یک آیت فصاحت است اما بسیاری از الواح حضرت عبدالبهاء به فارسی سره نوشته شده که کلمه‌ای از اصل عربی در آن نیست اما این آثار نه به آن گونه است که بعضی‌ها می‌نویسند و پراز تکلف و تصنع است.

ملاحظه فرمائید این لوح مبارک را:

«ای بندگان دیرین خسرو چرخ برین. چراغ ایران روشن است و پرتو مهر ایران روشنی بخش گلزار و گلشن. بانگ سروش است که بلند است و مزده پر جوش و خروش است که جانبخش هر ارجمند و مستمند. بخشش یار مهربان است که نمودار است و ریزش ابر بهار است که گوهر بار است. دریای دانش و هوش است که گوهر فشان است و آتش جهان دل و جان است که زبانه اش تا دامنه آسمان است. پس ای یاران یزدانی ستایش پاک یزدان را که از کشور ایران چنین آفتابی آشکار نمود. دست نیاز به درگاه خداوند بی نیاز دراز کنید که ای پروردگار آمرزگار نیکو کار، ستایش و نیایش ترا سزاوار که این کشور خاموش را پر آتش نمودی و این افسردگان بی هوش را به جوش و خروش آوردی.... الخ».

اما آنچه که می‌خواهم در خاتمه مقال عرض نمایم این است که بسیاری از الواح حضرت عبدالبهاء جهت تشویق و دل‌داری و غمگساری یاران باوفاست که در ایران این الواح امر مبارک را زنده نگاه داشت و بهائیان را امیدوار ساخت و بر خدمت برانگیخت. احبائی که در آن زمان در گوشه و کنار از همه عام بریده بودند نه خبری و نه ارتباطی با جامعه‌های بهائی داشتند، یک باره با چاپاری، صفحه لوحی، بعضی اوقات چند سطر به آنان می‌رسید و آن غمزدگان و ستمدیدگان مشتاق را جانی تازه می‌بخشید و شجرهٔ ایمانشان را که پژمرده شده بود سیراب می‌کرد. این الواح بی‌شمار که در هر گوشه و کنار به دست احبّاء می‌رسید نشان می‌دهد که مولای عزیزشان با چه حلم و صبوری به حلّ مشکلات یاران می‌پرداختند و از معایب و نقائص‌شان چشم می‌پوشیدند و آنان را به عنایت جمال ابهی و لقاء در ملکوت بقاء مطمئن می‌ساختند. حتی در آن الواح خود را هم پایه نفوسی که به ظاهر شأنی نداشتند می‌فرمودند به حدّی که هر کسی از احبّاء خود را نزد خدا مقبول می‌پنداشت و نور امید در دلشان می‌دمید.

مثلاً در روستائی در مرکز ایران به کسی که نامش عبدالحسین بود چنین می‌فرمایند:

«ای عبدالحسین ای همانم این عبد حقیر بیا بیا تا هر دو همدست شویم و همراز و به مقتضای این نام کامی پرشهاد نمایم و به عبودیت و خدمت پردازیم و حکم یک نفس یابیم. من اگر قصور نمایم تو اکمال نمائی، اگر من فتور یابم تو اقدام کنی، چون دو هیكل ضعیف را بر امری قائم نمائی حکم یک هیكل قوی پیدا نماید بلکه به عون و عنایت در عبودیت کاری بکنیم.»

ملاحظه فرمائید این حضرت عبدالبهاء است که به یک روستائی ساده چنین می فرماید و خود را شریک او در خدمت امرالله می شمارد. ملاحظه بفرمائید به ما چه درسی می دهد و تکلیف رفتار ما با یاران الهی که هر یک "جوهر خطائیم و اوست مالک عطاء" معین می سازد.

الواح دیگری است که دلرباست، جذّاب است. نمی دانم تعبیر الواح جذذیبّه بر این دسته درست یا نه؟ اما تلاوتش اجباء غمزده و ستم کشیده را به رقص و طرب می آورد. مثلاً به درویش بیابان گردی که به یاد مولی و به عشق جمال عبدالبهاء در کوچه و بازار اشعار می خواند می فرماید: «ای مؤنس یاران، سال های چند در لباسی مستمند سرگشته کوه و صحرا و گمگشته دشت و دریا بودی و لب تشنه چشمه حیات و پر نشئه باده ثبات گشتی تا به عین تسنیم پی بردی و از باده الست سر مست گردیدی و از نیست و هست گذشتی. حال یک قدحی از صهبای محبّه الله به دست گیر و بر رندان می پرست صدا زن و بگو تا چند سرگشته و سرگردانید، تا چند بی سر و سامانید، تا چند گمگشته دشت و بیابانید. وقت وصول است این. هنگام حصول است این. بل اصل اصول است این. آسوده شو آسوده شو. شمس حقیقت زد علم بر کوه و دشت در صبحدم، مقصود کلّ شاه قدم ما ملل میرامم. آسوده شو آسوده شو. حال وقت آن است الی آخر...».

این قبیل بیانات شیرین و جذّاب مغناطیس محبّت الله است اگر انسان به این خمخانه معرفت راه یابد مست مدام گردد و سر از پا نشناسد تا در ساحت کبریا به تقرّب دلبر یکتا فائز شود.

اطلاق اصطلاح سهل و ممتنع که در ادبیات ایران معروف است بر بسیاری از الواح حضرت عبدالبهاء صادق است. مثلاً در ایران جناب اشراق خاوری در کلوب جوانان در انجمن سخن که این جناب دکتر راسخ از پایه گذاران و مدیران آن بودند، نطقی می فرمودند. در ضمن نطقشان یکی از الواح حضرت عبدالبهاء را تلاوت کردند که بنده با این حافظه خرابم همان یک بار حفظ شدم. خطاب به شخصی به نام حسین علی می فرمایند:

«ای سَمی حضرت مقصود جانم فدای نامت باد دنیا به کامت باد نام تو می رفت و عاشقان بشنیدند هر دو به رقص آمدند سامع و قائل و البهاء و علیک. ع ع».

ملاحظه فرمائید درجه فصاحت به چه درجه است و درج شعر را حضرت عبدالبهاء با چه ظرافتی معمول می داشتند.

جناب دکتر وحید رافتی تا به حال چند جلد کتاب راجع به اشعاری که در الواح درج شده، نوشته اند که خواندنی است. باری از جمله مطالبی که سبب حیرت است احاطه حضرت عبدالبهاء

نه تنها به فنون بلاغت و فصاحت، بلکه حتی به فنون دیگر مانند نجوم و تاریخ و موسیقی و غیره است که واقعاً انسان متعجب است که این وجود قدسی این همه را از کجا و کی آموخته، از ده سالگی تا آخر عمر از ایران بیرون بود، از اوان در به در و سرگون بود، دسترسی به کتابخانه نداشت. ما وارد فنون بلاغت در آثار حضرت عبدالبهاء نمی‌شویم زیرا آن را نهایت نیست، فقط می‌گوئیم که تعبیرات ادبی آنچه که در زبان فارسی مشهور بود و یا تعبیرات بزرگان ادب از قبیل حافظ و سعدی و مولوی و فردوسی حتی موچهری و امثالشان همه در انشاء بلند و زیبای حضرت عبدالبهاء راه یافته. مثلاً: «ای جمشید سپیده دمید و خورشید درخشید، ابر فروردین گریست، اردیبهشت کیهان را بهشت برین نمود، سرو ببالید مرغ بامداد بنالید، گل بشکفت و سون آزاد با زبان خموش گوهر راز را پنهان سفت».

در این لوح گذشته از تعبیرات آشنا از قبیل گریستن ابر، بالیدن سرو، نالیدن مرغ سحر، اشاراتی بر این بیت حافظ آمده که در غزل معروف صبا به تهنیت پیر می فروش آمد، می فرماید:

زم مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد / چه گوش کرد که با صد زبان خاموش آمد

احباء ایران با چنین تداعی معانی که در آثار ادبی خود دارند از آثار حضرت عبدالبهاء لذتی بیشتر می‌برند.

اما اصطلاحاً و دقائق مختلفه را به نحوی در نوشته‌های خویش منظور می‌فرمودند که جناب مهندس سیحون احیا کننده موسیقی اصل ایران که جدّ مادری جناب سیحون است چنین فرموده: «ای بارئد الهی هر چند سلف در فنّ موسیقی مهارتی نمودند و الحانی بدیعه سرودند، شهیر آفاق گشتند و سرور (عشاق) ابیات عاشقانه به الحان (بیات) می‌نواختند و در انجمن عالم (نوائی) بلند نمودند و در صحرای فراق به آهنگ (حجاز) ولوله در (عراق) انداختند ولی نغمه الهی را تأثیری دیگر و آهنگ آسمانی را جذب و ولهی دیگر. در این عصر طیور انس در حدائق قدس باید آواز و (شهنازی) بلند کنند که مرغان چمن را به وجد و پرواز در آوند چنان (عود) و (رودی) (بسرو) آوند و چنگ و چغانه بنوازند که شرق و غرب را به سرور و شادمانی دهند و حبور و کامرانی بخشند. حال تو آهنگ چنگ را بلند کن و سرود آن عود را بزن که بارئد را جان به کالبد دهی و رودکی را آسودگی بخشی و فاریابی را بی تاب کنی و ابن سینا را به سینای الهی دلالت نمائی...».

ملاحظه فرمائید که دستگاه‌های ایرانی حتی مانند بیات و گوشه‌های آن را از قبیل نوا، عشاق، عراق و حجاز که در این لوح مبارک آورده‌اند حاکی از اطلاع ایشان از موسیقی دانان بزرگ ایران

از قبیل رودکی و فاریابی را می‌شناختند. و نیز به تاریخ ایران باستان و داستان‌های شاهنامه، در الواح متعدده اشاره می‌کنند به کتاب یاران پارسی، نظر کنید در هر صفحه حکایتی یا اشارتی و روایتی از شاهنامه است. مثلاً: «ای رستم دستان همانم تو با شمشیر جهانگیر گشت ولی آن جهانگیری منتهی به اسیری در چاه عمیق شد... زیرا برادر نامهربان به نهایت نقض و عداوت برخاست». (یا): «ایرانیان در ماتم سیاوش سیاه پوش شدند و جوش و خروش بر آوردند تا عاقبت بنیاد افراسیاب برانداختند». (یا): «گویند اسفندیار روئین تن بود ولی پایان از تیر پران چشم جهانگیر تاریک شد».

به این داستان‌های معروف کفایت نمی‌کنند، از قهرمانان درجه دوم از قبیل طوس گودرز، گیو، فرامرز، کیقباد و فرود ذکر می‌فرمایند و گاه از اشعار شاهنامه نقل می‌کنند: «ای مهربان کیومرث، فردوسی می‌گوید نخستین خدیوی که کشور گشوده سر پادشاهان کیومرث بود». یا می‌فرماید: «ای خسرو و پرویز را جام لبریز و شیرین شکر بیز و سمنند شب‌دیز، فایده نبخشید عاقبت در دست ستمکار خونریز افتاد».

باری الواح حضرت عبدالبهاء گوهر شب چراغی است که نظیر ندارد. شنیده‌ام که حضرت ولیّ امرالله سفارش فرموده‌اند که احباء باید به سبک الواح بنویسند. اما گاه در این معنا اشتباهی که شده این است که تصور کرده‌اند اگر کلامی را مسجع و مرصع و مقفی بنویسند و پشت هم مترادفاتی به کار ببرند به سبک الواح نوشته‌اند، در صورتی که چنین نیست آرایش کلام با بافتن یک سلسله کلمات موزون و مترادف خالی از محتوی تفاوت دارد.

هر چند حضرت عبدالبهاء برای آرایش کلام، گاه صنایع بدیعی را به کار برده‌اند اما آن جور کلام را برای نشان دادن دانش خویش از حسن الفاظ و اظهار فضل نفرموده‌اند. آن چه را هم که ما تصور می‌کنیم مترادف است چنین نیست کلماتی که به گوش هم آهنگ می‌آید ولو آن که در لغت یکی از چند معانیشان یکسان باشد اما در فهم آنها تفاوت ظریف کلامی موجود است که در ذهن شنونده فهم دیگر و استنباطی دیگر دارد. مثلاً صغیر و کوچک به ظاهر یک معنا دارد اما آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد فقط برای آرایش کلام به کار رفته اما چون دقت کنید چنین نیست.

حضرت عبدالبهاء هر کلمه‌ای را برای معنای دیگری به کار برده‌اند. مثلاً به این لوح توجه فرمائید:

«ای شاخ پر باران شجرهٔ محبّه‌الله پدر بزرگوارت رخی داشت چون شمع افروخته و قلبی داشت به آتش عشق سوخته و چشمی داشت از غیر حقّ دوخته و حلاوتی داشت از شکر بستان الهی اندوخته و نطقی داشت از دبستان معنوی آموخته. پس افروخته و سوخته و اندوخته و آموخته به میدان فدا در سیل جمال ابهی شتافت و جان باخت و بتاخت تا علم در ملکوت الهی افراخت. تو که یادگار آن بزرگواری باید پی اوگیری و به روش و سیرت او حرکت نمائی تا آیت رحمت شوی و نهایت عنایت بینی.»

وقتی لوح را می‌خوانیم فکر می‌کنیم این کلمات یا مترادفند یا برای آهنگ کلام به کار برده شده‌اند اما چنان که در متن لوح دیدیم، اولاً وصف شخصیت کسی را می‌فرمایند. ثالثاً چون لغات را از قبیل چون افروخته و سوخته و اندوخته و آموخته را کنار هم بگذاریم می‌بینیم چنین نیست، هر یک مفهومی در مراتب روح مخاطب دارد که به کلی با لغات هم ای خود، آهنگ و غالباً مترادف یا ردّ و بی‌نمکی که بعضی‌ها در نوشته‌های خود به کار می‌برند، تفاوت دارد. یا مثلاً می‌بینیم که حضرت عبدالبهاء به تکرار فعل مشترک می‌پردازند آنچه در مدرسه آموخته‌ایم تکرار مخالف و محلّ به فصاحت است.

از حضرت عبدالبهاء است:

«بخشش یار مهربان است که نمودار است و ریزش ابر بهار است که گوهر بار است، دریای دانش و هوش است که گوهر افشان است و آتش دل و جان است که زبانه‌اش تا دامنهٔ آسمان است.»

اگر این را کسی پیش معلّم انشاء مدرسه می‌خواند، می‌گفت: از این "است"ها باید فاکتور گرفت.

گاه حضرت عبدالبهاء با مهارت و احاطه آسمانی خود افعال را در جمله حذف می‌کنند یا بهتر بگوئیم شیوهٔ فعل مقدر را در کلام به کار می‌برند که بسیار دلنشین است و برای تأکید است. مثلاً در مناجاتی می‌فرمایند:

«ای ابر رحمت رشحاتی. ای گلشن عنایت نفحاتی. ای ابر موهبت موجی. و ای آفتاب عنایت پرتویی. رحم فرما عنایت کن قسم به جمالت که جز خطا متاعی نه و به غیر از آمال اعمالی نه. مگر پرتو ستّاریت بپوشاند و حفظ و حمایت شامل حال گردد و الاّ این ضعفا را چه توانائی که به خدمتت پردازند و این فقرا را چه غنائی که بساط عزّت بگسترانند توئی مقتدر و توانا. ع ع.»

ملاحظه کنید چقدر زیباست اگر به طور معمول می فرمودند ای ابررحمت رشحاتی ارزانی کن. ای گلشن عنایت نفحاتی بفرست. ای بحر موهبت موجی بزَن. باز زیبا بود اما این فصاحت و این تأکید این تأثیر را نداشت.

باری ای دوستان عزیز چه نیکوست که در بحر موج آثار حضرت عبدالبهاء غوطه ور گردیم تا هر روز گوهرهای سفته‌ای نصیب ما گردد و ما را به ثروت حقیقی رساند. هر لوحی باعث مزید اطمینان و ایمان ما می‌گردد و ما را بر خدمت خلق و خدا آماده تر سازد. عرایض خود را تیمناً با یکی از الواح تشویقی حضرت عبدالبهاء پایان می‌دهم.

«هوالبهی ای بنده حقّ همّتی بنما و دامنی به کمر زن و قصد مقامی بلندتر از افلاک نما. ای بنده حقّ رخس سریع حاضر میدان وسیع موجود گوی سعادت در پیش و چوگان عنایت در دست. وقت جولان است و ربودن گوی از میدان. من آن چه شرط بلاغ است با تو می‌گویم بشتاب بشتاب که وقت تنگ است و آهنگ مطرب نزدیک به انتها. اگر در این بزم کف نرنی دف نرنی آواز نخوانی شهناز بلند نکنی دیگر در چه حال مخمور و مست گردی و البهء علیک ع».

دوستان عزیز چنین گنج شایگانی را از این دریای بیکران به رایگان در اختیار ما نهاده‌اند، حیف است اگر از آن بهره نگیریم و حظّی نبریم و محروم نگردیم.

علمائی که بعد از حروف حیّ به حضرت اعلی ایمان آوردند

مهری افنان

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان در آنجا که به ذکر ادله بر اثبات امر حضرت اعلی می پردازند، می فرمایند:

«... و از جمله ادله بر اثبات این امر، آن که در هر عهد و عصر که غیب هوّیه در هیکل بشریه ظاهر می شد، بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جهتی نداشته اند، به ضیاء شمس نبوت مستضی و به انوار قمر هدایت مهتدی می شدند و به لقاء الله فائز می گشتند. لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می نمودند چنانچه از لسان گمراهان می فرماید: "فقال المأ الذین کفروا من قومه ما نراک الا بشراً مثلنا و ما نراک اتبعک الا الذین هم ارادلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین" (۱) اعتراض می نمودند و به آن ظاهر قدسیّه می گفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی به شأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علماء و اغنیاء و معارف قوم به شما ایمان نیاوردند و به این دلیل و امثال آن استدلال بر بطلان من له الحقّ می نمودند. و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضیلتی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی فائز گشتند و از کون و مکان در سبیل جانان گذشتند. بعضی از اسامی آنها ذکر می شود که شاید سبب استقامت نفوس غیر مطمئنانه شود. از آن جمله جناب ملا حسین است که محلّ اشراق شمس ظهور شدند. لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقرّ علی کرسی صمدانیته. و جناب آقاسید یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بارفروشی و ملا نعمت الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبدالخالق یزدی و ملا علی برقانی و امثال آنها که قریب چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده. همه اینها مهتدی و مقرر و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور به قسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و به رضای

ذی‌الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند به جمیع آنچه مرزوق گشته بودند». (۱)

چنانچه ملاحظه می‌فرمائید جمال مبارک به قریب چهار صد نفر از علماء در دوره بیان اشاره می‌فرمایند که تحقیق در مورد شرح حال همه آنان موکول به آیندگان است و شاید امکان دسترسی به همه آنها هرگز بوجود نیاید و چنانچه فرموده‌اند در لوح محفوظ الهی ثبت است.

(۱) سورۀ هود

از افرادی که در فوق به اسامی آنان اشاره شده، شرح حال نفوسی که از حروف حی محسوبند موکول به بحثی جداگانه است و در این مقال سعی شده است که مختصراً به شرح احوال بقیۀ این افراد والا مقام تا آنجا که برای بنده مقدّر است، پرداخته شود.

۱- جناب آقا سید یحیی وحید اکبر، فرزند آقا سید جعفر کشفی شهیر از اصل اصطهبانات، از سادات علماء ساکن جنوب ایران و فارس بودند. جناب آقا سید جعفر (پدر جناب وحید) در حدود سال ۱۱۸۰ هجری قمری متولد گردید و از آغاز شباب تحصیلات علمیّه نمود و تألیفات کثیره منتشر ساخت و در علوم و فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان، متبحّر و صاحب قلم بود و در نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصطهبانات هر یک خانه و عائله تأسیس کرد و اولاد و احفاد فراوان داشت و صاحب مکتب بود و جمعی از اخلافش از علماء و وعّاظ عظیم‌الشان شدند. و در سال ۱۲۶۰ هجری قمری در مکه حضرت باب را ملاقات نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات یافت. (۲)

جناب آقا سید یحیی از همسر یزدی ایشان در شهر یزد متولد شد و در ایام جوانی تحصیلات علمیّه نمود و از فضلاء و وعّاظ بی‌همتا گردید و علاوه بر وفور علم و کمال و فصاحت بیان و استدلال و قدرت تقریر، دارای شجاعت و قوّت بازو نیز بود و در نزد اولیاء دولت و خاندان سلطنت معروف و به کثرت ارادتمندان و مخلصین موصوف گردید. ایشان در یزد و نیز در ازدواج کرده و تأسیس عائله نموده بودند.

در حدود ۱۲۶۰ هجری قمری در طهران خبر ظهور حضرت باب را شنید و اراده نمود که خود عازم شیراز گردد و بنفسه درباره امر مبارک تحقیق نماید. حاجی میرزا آقاسی از این موضوع مطلع

شد و به محمد شاه مطلب را اطلاع داد و محمد شاه برای ایشان اسبی فرستاد و خواهش نمود که در این موضوع تحقیق کامل نماید و نظر خود را به شاه اطلاع دهد زیرا از بین همه علمای طهران فقط به ایشان اطمینان داشت.

در تاریخ نبیل زرنندی (۳) از قول جناب وحید چنین نقل شده است: «... این همان اسبی است که محمد شاه مرحوم برای من فرستاد تا به شیراز بروم و درباره امر سید باب تحقیق بکنم و نتیجه را شخصاً به او خبر بدهم زیرا از میان علمای طهران فقط به من اطمینان داشت. من هم قبول کردم و تصمیم گرفتم که با کمال دقت به امر باب رسیدگی کنم. پیش خودم این طور قرار دادم که به شیراز می‌روم، دلائل و براهین آن سید را رد می‌کنم و او را وادار می‌کنم که از این فکرها دست بردارد و به ریاست من اعتراف کند. آن وقت او را با خودم به طهران می‌آورم تا همه ببینند که چطور او را مطیع خود کرده‌ام. اینها خیالاتی بود که با خود می‌کردم. وقتی که وارد شیراز شدم و به حضور مبارک رفتم و بیانات مبارک را شنیدم برخلاف انتظار من واقع شد. مجلس اول که به حضور مبارک مشرف شدم، دچار خجلت و شرمساری گشتم. مرتبه دوم خود را در مقابل آن بزرگوار عاجز و مانند کودکی بی‌مقدار یافتم. مرتبه سوم دیدم که از خاک پای او پست‌ترم. از آن به بعد دیگر از خیالات سابقه که درباره آن حضرت می‌کردم اثری نماند. آن بزرگوار در نظر من، مظهر الهی و محل تجلی روح قدسی ربّانی بود. از آن به بعد تصمیم گرفتم که با کمال شوق جان خود را فدای او کنم...».

تشرّف جناب وحید به حضور حضرت اعلی در شیراز به واسطه جناب حاج سید جواد کربلایی و جناب شیخ علی عظیم که با هم سابقه دوستی داشتند، انجام شد و در کتاب ظهور الحقّ، از قول جناب حاج سید جواد چنین نقل شده است که: «در دفعاتی که جناب وحید به حضور مبارک رسیدند، سوالات خود را شفاهاً مطرح کرده و جواب می‌گرفتند ولی در نوبتی سوالات و عریضه خود را به ایشان (حاج سید جواد) داد که به حضرت باب برسانند. و وقتی جواب از محضر مبارک رسید: "حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود. حالی غریب به او دست داد... گفتم جناب شما را چه می‌شود. فرمود جناب حاجی سید جواد، من قریب یک هفته است که به نوشتن این سوالات مشغولم و امشب از اول لیل آن حضرت چهار، پنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لا اقلّ چهار، پنج ساعت هم در بستر خواب استراحت فرمودند. تو را به خدا این اجوبه را که کتابی است مبین در چه مقدار از وقت مرقوم داشته‌اند. و

بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان به بروجرد مراجعت فرمود و پس از تبلیغ و ابلاغ کلمه به پدر (حاجی سید جعفر مشهور به کشفی) کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را به میرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمد شاه نماید». (۴ - میرزا ابوالفضل گلپایگانی)

جناب وحید از آن پس به تبلیغ بر سر منابر در شهرهای ایران مانند قزوین و قم و کاشان و اصفهان و اردستان و اردکان و یزد پرداخت. جناب وحید از قزوین پی زیارت حضرت نقطه اولی پیاده به ماکو شتافت و در عین برف و بوران و سورت برودت زمستان به طهران عودت نموده به حضور حضرت بهاءالله مثول یافت و حضرت طاهره را که در بیت جمال قدم بودند ملاقات نمود. بالاخره به نیریز رفت و چون حاکم نیریز امر به خروج ایشان از نیریز داد و گروهی سرباز به منزل یکی از مؤمنین به نام سید ابوطالب در محله بازار فرستاد که به مسجد و محلّ تجمع یاران جناب وحید، از آنجا تیراندازی کنند، جناب وحید ۲۰ نفر از اهالی اصطهبانات را به قلعه خواجه در یک کیلومتری جنوب شرقی نیریز فرستادند که آماده دفاع باشند و به تدریج ۶۰۰ نفر از اهالی که مؤمن شده بودند به ایشان پیوستند. اکثر اصحاب از افراد بی خبر از فنون جنگ و جدال، چه پیر و چه جوان دارای شجاعت و ایمان غیر قابل وصفی بودند که موجب حیرت همگان گردید. شرح ماجرای نیریز، فداکاری اصحاب و بالاخره مهر کردن قرآن توسط حاکم و عمال او و خدعه و فریبتان و احترام گذاردن جناب وحید و یاران ایشان به قرآن مجید با اطمینان به مکر و فریب دشمنان و بالاخره شهادت ایشان که شهادت حضرت امام حسین را به خاطر می آورد و شهادت یاران ایشان از موضوع این مقال خارج است.

وقایع نیریز و شهادت حضرت وحید درست ده روز قبل از شهادت حضرت اعلی یعنی در روز ۱۸ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری وقوع یافت. تعداد نفراتی که در حمله بعد از شهادت حضرت وحید به شهادت رسیدند، متجاوز از ۴۰۰ نفر بود که ۳۵۰ نفر در حین خروج از قلعه بدون اسلحه جلو قلعه به شهادت رسیدند و همانجا آنها را با لباس در خندقی جلوی قلعه ریختند و روی آن اجساد خاک انباشتند.

از قلم جمال قدم زیارت نامه‌ای برای جناب وحید نازل شده که شروع آن چنین است:

«هذا ما نزل لحضرة الوحید الذی فاز بلقاء الله العزیز الحمید و للذین استشهدوا فی سبيله و قاموا علی خدمة امره و شربوا تسنیم الایمان من ید عنایة ربهم الکریم...». و در آنجا ایشان را به

"سرّالفرقان" و "مستسرّ البیان" خطاب می‌فرمایند: «اشهد أنّک نصرت دین الله و امره بقلمک و لسانک و یدک الی ان فدیت نفسک فی سبیلہ و شربت کوثر الشہادۃ باسمہ و حبّہ...» (۵) و اظهار عنایت بقدری است که خارج از ذکر و بیان است.

از آثار حضرت ربّ اعلیٰ در دلائل السبع در شأن حضرت وحید چنین نازل گشته:
«نظر کن در عدد اسم الله فرد منفرد و وحید متوحّد که احدی از مخالف و مؤالف منکر بر فضل و تقوای آن نیست و کلّ مقررند بر علوّ او در علم، و سموّ او در حکمت. و نظر کن در شرح سورۃ کوثر تا بر نوشتجاتی که از برای آن ظاهر شد و استدراک علوّ شأن او را عندالله...» (۶)

همچنین جمال قدم در سورۃ الصّبر (۷) قسمت زیادی از آن لوح منبع را به ذکر جناب وحید و آنچه بر ایشان وارد گشته اختصاص داده‌اند. در این لوح جمال قدم به همراهان جناب وحید به عبارت «... الذینهم ما حملت الارض بمثلهم فی ایمانهم بالله...» و «دماء الّتی کانت بها کلّ شیء مطهوراً» خطاب فرموده‌اند. و از قول جناب ایشان خطاب به مخالفین می‌فرمایند: «اذا فتح فم الرّوح و نطق روح القدس بلسان الوحید». اظهار عنایت حضرت بهاء الله به ایشان و همراهان بی حدّ و حصر است که در این مختصر امکان زیارت همه این لوح نیست.

جناب وحید همان طور که ذکر شد اعلم علمای ساکن در طهران و در علم و فضل و کمال بی نظیر و بدیل بودند و معدلک پس از تشرّف به حضور حضرت اعلیٰ خود را خاک درگاه حضرتش به حساب می‌آورد و چنان شیفته و فریفته آن جمال بی‌مثال بود که جان و مال و خانمان خود را فدا نمود.

حاجی معین السّلطنه از احبّای تبریز که در تشکیلات دولتی شأن و مقامی داشته، از قول جناب وحید چنین نوشته است: «جناب آقا سید یحیی وجوه امتیازی چند در هیکل مبارک و آیات باهراتش بیان می‌نمود. اوّل آن که حضرت امّی است و تحصیلات علمیّه نکرد. دوّم آن که هنگام بیان مسائل معضله و مطالب علمیّه، عویصه مقاصد را به غایت مختصر و مفید ادا می‌نماید که از عهدۀ دیگران خارج است. سوّم آن که کلمات و عباراتش شبیه به کلمات علماء نیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مآرب و غیرها، بدع و مخصوص به خود اوست و این اعظم دلیل می‌باشد که علم آن حضرت، تحصیلی و اکتسابی نیست و اگر نه بایستی به عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد. چهارم آن که هنگام جواب سوّالات سائلین، هر مقدار کاغذ در دست داشته باشد ولو آن که فی‌المثل بیش از سطری برآن نتوان نوشت، جواب مسائل را

کاملاً بر همان کاغذ مرقوم می‌فرمایند، چنانچه سائل قانع و ساکن گردد ولی علماء مجبورند که شرح آن مطالب را در مباحث مفصله بیان نمایند. پنجم آن که با همه حسن و زیبایی خط که آن حضرت راست، مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم می‌نویسد و حال آن که از شرایط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم می‌باشد. ششم حسن خلق آن حضرت است که تمام شئوناتش آشکار و ممتاز از دیگران می‌باشد، به درجه‌ای که قیام و قعودش ابداً به نشست و برخاست سائر ناس شباهت ندارد. هفتم آن که اکل و شرب حضرت مانند سائر ناس نیست... و به نظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش به مقدار دو لقمه غذای یک مرد آکول نیست و غذای غالبش چای می‌باشد. هشتم آن که عبادت حضرت در قوت و قدرت احدی نیست و مشابه نیست با آنچه در کتب و سیر از امیرالمؤمنین و از سید الساجدین (امام زین العابدین) حکایت شده. انتهی». (۸)

از آثار جناب وحید "رساله‌ای استدلالیه و دو مقاله به عربیت فصیح و حسن خط در بیان تشرّفش به حضور در بیت مبارک و درک عظمت و اثبات حقانیت آن حضرت به عین خط ایشان موجود است". (۹) ایضاً و نیز رساله‌ای که در آن، حضرت اعلی را به القاب "نجم لامع، کوکب درّی ساطع من بلد شیراز، من عنده امّ الكتاب، فوالذی نفسی بیده له نور و ظهور مثل نوره کمشکوة فیها مصباح، المصباح فی زجاجة، الزجاجة کأنها کوکب درّی یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لاشرفیة ولاغربیة یکاد زینها یضیی و لولم ثمسنه نار. نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکلّشیء علیم"، توصیف کرده‌اند و سپس آثار صادره از قلم حضرت اعلی را به این ترتیب نام برده‌اند:

شرح "حروف بسمله، تفسیر سورة الکوثر یجری فیها الانهار من ماء غیر اسن و انهار من لبن لم یتغیّر طعمه، و انهار من عسل مصقّی و انهار من خمر لذة للشاربین".

و شرح حدیث حضرت امام محمد باقر که برای ابی لبید مخزومی درباره علم حروف مقطعات قرآن مرقوم رفته، "رساله هائیه"، شرح دعای غیبت، جواب سید جواد الحسیناوی (سید جواد کربلائی) در جواب مسأله در باب اعراب، جواب نواب الهندی در حکم اسماء الله، جواب شیخ عابد، جواب العارف ملاً حسن الرشتی و جواب حاج محمد اسمعیل فراهانی. (۹)

جناب وحید رساله‌ای به تاریخ ذی قعدة ۱۲۶۳ هجری قمری نگاشته‌اند که مقدمه‌ای است بر مجموعه‌ای از آثار حضرت ربّ اعلی که تا آن تاریخ نازل شده و در آن "شرح سورة والعصر ورسالة نبوت خاصه" و اجوبه مسائل متعدده از سائلین مذکور است.

این شرح مختصر را با بیانی از جمال مبارک در لوح مدینه‌الصبر (سورة ایوب) به پایان

می‌رسانیم:

«فهنئاً لك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الذي خلقت السموات والارض و اخذت كتاب الله بقوة ايمانك و صرت من نعمات ايامه الى حرم الجمال مقبولاً. اذا بشر في ملاء الاعلى بما ذكرت في لوح الذي تعلقت به ارواح الكتب و من ورائها ام الكتاب التي كان في حصن العصمة محفوظاً». (۱۰)

و بالاخره در پایان این شرح مختصر درباره چنین شخصی بزرگوار، اجمالاً به اثر معروف حضرت اعلی یعنی تفسیر سورة کوثر که به افتخار و بر حسب خواهش جناب وحید نازل شده، می‌پردازد.

تفسیر سورة کوثر از قلم مبارک حضرت نقطه اولی در جواب تقاضای جناب سید یحیی دارابی (وحید) بعد از مراجعت از سفر مکه و قبل از حرکت به اصفهان در شیراز نازل شده است. تعداد صفحات این اثر گرانها در مجموعه خطی (۱۱)، حدود ۶۶ صفحه و هر صفحه ۲۲ سطر و هر سطر حدود ۱۱ کلمه و احادیث منقوله در آخر اثر در حدود ۱۳۷ صفحه است. معرفی این اثر مبارک از عهده امثال بنده خارج است زیرا احتیاج به آشنائی کامل با قرآن مجید، احادیث مرویه و اصطلاحات شیخی دارد. در این مختصر سعی شده است که کلیات مطلب برای آشنائی بسیار، بسیار مختصر با این اثر والای حضرت اعلی بیان گردد.

در خطبه این اثر در همان صفحه اول به بیان معنی آیه قرآن مجید "ان اتقوا الله يجعل لكم فرقاناً" پرداخته، می‌فرماید که: «خداوند به وعده خود وفا کرد». که اشاره به ظهور مظهر الهی یعنی وجود مبارک خودشان است و در دنباله آن می‌فرماید: «قل ان الان انت الساعه ليتحقق الحق» که اشاره به ظهور قیامت است. سپس بنا به رجای جناب وحید مبنی بر تفسیر سورة کوثر "انا اعطيناك الكوثر فصل لربك و انحر ان شأنتك هو الابر" می‌پردازند. و خطاب به سائل می‌فرماید که همه چیز باید با میزان و قسطاس سنجیده شود و امروز "میزان العلم"، "حجت الهی یعنی نفس خود ایشان است. "ليس الحق ليكون لاحد حجة انا نفسي". (۱۲)

و بعد به اظهار امر پرداخته، همگان را از شک و تأمل در این ظهور عاجز می‌دانند:

«انصف بالله حجر ينطق بالشهادة اعظم او ان ينطق فتى عجمي بكلمات التي ذهلت الكلّ فيها و لقد اعطاه الله حجة لو اجتمع من في السموات و الارض على ان يأتوا بمثلها لم يقدرُوا...». و حجّت و دليل خود را همان حجّت محمد صلّ الله می‌دانند.

در این مقدمه به اظهار دليل و برهان پرداخته می‌فرمایند که اگر اراده فرمایند در شش ساعت، هزار بیت مناجات از قلم مبارک نازل می‌شود. سپس به دلائل دیگر پرداخته مقام والای مظهریت خود را اثبات می‌فرمایند که در این مختصر امکان استشهاد به همه آنها نیست و قدرت و عظمت ظهور چنان است که شخص را مسحور و مجذوب و از خود بیخود می‌نماید. فی‌المثل آنجا که می‌فرمایند:

«فوربك ربّ السموات و الارض لو اجتمع الجنّ و الانس على ان يأتوا بمثل تلك الآيات التي انزلناها في ذلك الكتاب باذن الله لن يستطيعوا و لن يقدرُوا و لو كانوا على الارض لقادرين». (۱۳)

و نیز می‌فرمایند:

«قل فويل لكم ان شجرة الطور قد نبتت في صدري فكيف انتم تسمعون آيات الله و لا تشعرون». تقریباً ۱۷ صفحه اول این تفسیر به اظهار امر و اثبات آن تخصیص یافته و سپس به تفسیر حروفات سوره کوثر می‌پردازند که در حدود ۵۰ صفحه می‌باشد ولی در همان ابتدای اثر می‌فرمایند که فی الواقع همه حروفات این آیه حرف واحدند و تفاوت معانی آنها همه به نقطه واحد منتهی می‌شود.

درک معانی عمیق روحانی و فلسفی این حروف همانطور که در ابتداء ذکر شد از عهده امثال بنده خارج است و فقط مختصراً به تفسیر بعضی از حروف برای آشنائی خیلی مختصر با این اثر عمیق اشاره می‌شود. باید متذکر شد که در اثنای شرح و تفسیر به اظهار امر قائمیت نیز پرداخته‌اند آنجا که می‌فرمایند: «... انّ القائم لما ظهر يظهر بكتاب جديد و سلطان جديد».

درباره معنی حرف "راء" (کوثر) می‌فرمایند:

«ثمّ من كلمة الرّاء رحمة الكليّة الازليّة التي خلق الله بها حقايق الموجودات... و انّ بها يأخذ الرّضيع ثدي أمّه و من محلّ رقدّها اذا سمعت بكانه...». (۱۴)

درباره حرف كاف می‌فرمایند:

«ثم من كلمة الكاف كلام الله في الفرقان الذي لا يحيط ببعض علمه احد من الانسان الا ما علم الرحمن حكم البيان ثم كلام الله في الانجيل الذي نزل الله ثم كلام الله في التوراة ثم كلام الله في كل حين». (١٥)

درباره حرف نون می فرمایند:

«ثم من التون نورالله في مشكوة الميثاق ثم نورالله في سماء الاشراق».

در مورد کلمه راء (انحر) این بار معنی دیگری بیان می فرمایند:

«ثم من كلمة الرء ربويّة الاوليّة في شجرة المباركة التي لاشرقية و لاغربيّة تكاد زيتها يضيئي ولو لم تمسسه نار، نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء». (به آیه نور در خیلی از آثار حضرت اعلی استشهد شده است). چنانچه در اواخر تفسیر و باز هم به آن استشهد شده است.

در ضمن تفسیر حرف نون در اواخر سوره کوثر مجدداً اظهار قائمیت و دلیل و برهان می فرمایند:

«ولكنني في يدای حجّة بمثل هذه الشمس في وسط الزوال طالعة، ظاهرة حيث لا يكاد يخفي عن يوجدها و اني بتلك الحجّة لو نحكم بما نشاء كما نشاء ليس لاحد ان يقول لي ما ورد بتلك الاسماء في الكتاب و السنة لانّ الحجّة بالغة... و اني انسخ حكماً و لا انسخ ابدأ لم يقدر احد ان يقول لم و بم لانّ بحجّة التي اراد الجاحد ان يحتجّ و معي هي كانت في يدي و انّ حلال محمّد حلال الى يوم القيمة لتلك الحجّة و حرامه حرام الى يوم القيامة بتلك الحجّة مع ان الكلّ قد ذهبوا بانّ القائم لمّا ظهر يظهر بكتاب جديد و احكام جديدة و سلطان جديد...».

در ضمن تفسیر حرف "لام" به کلمه "بهاء" و قبة الزمان اشاره می فرمایند:

«ثم من اللام لمم الذاتيات في اجمة اللاهوت التي غنت في كلّ شيء بما صاح ديك البهاء على قبة الزمان...».

و در ضمن تفسیر کلمه الف (الابتر) می فرمایند:

«ثم من الالف لثالي ابحر اللاهوت ثم لثالي طمظام عدل الجبروت ثم لثالي عز الملكوت ثم لثالي انهار التي تجرى ماء الكوثر في ارض الحقايق و الافئدة ثم العقول ثم النفوس ثم الارواح ثم الاجساد ثم ما نزل عليه اسم شيء في ارض الناسوت...». (١٦)

و در آخر این تفسیر مبارک پس از توضیحات مفصل در مورد هر یک از حروف این آیه،

معانی کلیه آن را بیان می فرمایند که در مقام ظاهر مقصود از کلمه "کوثر" مقام ولایت حضرت علی

(ع) است که خداوند به آن حضرت عطاء فرموده و از "فصل لربك" اشاره به مقام حضرت امام

حسن (ع)، و از "انحر" اشاره به شهادت امام حسین (ع)، و از "... انّ شأنک هو الابرّ" مقامات فجّار و مخالفین و ظالمین است و در دنبالهٔ مطلب، "کوثر" را از جهتی دیگر به حضرت رسول (ص) و ائمه و بالاخره به قائم و به نفس مبارک خود تفسیر می‌فرماید:

«و تأوّل الکوثر بنفسی لانّها هو ماء الحیوان الذی یحیی به الافئدة و القلوب و الحقایق و النفوس و انّ ذلک لهو التفسیر القاطع و المقام الطالع و الجوهر الامع حیث لا یحیط بظاهره و لا باطنه احد غیر الله». (۱۷)

کوثر از طرف دیگر سرچشمهٔ چهار چشمهٔ دیگر است: ماء غیر آسن، شیر، عسل مصفّی و شراب و تمامی حقایق وجود از کوثر سرچشمه می‌گیرد و حال در ظلّ حضرت نقطه یک تمدن روحانی جدید از راه اظهار امر ایشان به وجود آمده (کلمه یا مشیت اولیه و کوثر و ماء غیر آسن هم یکی است). و بعد می‌فرماید: «معانی دیگری نیز برای این آیه هست که برای حفظ مؤمنین از شرّ مخالفین از آن صرف نظر می‌فرمایند». و سپس احادیث و آیات متعدّدی از حضرت رسول و امام جعفر صادق و بقیهٔ ائمه در مورد اهمّیت "انظار فرج" و این که کسانی که انتظار آن حضرت را بکشند و او را قبل از آن که بیاید بشناسند و از این عالم در گذرند اجر همان کسانی را دارند که با "قائم" محشور باشند در یوم ظهور او، نقل می‌فرماید: «و نریدان نحن علی الذین استعملوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین»، «سزیهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتّی یتبین لهم انه الحق»، «و لتعلمن نباه بعد حین». (ص ۲۵۵)

از طرفی دیگر کوثر همان مشیت اولیه است که سرچشمهٔ همهٔ ظهورات است و این قدرت خلاقه از طیق مظهر الهی یعنی حضرت رسول اکرم و فرزندانشان به حضرت باب رسیده و تعبیر حدیث است که در روز قیامت هر کس از این کوثر بنوشد هرگز نخواهد مرد. همهٔ موجودات از این آب مصفّی نصیبی دارند و این نشانه‌ای از اتحاد همهٔ موجودات است. (ص ۱۷۵)

چنانچه مشاهده می‌شود این اظهار امر صریح است و پس از پایان تفسیر تقریباً در حدود ۱۳۷ صفحه استشهاد در مورد قائم است که می‌فرمایند که این آیه در حق قائم است و من آن را این چنین تفسیر کردم که شروع آن با دو آیه از قرآن مجید و بقیهٔ همهٔ بشارات دربارهٔ ظهور است. روی هم رفته، تفسیر و احادیث در حدود ۲۰۰ صفحه است.

۲- دیگر از علمای صاحب مقام که به امر حضرت اعلی مؤمن شده و با خون خویش به حقیّت حضرتش شهادت داده‌اند، جناب ملاّ محمدعلی زنجانی ملقب به "حجّت"، متولّد سال ۱۲۲۷ هجری قمری می‌باشد. پدر ایشان آخوند ملاّ عبدالرحیم از علماء مشهور و ملجاء و مقتدای زنجانیان بود و در حقّ او معتقد به کرامات و خوارق عادات بودند و او را صاحب مقامات معنویّه می‌دانستند.

جناب حجّت پس از تحصیلات مقدماتی و براعت در علوم متداوله در ایران، به علت استعداد فراوان برای تکمیل علوم دینیّه به عراق عرب شتافت و نزد علماء و اساتید و فقها به تلمذ مشغول شد و بعضی گفته‌اند که از محضر شیخ احمد احسائی نیز استفاده کرد و رتبه منیع و شهرت رفیعہ یافت و هنگامی که از کربلا عازم ایران شد، گروه زیادی از علماء و طلاب تا دو فرسخ از او مشایعت نمودند و در کرمانشاه نیز به همین ترتیب مورد استقبال قرار گرفت و در زنجان اهالی تا یک فرسخی به استقبال ایشان شتافتند. ایشان به شدّت زهد و عبادت و تقوی و شجاعت و طهارت و صیام سه ماههٔ رجب و شعبان و رمضان معروف بودند و به هیچ وجه سهل انگاری در اعمال و طاعات و عبادات و صوم و صلوة را جائز نمی‌دانستند و به دستور ایشان مراکز اجراء عقد متعه که برخی از آخوندها متصدی آن بودند، بسته شد و انجام حدود و احکام و فرائض و سنن اسلام رواج گرفت و لقب حجّة الاسلامی از جانب شاه برای او معین شد.

از عقاید ایشان این بود که انبیاء و مقدّسین در جنبهٔ جسمانیّت با سائر بشر مماثلند ولی در عالم روح و معنی ممتاز هستند (۱۸) که این امور باعث حسادت شدید بسیاری از علماء گردید و شکایت به شاه بردند و برای مباحثه با علماء از طرف حاجی میرزا آغاسی به طهران احضار شدند. و ایشان در نهایت قدرت و تسلّی با استشهاد به آیات قرآن و احادیث مرویّه و غیرها بر آنان غالب شد و لذا شاه از او مسرور شد و عصای مرصّع به جواهر و انگشتر گرانبھائی برای ایشان فرستاد و این همان انگشتر بود که پس از شهادت آن حضرت به حکم اعداء انگشترشان را قطع کرده، انگشتر را بردند.

بالاخره ایشان را از طهران در نهایت تجلیل و احترام به زنجان اعاده دادند و همین که اهالی خبر یافتند خود را به مرکب ایشان رساندند و قربانی‌های بسیار در معبرشان به عمل آوردند و ۱۲ تن از اصحاب جان نثار، پسران خردسال خود را دستمال ابریشمین سرخ به نشانهٔ قربانی برگردن انداختند و یک نفر از آنها مبادرت به فداء فرزندش کرد. جناب حجّت متوجّه شده و او را سرزنش

نمودند که این از عادات اقوام جاهلهٔ قدیم است و خلاصه جراحی آن پسر را دستور دادند که بخیهٔ نموده مرهم نهند و آن پسر به نام شهباز بوده و سال‌ها پس از آن زیسته است.

مقصود این است که درجهٔ تقوی و علم و دانش ایشان و ارادت مردم به آن حضرت تا این حد و درجه بوده است. وقتی جناب حجّت ندای حضرت اعلی را در شیراز شنیدند، پس از تحقیق دربارهٔ امر جدید مفتخر به ایمان شدند و عریضه‌ای به حضور مبارک فرستادند و لوحی از حضرت اعلی به اعزاز ایشان نازل شد که ایشان را به "حجّت" ملقب فرموده، امر به اعلان امر و تعالیم اساسیهٔ آن از بالای منبر فرمودند و جناب حجّت فوراً مجلس درس را تعطیل کرده، فرمودند: «طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم». (۱۹)

ایشان نماز جمعه را در مسجد خواندند و در جواب اعتراض امام جمعه گفتند: «... اگر تو فرمان سلطان داری که امام جمعه هستی مرا حضرت قائم علیه‌السّلام به ادای نماز جمعه امر کرده. من هم فرمان حضرت قائم را دارم و هیچکس نمی‌تواند این حق را از من بگیرد و اگر کسی با من معارضه کند و در این خصوص مقاومت نماید، دفاع خواهم کرد». (۲۰)

جناب حجّت به همین منوال به اعلان امر ادامه دادند و علماء به شاه شکایت بردند و ایشان به طهران مجدداً احضار شدند. و چون حضرت اعلی در آن احیان از نزدیکی طهران عبور می‌نمودند که به تبریز بروند، جناب حجّت عریضه‌ای از زنجان به حضور مبارک فرستادند و اجازه خواستند که آن حضرت را از دست دشمنان خلاصی دهند، ولی حضرت اعلی فرمودند که برای ایشان ممکن نیست که از قضای الهی اجتناب کنند و فرمودند ملاقات من و تو با هم به زودی در جهان دیگر واقع خواهد شد. و عمّال شاه کار را طوری ترتیب دادند که جناب حجّت نتوانند با حضرت اعلی ملاقات کند یعنی حرکت حضرت باب از قریهٔ کلین قبل از ورود جناب حجّت انجام شده بود و وقتی که حضرت باب را از زنجان عبور دادند، جناب حجّت در زنجان نبودند. در این احیان تمامی پیروان و اصحاب جناب حجّت به امر مبارک ایمان آورده بودند و معدودی از آنان به قلعهٔ شیخ طبرسی رفته و به شهادت رسیدند.

حاجی میرزا آغاسی، جناب حجّت را به طهران احضار کرد و به ایشان گفت که: «خیلی اسباب حزن من است که بشنوم شخصی مانند شما که از هر جهت برسید باب ترجیح دارد، جزء پیروان او در آمده». جناب حجّت در جواب گفت: «این طور نیست. خدا می‌داند اگر سید باب پست‌ترین کارهای منزل خود را به من واگذار کند، خود را سرفراز می‌دانم و آن رحمت را بزرگترین

شرافت برای خود می‌شمرد و این شرافت و منزلت را از عواطف و انعام پادشاه بالاتر و بهتر می‌دانم». (۲۱)

حاجی میرزا آغاسی سعی کرد شاه را بر ضدّ جناب حجّت برانگیزاند. محمّد شاه مجلسی از علماء ترتیب داد و جناب حجّت با استدلال آنان را مغلوب نمود. جناب حجّت در طهران مدّتی به اصطلاح حبس نظر بودند ولی تعالیم و نصایح حضرت باب را برای پیروان خود در زنجان فرستادند و آنان را بر عمل بر طبق آن اوامر تشویق نمودند و آنان نیز به همین رویه عمل کردند.

پس از فوت محمّد شاه و به تخت نشستن ناصرالدّین شاه، جناب حجّت که حیاتشان در طهران در خطر بود به زنجان رفتند و حاکم زنجان که احترام اهالی را به ایشان دید، خشمگین شد و بهانه‌های مختلف گرفت و امر بر دستگیری جناب حجّت داد ولی اصحاب ایشان به دفاع پرداختند و این شروع مبارزات اصحاب به مدّت تقریباً ۹ ماه گردید. در این واقعه حدود دو هزار تن از اصحاب در سنگرهای ۱۹ گانه خود که هر یک را به نامی از اسماء الهی مسمّی نموده بودند به دفاع پرداختند. خصوصاً دستور جناب حجّت این بود که ما مأمور به جهاد نیستیم فقط باید از خود دفاع کنیم. اصحاب شب‌ها به اذکاری نظیر یا دیان، یا حنان، یا منان و یا صاحب الزّمان می‌پرداختند و قدرت و استقامتی بی‌نظیر از خود نشان دادند.

شروع این واقعه روز ۴ رجب ۱۲۶۶ هجری قمری، یعنی چهل و پنج روز پیش از شهادت جناب وحید در نیریز و پنجاه و پنج روز قبل از شهادت حضرت باب در تبریز بود.

شرح جانبازی اصحاب و جسارت و شهامت و فداکاری و خلوص شهدای زنجان از بحث امروز خارج است. شجاعت و شهامت و پشتیبانی و استقامتی که زن‌های ساکن قلعه علیمردان خان (محلّ اجتماع یاران جناب حجّت) نشان دادند، منجمله شرح حال زینب، دختر جوانی که خود را به لباس مردان در آورد و جناب حجّت به او لقب رستمعلی داده بودند و یا امّ اشرف و سایر وقوعات که منجر به شهادت جناب حجّت گردید و ۹۰۰ تن از بقیّه السیف زنجان که بعداً همه به شهادت رسیدند، در این صفحات محدود غیر ممکن است. (۲۲)

خبر شهادت حضرت اعلی معلوم است که چه غم و اندوهی برای اصحاب ایجاد نمود و چگونه دشمنان به اذیت و استهزاء مشغول شدند. در این واقعه هم مانند واقعه نیریز، دشمنان امر که حریف شجاعت ناشی از ایمان و فداکاری اصحاب نبودند، به خدعه متشبّث شدند و با مَهر کردن قرآن از اصحاب خواستند که از قلعه خارج شوند و در امان باشند. جناب حجّت شبانه

اصحاب خود را جمع نموده، فرمودند: «جنایات‌های اینها که در مازندران و نیریز مرتکب شدند هنوز در افکار باقی است، همان معامله را که با اصحاب نیریز و مازندران کردند، حال می‌خواهند با ما بکنند، لکن برای حفظ احترام قرآن، ما مطابق میل آنها رفتار می‌کنیم و چند نفر از اصحاب را به اردو می‌فرستیم تا خدعه و فریب آنها آشکار شود».

و بالاخره در اینجا هم همان خدعه و نیرنگ آشکار شد و عده‌ای از اصحاب به شهادت رسیدند و وقتی خبر به جناب حجّت رسید، اصحاب را مخیر کردند که قلعه را ترک کنند و خود به تنهایی به دفاع ادامه دهند ولی اصحاب (جز چند نفر که طاقت آن را در خود ندیدند) با چشمی اشکبار، ایمان و جانفشانی و اطاعت خود را اعلام کردند و مدت یک ماه دیگر در مقابل شانزده فوج امیر تومان که با عرّاده و توپ به حمله مشغول بودند، مقاومت کردند و با تحمل گرسنگی و سختی‌های بی‌شمار یک یک شهید شدند. و در حالی که برای امیر تومان از اطراف کمک می‌رسید، در مقابل شجاعت این عده معدود، زبون و درمانده شده بودند تا آنجا که جناب حجّت مجروح گردیدند و همسرشان مورد اصابت گلوله قرار گرفت و فرزندشان طعمه آتش شد و بالاخره خود آن حضرت نوزده روز پس از اصابت گلوله و تحمل رنج شدید، در روز پنجم ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۷ هجری قمری، در سنّ چهل سالگی در حین ادای نماز که به سجده مشغول بودند، وفات فرمودند و جسد ایشان را دشمنان بعداً از محلّ دفن بیرون کشیده، ریسمان به آن بدن مقدّس بستند و سه شبانه روز در معرض حتک حرمت قرار دادند. خانه ایشان مورد هجوم وحشیانه اهالی قرار گرفت، زنان و بچه‌های اصحاب اسیر شدند و مجروحین در اثر سرمای زمستان در نهایت مظلومیّت وفات نمودند. و ۷۶ نفر از اصحاب قلعه به دست فوج‌های کرویسی، خمسه و فوج عراقی (به فرمان امیر تومان) سپرده شدند و با طبل و شیپور آنان را به اردوگاه بردند و با شمشیر و نیزه بدن‌هایشان را پاره پاره کردند و بعضی را به طرق دیگر که حتّی ذکر آن نیز مشکل است، شهید نمودند ولی هیچ یک لب به تبری نگشودند. (۲۳)

بر طبق مندرجات کتاب ظهورالحقّ (۲۴)، توقعات مفصّله از قلم اعلی (حضرت باب) در جواب مسائل جناب حجّت صدور یافت که فعلاً در دسترس نمی‌باشد. از جناب حجّت مکتوبی در صفحه ۱۸۲ ظهورالحقّ (جلد ۳) گراور شده که خطاب به یکی از علمای زنجان است که در هنگام محاربه نگاشته شده است. "رساله دلائل سبعة" خطاب به جناب حجّت و جناب ملاّ عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) از قلم حضرت اعلی عزّ نزل یافته است.

۳- دیگر از نفوسی که جمال قدم در کتاب مستطاب ایقان، اسامی آنان را از جمله علمای زمان حضرت اعلیٰ معرفی نموده‌اند، جناب ملا سعید بارفروش است که شرح حال مختصری از ایشان در کتاب ظهورالحق، مندرج است.

«و دیگر از مشاهیر اصحاب مازندران در قلعه، ملا سعید اصل قریه دره کنار از توابع بارفروش (بابل)، در ظلّ حضرت قدّوس به مقامات رفیعۀ ایمانیّه و عرفانیّه رسیده، با او به قلعه رفته به نصرت قیام کرد و بالاخره دستگیر اعداء گشته، وی را به ساری برده، به حکم ملاها شهید نموده‌اند. آورده‌اند که در اوائل ارتفاع هنگامه قلعه چون هنوز اردوی دولتی اصحاب قلعه را به تنگنای محاصره نیانداخته بود، اهل مازندران را مراسله و مراوده به قلعه میسر بود. برخی از علمای معروف آن حدود به حضرت قدّوس مکتوبی مفصّل نگاشته، از مسائل چندی سؤال کرد و در ضمن از مسائل نجومیّه و جفر و کیمیا پرسید و آن حضرت ترقیم جواب را به ملا سعید مذکور محوّل نمود و او جوابی مشروح نوشته، آغاز را به خطبه عربیّه فصیحه در شأن توحید و معارف الهیّه شامل ادله و مواظمتینه افتتاح نمود و تمامت مسائل معروضه را در غایت اتقان و اقتدار جواب گفت. و در طیّ کلام قریب به یک صد حدیث نقل از ائمه اطهار و اولیاء عالیقدر در پیشگویی راجع به امر قلعه ثبت نمود و از اخبار بشارات مقدّسه مدلل ساخت که سیصد و سیزده تن از اصحاب و انصار قائم موعود به عدد اصحاب ۱۱۳ نفر) بدر در قلعه طبریّه از خاک طبرستان مجتمع شوند و به شهادت رسند به حدّی که گودال‌ها پر از خون شود و تا زانوی اسبان را فراگیرد. و چون مکتوب به دست ملایان رسید به تعجب و تحیر اندر شدند، چه می‌دانستند ملا سعید را به آن درجه مقامات علمیّه نبود و به یقین پیوستند که انشراح صدر و فتوحات تجلیات بدیعه از جهت ذوق و شوق سرشار ایمانش حاصل گردید». (۲۵)

۴- دیگر از نفوس مذکوره در کتاب مستطاب ایقان جناب ملا نعمه الله مازندرانی یا ملا نعمه الله آملی است که ایشان را با برخی از رؤس شهداء به آمل بردند و در آن بلد به شهادت رساندند. (۲۶)

در تاریخ نبیل هم ایشان به نام ملا نعمت الله مازندرانی جزء شهدای قلعه شیخ طبرسی نام برده شده‌اند (۲۷). بیش از این اطلاعی درباره ایشان در دسترس نیست شاید آیندگان بتوانند مدارکی بدست آورند.

۵- همچنین آقا سید حسین ترشیزی است که برای تکمیل تحصیلات علمیّه اقامت عراق عرب داشت و به سال ۱۲۶۵ هجری قمری فراغت حاصل کرده، از اعظم مجتهدین اجازه عمل اجتهاد و فتوی برای مقلدین گرفته، عودت به ایران نمود و با حاجی محمد تقی کرمانی مذکور که از عراق عرب عازم عودت به ایران و درک فیض، ملاقات حاجی میرسید علی خال (دائی حضرت اعلی از شهدای سبعة طهران) در طهران بود مصادف و همسفر شد (۲۸)، و به شرف ایمان مشرف گردید. جناب آقا سیدحسین در طهران گرفتار شد. ایشان یکی از شهدای سبعة طهران بودند که شرح شهادت ایشان بر طبق تاریخ نبیل چنین است: (۲۹)

«وقتی که سیدحسین وارد قربانگاه شد، جمع بسیاری دور او را گرفته بودند. به آنها فرمود: "ای مسلمانان بشنوید اسم من حسین است. من از اولاد حضرت سیدالشهداء هستم که نام مبارک او حسین است. همه مجتهدین نجف و کربلا به علم و دانش و اجتهاد من شهادت می دهند. من تازه اسم سید باب را شنیده‌ام و به حقانیت دعوت آن بزرگوار اقرار کرده‌ام و چون در تفسیر تعالیم و مسائل مشکله اسلامیّه اطلاع زیادی داشتم و در این خصوص رتبه عالیّه‌ای را دارا شدم، سبب شد که به امر مبارک مؤمن شدم. یقین دارم که انکار امر سید باب، انکار جمیع انبیای الهی است که پیش از من ظاهر شده‌اند. من از شما می‌خواهم که بروید و به مجتهدین این شهر بگوئید مجلسی فراهم کنند، من حاضرم بروم، با آنها مذاکره کنم. اگر از عهده اثبات صحّت ادّعای باب برآمدم، آن وقت دست از کشتن اشخاص بی‌گناه بردارند و اگر از عهده بر نیامدم، هر طور می‌خواهند مرا مورد عذاب و اذیت قرار دهند". هنوز بیانات خود را تمام نکرده بود که یک نفر صاحب منصب از طرف امیر نظام آمد و با کمال تکبر و خودپسندی گفت: "این حکم قتل توست که هفت نفر از مجتهدین بزرگ طهران آن را مهر کرده‌اند و همه فتوی داده‌اند که تو کافر هستی، اگر خدا روز قیامت از ما بپرسد که چرا این سید را کشتید، ما مسؤولیت را متوجه علماء مجتهدین خواهیم کرد". پس از این کلمات خنجر خود را کشید و با کمال شدت، ضربتی به سید ترشیزی زد که فوراً بر زمین افتاد و جان خود را نثار نمود».

۶- دیگر از علماء مذکوره در کتاب مستطاب ایقان، ملا مهدی کنندی و برادر او ملا باقر بودند (۳۰). «ملا مهدی و ملا باقر و میرزا اشرف، فرزندان حاجی ملا علی محمد از ملاهای قریه کند (نزدیک طهران) بودند و ملا مهدی و ملا باقر از آغاز رشد، شائق تحصیل علوم رسمیّه و دخول در سلک ملائی شدند. تحصیلات را در طهران به انجام رساندند و سکونت در مدرسه داشته، به

امامت جماعت مشغول گشتند و نیز در سرای اعظم تعلیم و تدریس نوباوگان می نمودند. و ملاّ مهدی چندی در بیت اقدس ابهی به تعلیم خردسالان افتخار یافت و غالباً به درک محضر انور فائز گشت. و هر دو برادر سال نخست از ظهور بدیع به عرفان و ایمان رسیدند و با مشاهیر مؤمنین و اصحاب معاشرت جستند تا چون هنگامه قلعه مازندران اتفاق افتاد، به نصرت اصحاب شتافتند و بالاخره در زمره شهدای طبرسی قرار گرفتند». (۳۱)

این جناب ملاّ مهدی کندی بود که یکی از همشهریانش که به قلعه رفت تا به خیال خود او را نصیحت کرده از مرگ نجات دهد، چنین نقل کرده که: «من به ملاّ مهدی گفتم: "رحمن پست که این قدر او را دوست داشتی، تنها و بی پرستار مانده، آرزو دارد که ترا ببیند." ملاّ مهدی گفت: "به رحمن بگو که محبت رحمن حقیقی تمام قلب مرا تسخیر کرده و جای محبت دیگران در او باقی نمانده." من این را که شنیدم اشکم سرازیر شد، بی اختیار فریاد کشیدم: "خدا لعنت کند هر کسی که ترا و رفقای ترا کافر و گمراه می خواند...". استقامت و شجاعت او به قدری بود که اگر تمام علماء روی زمین جمع می شدند که رخنه و شکگی در ایمان او بیاندازند و او را برگردانند، از عهده بر نمی آمدند». (۳۲)

همچنین، همین جناب ملاّ مهدی کندی بودند که بر طبق مندرجات تاریخ نبیل به همراهی ملاّ مهدی خوئی از طهران به حضور حضرت باب، هنگامی که در قریه کلین تشریف داشتند، مشرف شده، نامه ای سر به مهر از حضرت بهاءالله به همراهی بعضی هدایا برای حضرت باب آوردند و آثار سرور و شادمانی بسیار در چهره مبارک پدیدار شد و به دو نفر مزبور نهایت محبت را ابراز نمودند. (۳۳)

۷- ملاّ عبدالخالق یزدی، یکی دیگر از علمائی است که در کتاب ایقان نامش مذکور است. بر طبق مندرجات ظهورالحقّ (۳۴): «از جمله بزرگان بابیه ساکن خراسان در سنین اولیه، حاجی ملاّ عبدالخالق شهیر یزدی و بنا به قول حاجی میرزا جانی، اصلاً یهود و از علماء تورات بود و قبول دین اسلام نموده، در علوم و معارف اسلامیّه به مقامات رفیعه رسید و پیرو طریقت شیخ احسائی گردید. چنان که در راه محبت شیخ، جور و جفای بسیار از جهال و اشارر تحمّل نمود... و در آغاز ظهور این امر بدیع به واسطه جناب بابالباب، اقبال و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدیده کرد... حاجی از جهت اشتها بنام بابی مورد تعرض ملاّهای مشهد شد... و پسرش شیخ علی نیز به

واسطه جناب باب‌الباب، مؤمن به این امر شده، در موبک وی با جمع اصحاب به مازندران رفت و در قلعه شیخ طبرسی به شهادت رسید و در آن هنگام بیست سال داشت». (۳۵)

۸- دیگر از علمای مذکور در کتاب مستطاب ایقان جناب ملا علی برقانی است. ایشان کوچکترین برادر حاجی ملا محمد تقی معروف برغانی (عموی جناب طاهره) و حاجی ملا صالح (پدر جناب طاهره) بود. حاجی ملا علی مذکور از پیروان شیخ احسانی و سید رشتی بود و از محبین و مؤمنین حضرت باب اعظم بود و با خویشان متعصب و مغرض پیوسته مکالمه و مناظره کرده، دفاع از این امر نموده. (۳۶)

و در شهادت نامه‌ای که بر حقیقت حضرت اعلی نوشته، چنین مرقوم رفته:

«و قد اكرمنا الله عز وجل من ملاحظة الالواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا ان شاء الله لامره من المطيعين و لما اشبه علينا من المتشابهات مسلماً لامر ذكره العلي العظيم من المسلمين لعل الله ان شاء الله تعالى يلهمنا معرفة سره بعد حين او قبل حين و نرجو من الرب العلي الكبير ان يقرب الفرج للمستضعفين بحق آل الله عليه و حقه على آل الله اجمعين... و در توقيعاتی که برای او از قلم اعلی (حضرت باب) در ایام فتن قزوین صادر شده، دستور است که به نوع حکمت و مصلحت با خویشانش از اعداء امر مکالمه کرده، اخمدان نیران فساد و بغض و عنادشان نماید». (۳۷)

همانطور که در مقدمه این مقال ذکر شد، جمال قدم در کتاب مستطاب ایقان، پس از ذکر علمائی که فوقاً شرح حال مختصری از آنان ذکر شد، می‌فرماید:

«... و امثال آنها که قریب چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده، همه اینها مهتدی و مقرر و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور به قسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و به رضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند...».

پرداختن به شرح حال همه این نفوس موکول به آتیه است که دانشمندان امر در متون اوراق و کتب تفحص نمایند و بر احوال این نفوس مقدسه آگاهی یابند. بنده مختصراً به ذکر چند نفر دیگر از علمای آن زمان می‌پردازم که هر چند در کتاب مستطاب ایقان ذکرشان مذکور نیست ولی احتمالاً بتوان آنان را جزء چهار صد نفر فوق محسوب داشت.

- جناب حاج سید جواد طباطبائی کربلائی، نواده آقا سید مهدی بحرالعلوم که در کربلا نشو و نما نمود و به خدمت شیخ احمد احسائی رسید و تحصیلات ادبی و علوم دینی را نزد علماء به پایان برد و بالاخره جزء شاگردان جناب سید کاظم رشتی درآمد. و چند بار به ایران سفر کرد و مدتی در هند بود و بعد در مکه مجلس درسی برپا نمود و جزء علماء معروف زمان خود محسوب شد و چون با جناب حاجی سید محمد خال اکبر حضرت باب آشنائی داشت و مراوده می نمود، حضرت باب را در سنّ طفولیت زیارت کرده، از همان وقت مجذوب آن حضرت گردید. (۳۸)

و بالاخره در کربلا هنگامی که جناب ملا علی بسطامی، مجالس مناظره و مباحثه با علماء داشتند، بدون ذکر نام حضرت اعلی، بشارت به ظهور ایشان می دادند (سال ۱۲۶۰ هجری قمری). جناب حاج سید جواد به طرزی بسیار جالب با امر مبارک آشنا شده، مؤمن گردید و عازم ایران شد و بالاخره در شیراز به شرف لقاء فائز شد. و در همان وقت بود که جناب وحید وارد شیراز شده، به کمک و همراهی ایشان به حضور حضرت اعلی مشرف گردید.

بر طبق مندرجات ظهورالحق (۳۹):

«نبیل زرنندی نوشت: در توقیعی که برای آن دو سید عالیقدر از قلم اعلی (حضرت باب) صادر، این جمله مسطور است. در ایمان هر مؤمنی بقاء ممکن، ولی در ایمان وحید اکبر و سید جواد کربلائی انور، بقاء راهی نیست».

ایشان از قلم حضرت اعلی مورد عنایات فراوان گردید و مراسله با آن حضرت ادامه داشت و به خطاب "ان یا مرآت جودی" مفتخر گشت.

- دیگر از علمای بنام، ملا شیخ علی عظیم (۴۰)، ملا محمد رضا (رضی الروح)، و برادرانش ملا علی اکبر و ملا آقا بابائی، پسران حاجی محمد مجتهد با نفوذ منشاء بودند و دیگر جناب حاجی ملا مهدی عطری است.

در باره جناب ملا شیخعلی عظیم، در تاریخ ظهورالحق، چنین آمده است: (۴۱)
«و از اکابر علماء اصحاب خراسان ملا شیخعلی (عظیم) ترشیزی، از تلامذه اصحاب سید رشتی و متصف به علم و فضل وافر و همت و شهامت باهر بود. و به واسطه جناب باب الباب، به عرفان و ایمان بدیع فائز گشت و به شرف زیارت و صحابت حضرت باب اعظم در شیراز رسید و به تطبیق عدد ابجدی، حروف شیخعلی با عظیم به آن نام ملقب گردید. و بعضی نوشته اند که هیچده نسخه

از کتاب تفسیر سوره یوسف و نیز شرح حدیث جاریه و برخی از خطب و مناجات بدیعه را حسب امر حضرت از شیراز به طهران برد تا محمّدشاه و حاجی میرزا آغاسی را هدایت نماید و چون حاجی مخالفت و مقاومت کرد، آیات و کلمات مذکوره را به میرزا محمود مجتهد و جمعی از علماء و امراء نامدار رسانده، از طهران سفر نمود. و در ایّام اقامت حضرت در شیراز و اصفهان، غالباً طائف حول آن بزرگوار بوده و مأموریت‌های عظیم می‌یافت.... و از جمله توقیعات صادره از قلم اعلی خطاب به او توقیعی است که در اواخر ایّام ماکو صدور یافته، وی را به تخصیص و تشریف عظیم سرافراز فرموده، نداء قائمیت را به واسطه او به اسماع و آذان رساندند.

منجمله در آن توقیع می‌فرمایند:

«قل انّ الذین دخلوا فی الباب سجّداً فوربّ السّموات وربّ الارض ربّ العالمین اذا یزید الله علی نارهم عدد الباب ویجعلنّ لهم نوراً فاذا هم یعلمون ذلک قائم الذی کلّ یتظرون یومه وکلّ به یوعدون...». (۴۲)

جناب عظیم در واقعه رمی شاه در سال ۱۲۶۸ هجری قمری به فرمان حاجب الدوله و فتوای علماء شهید گردیدند. (۴۳)

- دیگر از دانشمندان متبحّر در علوم و مّطلع از اوامر و دستورات حضرت اعلی، جنابان حاج شیخ عبدالعلی اب الزّوجه حضرت وحید و ملاّ عبدالحسین واعظ، قاضی نیریز بودند. (۴۴)

- جناب حاج شیخ علی امام جماعت و از علمای معروف بودند. ایشان و دو پسر ۱۷ ساله و ۱۴ ساله‌شان، در جنگ جبل (واقعه دوّم نیریز) شهید شدند و عیالشان در همان شب وفات یافت.

- دیگر جناب ملاّ عبدالحسین واعظ شهیر و قاضی نیریز، حامی و مساعد حضرت وحید بود که در جنگ قلعه، خود و سه برادر و پنج فرزندش شرکت نمودند و یک فرزندش ملاّ علی نقی در قلعه به شهادت رسید و برادران و بقیّه فرزندانش در جنگ جبل (کوه) واقعه دوّم شرکت نمودند. در این جنگ برادران و بقیّه فرزندان قتیل و شهید شدند و خود ایشان در سعادت آباد به شهادت رسیدند و سرش را تا آباده بردند که در آنجا دفن گردید و جسدش را در همانجا به خاک سپردند. از سلاله او طفلی ۱۱ ساله به نام ملاّ محمّد شفیع جدّ خاندان روحانی در این امر برقرار ماندند. (۴۵)

- جناب ملا محمد (رضی الروح) در کتاب ظهورالحق (۴۶)، آمده است که:

«جناب وحید در هنگامی که برای نشر و تبلیغ امر مبارک به شهرهای ایران سفر می‌کردند، در بدایت جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ هجری قمری به یزد وارد شد و در مصلی بر منبر نشست و خطابه غرا اداء نموده، ابواب عرفان بر وجوه حاضرین بگشاد و جمعی کثیر از علماء و محترمین و غیر هم گرویدند و بیعت و تعهد نصرت نمودند. از آن جمله، ملا محمد (رضی الروح) و اخوانش آقا غلامحسین و ملا علی اکبر و ملا آقابابائی، پسران ملا حاجی محمد مجتهد متنفذ و ملجاء الانام منشاء بودند...».

(جناب رضی الروح، در دارالسلام به حضور جمال قدم رسید. در مراجعت به ایران در منشاء به طبابت مشغول شد و در ضوضای منشاء به شهادت رسید. حضرت عبدالبهاء لوح زیارت بسیار مفصلی برای آن حضرت نازل فرمودند و به حضرت حاجی امین امر فرمودند که قبر منور حضرت رضی الروح را بسیار عالی بسازند و بیان مبارکی از لسان مبارک صادر شد که بر سنگ نقشی نمایند: "انّ رضا الروح قد قصد عتبة القدوس السبوح تنزلّ علیه ملائكة الرحمة والغفران من ربّه الرحمن" و سنّ مبارکشان در یوم شهادت ۵۰ سال بود).

- دیگر حاجی ملا مهدی عطری (پدر جناب ورقاء شهید که شرح احوال این خاندان جلیل در کتب و مقالات مختلفه به تفصیل آمده است). جناب عطری با پای پیاده به دارالسلام بغداد رفته، به حضور مبارک جمال قدم مشرف شد (در ایام ظهور سری جمال قدم)، بعد به ایران مراجعت نموده به یزد تشریف برده، در آنجا مورد اذیت و آزار قرار گرفته و اخراج بلد گردید. لذا با فرزندان خود آقا میرزا حسین و آقا میرزا ورقا از طریق دارالسلام بغداد با پای پیاده عازم ساحت اقدس شدند که به علت ضعف پیری و طول راه و سفر با پای پیاده، در بین راه بیمار گشت و وقتی به مزرعه عبدالله پاشا در دو فرسخی عکا رسید، جناب حاجی صعود فرمود و قبر منورش در همانجا ساخته شد و جمال مبارک در احیان رفتن به مزرعه، چند دقیقه در آنجا توقف می‌فرمودند.

- و دیگر ملا حسن اردکانی قملاقی و حاجی ملا محمد حسین بیدکی مهریزی و آقا سید محمد باقر مهریجردی از سادات و علمای مقدّسین بوده، اهالی کرامات و کشف و مقامات در حقش اعتقاد داشتند. (۴۸)

و در دنباله این قسمت اسامی تعداد زیادی از علماء و محترمین، منجمله حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهد علیا و غیرهم نیز ذکر شده است. ایمان این نفوس نهضتی در یزد ایجاد نمود و مخالفت شدید اهالی را در پی داشت که بالاخره به واقعه شهدای یزد منتهی گردید.

- دیگر از علمای بنام آن زمان، جناب ملا عبدالکریم قزوینی، کاتب وحی حضرت نقطه اولی، ملقب به میرزا احمد کاتب است که شرح حال ایشان در تاریخ نبیل مفصلاً مذکور است.

- و بالاخره جناب ملا صادق مقدس خراسانی، اسم الله الاصدق که شرح مفصل احوال ایشان در کتاب ظهورالحق جلد سوم (۴۹) و کتاب پیک راستان تألیف جناب دکتر وحید رأفتی (۵۰)، آمده است که سایر مواخذ شرح احوال ایشان ذکر شده است و الواح و آثاری که به افتخار ایشان و خانواده شان از طلعات مقدسه نازل شده، مذکور گردیده است.

جناب ملا صادق در مشهد متولد شدند. پدر ایشان میرزا اسمعیل خراسانی بود. تحصیلات عالیّه علمیّه خود را نزد حاجی سید محمد قصیر که فقیه شهیر خراسان بود، به اتمام رساند و بعد در محضر سید کاظم رشتی به مقام اجتهاد رسید. و در ایام اقامت در کربلا در حرم سید الشهداء با حضرت ربّ اعلی که مشغول زیارت حرم مطهر بودند، مواجه گردید و این ملاقات تکرار شد و به دعوت او، آن حضرت در مجلس عزاداری سید الشهداء در یوم عاشورا شرکت کردند. در همان مجلس بود که جناب سید کاظم در مقابل حضرتشان به پای برخاست و جناب ملا حسین سخنان خود را قطع نمود.

پس از درگذشت جناب سید کاظم رشتی، جناب ملا صادق به ایران مراجعت نمود و در خراسان به تدریس و امامت مشغول شد. سپس در اصفهان با جناب ملا حسین ملاقات نمود و بشارت ظهور را شنید و تفسیر احسن القصص و بعضی از ادعیّه مبارکه را زیارت نمود و در حین دعا و استغاثه، جمال نورانی سید جوان (حضرت اعلی) را که در کربلا زیارت نموده بود، در مقابل چشم خود مشاهده کرد و به شرف ایمان فائز شد. و از طرف حضرت اعلی مأمور به توجه به شیراز و اضافه کردن عبارتی جدید به اذان گشت. جناب ملا علی اکبر اردستانی "انّ علیاً قبل محمّد بقیّه الله" را اقامه نمود و جناب ملا صادق بر بالای منبر رفته، ناس را به امر جدید بشارت داد و همین امر باعث دستگیری این دو نفس بزرگوار و جناب قدّوس از جانب حسین خان حاکم

فارس گردید. حضرت اعلیٰ نیز که در بوشهر تشریف داشتند، ایشان را تحت‌الحفظ به شیراز بردند. سه نفس مذکور به دستور حاکم، مورد ضرب و شتم و آزار قرار گرفته و جناب قدّوس را تازیانه زدند و هر سه نفس را محاسن سوزاندند، مهار نموده و در کوچه و بازار گرداندند.

جناب ملاّ صادق به همراهی جناب باب‌الباب به قلعهّ شیخ طبرسی رفتند ولی در آنجا به شهادت نرسید و برادر کوچکترشان شهید گردید. پس از آن به خراسان معاودت کرد و به تبلیغ پرداخت و در بغداد به حضور جمال قدم مشرف شد. و پس از مراجعت به ایران در نهایت اشتعال به تبلیغ در خراسان، طهران، کاشان، اصفهان و یزد در نهایت انقطاع و توکل و شجاعت قیام نمود. در خراسان و طهران مسجون شد و در همهّ این احوال به تبلیغ مشغول شد.

از لسان حضرت اعلیٰ به "اسم الله الصّادق الصّدیق" و از قلم جمال قدم به لقب "شهید" ملقب گردید و فرزند ایشان به لقب "شهید ابن شهید" مفتخر گردید (ایادی امرالله جناب علی محمّد ابن اصدق).

ایشان در سال ۱۲۹۱ هجری قمری (۱۸۷۴ میلادی) در شهر همدان به ملکوت ابهی صعود فرمود. الواح متعدّده‌ای از قلم حضرت اعلیٰ و جمال قدم به افتخار ایشان نازل شده که برای تیمّن و تبرک به این بیان مبارک حضرت بهاءالله اکتفا می‌شود:

«... در جمیع امور از اعمال حسنه و اخلاق روحانیّه و افعال مرضیهّ به اسمی الاقدس المقدّس اقتدا نما. او از نفوسی است که فی الحقیقه به طراز عبودیتّ لله مزین شده ینبغی لکلّ نفس ان یدکره بما ذکره لسان عظمتی فی ملکوت بیانی البدیع...».

یادداشت‌ها

- ۱- حضرت بهاءالله، کتاب ایقان نازله از قلم حضرت بهاءالله، لجنهّ ملیّ نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی آلمان، چاپ اوّل، ۱۵۵ بدیع، ۱۳۷۷ شمسی، ۱۹۸۸ میلادی، ص ۱۴۷
- ۲- اسدالله فاضل مازندرانی، ظهورالحقّ، ج ۳، ص ۴۶۱
- ۳- نبیل زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، نشر چهارم، مؤسسهّ ملیّ مطبوعات امری، سال ۱۲۹ بدیع، ص ۵۰۱
- ۴- ظهورالحقّ، ج ۳، ص ۴۶۶-۴۶۲

- ۵- محمد شفیع روحانی نیریزی، لمعات الانوار، جلد اول، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۳۰
بدیع، ص ۳۴۷
- ۶- همان مأخذ، ص ۳۴۶
- ۷- همان مأخذ، ص ۳۹۸
- ۸- ظهورالحق، ج ۳، ص ۴۶۵
- ۹- همان مأخذ، ص ۴۷۱
- ۱۰- لمعات الانوار، ص ۴۰۴
- ۱۱- مجموعه خطی، شماره ۵۳ از مجموعه ۱۰۰ جلدی INBA، ص ۱۸۱
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۱۸۴
- ۱۳- همان مأخذ، ص ۱۹۱
- ۱۴- همان مأخذ، ص ۲۱۴
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۲۱۷
- ۱۶- همان مأخذ، ص ۲۳۸
- ۱۷- همان مأخذ، ص ۲۴۲
- ۱۸- ظهورالحق، ج ۳، ص ۱۷۹
- ۱۹- تاریخ نبیل، ص ۵۶۶
- ۲۰- همان مأخذ، ص ۵۶۶
- ۲۱- همان مأخذ، ص ۵۷۱
- ۲۲- همان مأخذ، ص ۵۸۷
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۶۱۸-۶۱۹
- ۲۴- ظهورالحق، ص ۱۸۳
- ۲۵- همان مأخذ، ص ۴۴۸
- ۲۶- همان مأخذ، ص ۴۵۲
- ۲۷- تاریخ نبیل، ص ۴۴۸
- ۲۸- ظهورالحق، ص ۲۲۸
- ۲۹- تاریخ نبیل، ص ۴۸۵

- ۳۰- ظهورالحقّ، ص ۲۱۵، تاریخ نبیل، ص ۴۱۲ و ۴۱۳
- ۳۱- ظهورالحقّ، ص ۲۱۴-۲۱۳
- ۳۲- تاریخ نبیل، ص ۴۱۳ و ۴۱۴
- ۳۳- همان مأخذ، ص ۲۱۴
- ۳۴- ظهورالحقّ، ص ۱۷۱
- ۳۵- همان مأخذ، ص ۱۷۳
- ۳۶- همان مأخذ، ص ۳۰۹
- ۳۷- همان مأخذ، ص ۳۱۰
- ۳۸- همان مأخذ، ص ۲۳۸
- ۳۹- همان مأخذ، ص ۲۴۲
- ۴۰- همان مأخذ، ص ۴۶۵، تاریخ نبیل به فهرست مراجعه شود
- ۴۱- همان مأخذ، ص ۱۶۳
- ۴۲- همان مأخذ، ص ۱۶۴
- ۴۳- تاریخ نبیل، ص ۶۶۷
- ۴۴- لمعات الانوار، ص ۱۷۷
- ۴۵- همان مأخذ، ص ۱۹۴
- ۴۶- ظهورالحقّ، ص ۴۷۰
- ۴۷- همان مأخذ، ص ۴۷۰-۴۷۱
- ۴۸- حاج محمّد طاهر المیرى، خاطرات المیرى، لجنة ملی نشر آثار امرى به لسان فارسى و عربى، لانگهائين، چاپ اول، ۱۴۹ بدیع- ۱۹۹۲ میلادى
- ۴۹- ظهورالحقّ، ص ۱۴۵- ۱۵۳
- ۵۰- پیک راستان، ص ۳۳۸

خاطراتی از حضرت روحیه خانم

ویولت نخجوانی

دوستان عزیز الله ابهی

خاطرات حضرت خانم، به قدری موضوع وسیع و نامحدودی است که من امشب، می توانم فقط به چند جنبه آن بپردازم.

چند هفته دیگر چهار سال از صعود حضرت خانم می گذرد. روز بعد از صعود حضرت خانم، یکی از دوستان عزیز لوحی به من داد که خیلی دلنشین و دلچسب بود. این لوح که از قلم حضرت عبدالبهاء است، به قدری به زندگی و حیات حضرت خانم نزدیک است که شما فکر می کنید به اعزاز ایشان نازل شده است. با هم این لوح را زیارت می کنیم:

«هو الله ای مهمان نواز احبای الهی، خوشا به حال تو که به خدمت دوستان الهی قیام نمودی. خوشا به حال تو که در مشرق الاذکار گشودی. خوشا به حال تو که سبب روح و ریحان یاران گردیدی. خوشا به حال تو که علت فسحت قلب آشنایان شدی. خوشا به حال تو که غلام حلقه به گوش یاران گردیدی. خوشا به حال تو که به منصب من قیام نمودی. خوشا به حال تو که تاج مرا بر سر نهادی. این اکلیل و تاج خدمت و عبودیت احبای بهاء است. ع ع».

واقعاً هر جمله ای از این لوح را شما در زندگی حضرت خانم می بینید. حضرت امه البهء با یک سرنوشت بی نظیر به دنیا آمدند. هر یک از ما با یک سرنوشت مخصوصی به این دنیا می آییم. اهمیت این سرنوشت این است که آیا آن را تا آخر عمرمان به منصب ظهور می رسانیم یا نه. روحیه خانم سرنوشتی طلائی داشتند. در یک خانواده هنرمند و مؤمن و محبّ به دنیا آمدند. هنگام تولد، مادرشان چهل سال داشتند. لهذا نور چشم مادر و پدر بودند. در دامن این مادر مؤمن

و متمسک به امر بزرگ شدند و در دامن یک پدر هنرمند رشد یافتند. زندگی شان مالا مال است از فعالیت های روحانی، عرفانی، اجتماعی و هنری.

زندگی حضرت خانم را من در نظر خودم، به یک کاسه بلوری بسیار زیبا تشبیه کرده ام که به تراش های بسیار لطیف مزین شده باشد. شما این کاسه را وقتی جلوی نور می گیرید، ملاحظه می کنید که از آن انواع و اقسام رنگ ها و زیبایی ها متبلور می شود. حضرت خانم واقعاً زندگی شان همین طور بود. به هر نقطه ای از این حیات نگاه می کردید، رنگ و زیبایی به خصوصی در آن می دیدید.

به نظر من می توان این زندگی پر وسعت را به طور اختصار به سه دوره تقسیم کرد:

- دوره طفولیت و شباب حضرت خانم که ۲۶ سال طول کشید.
 - دوره ممتاز و بسیار مخصوص که دوره ۲۰ ساله حیات حضرت خانم در کنار حضرت ولی امر الله بود.
 - دوره ۴۰ سال بعد از صعود مبارک و خدمات ایشان در عالم.
- فکر کردم که شاید بتوانم به طور اختصار امشب شرح این سه دوره از زندگی خانم را حضورتان عرض کنم. برای فردا شب نگاهی خواهیم کرد به عشق و علاقه حضرت خانم به زبان و ادبیات فارسی و آنچه که در این مورد می توان توضیح داد.

همانطور که عرض کردم، طفولیت حضرت خانم دوره بسیار حسّاسی بود. همیشه می فرمودند که مادر ایشان عقیده داشتند که بزرگترین هدیه ای که مادر و پدر به اولاد خودشان می دهند، خوشحالی و سرور است و مادر ایشان عقیده داشتند که بچه باید با سرور و خوشی بزرگ شود و روی همین اصل، طبیعت حضرت خانم توأم با سرور بود. علی رغم صدماتی که در زندگی خودشان کشیده بودند، علی الخصوص در دوره اول ازدواج و دوره بعد از صعود مبارک، و با وجود این همه غم و غصه که در قلب داشتند، یک سروری در وجود خانم بود که به کوچکترین خبری ظاهر می شد و نه تنها خودشان مسرور بودند، سبب سرور دیگران نیز می شدند.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواحی که پس از تولد حضرت خانم، به مادر ایشان، خانم ماکسول نوشتند، می فرمایند:

«در گلستان زندگانی گلی در نهایت ملاحظت و لطافت شکفته گشت. او را به تربیت الهی تربیت کن تا بهائی حقیقی گردد و به جان بکوش که از روح القدس تولد یابد».

حضرت عبدالبهاء به مادر ایشان فرموده بودند که:

«نسبت مادری اگر فقط نسبت جسمانی باشد، چیزی عادی و معمولی است. هر حیوانی دارای اولاد است و این نسبت مادر و اولاد در تمام مخلوقات است. ولی اگر نسبت مادری روحانی باشد، اهمیّت می یابد. توسعی کن که مادر روحانی این بچه باشی».

و این است که حضرت خانم همیشه می فرمودند که مادر من فقط برای من مادر نبود، او هم مادر جسمانی و هم مادر روحانی من بود. این مادر در تربیت این بچه سعی و کوشش بسیار کرد و زحمت فوق العاده کشید. ما حضرت خانم را در سنّ بزرگی دیده بودیم. می دانستیم که شخصیت قوی دارند و حتماً این شخصیت را از اوّل طفولیت شان هم داشته اند. معلوم است که نگهداری و مواظبت از چنین طفلی با چنان شخصیت والائی، کاری ساده نیست.

وقتی که ایشان دو سال داشتند، حضرت عبدالبهاء در مونترال تشریف داشتند، به مادرشان فرمودند: «این بچه را آزاد بزرگ کن، زندگی اش را محدود نکن». این به قدری برای خانم ماکسول مشکل بوده که عرض می کند: «قربان، پس چطور این بچه را تربیت کنم، چطور نظم و انضباط به او یاد دهم؟». می فرمایند: «اگر کار خوبی کرد، او را نوازش کن، هدیه بده و اگر کار بدی کرد، از آن چه که دوست دارد محروم کن». حضرت خانم می فرمودند که تربیت من طبق این دستور حضرت عبدالبهاء بود. می فرمودند که مادرشان عادت عجیبی داشت، یعنی عجیب به نظر خانم. می فرمودند، هیچوقت به من نمی گفت، این کار را نکن، چرا این کار را می کنی. غالباً می گفت چه خوب است و چه بد است و یا حضرت عبدالبهاء چه دوست دارند و ما بهائیان چه کار باید بکنیم.

ولی می گفتند، هر چند هفته یک بار مجلس تجزیه و تحلیل در منزل ما بود. می گفتند، مادر مرا به اطاق خود صدا می کرد و زهره من آب می شد. باید می نشستم و مادرم کارهای مرا در عرض سه هفته گذشته می شمرد. می گفت، فلان کار را کردی، فلان حرف را به بچه های همسایه گفتم، به پدرت این طور جواب دادی. یکی یکی کارهای مرا می شمردند و می پرسیدند که: «آیا این اخلاق بهائی است؟ آیا این کارهایی که تو کردی خوب است؟». خانم می فرمودند، آخر این مجلس تجزیه و تحلیل، من به گریه می افتادم. می گفتم: «مادر شما اگر مرا کتک بزنی خیلی

آسان تر است، این کار خیلی سختی است». می گفتند: «نه، حالا به تو گفتم، تو فکر کن». بعد هم می گفتند: «برو صورتت را بشوی». معمولاً بلافاصله بعد از این مجالس، حضرت خانم را بیرون می بردند و یک هدیه ای برایش می خریدند که فراموش کنند. حضرت خانم می فرمودند که: «در تمام مدت حیات من، مادر من هیچوقت مرا برای مسئله ای، دوبار تنبیه نکرد. یک دفعه می گفت، بعد تمام می شد».

دوران تحصیل حضرت خانم هم خیلی غیر عادی بود. مادرشان عقیده داشتند که بچه احتیاج به خواب دارد. خانم تا آخر حیاتشان می فرمودند: «من آدم شب هستم، شب زنده دارم». شب ها تا ساعت دو یا سه بعد از نصف شب کار می کردند، می خواندند، می نوشتند، ولی صبح بیدار شدن خیلی سخت بود. این بود که می فرمودند هیچ وقت مدرسه نرفته اند، برای این که هر وقت که می خواستند به مدرسه بروند، همیشه دیر بود، دیر می رسیدند. مادرشان می گفت که اهمیت ندارد. به همین دلیل ایشان معلم خصوصی داشتند و به این نحو تحصیل کردند. ولی مادرشان در تعلیم و تربیت روحانی خیلی اهمیت می دادند. من کمتر کسی را دیدم که تا این حد تحت تأثیر تربیت مادر قرار گرفته باشد. همه ما این حالت را در خودمان می بینیم. حتی به سن پیری که می رسیم یاد گفته های مادرمان هستیم که مادرم چنین می گفت و چنان می کرد. ولی من واقعاً هیچ کس را مثل حضرت خانم ندیده بودم که تربیت مادر تا این حد در زندگی تأثیر داشته باشد.

حضرت ولی امرالله یک بیانی دارند. من این بیان را نوشتم، زیرا که خیلی زیباست. وقتی که حضرت خانم با هیکل مبارک ازدواج کردند، این بیان را به خانم ماکسول فرمودند:
(این در یادداشت های مادرشان است)

«شما عنصر وجود او را چقدر خوب و کامل بیخته اید. حال می توانیم این گل پاک را در قالبی زیبا بریزیم و به شکل قابلی در آوریم». یعنی آنقدر این گل وجود حضرت خانم قشنگ بیخته شده بود که حضرت ولی امرالله توانستند، این گل را به صورت زیبای حضرت امه البهاء در بیاورند.

دوران جوانی حضرت خانم هم خیلی جالب بود. خیلی زود حضرت خانم شروع به نطق و بیان کردند. حضرت ولی امرالله ایشان را تشویق کردند به اینکه در مجالس نطق کنند. حتی قبل از آن، از سن چهارده، پانزده سالگی حضرت خانم در مجالس بهائی نطق می کردند. ۲۵ سالشان بود که از کانادا خارج شدند و برای یک سفر تبلیغی به اروپا آمدند. یک سال و نیم حضرت خانم در آلمان سفر کردند. این سفرهایی که ایشان در آلمان کردند، اهمیت فوق العاده ای داشت. این

سفرها، در سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ درست قبل از جنگ بین‌الملل دوم، قبل از دوران نازی و هیتلر انجام یافت و حضرت خانم در آن زمان‌ها در آلمان بودند. و هیکل مبارک به ایشان فرموده بودند، احبّاء را در تمام نقاط آلمان ملاقات کن و حضرت خانم این را خیلی جدی گرفتند و در تمام مملکت آلمان در هر نقطه‌ای، حتی اگر یک بهائی بود تشریف بردند و این احبّاء را دیدند و تشویق کردند.

همیشه می‌فرمودند که چیزی که برای ایشان عجیب بود، آن بود که متوجه نبودند چه اوضاع و انقلاب اجتماعی در مملکت دارد به وقوع می‌پیوندد، برای اینکه همه حواسشان به دیدن احبّاء و تبلیغ، و امثال این کارها بود.

ایشان برای بار سوم در زندگی‌شان در سال ۱۹۳۷، با مادر عزیزشان به ارض اقدس رفتند و در این سفر، هیچ اطلاعی نداشتند که هیکل مبارک خیال ازدواج با ایشان را دارند. این داستان خیلی شیرین را حضرت خانم اغلب نقل کرده‌اند که چطور هیکل مبارک به ایشان اظهار کردند که خیال ازدواج با ایشان دارند. شاید بعضی از احبّای حاضر در این مجلس هم آن را شنیده باشند. فرمودند:

«یک روز در فصل بهار بود، ماه مارچ. خواهر هیکل مبارک به مسافرخانه آمدند و به ایشان گفتند که: "حضرت شوقی افندی منتظر شما هستند، بروید به خدمتشان". خانم خیلی ترسیدند، فرمودند: "چه شده؟ آیا من کاری کردم؟ اشتباهی کردم؟ از من ناراضی هستند؟". ایشان یک لبخندی زدند و گفتند: "نه، اینطور نیست، بروید، می‌خواهند شما را ببینند". در فصل بهار در ارض اقدس این درختان میموزا خیلی زیبا هستند، تمام پر از گل زرد است، شاخه‌های گل زرد آویزان است. حضرت خانم فرمودند، با یک حالت ترس و لرزی از مسافرخانه بیرون آمدند و این درخت جلوی در مسافرخانه بود. یک شاخه از آن کنند به دست گرفتند و رفتند به بیت مبارک، حضور حضرت ولیّ امرالله (حضرت خانم تا سال آخر حیات در ماه مارچ، این درخت‌ها را نگاه می‌کردند، زیرا آن می‌ایستادند و یاد آن روزی می‌افتادند که شاخه گل را با خود به حضور هیکل مبارک بردند). فرمودند، وقتی حضور مبارک رفتیم، نمی‌دانستم چه بگویم، رفتم جلو و این شاخه را تقدیم کردم».

دوران اول ازدواج حضرت خانم، واقعاً دوران سختی برایشان بود. از یک طرف این عشق و محبتی که از اول دوره ولایت این مادر در وجود دختر نسبت به هیکل مبارک گذاشته بود، یک

محبتی به غیر از محبت ظاهری بود. ایشان را مولای خود می‌دانستند، ولی امرشان بود و بیان حضرت ولی امر برای خانم هیچ تفاوتی با بیان حضرت عبدالبهاء نداشت. برای حضرت خانم مرکز عهد و میثاق بودند. این موضوع خیلی جالب است. وقتی فکر می‌کنیم این خانم عزیز تا سن ۱۱ سالگی در ظل حضرت عبدالبهاء بزرگ شدند، به طوری که مادر همیشه می‌گفت، مناجات‌هایتان را به حضرت عبدالبهاء بخوانید و تا این حد به حضرت عبدالبهاء علاقه داشتند، به محض اینکه صعود مبارک واقع شد و حضرت ولی امر، ولی امر شدند، این توجه و محبتی که به حضرت عبدالبهاء و مرکز عهد داشتند، آنآ متوجه حضرت ولی امر شد و با این عشق و محبت و تمسک به عهد و میثاق حضرت خانم رشد و نمو کردند. با یک چنین حالتی وارد بیت مبارک شدند.

ایشان دختری بودند آزاد، تا ۲۶ سالگی در غرب بزرگ شده بودند. همیشه اتومبیل خودشان را داشتند. مرتب سفر می‌کردند. یک مرتبه آمدند در بیت و محیطی که شرقی بود. قبل از جنگ بین‌الملل در سال ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸، اکثر اهالی ارض اقدس، مسلمان و عرب بودند. و حضرت ولی امرالله خیلی اهمیت می‌دادند که اهل بیت مبادا کاری کنند که مورد سرزنش مردم واقع شوند. بنابراین حضرت خانم از بدو ورود به بیت مبارک مثل اهل بیت لباس می‌پوشیدند. این نقابی که همیشه بر سرشان داشتند، از همان اول ازدواج آن را بر سرشان گذاشتند. برای اینکه این اراده مبارک بود. گاهی اوقات احباء در اواخر حیات می‌گفتند: «شما از این نقاب خسته نشده‌اید؟ چرا این نقاب را هنوز می‌پوشید؟». حضرت خانم می‌فرمودند: «من دیگر عادت کرده‌ام، اگر این نقاب روی سرم نباشد، احساس می‌کنم لخت هستم».

حضرت خانم اغلب ذکر می‌فرمودند که:

«یک روزی در همان اوایل ازدواجم، من پائین آمده بودم و پیش مادر حضرت ولی امر بودم. مادر ایشان به من گفت که: "ببینید شما غربی هستید، از عادات ما در شرق خبر ندارید، حضرت شوقی افندی خیلی خسته هستند، خیلی کارشان زیاد است. شما اگر چیزی می‌بینید یا می‌شنوید، به حضرت ولی امرالله نگوئید. اول به من بگوئید و اگر من گفتم خوب است، آن وقت به ایشان بگوئید". خانم فرمودند: "من با آن سادگی غربی خودم فکر کردم، چقدر این مادر مهربان است، می‌خواهد که هیكل مبارک را حفظ کند که صدمه نبینند". عرض می‌کنند: "چشم، این کار را می‌کنم". من رفتم بالا، ۱۵ دقیقه از این گفتگو نگذشته بود. هیكل مبارک بالا در اطاق خودشان

بودند، ابدأ امکان اینکه این گفتگو را شنیده باشند، نبود. من وارد اطاق شدم. هیکل مبارک مشغول بودند. بعد از چند دقیقه یک مرتبه قلم را زمین گذاشتند، به من نگاه کردند و فرمودند: "تو آن چه که می بینی و آن چه که می شنوی بایستی به من بگوئی، مبادا چیزی را از من پنهان کنی. اگر این کار را بکنی، محبت من را نسبت به خودت کم خواهی کرد." من خشک شدم. با خودم فکر کردم، عجب من الان از مادر چیزی شنیدم که هیکل مبارک درست مخالف آن را دارند به من می گویند».

این بود که حضرت خانم خودشان را گذاشتند در دست و اراده هیکل مبارک و این یکی از مشکلات بزرگ زندگی حضرت خانم در سال های اول بود. مثلاً بعضی از ناقضین بودند که هیکل مبارک فرموده بودند که اینها نباید در بیت بیایند. حضرت خانم اینها را می دیدند که پائین هستند، می آمدند بالا. هیکل مبارک می پرسیدند: «کسی پائین بود؟». حضرت خانم جواب می دادند: «البته خودتان می دانید که چه خبر بود». این بود که حضرت خانم می فرمودند که: «من در سال اول ازدوادم، یک شب بدون گریه نخوایدم». ببینید، چه امتحان شدیدی برای خانم عزیز بود. می فرمودند: «اگر حضرت ولی امرالله مرا زیر بال خودشان نگرفته بودند و حفظ نکرده بودند، من از بین رفته بودم».

یک روز یادم هست که حضرت خانم به من فرمودند: «من نگاه می کردم به خاندان حضرت عبدالبهاء. با خودم می گفتم که خدایا اینها هر یک مثل یک درخت چنار می مانند، من مثل یک علف، هیچی نیستم. جایی که این درخت های چنار اینطور دارند می افتند، پس بر سر من چه می آید؟ آیا ایمان من می تواند این را تحمل کند؟». یادم هست که یک دفعه این حرف را زدند و جناب فیضی چه جواب شیرینی دادند. فرمودند: «خانم، وقتی طوفان می شود، درخت چنار می افتد، ولی آن علف می ماند، هیچ صدمه ای نمی بیند. شما نباید بترسید». و واقعاً این دست حضرت ولی امرالله بود که بر سر خانم بود و همچنین تربیت مادر بود که خیلی مؤثر بود. تا آخر حیاتشان تمسک ایشان به عهد و میثاق تزلزل ناپذیر باقی ماند.

به نظر حقیر یکی از بزرگترین و قوی ترین عناصر زندگی حضرت خانم، همان تمسکی بود که ایشان نسبت به حضرت عبدالبهاء داشتند و بعد نسبت به حضرت ولی امرالله ادامه یافت و بعد از صعود ایشان آنآ این عشق و محبت و تمسک نسبت به بیت العدل اعظم الهی ظاهر شد.

یادم هست پنج سال پیش، حضرت خانم مریض بودند. ایشان را به مریضخانه بردیم. دکترها بعد از مشورت گفتند فوراً باید کیسه صفراى ایشان عمل شود. سنّ خانم بالا بود. حضرت خانم همیشه صحت خوبی داشتند، هیچوقت صدمه یا ناراحتی نداشتند، این بود که خیلی ناراحت بودند. علی (جناب نخجوانی) پائین تخت ایشان ایستاده بود. خانم از دکتر پرسیدند: «چرا امشب می خواهید مرا عمل کنید؟ چرا تا فردا صبر نمی کنید؟». دکتر گفت: «برای اینکه می ترسیم که شما تا فردا نمانید». ایشان یک نگاه به علی کردند و پرسیدند: «علی، تو فکر می کنی که بیت العدل اعظم می خواهند که من این عمل را بکنم؟». شما فکر کنید! علی عرض کرد که: «خانم، اگر دکترها اینطور مشورت کرده اند و عقیده شان بر این است، من مطمئن هستم که بیت العدل اعظم هم همین را به شما توصیه می فرمایند». سرشان را پائین انداختند، به دکتر گفتند: «خیلی خوب، من حاضرم». حضرت خانم یک چنان تمسّکی به بیت العدل داشتند که غیر قابل تصوّر است.

در این دوره ۲۰ ساله ای که حضرت خانم در خدمت حضرت ولیّ امرالله بودند، از هیچ کاری ابا نداشتند. گاهی اوقات می فرمودند که: «وقتی زمین را می سایدند، با خودشان می گفتند، ببین، این روحیه خانم کارهائی می کند که هرگز مری ماکسول خوایش را ندیده بود».

من در دوره ای که در خدمت ایشان در ارض اقدس بودم، نه تنها همه ما را تربیت کردند که چه جور مقامات مقدّسه را نظافت کنیم، چه جور گل بگذاریم، چه جور چلچراغ ها را تمیز کنیم، خودشان در رأس ما بودند. خودشان می رفتند بالای نردبان و این چلچراغ را می آوردند پائین، خودشان نشان دادند که چگونه باید اینها تمیز شوند. خودشان تمام این چوب های قشنگ را برق می انداختند. هر کاری که شما تصوّر کنید، ایشان انجام می دادند. یک روزی در بیت مبارک بالای نردبان بودند، داشتند طاق را رنگ می زدند، یک نقّاش یهودی غیربھائی داشتند. این وارد شد، نگاه کرد، حضرت خانم را بالای نردبان دید. باورش نیامد. گفت: «مادام ربّانی چکار می کنید؟ بیاید پائین، این کار شما نیست». هیچ کاری نبود که حضرت خانم از کسی بخواهند که خودشان نکنند.

دو حالت متضاد در حضرت خانم وجود داشت. از یک طرف حضرت خانم طبیعتاً یک وقار و جلالی در وجودشان بود که هیچ ملکه ای این وقار ذاتی را نمی تواند داشته باشد. حضرت خانم به ممالک آفریقا سفر می کردند، بعضی وقت ها از جاهای پر از خاک و گل می گذشتند. بعد از دوازده، سیزده ساعت رانندگی خاکی و کثیف، عرق کرده و ناراحت به هتلی وارد می شدیم. من

خیلی دوست داشتم که در این موارد، آن پشت بایستم و تماشا کنم. خانم جلو می‌رفتند. تمام اهل این هتل، چه از میهمانان، چه از اشخاصی که آنجا خدمت می‌کردند، همه می‌ایستادند. همه نگاه می‌کردند. همه از هم می‌پرسیدند: «که هستند؟». یک چنین حالتی در وجود خانم بود.

در عین حال که این جلال و جمال را داشتند، یک حالت خضوع و افتادگی ذاتی هم داشتند و این عجیب بود. ایشان یک قصه‌ای را اغلب تعریف می‌کردند. وقتی که با هیکل مبارک در لندن بودند، خانم عاشق این بازارهای دست دوّم و آنتیک فروشی و این طور جاها بودند. آن زمان هیکل مبارک مشغول خرید مبل و اجناس برای دارالآثار بودند. خانم می‌فرمودند: «همیشه در این مواقع من مثل سگ شکار بوم و هیکل مبارک شکارچی. مرا اوّل می‌فرستادند بروم و پیدا کنم، بعد به ایشان گزارش اشیائی را که دیده بوم، می‌دادم. می‌گفتم، فلان جا، فلان میز یا قفسه را دیدم، فکر می‌کنم که شما می‌پسندید. بعد خودشان تشریف می‌بردند و اگر می‌پسندیدند، می‌خریدند».

حکایت می‌کردند که در یکی از همین بازارهای دست دوّم با زن و شوهر جوان آنتیک فروشی آشنا شدند که یک دکان بسیار کوچکی داشتند. بعد از آن، آنها را چند بار دیده بودند. یک بچه کوچکی هم داشتند. حضرت خانم برای او یک بار هدیه‌ای خریده بودند. یک روز این مرد آنتیک فروش با خجالت از حضرت خانم می‌پرسد: «اگر شما را به نهار دعوت کنیم، قبول می‌فرمائید؟». حضرت خانم می‌فرمایند: «البته». اینها خانم را برای نهار دعوت می‌کنند. در عقب مغازه یک پرده کشیده بودند. پشت این پرده، اطاقی بود که آنها در آن زندگی می‌کردند. اطاق خوابشان بود. یک گوشه هم چراغ آشپزی بود. یک میز کوچکی هم آنجا بود با دو عدد صندلی. به طوری که حالا که میهمان داشتند، خود صاحبخانه روی یک قوطی چوبی نشست. صندلی سوّمی نداشتند. می‌فرمودند، اینها یک غذای ساده انگلیسی درست کردند و حضرت خانم با اینها نهار خوردند. می‌فرمودند: «من از این مغازه که بیرون آمدم، احساس می‌کردم که در دنیا هیچ کس نمی‌تواند به من احترامی نشان بدهد که اینها نشان دادند». می‌فرمودند که میهمان نوازی و احترامی که یک فقیر به شما نشان می‌دهد به مراتب پر ارزش‌تر از آن است که یک شاه یا یک شاهزاده شما را دعوت کند. رفتار حضرت خانم با مردم اینطور بود. هیچ تفاوتی نداشت که آیا حضرت خانم الان دارند با پادشاه حبشه ملاقات می‌کنند و یا کدخدای یک ده کوچک، برای ایشان این هر دو رؤسای مردم بودند، بنابراین به این رؤسا احترام می‌گذاشتند.

یادم هست چند سال پیش یک کنفرانسی خیلی بزرگی در کانادا بود، کنفرانس جوانان بود. البته هر بار که حضرت خانم وارد سالن می‌شدند، همه می‌ایستادند. موقع سؤالات یک جوانی بلند شد، زمان هیپی‌ها بود، و آن جوان هم هیپی‌وار به نظر می‌رسید. دستش را بلند کرد و گفت: «خانم، چرا وقتی شما وارد می‌شوید، ما باید بایستیم؟». بقیه احباء از خجالت آب شدند. برای حضرت خانم این سؤال خیلی عادی بود. فرمودند: «راست می‌گوئید، هیچ لازم نیست که شما وقتی من وارد می‌شوم، بایستید. این ابداً جزو احکام دیانت بهائی نیست که شما بایستید. ولی یک چیزی می‌خواهم به شما بگویم. اگر شهردار این شهر الان وارد این جلسه شود، من اولین کسی هستم که می‌ایستم. می‌ایستم به خاطر اینکه این یک مقام و رتبه‌ای دارد. شما احترام به آن رتبه می‌گذارید، نه به آن شخص. شما برای من نمی‌ایستید، شما می‌ایستید برای اینکه من حرم حضرت ولی امرالله هستم. لهذا این احترام به هیکل مبارک حضرت ولی امرالله است».

ما یک نوه‌ای داریم که کوچک که بود خیلی شیرین بود، خیلی هم پر حرف بود. هیچوقت پدر و مادر به او نگفته بودند، زیاد حرف نزن. بار اولی که حضرت خانم به منزل اینها رفتند، این‌ها در قبرس مهاجر بودند. این بچه، خانم را برای اولین بار می‌دید. لابد پدر و مادر به او گفته بودند، آرام باش، صدا نکن، حرف نزن، این بچه چهار سالش بود. خیلی با تعجب نشسته بود و نمی‌دانست که چه شده که به او گفته‌اند حرف نزن. تمام وقت به خانم نگاه می‌کرد. خانم فرمودند: «چی داری فکر می‌کنی؟ چرا این طور به من نگاه می‌کنی؟ در فکر چیستی؟». اول هیچی نگفت. مادر به او گفته بود، حرف نزن. دوباره سؤال کردند. نتوانست جلوی خودش را نگه دارد، گفت: «خانم، شما چرا این قدر مهم‌اید؟». حضرت خانم اصلاً نخندیدند و برایشان تعجب آمیز هم نبود. خیلی جدی به او جواب دادند: «بیا، بیا پهلوی من بنشین، تا من به تو بگویم چرا اینقدر مهم هستم. می‌دانی، ما در امریک حضرت ولی امرالله داشتیم. این حضرت ولی امرالله هم یک حرم داشتند و آن منم. به این علت است که من مهم هستم. علت دیگری ندارد». هیچ یادم نمی‌رود، این بچه یک نگاهی کرد و سرش را تکان داد و گفت: «Oh, I see».

مقصودم این است، حضرت خانم ذاتاً خیلی خاضع بودند. چه بسا می‌فرمودند که: «خدایا من از خودم هیچی ندارم، هر چه دارم یا از مادرم گرفتم یا از حضرت ولی امرالله». من فضولی می‌کردم، می‌گفتم: «خانم، شما همان استعدادی را داشتید که هر دوی اینها را قبول کردید و در

وجود خودتان جا داده‌اید. خیلی‌های دیگر ممکن است فرصت‌هایی در زندگی برایشان پیش آمده، ولی استعداد قبول و نگهداری‌اش را نداشته‌اند. شما این استعداد را دارید».

در دورهٔ ۲۰ سالگی که حضرت خانم در خدمت حضرت ولیّ امرالله بودند، واقعاً همه کارهٔ این بیت بودند. بعد از اینکه اهل بیت، مادر، خواهر، فامیل، همه رفتند، این بیت مبارک ماند با حضرت ولیّ امرالله در رأس عالم بهائی و این حضرت روحیهٔ خانم عزیزما، همسر مبارک بودند، بانوی خانهٔ ایشان بودند. گاهی اوقات می‌فرمودند: «من روی این پله‌ها می‌نشستم و خادمهٔ بیت می‌آمد، می‌پرسید: "خانم، فردا نهار چه بپزم؟". فکر می‌کردم و فکر می‌کردم، چه بپزم؟ حالا فردا چه باید پخت؟». همه چیز دست ایشان بود.

من وقتی در سال ۱۹۵۳ به زیارت رفتم، واقعاً برابرم عجیب بود. تمام آشپزی دو تا مسافرخانه در بیت مبارک انجام می‌شد. تمام اهل بیت که عبارت بودند از باغبانان، کارگران بیت در مسافرخانه، همهٔ خادمین مقامات، همهٔ اینها در آشپزخانهٔ بیت غذا می‌خوردند و غذا می‌رفت به مسافرخانه‌ها. حضرت خانم باید ترتیب و تنظیم تمام این کارها را بدهند. مواظبت و مراقبت اماکن مقدّسه به عهدهٔ ایشان بود و بعدها بیشتر شد. منشی مخصوص هیکل مبارک بودند. همدم و مؤنس و همکار هیکل مبارک بودند. بی‌جهت نبود که از قلم مبارک این بیانات در حقّ ایشان نازل شد که واقعاً فوق‌العاده است. می‌فرمایند: «همکار من، درع من، همکار خستگی ناپذیرم در وظایف شاقّی که بر عهده دارم».

بعد از صعود حضرت خانم، یکی از وظایفی که بر دوش من گذاشته شده بود، رسیدگی به اوراق و نوشته‌جات ایشان بود. حالا ان شاءالله بعد از این، بیت العدل اعظم در سال‌های آتیه قسمت‌هایی از اینها را هر موقعی که خودشان بخواهند با احباء شریک می‌شوند و نشان می‌دهند. چنان روح صاف و پاک حضرت خانم در نوشته‌جات ایشان هست که عجیب است.

خانم یک عادتی داشتند که مادرشان هم همین عادت را داشت. هر فکری را که از نظرشان می‌گذشت و یا گاهی اوقات شاید مثلاً یک چیزی را می‌خواندند و یا در رادیو یا تلویزیون می‌شنیدند، فوراً آن را می‌نوشتند. هزارها تکه کاغذ حاوی این افکار و نظریات حضرت خانم در دست است. اگر روزی اینها را با هم تطبیق دهند و مرتّب و تدوین نمایند، نشان می‌دهد که حضرت خانم چه شخصیت متفکری بودند، از همه چیز آگاه و از خیلی مطالب اطلاع داشتند.

در کتابخانه شخصی حضرت خانم، خیال نمی‌کنم موضوعی وجود داشت که کتابی در آن مورد نداشته باشند، چه موضوع‌های علمی و یا اجتماعی و یا غیره. حضرت خانم کتاب‌ها را می‌خواندند و نظریاتشان را در حاشیه کتاب‌ها می‌نوشتند. لابلای هر کتابی چند ورقه بود که افکارشان را روی آنها یادداشت کرده بودند. حضرت خانم از لحاظ هوش فوق‌العاده بودند.

صعود مبارک، یکی از صدمات شدیدی بود که به حضرت خانم وارد شد. یکی دو هفته قبل از صعود مبارک، دکتر به هیکل مبارک گفته بود که "الحمد لله همه چیز خوب است، صحت شما کامل است". خیالشان خیلی راحت بود. این بود که با یک چنین حالتی، وقتی که صبح زود آمدند و هیکل مبارک را در رختخواب دیدند، اول فکر کردند که هیکل مبارک خوابند. بعد متوجه شدند که صعود واقع شده. ایشان تک و تنها در این اطاق بودند و این حادثه صدمه و شوک شدیدی به حضرت خانم وارد کرد که تا آخر عمرشان باقی ماند. گاهی می‌فرمودند که: «صعود مبارک مثل یک زخمی روی قلب من است که یک پوست نازکی روی آن را گرفته باشد، با کوچکترین اشاره این پوست از بین می‌رود و دوباره این زخم ترو تازه می‌شود».

وقتی فکر می‌کنیم که حضرت خانم در مقابل این مصیبت چه حالت فوق‌العاده‌ای نشان دادند، می‌بینیم که این حالت خیلی به عکس‌العمل حضرت ورقه علیا در موقع صعود حضرت عبدالبهاء شباهت دارد.

حضرت خانم فرمودند: «من وقتی متوجه شدم که هیکل مبارک صعود کرده‌اند، در آن لحظه تنها این فکر به مغزم آمد که آناً خود را بکشم. برای این که فکر کردم که زندگی بعد از صعود مبارک برای من معنایی ندارد». بعد فرمودند: «نگاه کردم به آن صورت ملکوتی، خجالت کشیدم. گفتم مدت ۲۰ سال مرا تربیت کرده‌اند، حالا من از زیر کار هیکل مبارک فرار کنم؟ این کارها را برای چه کسی بگذارم؟».

خیلی شجاعت می‌خواهد که آدم در آن حالت خودش را فراموش کند و فکر امیال هیکل مبارک باشد. وقتی شما این گوهر یکتا را می‌خوانید، این موضوع برایتان روشن می‌شود. حضرت خانم شرح این موضوع داده‌اند که چطور این خانم تک و تنها بدون کمک، همه کارها را انجام داده‌اند. تنها کمک ایشان خانم امیلیا کالینز بودند که یک خانمی بود هشتاد و چند ساله و مریض احوال که حضرت خانم همیشه مواظب ایشان بودند. در یک چنین حالتی دکتر را خبر کردند، ایادی امرالله را خبر کردند، به عالم بهائی تلگراف فرستادند، خودشان در اطراف لندن گشتند که

محلّی برای دفن هیکل مبارک پیدا کنند، خودشان خرید کفن و صندوق و همهٔ امور را به عهده داشتند.

اغلب می فرمودند که من وقتی فکر می کنم که چه کرده ام، می بینم که ابدأ خودم نبوده ام. تنها فکری که در نظر داشتم این بود که باید کاری کنم که مطابق میل هیکل مبارک باشد و این آرزوی قلبی خانم مبنی بر فراهم کردن رضایت خاطر هیکل مبارک تا آخر عمرشان باقی ماند. چقدر ما این را از لسانشان شنیدیم که می فرمودند که: «من وقتی از این عالم بروم، فقط یک چیز برایم اهمیت دارد و آن اولین نگاه حضرت شوقی افندی در آن عالم است. این نگاه به من می گوید که آیا از من راضی هستند؟ آیا من مطابق میل ایشان زندگی کردم؟». این واقعاً میزان زندگی حضرت خانم بود.

آن دورهٔ شش سالهٔ خدمت ایادی در ارض اقدس هم دوران سختی بود. سختی این دوران را می توان به خوبی تصوّر کرد. خانمی که به قول خودشان می فرمودند که: «در مدّت ۲۰ سال، تنها میزان زندگی من نظریهٔ مبارک بود، هر چه می فرمودند برای من همان اهمیت داشت. اگر می فرمودند، این سیاه است، سیاه بود. اگر می فرمودند، سفید است، سفید بود. از خودم هیچی نداشتم». در یک چنین موقعی، با یک چنین تربیتی، حالا باید با دیگران مشورت کنند، که این کار را باید بکنند یا نه، چه باید بنویسند، چه نباید بنویسند. خیلی برای حضرت خانم دوران سختی بود، و همین ایمان قوی و تمسک ایشان بود که نه تنها امر الهی را حفظ کرد، بلکه این وحدت و محبّت ایادی را هم حفظ کرد.

بعد از تشکیل بیت العدل اعظم، یک بار سنگینی از روی دوش حضرت خانم برداشته شد. احساس کردند که امور تشکیلاتی و اداری امر الحمدالله به دست هیئت است ملهمه. خودشان می دانند چه باید بکنند و ایشان آزاد شدند. بعد از آن دوران اسفار فوق العادهٔ ایشان شروع می شود. گاهی اوقات احباء از حضرت خانم می پرسیدند: «شما سفر خیلی دوست دارید، اینطور نیست؟». می فرمودند: «من ابدأ سفر دوست ندارم، من عاشق خانه و آشیانهٔ خود هستم. اگر آزادم بگذارند، هر جا که ممکن باشد، یک دو سه بار دور خودم می چرخم و همانجا را خانهٔ خودم می کنم». هیچ سفر دوست نداشتند. می فرمودند: «علّت این سفرها، این بود که یک روز حضرت ولیّ امرالله بدون مقدمه به من فرمودند که: "تو بعد از من چه خواهی کرد؟". خانم خیلی ناراحت می شوند که: "بعد از شما من نمی خواهم زندگی کنم، چرا این حرف را می زنی؟ این حرف را نگوئید".

خانم شروع می‌کنند به گریه کردن، هیکل مبارک می‌فرمایند: "فکر می‌کنم که سفر می‌کنی و احبّاء را تشویق می‌کنی". در مدّت ۲۰ سال زندگی، این تنها دستوری بود که هیکل مبارک برای بعد از حیاتشان به خانم دادند و خانم می‌فرمودند، به همین علّت است که من این سفرها را می‌کنم». ایشان واقعاً مشوّق واقعی بهائیان بودند. چقدر از احبّاء که با ملاقات حضرت خانم، چه در کنفرانس‌ها، چه در شهرها و نقاط مهاجرتی خودشان، از ایشان دستورالعمل گرفتند که چگونه خدمت کنند. وقتی من به این سفرها فکر کردم، به نظرم رسید که قسمت‌هایی از یادداشت‌های خودم را که بسیار لطیف و گفتنی است و به نظر خودم مثل نُقل است، برای شما در اینجا نقل کنم. من در این سفرها با حضرت خانم بودم، هر شب می‌نوشتم، روزنامه برای خودم می‌نوشتم. این است که الان در حدود چهل مرقع از این روزنامه‌ها دارم. چند نکته را انتخاب کردم که برای شما بخوانم تا بتوانید کمی حالت روزهای سفر را مجسم کنید.

در سفری که حضرت خانم در جزایر پاسیفیک می‌کردند، طیّاره ما پس از چند ساعت تأخیر بلند شد. پس از یک ساعت و اندکی پرواز، طیّاره در فرودگاه جزیره کواجالاین نشست. این جزیره یکی از جزایر مارشال است و مرکز نظامی ارتش آمریکا است. احدی بدون اجازه ارتش نمی‌تواند وارد شود و به مسافین طیّاره هم اجازه پیاده شدن نمی‌دهند. پس از این که طیّاره نشست، دختر کارمند طیّاره در بلندگو صدا کرد: «میسس کانوم بیائید به طرف درِ هواپیما». رفتیم، دیدیم یک نفر مأمور ارتشی آمریکا منتظر است. گفت: «عده‌ای از دوستان شما در انتظارتان هستند». ما را بردند در اطّاقی، دیدیم عده‌ای از دوستان بهائی بومی منتظرند. حلقه‌های گل و گردنبندهای بلندی که از گوش ماهی درست می‌کنند، به گردن ما آویزان کردند. گفتند: «مردان ما روزها در اینجا کار می‌کنند، ولی همه ما در جزیره‌ای در چهار مایلی این جزیره زندگی می‌کنیم و فقط برای دیدن شما آمده‌ایم و از ارتش اجازه مخصوص گرفته‌ایم، زیرا که قادر به آمدن به ماجورا که پایتخت مارشال است، نیستیم». اینها اعضای محفل روحانی جزیره خودشان بودند به اضافه چند نفر دیگر. در مدّت ۲۰ دقیقه که طیّاره توقّف داشت، حضرت خانم نازنین هم صحبتی در تشویق احبّاء ادا کردند و به هر یک از خانم‌ها قطعه اسم اعظم دادند. سپس این ملکه اهل بهاء با تاجی از گل که بر سرشان گذارده بودند و حلقه گل و صدف بر گردن در میان نگاه‌های پر تعجّب سرنشینان هواپیما به صندلی خود مراجعت کردند.

ای جمال مبارک، جانم به فدایت که چه غوغائی در این عالم به پا کردی. حامیان و عاشقان امر مبارکت در گوشه و کنار عالم و در قلب اقیانوس‌ها و در جزایر دور افتاده با چه سرافرازی و افتخار حلقهٔ بندگی تو را به گردن انداخته‌اند. در آن هنگام از شب برای اظهار محبت و عشق ورزی به خانم اهل بهاء، ارتش آمریکا را مسحور اخلاق و رفتار خود کرده، اجازهٔ مخصوص برای پیاده کردن حضرت خانم گرفتند. شما می‌توانید تصور کنید که چقدر من تحت احساسات قرار گرفته بودم.

در یکی دیگر از گزارش‌هایم، در یکی از همین جزایر پاسیفیک نوشته‌ام که حضرت خانم در این سفر مریض بودند و وقتی که وارد جزیرهٔ سایپان شدیم، بیماری ایشان شدیدتر شد. در اطاقمان شام مختصری از یک کاسهٔ سوپ و نان و پنیر درست کردم و خوردیم و فوراً برای جلسهٔ ملاقات با احبّاء و دوستان آنها، ساعت هفت و نیم حاضر شدیم. در همان هتل ما در سالن کوچکی حدود ۴۵ نفر آمده بودند. از اینها ۱۵ نفر اغیار بودند. حضرت خانم نازنینم نطقی بسیار جالب و جامع در معرفی امریهائی ادا فرمودند. در آخر نطق‌شان زهرهٔ من آب شد. زیرا دیدم که عرق روی پیشانی ایشان نشسته و رنگشان پریده بود. با خود گفتم الان غش می‌کنند. وقتی نشستند، آهسته به من فرمودند: «حالت غش دارم». فوراً از دوی مخصوص هومیوپتی که همیشه داشتم به ایشان دادم تا آرام شدند. فکر می‌کنم از گرمای چراغ پر نوری که برای فیلم برداری جلوی ایشان بود، این حالت دست داد. مجلس تا ساعت نه و نیم ادامه داشت و تمام فکر من این بود که هر چه زودتر خانم عزیزم را به رختخواب برسانم. ولی بعد از آن که مجلس خاتمه یافت و میهمانان رفتند، جمعیتی از مهاجرین باقی ماندند و پروانه وار گرد شعلهٔ میهمان عزیزشان حلقه زدند. بیش از یک ساعت خانم محبوبم در بین این دوستان عزیز و تشنه لب نشستند و صحبت کردند و همه را تشویق کردند و از خدمات آنها اظهار قدردانی نمودند، تا حدّی که دیگر صدایشان به زحمت در می‌آمد. ساعت ده و نیم بود که یکی از حضّار عرض کرد: «در اطاق مجاور، بچه‌ها باخانم معلّم تا به حال مشغول بودند که مبادا در این مجلس سر و صدایشان اسباب زحمت شود، ولی آرزو دارند که به حضور شما برسند». حضرت خانم با تبسمی روحانی فرمودند: «البته، آنها را می‌بینم». در حدود ده طفل از دو ساله تا ده ساله آمدند. یک یک را در آغوش گرفتند و بوسیدند و از آنها تعریف و تمجید کردند، تا بالاخره مجلس خاتمه یافت.

این زندگی حضرت خانم در این سفرها بود. شما ایشان را در مجالس می‌دیدید، لباس قشنگ پوشیده‌اند. به قول معروف تَرگُل و وَرگُل می‌آیند. ولی هیچ کس نمی‌دانست که این سفرها چقدر برای ایشان پر زحمت بود. فکر کنید، آخرین سفر ایشان در سال ۱۹۹۷ بود. ایشان در این سفر ۸۷ سال داشتند. اگر قرار می‌شد مجلسی را علی‌الخصوص در دهات و با احبّای کوچکتر لغو کنند، به شدّت ناراحت می‌شدند. هیچوقت حاضر به لغو این جلسات نمی‌شدند. می‌فرمودند، جلسات شهرها اگر لغو شود، برای احبّای شهر اهمیتی ندارد، ولی برای احبّای دهات خیلی مهمّ است، زیرا امکان این که من دوباره به این ده بیایم، نیست. این اولین و آخرین باری است که من می‌توانم با اینها باشم. خیلی به ندرت اتفاق می‌افتاد که جلسه‌ای را لغو کنند، مثلاً اگر خیلی مریض بودند، جلسه را لغو می‌کردند. تمام عشق و محبّت و تشویق و تمجید خودشان را بدون اختیار و در نهایت سخاوتمندی به همه احبّاء می‌دادند و زندگی خیلی‌ها را واقعاً تغییر دادند. می‌فرمودند: «وقتی که احبّاء حضور مبارک حضرت ولیّ امرالله مشرف می‌شدند، مثل یک دوربین عکاسی بودند که هیکل مبارک این دوربین را میزان می‌کردند». خود خانم همین حال را داشتند. با هر کسی که روبرو می‌شدند، مثل این بود که دید آن شخص را میزان می‌کردند. ایشان با زندگی خودشان به ما نشان می‌دادند که چطور بایستی رفتار کنیم، چه طور بایستی خدمت به این امر مبارک بکنیم.

ایشان به قدرت و قوّه شفاعت عقیده خیلی عمیقی داشتند. یادم هست در یکی از سفرها در آفریقا ماشین خراب شد. ما دو نفر تنها بودیم، خیلی هم از شهر دور بودیم. هر دوی ما خیلی ترسیدیم. حضرت خانم خیلی جدّی به من نگاهی کردند و پرسیدند: «ویولت، تو کسی را در آن بالا می‌شناسی که مکانیک خوبی باشد؟». منظورشان این بود که همین طوری دعا نکنید، یکی را پیدا کنید که شما را کمک کند.

حالا این است که من فکر می‌کنم که خود حضرت خانم برای ما بهترین شفیع می‌توانند باشند. ایشان را شفیع قرار دهیم که به ما کمک کنند تا بتوانیم خدمتی برای این امر انجام دهیم.

شرحی از یک شهادت

وحید رافتی

جناب محمد طاهر اشراق یزدی شرحی درباره کیفیت شهادت جناب آقا محمد بلور فروش به رشته تحریر در آورده‌اند که متن آن ذیلاً به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید. اما قبل از درج شرح مذکور ارائه مواد و توضیح چند مطلب مقدماتی ذیل مفید به نظر می‌آید:

- ۱- ذکری از احوال و اشعار جناب اشراق
- ۲- یکی از الواح نازله خطاب به ایشان
- ۳- اشاره‌ای به اعضای عائله اشراقی
- ۴- نسخه‌ای خطی از تاریخ جناب بیضاء
- ۵- جناب اشراق و سرودن ماده تاریخ
- ۶- زیارت نامه جناب آقا محمد بلور فروش
- ۷- توصیف بیشتر مشخصات تاریخ خطی جناب بیضاء
- ۸- شرح شهادت جناب بلور فروش. توضیحات مربوط به این شرح تحت عنوان "یادداشت‌ها" در پایان مقاله عرضه شده است.

جناب محمد طاهر قندهاری یزدی متخلص به اشراق از شعرا و احبای سرشناس یزد بوده و شرحی از احوال ایشان به وسیله جناب ذکائی بیضائی در کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ بدیع، ج ۱، ص ۶۹-۸۳) به رشته تحریر در آمده و مقداری از اشعار ایشان نیز در کتاب مزبور به طبع رسیده است. چون شرح احوال جناب اشراق مطبوع و منتشر است نیازی به تحریر وقایع حیات آن نفس بزرگوار در این مقام نیست، فقط کافی است گفته شود که جناب محمد طاهر اشراق مفتخر به دریافت چندین لوح منیع مبارک از قلم جمال قدم و حضرت عبدالبهاء گشته و یکی از الواح ایشان در کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی (مأخذ

فوق، ص ۷۵-۷۶) به طبع رسیده است. تیمناً در ابتدای این مقال نیز یکی از الواح جمال قدم را که خطاب به جناب اشراق عزّ نزول یافته، نقل می‌نماید و سپس به شرح بقیه مطالب می‌پردازد. این لوح در ضمن لوح مفصل نازله از قلم حضرت بهاء‌الله خطاب به جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی که به تاریخ ۲ جمادی الاول سنه ۱۳۰۰ هـ ق مورخ می‌باشد، عزّ صدور یافته و مطلع لوح مبارک که از لسان میرزا آقا جان خادم‌الله نازل شده چنین است:

«لله الحمد حمداً يمطر به السحاب ويجدالمقربون عرف قميص ربنا الوهاب...». در این لوح که در مجموعه آثار قلم اعلیٰ (طهران: لجنة ملّی محفظة آثار، ۱۳۲ ب، شماره ۱۵، ص ۶۷-۱۱۰) به طبع رسیده چنین مذکور است:

«... و همچنین ذکر جناب حاجی محمد طاهر [قند] علیه بهاء‌الله را فرمودند عرض فانی آن که هر نفسی الیوم اقلّ من آن به وجه مقصود عالمیان توجّه نمود ذکرش از لسان عظمت ظاهر. فضل به مقام و مرتبه‌ای است که عالم از احصائش عاجز و از ذکرش قاصر. صد هزار طوبی از برای نفسی که به ذکر الهی در یومش فائز شد. این است آن کنزی که در ظلّ عرش مکنون و محفوظ است از برای صاحبش اهل ارض غافلند قسم به محبوب عالم اگر شاعر شوند از برای یک حرف که از سماء مشیت مقصود نازل شود جان نثار نمایند. هذا حقّ لاریب فیه این فقره هم وقتی از اوقات تلقاء وجه عرض شد و به اصغاء فائز گشت. هذا ما نزل له من ملکوت ربنا الرحمن، قوله تبارک و تعالیٰ:

بسمی السّميع المجیب

یا محمد قبل طاهر یذکرک فی هذا اللیل من طاف حوله الملائة الاعلیٰ و اهل الفردوس و الملائكة المقربون ان اشکرالله ثم اذکره فی اللیالی و الایام انه یسمع و یری و هو الحقّ علام الغیوب نوصیک و الذین آمنوا بالامانة و الوفاء و بما یرتفع به کلمة الله المهیمن القیوم. اذا فزت بآیاتی و وجدت عرف بیانی قل:

سبحانک یا ایها المظلوم المسجون اشهد انک اخترت البلاء لنجاة من فی ملکوت الانشاء و سکنت فی السّجن لخلاص من علی الارض لا اله الا انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الاسماء انک انت العلیم الخبیر. اسئلک یا سرّالوجود و یا من فی قبضتک زمام الغیب و الشّهود بان تؤیّدنی علی ما یلیق لامرک البدیع و ینبغی لیومک العزیز ثم اکتب لی بجودک و الطافک ما یحفظنی عن التّعیق الذی اخبرت به و بطغیانہ. ای ربّ انا العاجز البائس القائم لدى

باب رحمتک اسئلک ان لا تحرمنی عمّا عندک لا اله الا انت المقتدر المتعالی العزیز العلیم.
الحمد لک یا مقصود العارفین و محبوب من فی السموات و الارضین. انتهی...».

نکته دیگر آن که جناب محمد طاهر اشراق پدر جنابان محمد، محمود و احمد اشراقی بوده و جناب محمد اشراقی که از خدام صمیمی و ثابت قدم امر الهی بوده‌اند به سال ۱۹۸۳ م در حین مسجونیت در زندان طهران به ملکوت ابهی شتافته و شرحی از احوال و خدمات مشعشع ایشان در کتاب پروازها و یادگارها (دالاس: شرکت سوپریم، ۱۳۷۱ هـ ش، ص ۱۵۹، اثر خانم مهرماه گلستانه) به رشته تحریر درآمده است.

حال آنچه در ارتباط با جناب اشراق در ادامه این مقاله مد نظر است آن که نسخه‌ای خطی از تاریخ شهادت شهداء و وقایع ضوضاء یزد که در سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳ م) اتفاق افتاده و به قلم جناب آقا سید ابوالقاسم بیضاء تحریر شده، در اختیار جناب اشراق بوده و آن جناب شرحی به خط خود در صفحات خالی انتهای آن مرقوم فرموده‌اند که در ابتدا مشتمل بر ذکر خیر جناب بیضاء و سپس شرحی تاریخی درباره کیفیت شهادت جناب آقا محمد بلور فروش است که به نثری فصیح و مؤثر به رشته تحریر درآمده و ماده تاریخ شهادت ایشان و یکی دو ماده تاریخ دیگر به انتهای مطالب افزوده شده است. قبل از ادامه مطلب و نقل شرحی که جناب محمد طاهر اشراق درباره جزئیات شهادت جناب بلور فروش مرقوم داشته‌اند لازم به تذکر است که سرودن ماده تاریخ یکی از فنون مورد علاقه جناب اشراق بوده و جناب ذکائی بیضائی در شرح احوالی که درباره آن جناب مرقوم فرموده‌اند به این نکته تصریح نموده‌اند که:

«... جناب اشراق را در سرودن ماده تاریخ که یکی از انواع مشکل شعر است مهارتی به سزا بوده و ماده تاریخ‌های متعدد سروده است...». (مأخذ فوق، ص ۸۲).

قابل توجه است که شرح شهادت جناب آقا محمد بلور فروش به قلم جناب حاجی محمد طاهر المیری نیز در کتاب تاریخ شهداء یزد (قاهره: فرج الله زکی الکردی، ۱۳۴۷ هـ ق، ص ۶۰۷-۶۱۲) به رشته تحریر درآمده است. به اعزاز جناب آقا محمد بلور فروش زیارت نامه‌ای به قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته که زیب این مقام می‌گردد و بعد از معرفی اجمالی تاریخ خطی جناب بیضاء شرح شهادت جناب بلور فروش را مندرج می‌سازد:

«یزد زیارت آقا محمد بلور فروش شهید

النَّفحة القدسیة و النَّفس الرَّحمانی تحفّ ضریحک المنورّ و جسدک المطهرّ و تعبق انفاس طیّها فی تراب المنورّ و جسدک المطهرّ اشهد أنّک فدیت بروحک و جسمک فی سبیل الله و سرعت الی مشهد الفداء و تحمّلت سهام الاعداء و سنان البغضاء حبّاً لله و ماوهنت و ما فترت فی اعلاء کلمة الله روحی لک الفداء و نفسی لک الفداء اسئل الله ان یعطرّ مشامی بنفحات قدس تعبق من ضریحک التورانی و جسدک الروحانی و یصلّی علیک الملاً الأعلى و اهل ملکوت الأبهی آناء اللیل و النهار اسئل الله ان یشمل زائرک بنظرة العنایة فی کلّ الاحیان و علیک البهاء الأبهی. عبد البهاء عبّاس».

و اما نسخه خطی تاریخ جناب بیضاء که ذکر آن در سطور فوق به میان آمد و حاوی نوشته جناب اشراق می باشد تعلق به جناب دکتر محمد منشادی داشته و به لطف آن جناب در اختیار حقیر قرار گرفته است. تاریخ مزبور در ۹۴۵ صفحه به رشته تحریر در آمده و چند صفحه سفید باقیمانده در آخر آن مورد استفاده جناب اشراق واقع شده است. نسخه خطی تاریخ جناب بیضاء فاقد تاریخ کتابت است و در هر صفحه آن ۱۲-۱۳ سطر به چشم می خورد.

حال که درباره جناب اشراق و نسخه خطی تاریخ جناب بیضاء توضیحاتی به اختصار به نظر خوانندگان گرامی رسید شرح شهادت جناب آقا محمد بلور فروش و چند ماده تاریخ را که جناب اشراق در انتهای تاریخ جناب بیضاء تحریر نموده اند با تزئید نقطه گذاری ذیلاً نقل می نماید و درباره بعضی از نکات و مطالب مندرج در متن ذیل، توضیحات لازمه را تحت عنوان "یادداشت ها" عرضه می دارد. متن نوشته جناب محمد طاهر اشراق یزدی به شرح ذیل است:

هو الحیّ الذی لایموت (۱)

به مصداق کریمه یا ایتهای النفس المطمئنة ارجعی الی ربّک راضیه مرضیه (۲)، حضرت بیضاء پس از نه سال تمام که این خدمت را انجام داد رو به عالم ملکوت نهاد (۳)، بال به عوالم بالا گشود و ماده تاریخ وفات و صعود آن مرحوم این بود:

تاریخ وفاتش را اشراق چنین بنمود

تا خلق یقین دانند "بیضاء ملکوتی بود" (۱۳۳۱) (۴)

ای جای تو خالی، ای جای تو خالی، ای جای تو خالی، تا قضیه شهادت شهید سعید آقا محمد بلور فروش را که در روز چهارشنبه دهم شهر رجب ۱۳۳۵ مطابق ۱۲ عید رضوان (۵) واقع

گردید، حقّ واقعه را نگاری و ودیعه گذاری که به غمّازی بعضی از بزازان و جواد پسر حاجی محسن قنّاد آن نوگل بوستان محبّت و وداد را به امداد جمعی از طلاب و گروهی درنده‌تر از کلاب و ذئاب آن جسد بهتر از ورد را از حسد پاره پاره نموده، برگهایش را به باد دادند، اف لهم و بما اکتسبت ایدیهیم (۶). اوّل به مدرسه‌اش کشانیدند و نزد آقا سید یحیی مجتهدش (۷) نشانیدند که باید لعن نماید بر منکرین دین اسلام و دشمنان محمّد و آل محمّد. لعن نمود قناعت ننمودند، هم می‌بریدند و هم می‌دوختند و هم به مدرّس و مجتهد مسئله می‌آموختند که باید به فلان نحو لعن نماید و چون به آن نحو لعن نمود دست ستم گشودند. او دست به دامان آقا سید یحیی شد، ایشان هم بی‌اعتنائی نموده از مدرّس بیرونش کشیده از طبقه فوقانی که تقریباً چهار ذرع است به زیرش انداختند و این اوّل حدّ شرعی بود که مجری ساختند. دست و کتف آن مظلوم شکسته، مرتکب این انداختن شیخ غلامرضا نام پسر حاجی میرزا باقر و آقا مهدی نام ولد حاجی میرزا آقای آقا محمّد جعفر بودند و به مصداق لیوحون الی اولیائهم (۸) دیگر به غمّازی طلبه و بزاز جماعتی بازاری هم به یاری آنها رسیدند و کلّ یتقرّب الی الله فی دمه مشغول زدن به زنجیر و غیره گردیدند. آن مظلوم خود را نباخته و از مدرسه بیرون انداخت. بالاخره تا پای پنجه علی (۹) رسیده عطش بر او غالب گردیده آب طلبیده، ندادند. محمّد زرگر و مشدی میرزا نام و زرگر شل پسر حاجی حسن ابن حاجی اسمعیل خبّاز، و آن مشدی میرزا دلاکی بی‌باک و ناپاک بود، تبرکنده شکن را از دست شخص گنده شکنی گرفته و پیش رفته بر سر آن مظلوم نواخته جسم شریفش را به خاک انداخته ریسمان برپایش بستند و تا روی میدان خانش (۱۰) کشیدند.

طفل صغیری داشته در مدرسه مصلاّی صفدرخان در مکتب مضطرتمام بوده، واقعه را شنیده از مکتب حرکت کرده و تا روی میدان دویده و به آن حال پدر را دیده خود را روی پدر انداخته فریادکنان که ای پدر چه کرده بودی که این گونه پاره پاره‌ات نموده‌اند؟ ظالمین قصد طفل هم نموده، زنی او را زیر چادر گرفته و از میان معرکه بیرون رفته. بعد حسن نعل‌بند ژاندارم بیلی را از برزگری گرفته و نزدیک رفته سر تبر خورده آن شهید سعید را چنان کوبیده که از سر اثری باقی نمانده. پس از رسیدن خبر به ایالت بلد (۱۱) که امیر معزّز است، خواسته است جدّاً اقدامی فرماید، بعضی مانع شده و عاقبت آقای صدرالعلماء (۱۲) و ملک التّجار (۱۳)، از دارالحکومه سوار و به بازار آمده کار از کار گذشته بود. از اداره نظمیّه اشخاصی برای گرفتن جسد از دست اهل طغیان و حسد به میدان آمده، نایب زین العابدین و نایب حسن شخصاً مباشر حرکت دادن نعش

شهید شده، آن جسد مبارک را روی دری و بر سر دوش چند نفری گذارده و به مزار برده و از آنجا گذرانیده گودالی را دیده به خاک سپرده‌اند. تاریخ شهادتش بود آخر عید - "برگو که محمد است صدیق و شهید". (۱۳۳۵) (۱۴)

و ماده تاریخ آن مظلوم به قلوب هجومی داد.
و نیز اشراق می‌نگارد:

پای طلاب میان آمد و تاریخش را گفت اشراق: "تبر بر سر صدیق زدند" (۱۳۳۳) (۱۵)

باری این فانی دانی با نهایت پریشانی چون این چند ورق را ننوشته یافت به ذکر تاریخ و ماده تاریخی که در شهادت شهداء یا صعود صعدا ادا شده بود شتافت و چند ماده تاریخ دیگر هم عرض شده اگر موفق گردم مرقوم خواهم داشت، به امید آن که پس از این چند سطر هم دوستان به آنچه در ماده تاریخ خودم عرض نموده‌ام فانی را یاد و روحم را شاد فرمایند. اشراق و نیز ماده تاریخ شهید سعید آقا میرزا علی اکبر است که در قطعه‌ای عرض شده و اصل ماده این است:

جسم علی اکبر تجدید کربلا کرد (۱۳۳۷). (۱۶)

یادداشت‌ها

۱- عبارت "هو الحیّ الذی لایموت" مأخوذ از آیه ۵۸ سوره فرقان (۲۵) است که می‌فرماید: «و توکل علی الحیّ الذی لایموت و سبح بحمده و کفی به بذنوب عباده خبیراً».

۲- عبارت "یا ایها النفس المطمئنة..." از آیات شماره ۲۷-۲۸ در سوره فجر (۸۹) در قرآن مجید است.

۳- مقصود از "حضرت بیضاء"، آقا سید ابوالقاسم بیضاء است که شرح احوال ایشان در کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۶ بدیع، ج ۳، ص ۱۷-۲۳) به تفصیل آمده است.

ایشان همان طور که در متن مقاله نیز اشاره شد مؤلف تاریخ ضوضاء و شرح شهادت شهدای یزد در سنه ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳ م) هستند و تاریخ خود را در رجب سال ۱۳۲۳ هـ ق (سپتامبر ۱۹۰۵ م) به اتمام رسانده‌اند.

مقصود از "نه سال" اشاره به فاصله تاریخ اتمام کتاب تاریخ جناب بیضاء تا تاریخ صعود ایشان است که در سال ۱۳۳۱ هـ ق (۱۹۱۳ م) در یزد اتفاق افتاد.

شرحی جامع درباره حیات و آثار و اشعار جناب بیضاء و منتخباتی از تاریخ ایشان در کتاب یادنامه بیضاء نورا (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۱۱ م) به طبع رسیده و صفحات اول و آخر کتاب تاریخ جناب بیضاء در صفحات ۸۹-۹۰ منبع فوق عیناً گراور شده است.

۴- مصرع "بیضاء ملکوتی بود" از نظر ابجدی (بدون احتساب همزه) برابر رقم ۱۳۳۱ است که سال صعود جناب بیضاء بوده است.

۵- دهم شهر رجب سنه ۱۳۳۵ هـ ق مطابق با ۲ می ۱۹۱۷ م و دوازدهم عید رضوان سنه ۷۴ بدیع بوده است.

۶- عبارت "اف لهم..." مأخوذ از آثار مبارکه بهائی است. از جمله جمال قدم در جواهر الاسرار (آثار قلم اعلی، دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲ م، ج ۲، ص ۲۴۱) می‌فرمایند: «... اف لهم و بما اکتسبت ایدیهم و عن کل ما هم کانوا ان یعملون...».

و در لوحی دیگر چنین نازل: «... اف لهم و لشعورهم و بما اکتسبت ایدیهم نعوذ بالله من شر هولاء الغافلین الماکرین الناعقین...» (آثار قلم اعلی، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲ بدیع، ج ۶، ص ۲۴۰).

۷- آقا سید یحیی مجتهد پسر عموی جناب آقا سید ابوالقاسم بیضاء بوده و باعث قتل عده‌ای از احباب یزد گردیده است. شمه‌ای از مظالم سید یحیی مجتهد در کتاب یادنامه بیضاء نورا مذکور است.

۸- عبارت "لیوحون الی..." فقره‌ای از آیه شماره ۱۲۱ در سوره انعام (۶) در قرآن مجید است.

۹- پنجه علی نام بازار مرکزی شهر یزد است.

۱۰- میدان خان از میدان‌های اصلی شهر یزد است.

۱۱- مقصود از "ایالت بلد" حاکم بلد یعنی جلال الدوله، سلطان حسین میرزا است.

۱۲- مقصود از "صدرالعلماء"، میرزا علی رضا صدرالعلماء ابن آقا میرزا محمد صدر است.

۱۳- مقصود از "ملک التجار" به ظنّ قوی حاجی ابوالقاسم ملک التجار است که از رجال سرشناس یزد بوده است.

۱۴- مصرع "برگو که محمد است صدیق و شهید" از نظر ابجدی برابر با رقم ۱۳۳۵ است که سال شهادت جناب آقا محمد بلور فروش می باشد.

۱۵- در این بیت با احتساب ارزش عددی حرف "ب" در کلمات "پای طلاب"، یعنی رقم ۲ و تزیید آن به ارزش عددی عبارت "تبر بر سر صدیق زدند" که رقم ۱۳۳۳ می باشد رقم ۱۳۳۵ به دست می آید که سال شهادت جناب بلور فروش است.

۱۶- در پایان عبارت "جسم علی اکبر تجدید کربلا کرد"، هر چند رقم "۱۳۳۷" به چشم می خورد اما ارزش عددی این عبارت از نظر حروف ابجدی برابر با رقم "۱۳۳۴" است که مصادف با سنّه شهادت جناب میرزا علی اکبر برار و اعضای عائله ایشان در اراک می باشد. شرح شهادت این عائله در صفحات ۳۴۱-۳۴۸ کتاب محاضرات (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۹م)، جلد سوم اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری به طبع رسیده است.

نظری اجمالی به دیدگاه اقتصادی حضرت شوقی ربّانی در رابطه با اتحادیه جهانی بهائی

هوشمند بدیعی

حضرت شوقی ربّانی در تعدادی از توقیعات خود به عبارت Bahá'í World Commonwealth اشاره می‌فرمایند. مترجمین بهائی در نوشتجات خود ترجمه‌های مختلفی از این عبارت نموده‌اند. در قسمت توضیحات فارسی کتاب مستطاب اقدس عبارت مذکور به "اتحادیه جهانی بهائی" ترجمه شده و در این بحث از همین عبارت استفاده می‌شود، بدان معنی که در ظلّ اتحادیه جهانی بهائی یک جامعه مشترک المنافع تأسیس خواهد شد. منظور از منافع، تنها اقتصادی نیست بلکه جنبه‌های دیگر از جمله: اجتماعی، سیاسی، محیط زیست، تشکیلات و نظامات بین‌المللی و همچنین اخلاقیات و روحانیات نیز مورد نظر و توجه خواهند بود. در این بحث تنها به جنبه اقتصادی و آن هم به طور بسیار اجمالی اشاره می‌شود.

بحث درباره دیدگاه اقتصادی حضرت شوقی ربّانی را در سه قسمت مورد بررسی قرار می‌دهیم: ابتدا اشاره به تعدادی از خصوصیات اقتصادی بهائی که به این بحث مربوطند می‌شود و سپس نظری اجمالی به دیدگاه اقتصادی حضرت شوقی ربّانی در رابطه با اتحادیه جهانی بهائی می‌اندازیم و در خاتمه و به طور خلاصه نظرات حضرت شوقی ربّانی را در رابطه با کاهش فقر در جهان بررسی می‌کنیم.

در مقدمه ذکر این نکته لازم است که خیلی زود است پیش بینی نمود که این اتحادیه جهانی بهائی که جزئی از نظم نوین جهان آرای حضرت بهاء‌الله است به چه شکل و ترکیبی خواهد بود. آنچه که از آثار حضرت ولیّ امرالله می‌توان استنباط نمود این است که نظم اداری بهائی وسیله‌ای است برای رسیدن به اتحادیه جهانی بهائی و البته در این فاصله جامعه جهانی نیز نقشی ایفا خواهد نمود و آن عبارت است از استقرار صلح اصغر و برقراری اتحاد ملل. اتحادیه جهانی بهائی جامعه بشری را به سوی عصر ذهبی هدایت خواهد نمود که در ظلّ آن صلح اکبر، وحدت عالم انسانی و استقرار ملکوت الهی بر عرش زمین صورت خواهد گرفت. بنابراین به نظر می‌رسد که

اتحادیه جهانی بهائی یک راه و طریقه‌ای است (process) که جامعه جهانی بهائی را از طریق نظم اداری به سوی عصر ذهبی انتقال می‌دهد و از این طریق احکام و تعالیم بهائی یک یک به مرحله اجراء در خواهند آمد.

بر طبق بیانات متعدده در آثار حضرت شوقی ربّانی ادراک این نظم نوین که به چه شکل و ترکیبی خواهد بود هنوز زود است و مقایسه آن با نظامات کنونی کاملاً خطاست. حضرت شوقی ربّانی در این باره چنین می‌فرماید:

«مادام که این نظم هنوز در مرحله طفولیت است زنهار زنهار که نفسی در ادراک کیفیتش به خطا رود و یا از اهمیتش بکاهد و یا مقصدش را دیگرگون جلوه دهد». (۱)

همچنین می‌فرماید:

«قیاس این نظم فرید الهی با نظامات متنوعه‌ای که عقول بشری در ادوار مختلفه تاریخیه برای مؤسّسات خویش ایجاد کرده است کاملاً خطاست». (۲)

و نیز می‌فرماید:

«نظریات مردوده و مؤسّسات متزلزل و مضطربه مدنیّت عصر حاضره با بنای محکم و متینی که قدرت الهی آن را تأسیس نهاده مبانیّت و مخالفت را داراست». (۳)

بر طبق این بیانات مبارکه حضرت شوقی ربّانی بنای عظیم نظم بدیع جهان آرای حضرت بهاءالله را نمی‌توان بر روی نظرات مردوده و مؤسّسات متزلزله مدنیّت عصر حاضر بنا نمود. ما از یک تولّد تازه سخن می‌گوئیم، از ساختن یک بنای جدید حرف می‌زنیم، از دوختن یک جامه نو سخن می‌گوئیم و نظام‌های کنونی به نقل از دکتر فرزام ارباب: «قابل ترمیم و تعمیم نیست و ایجاد تغییرات اساسی و بنیانی در تمام جوانب زندگی بشری ... ضروری است». (۴)

اگر بهائیان و بخصوص محققین بهائی گهگاهی به نظامات ساخته بشر اشاره می‌کنند و یا در پی مقایسه با آنها بر می‌آیند، نه به خاطر آن است که این نظم نوین شباهتی با این نظام‌ها دارد، بلکه به خاطر نزدیکی اندیشه و فکر انسان با این نظام‌هاست، و در عین حال برتری نظام الهی مشخص می‌شود.

خصوصیات اقتصاد بهائی فراوانند، در اینجا تنها به تعدادی از آنها که به این بحث مربوط می‌شوند اشاره می‌شود:

۱- طبق بیانات متعدده از جانب شارعین آئین بهائی، پایه و اساس جهانی شدن حقیقی که در ظلّ اتحادیه جهانی بهائی صورت خواهد گرفت اتحاد بین ملل است. از این رو بهائیان طالب انسانی کردن و روحانی کردن حرکت جهان به سوی اتحاد بین ملل هستند و این حرکت را حتمی و جزئی از گرایش‌های عمده تاریخ جهان می‌دانند.

۲- دیانت بهائی یک مکتب اقتصادی نیست و علت ظهور حضرت بهاءالله تنها حلّ مشکلات اقتصادی نبوده است. هدف دیانت بهائی وحدت عالم انسانی است و اقتصاد تنها وسیله‌ای است برای رسیدن به این هدف. حضرت شوقی ربّانی می‌فرمایند:

«حضرت بهاءالله تعالیم اساسی چندی به ما عطا فرموده‌اند که در مستقبل ایام راهنمای اقتصادیون بهائی قرار خواهد گرفت تا طبق آن تعالیم مؤسّساتی از برای تعدیل روابط اقتصادی عالم تأسیس نمایند.» (۵)

همچنین می‌فرمایند:

«در امر بهائی به طور کلی راجع به مسائل اقتصادی تعالیمی که جنبه فنی داشته باشد از قبیل امور مربوط به بانک و قیمت‌ها و غیره وجود ندارد. امر بهائی اساساً دستگاه اقتصادی نیست و مؤسّسین آن را نمی‌توان متقّین در عالم اقتصاد دانست، آنچه امر بهائی درباره اقتصادیات به عالم افاضه کرده اصولاً به طور غیرمستقیم بوده و منظور از آن اجرای اصول روحانی در تشکیلات اقتصادی کنونی دنیا می‌باشد.» (۶)

بنابراین علمای اقتصادی بهائی در آینده می‌توانند گرد هم آیند و تحت راهنمایی‌ها و هدایت‌های بیت العدل اعظم الهی به ایجاد یک سیستم اقتصادی بهائی برآیند، ولی در حال حاضر یک سیستم اقتصادی بهائی وجود ندارد. همچنین ذکر این مطلب مفید است که در بحث راجع به اقتصاد بهائی از اصطلاح دکترین اقتصادی استفاده می‌شود. دکترعبّاس کاشف در یک بررسی می‌نویسند: «زیرا دکترین عبارت است از بیان آرمان‌های یک جامعه و چون دیانت بهائی خود در پدیده‌های اقتصادی و علت پیدایش آنها وارد نگردیده و صرفاً اکتفا به بیان کمال مطلوب جامعه انسانی نموده است لهذا اتلاق لفظ دکترین در این مورد بسیار رسا و بجا است.» (۷)

۳- نظرات و تئوری‌های اقتصادی بازتابی از وقایع زمان خود دارند، به طور مثال نظرات آدم اسمیت (Adam Smith) در رابطه با مسائل و مشکلات اولیه انقلاب صنعتی و بخصوص در کشور انگلستان بوده است. نظرات کارل مارکس (Karl Marx) رابطه نزدیک با قدرت بی‌حدّ

سرمایه‌داری و استثمار کارگران داشته است، و نظرات و تئوری‌های جان می‌نارد کینز (John Maynard Keynes) در رابطه با رکود شدید و بحران‌های اقتصادی در سال‌های ۱۹۲۷ - ۱۹۳۳ بوده است. به عبارت دیگر هر یک از نظرات و نظام‌های اقتصادی مانند سرمایه‌داری و یا لیبرالیسم و یا اقتصاد آزاد، سوسیالیستی و کمونیستی انعکاس و یا بازتابی از مسائل و شرایط زمان خود داشته‌اند. بر طبق این استدلال می‌توان گفت که یکی از خصوصیات زمان حضرت بهاء‌الله، جهانی شدن امور است و دکتترین اقتصادی بهائی بازتابی از جهانی شدن دارد. به عبارت دیگر دکتترین اقتصادی بهائی: نه شرقی است و نه غربی، نه فقط برای کارگر است و نه فقط برای سرمایه‌دار، نه برای فقیر است و نه برای غنی، بلکه عموم افراد بشر را شامل می‌شود. حضرت بهاء‌الله در لوح دنیا می‌فرماید: «عالم بین باشید و نه خود بین» (۸)

البته این جهان بینی فقط به نصایح اخلاقی منتهی نمی‌شود بلکه اصول و قوانین و مقرراتی را شارع آئین بهائی وضع فرموده‌اند که در تحت سازمان اداری- اقتصادی جامعه مجرا می‌گردد. حضرت شوقی ربّانی در این باره می‌فرماید:

«روشی که به کار می‌رود و موازینی را که القاء می‌نماید آن را نه به شرق متمایل می‌سازد نه به غرب، نه به یهود و نه به غیر آن، نه به فقیر نه به غنی، نه به سفید و نه به سیاه، شعارش وحدت عالم انسانی، علمش صلح اعظم، سرانجامش حلول دوره ذهبی هزار ساله یعنی یومی که سلطنت‌های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاء‌الله است مبدل گردد» (۹)

۴- در اقتصاد بهائی از شرایط لازمه برای جهانی شدن حقیقی این است که می‌بایست کلّ افراد، بشر به حساب آیند. حال اگر به نظام‌های اقتصادی موجود نگاهی بیندازیم ملاحظه می‌کنیم که اولاً همگی از غرب برخاسته‌اند و در نتیجه بازتابی از اقتصاد غربی دارند، بدان معنی که شرایط اقتصادی سایر نقاط عالم در نظر گرفته نشده و یا در برنامه آینده این نظام‌ها نیست. دیگر آن که هر نظامی از یک گروه خاصی طرفداری می‌کند. به طور مثال نظام کمونیستی از کارگر و نظام سرمایه‌داری از سرمایه‌دار پشتیبانی می‌کند و حال آن که نیمی از مردم جهان کشاورز هستند. دیانت بهائی یک آئین جهانی است و دکتترین اقتصادی بهائی کلّ افراد بشر را در بر می‌گیرد. در این عصر، انسان به مرحله‌ای از بلوغ رسیده که توانائی آن را دارد نظامی به وجود آورد که شرایط لازم و مناسب که بر مبنای عدالت اقتصادی و اجتماعی است و عموم افراد بشر را در بر گیرد در آن نهفته باشد.

۵- در بحث راجع به اقتصاد بهائی می‌بایست که کلّ دیانت بهائی مورد مطالعه قرار گیرد. به عبارت دیگر اقتصاد بهائی را می‌بایست همراه با تعالیم دیگر مطالعه و جستجو کرد. ولی از آنجا که موضوع این انجمن در خصوص حضرت شوقی ربّانی می‌باشد سعی می‌شود تا آنجا که ممکن است از آثار مبارک ایشان استفاده شود.

حال در این قسمت اشاره‌ای مختصر به دیدگاه اقتصادی حضرت شوقی ربّانی در رابطه با اتحادیه جهانی بهائی می‌اندازیم. حضرت شوقی ربّانی در یکی از توقیعات خود تحت عنوان تولّد مدنیّت جهانی (*Unfoldment of Divine Civilization*) که در سال ۱۹۳۶ خطاب به بهائیان غرب صادر شده، اهداف چندی برای اتحادیه جهانی بهائی مشخص فرموده‌اند. در قسمتی از این توقیع منبع، در دو پاراگراف، به چندین مورد که به طور مستقیم و یا غیر مستقیم به اقتصاد و موارد دیگر چون محیط زیست، نظامات بین‌المللی، مسائل و موضوعات اجتماعی و سیاسی و همچنین به اخلاقیات مربوط می‌شوند اشاره فرموده‌اند. در ادامه این بحث به چند قسمت از بیان مبارک که بیشتر جنبه اقتصادی دارند اشاره شده و درباره هر یک توضیح مختصری داده می‌شود. حضرت شوقی ربّانی می‌فرمایند:

«منابع اقتصادی جهان تحت نظم در آید و از موادّ خامش بهره‌برداری و استفاده شود، بازار فروشش توسعه و هماهنگی یابد و محصولاتش به طور عادلانه توزیع شود». (۱۰)

۱- منابع اقتصادی جهان تحت نظم در آید:

با توجه به این که منابع ناشناخته در آینده کشف خواهند شد، در حال حاضر ما با چند منبع اقتصادی آشنائی داریم که عبارتند از: نیروی انسانی، طبیعت، سرمایه و تکنولوژی، و دکتر شاپور راسخ منابع فضائی را نیز به این لیست افزوده‌اند.

نیروی انسانی که شامل هر دو، بدنی و فکری می‌شود موقعیّت خاصی را در بین سایر منابع اقتصادی دارد و اگر این نیرو به درستی تربیت شود و مورد استفاده صحیح قرار گیرد می‌تواند نقش مهمّی در ازدیاد تولید داشته باشد. نیروی انسانی نیروی فعّال اقتصاد به شمار می‌آید و حال آن که سایر منابع نیروی غیر فعّال هستند. بدان معنی که مثلاً طبیعت و از جمله زمین تحت نظر انسان فعّال می‌شود. امروزه در چند مورد این نیروی با ارزش انسانی تلف می‌شود. به طور مثال میلیونها نفر به طور مستقیم و یا غیر مستقیم در خدمت ارتش‌ها هستند و یا از نیروی انسانی زنان آن طور که

شایسته است استفاده نمی‌شود و یا در اثربخاری و یا تنبلی عده‌ای، نیروی انسانی هدر می‌رود و یا میلیون‌ها کودک که می‌بایست در مدارس به تحصیل علم و دانش و یادگیری صنعت مشغول باشند به اموری مشغولند که حاصلی برای آینده آنها ندارد. تعدادی از احکام و تعالیم آئین بهائی به افراد کمک می‌کند تا از خود یک انسان فعال و مفید به حال جامعه بسازند. از جمله این تعالیم تحقق صلح عمومی است که باعث می‌شود آن دسته از نیروی عظیم انسانی که در ارتش‌ها مشغولند به اموری مشغول شوند که نفعش به عموم رسد. حضرت بهاء‌الله در لوح بشارات نوید می‌دهند که:

«سلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از مابین عباد مرتفع گردد» (۱۱)

دنیای امروز آن چنان در غوطه نزع و جدال فرو رفته که قادر نیست حتی تصور منافع عظیمه در زمان صلح را بکند. وقتی صلح برقرار شد انسان قادر خواهد بود به توفیقاتی دست یابد که در زمان جنگ حتی تصورش را هم نمی‌تواند بکند.

البته نیروی انسانی شامل هر دو زن و مرد است. ما نمی‌توانیم نیمی از جمعیت جهان را که زنان باشند از نیروی انسانی جدا کنیم و یا نادیده بگیریم. نادیده گرفتن زنان می‌تواند لطمه بزرگی به اقتصاد یک مملکت وارد آورد. اگر اقتصاد را این طور تعریف کنیم که عبارت است از: علم استفاده از وسایل و عوامل کمیاب تولید برای رسیدن به هدف‌های معین، هنوز از زن به عنوان یک عامل مهم تولید به طور مفید و مؤثر استفاده نمی‌شود. زنان در بسیاری از نقاط عالم این فرصت را ندارند که از نیروی انسانی خود هر دو عقلانی و روحانی و به طور شایسته استفاده کنند. همچنین اگر هدف علم اقتصاد را راهنمایی انسان برای انتخاب بهترین روش استفاده از منابع بدانیم، در این مورد نیز زنان در بسیاری از جوامع، حق انتخاب روش را ندارند و یا به عبارت دیگر وظایف زن از قبل و از طرف سایرین برای او تعیین می‌شود. چنین وضعی رشد و توسعه اقتصادی را مشکل می‌سازد.

اگر به کشورهای مترقی جهان نگاهی بیاندازیم ملاحظه می‌کنیم که زنان نقش مؤثری را در پیشبرد مقاصد اجتماعی و سیاسی و اقتصادی کشورشان ایفاء می‌کنند و یا به عبارت دیگر این کشورها اهمیت بیشتری به نقش زنان در رشد و توسعه اهداف جامعه می‌دهند. با توجه به این که عده کثیری از مردم فقیر جهان زنان هستند، ببینیم چه عواملی باعث شده‌اند که در کشورهای پیشرفته زنان از فقر رهایی یابند؟ در حالی که به بعضی از این عوامل اشاره می‌شود، احکام و

تعالیم دیانت بهائی را بخاطر بیاوریم. این عوامل عبارتند از: همبستگی خانوادگی، فرصت‌های مناسب اجتماعی - سیاسی و اقتصادی برای زنان، رفاه اجتماعی برای همه و بخصوص برای زنان و کودکان و سالمندان، آزادی زنان و یا وجود دموکراسی، تساوی حقوق زن و مرد، وضع و اجرای قوانین کاری با شرایط مناسب برای زنان، پائین آمدن درصد تبعیض رابطه با زنان، و احترام به زنان در محیط کاری و حق انتخاب در همه امور.

اجازه بدهید در ادامه این بحث چند کلمه‌ای هم در مورد طبیعت ذکر شود: از دیدگاه یک بهائی زمین، آب، کشاورزی و معادن طبیعی و به طور کلی قوای مکنونه در طبیعت از اهمیت خاصی برخوردارند و این اهمیت برای حفظ منابع چنان است که حل مسئله اقتصاد در دیانت بهائی از دهقان آغاز می‌شود. بهائیان نه تنها به انسان‌ها محبت می‌کنند بلکه به طبیعت و مظاهر آن و به هر ذی روحی مهربانند. (۱۲)

در دکتین اقتصادی بهائی استفاده صحیح از منابع طبیعی و احتراز از اصراف و ضایعات مورد توجه قرار گرفته است. تعدادی از کشورها در چند دهه اخیر از علوم و فنون جدید استفاده کرده و به طور مثال از زمین کشاورزی به نفع احسن بهره برده‌اند. حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه در سال ۱۸۷۵ خطاب به ایرانیان، و حضرت ولی امرالله در توفیق ۱۹۳۶ تشویق فرموده‌اند که از علوم و فنون جدید برای توسعه و پیشرفت بهره برند. مثلاً کشور بنگلادش در دو سه دهه اخیر با استفاده از تکنولوژی جدید و مناسب توانسته محصولات برنج خود را به چند برابر افزایش دهد به طوری که ۱۶۰ میلیون نفر جمعیت این کشور از لحاظ مصرف برنج خودکفا شوند. سؤالی که برای کارشناسان محیط زیست مطرح است و با آن سروکله می‌زنند این است که آیا برای رشد و توسعه اقتصادی حدی وجود دارد؟ این کارشناسان از رشد اقتصادی بالا در کشورهایی مانند چین و هندوستان و تعدادی کشورهای دیگر از جمله برزیل و کره جنوبی نگرانند. اجازه بدهید بحث را قدری بیشتر گسترش دهیم تا بیان حضرت شوقی ربّانی که می‌فرمایند منابع اقتصادی جهان تحت نظم درآید روشن‌تر شود. رشد اقتصادی چین در یکی دو دهه اخیر بین ۱۴ - ۱۰ درصد و در هندوستان بین ۱۰ - ۷ درصد بوده است. البته چنین رشد اقتصادی در این دو کشور و تعدادی کشورهای دیگر باعث مسرت و خوشحالی است زیرا در همین مدت کوتاه بیش از چهار صد میلیون نفر از مردم چین و هندوستان از فقر مطلق نجات یافته‌اند. هر چند کمپانی‌های بزرگ بین‌المللی (Multinational Corporations) دارای معایبی می‌باشند و لکن در ایجاد کار و در

کاهش فقر نقش مهمی را ایفا نموده‌اند. از طرف دیگر، اگر کشورهای افریقایی بخواهند تا سال ۲۰۱۵ فقر را به نصف برسانند، که یکی از اهداف سازمان ملل متحد برای افریقا است بنام Millennium Development Goal به یک رشد اقتصادی چشم گیر و بالا احتیاج است. البته این درصد رشد بالا باید ادامه یابد تا در آینده فقر مطلق بطور کلی از بین برود. چنین امری مسلماً باعث سرور همه خواهد شد. جامعه جهانی بهائی نیز از طریق پروژه‌های توسعه و عمران اقتصادی و اجتماعی درکارند تا به کاهش فقر و ایجاد رفاه بیشتر در آن قاره کمک کنند. و اما نگرانی‌های کارشناسان محیط زیست در این است که اگر افریقا از رشد اقتصادی بالا و قابل ملاحظه‌ای برخوردار شود و اگر سطح زندگی جمعیت فقیر جهان رونق یابد و مثلاً به آنچه اروپایی‌ها و آمریکائی‌ها برای رفاه بیشتر کسب کرده‌اند برسند و اگر چین و هندوستان و سایر کشورهای در حال رشد به توسعه اقتصادی کنونی خود ادامه دهند، سؤال این است که با بسیاری از مشکلات در رابطه با محیط زیست و آلودگی هوا و تباهی مواد خام جهان و آلودگی اقیانوس‌ها و امراض ناشی از آنها چه خواهیم کرد؟ بنابراین ملاحظه می‌کنیم که پیش بینی حضرت شوقی ربّانی که فرمودند منابع طبیعی جهان می‌بایست تحت نظم و کنترل در آیند از اهمیت به سزائی برخوردار است.

یکی از عواملی که منجر به نابودی محیط زیست می‌شود مصرف گزائی مفرط است. دکترین اقتصادی بهائی روش برخورد انسان‌ها در مصرف کالاها را مورد بررسی قرار می‌دهد و احکام و تعالیمی که به حلّ مصرف گزائی مفرط کمک کند ارائه می‌دهد. از جمله این تعالیم اجرای اعتدال در جمیع امور است. به نظر می‌رسد این حکم دواى جمیع دردهای اجتماعی و اقتصادی است. و اگر منظور از اقتصاد بهائی تعدیل معیشت می‌باشد، اعتدال می‌بایست پایه و اساس اقتصاد قرار گیرد. نه تنها غنی می‌بایست اعتدال را رعایت کند و از زندگی ساده‌تری برخوردار باشد، فقیر نیز باید همّت کند و از زندگی مرفه‌تری برخوردار شود. بیانات مبارکه در خصوص اعتدال و تعدیل معیشت فراوانند، از جمله حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند: «امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست». (۱۳)

۲- بازار فروش توسعه یابد:

در دکترین اقتصادی بهائی از توسعه تجارت بین‌المللی حمایت شده. اصل اقتصاد آزاد و حذف موانع گمرکی در آثار حضرت شوقی ربّانی مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. از آثار مبارک

حضرت شوقی ربّانی این طور استنباط می‌شود که لازمه تحقق چنین طرحی ایجاد یک هیئت بین‌المللی است که در آن روح و وجدان دمیده باشد و خیرخواه همه مردم جهان باشد. از این طریق است که بازار فروش کالاها توسعه یابد و انصاف و عدالت رعایت شود. در رابطه با توسعه و رشد اقتصادی حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه چنین می‌فرمایند:

«اكتساب اصول و قوانین مدنیّه و اقتباس معارف و صنائع عمومیّه مختصراً (ما یَنْتَفِعُ به العُموم) از ممالک سائره جائز تا افکار عموم متوجّه این امور نافع گردد و به کمال همت بر اکتساب و اجراء آن قیام نموده تا به عون الهی در اندک مدتی این اقلیم پاک [ایران] سرور اقلیم سائره گردد».

(۱۴)

حضرت عبدالبهاء ایرانیان را تشویق فرمودند که در رشد و توسعه اقتصاد کشور بکوشند و ثروت مملکت را بیفزایند. به ایرانیان فرمودند که از تجربه کشورهای که در پیشبرد اقتصاد کشورشان موفق بوده‌اند بهره‌برند. از جمله به ایرانیان فرمودند:

«از افکار جدیده استقبال کنند، از علوم و فنون جدیده بهره‌برند، در ترویج صنایع بکوشند، به تأسیس قوانین عادلّه که حقوق هیئت عمومیّه را حفظ می‌کند پردازند، به منابع طبیعی توجّه داشته باشند، با امم مجاوره اتحاد برقرار کنند، با امم شرق و غرب تجارت کنند و برای تزئید ثروت بکوشند» (۱۵).

از نظرگاه اقتصادی این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء از اهمیّت خاصی برخوردار است و احتیاج به بحثی جداگانه دارد.

بدترین رکود اقتصادی که به یاد داریم و درباره آن بسیار نوشته‌اند در سال‌های ۳۳-۱۹۲۷ رخ داد که در آن دوره مثلاً تورّم و بیکاری در انگلستان به بیش از ۲۰ درصد رسید و رشد اقتصادی تا حدّ زیادی کاهش یافت. سایر کشورهای غربی نیز دچار این ورشکستگی اقتصادی شدند. این دوره به Great Depression و یا رکود بزرگ اقتصادی معروف است. در سال ۸۳-۱۹۸۲، و در سال‌های اخیر ما با نوعی از آن رکود برخورد کرده‌ایم و آشنائی داریم، البتّه با شکل و ترکیب دیگری. معمولاً در چنین وضعی سیاستگذاران اقتصادی از روش محافظت (Protectionism) استفاده می‌کنند که اوضاع اقتصادی وخیم‌تر نشود، مثلاً موانع گمرکی به وجود می‌آورند و یا ارزش پول کشور خود را طوری تغییر می‌دهند که در بازار بین‌المللی و در مقابل پول‌های دیگر برنده شوند. حضرت شوقی ربّانی در سال ۱۹۳۱ که غرب در بهیوه رکود اقتصادی بود با روش‌هایی که

به تجارت بین‌المللی لطمه وارد آورد مخالف بودند و از این که بعضی از کشورها "درصد گمرکی" (۱۶) خود را بالا می‌بردند ابراز نارضایتی می‌فرمودند (۱۷). جهانی شدن امور و تجارت بین‌المللی هر چند به نفع تعدادی از کشورها شده ولیکن کشورهای فقیر به علت عدم وجود فرصت‌های مناسب، از منافع آن بی‌بهره مانده‌اند.

حضرت شوقی ربّانی در توجیح منیع سنه ۱۹۳۶ به یک اصل اقتصادی در رابطه با تجارت بین‌المللی اشاره می‌فرمایند که به نظر می‌آید حلال بسیاری از مشکلات اقتصادی و تجاری باشد و آن احتیاج به یک "پول واحد بین‌المللی" (۱۸) است. احتیاج و ضرورت به یک پول واحد بین‌المللی برای بسیاری از مردم جهان و گروه‌هایی مانند تاجرین، جهانگردان و مسافرین مبرهن شده است. یکی از علل مهمّ به لزوم یک پول واحد در این است که وابستگی جوامع به یکدیگر بیشتر شده و از جمله وسایلی که باعث بالا بردن کیفیت روابط بین مردم و ملل می‌شود وجود یک پول واحد بین‌المللی است. یکی دیگر از تعالیم بهائی که دارای همین خاصیت می‌باشد ایجاد یک زبان بین‌المللی است.

منطق لزوم یک پول واحد بین‌المللی در این است که جهانی شدن امور بخصوص مسائل اقتصادی احتیاج به یک پول جهانی نیز دارد. به عبارت دیگر نمی‌شود که یک جهان واحد داشته باشیم ولی یک پول واحد در آن نباشد. در حال حاضر اندیشه و آگاهی به یک پول واحد بین‌المللی بسیار عمیق‌تر و پیشرفته‌تر از آن است که ما تصوّرش را می‌کردیم و شاید این دیدگاه حضرت شوقی ربّانی زودتر از آن به وقوع پیوندد که ما انتظارش را داشته‌ایم. با توجه زیادی که در چند دهه اخیر و بخصوص در چند سال اخیر به پول واحد بین‌المللی شده، باید اذعان نمود که عامل مهمّ برای رسیدن به تأسیس یک پول واحد، زمان است و نه انتخاب آن و متفنین بر این عقیده‌اند که زمان برای ایجاد یک پول واحد بین‌المللی بسیار مساعد است.

از شرایط لازم جهت موفقیت یک پول واحد بین‌المللی اتحاد بین ملل است. در چند سال اخیر عدم اتحاد بین کشورهای اروپائی مشکلاتی را برای پول اورو (Euro) به وجود آورده است. همچنین در انتخاب پول واحد می‌بایست عدالت و انصاف در تعیین نرخ آن برقرار شود تا همه کشورهای فقیر و غنی، از آن بهره‌مند شوند. از جمله فواید یک پول واحد در این است که قیمت‌ها شفاف خواهند شد، بدان معنی که چون تنها یک پول در جهان وجود خواهد داشت قیمت کالاها در هر سطحی از بازار قابل مقایسه خواهند بود. آگاهی به قیمت‌ها و شفاف بودن آنها باعث

جلوگیری از نوسانات قیمت‌ها در بازار می‌شود. این مسئله بخصوص به کشاورزان کمک می‌کند که محصولات تولید شده خود را با قیمت مناسب‌تر و احتمالاً بدون وجود رابط و یا دلّالان در بازار به فروش برسانند. این روش به ایجاد تعدیل معیشت بین گروه‌های مختلف کمک می‌کند.

امروزه ۱۶۴ نوع پول در جهان وجود دارد. از طریق این پول‌های رایج روزانه ۳.۵ میلیارد دلار محصولات گوناگون در بازارها به خرید و فروش می‌رسد. در چنین بازار پولی، کشورها دائماً در فکر آنند که ارزش پول خود را تغییر داده تا بتوانند با کشورهای دیگر و یا با رقبای خود رقابت پولی داشته باشند. و چون تعیین ارزش یک پول در مقایسه با ارزش یک پول دیگر است، پول‌های جهان بخصوص پول‌های با ارزش‌تر دائماً دچار بحران و یا ریسک (risk) نوسانات می‌باشند که از این طریق بحران‌های پولی در جهان به وجود می‌آید و در یکی دو دهه اخیر ما شاهد نمونه‌هایی از این قبیل نوسانات پولی بوده‌ایم. به عبارت دیگر ریسک نوسانات پولی زمانی وجود دارد که پول‌های دیگر نیز وجود داشته باشند. وقتی تنها یک پول واحد وجود داشته باشد، این ریسک خود بخود از بین می‌رود و هماهنگی اقتصادی به وجود می‌آید. از جمله بحران‌های اقتصادی در سال‌های اخیر جنگ پولی بین کشورهاست، بخصوص بین دو کشور چین و آمریکا. حضرت شوقی ربّانی در سال ۱۹۳۶ اشاره به آشفتگی و عدم هماهنگی اقتصادی می‌فرمایند و از یک اقتصاد نامتعادل "Ill-balanced Economy" (۱۹) سخن می‌گویند.

با معرفی یک پول واحد بین‌المللی مشکل مصرف‌گرائی نیز تا حدودی برطرف می‌شود. البته مصرف‌گرائی مفراط علل مختلف دارد. یکی از دلّائل آن وجود یک پول با ارزش و قوی است. اصولاً پول قوی این خاصیت را دارد که می‌تواند کالای کشورهای را که ارزش پولشان پائین‌تر است ارزان‌تر به دست آورد. به همین دلیل است که معمولاً مصرف‌گرائی مفراط در کشورهای بیشتر رایج است که پول قوی دارند. پول واحد بین‌المللی قدرت خرید خارق‌العاده را که از طریق پول قوی ایجاد شده از بین می‌برد و تعادل و هماهنگی در مصرف کالاها به وجود می‌آورد.

۳- بازار فروش هماهنگ شود:

برای آن که به مفهوم هماهنگی اقتصادی و یا عدم توجه به آن باعث چه نگرانی‌هایی در بازارهای بین‌المللی گشته، پی بریم به یک مثال در رابطه با سازمان کشاورزی اتحادیه اروپا - Common Agricultural Policy اشاره می‌شود. بودجه اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۰ مبلغ ۱۲۳

میلیارد ایرو (Euro) می‌باشد. ۳۱ درصد از آن به سازمان کشاورزی اتحادیه اروپا تخصّص داده شده است که کشاورزان و دامداران اروپائی از آن استفاده می‌کنند (۲۰). بدیهی است که تحت این برنامه، کشاورزان اروپائی با دریافت کمک‌های قابل توجّه به آسانی می‌توانند در عرصه بازار بین‌المللی با کشاورزانی که از چنین امتیازی محرومند رقابت کنند و درآمد بیشتری را نصیب خود نمایند. چنین برنامه‌هایی باعث می‌شود که کشاورزان کشورهایی که از چنین کمک‌های دولتی محرومند از سطح زندگی پائین‌تری برخوردار باشند. این یک نمونه از عدم هماهنگی اقتصادی در رابطه با کشاورزی در سطح جهانی است. (۲۱)

دکتر فائز رضوانی به هماهنگی بازار بین‌المللی اشاره کرده و اقتصاد جهانی را به دو قسمت بهره‌ور و بهره‌ده یا تولید کنندگان موادّ طبیعی و در مقابل آنان کشورهای صنعتی تقسیم کرده است. در چنین وضعی هر کشور و یا حکومتی همانند قوانین تنازع بقاء در صدد جلب منفعت خویش و دفع ضرر بوده و در این راه از هیچ امری فروگذار نیستند. ایشان معتقدند که در حال حاضر در بعضی از نقاط عالم تولید به حدّ اکثر ممکن رسیده است ولی باز هم نیاز منطقه‌ای رفع نمی‌شود و در بعضی از نقاط، تولید در حدّ اقل و یا به طور ناقص اجرا می‌شود و در بعضی نقاط تولیدات کشاورزی و صنعتی بیش از نیاز محلی می‌باشد. دیانت بهائی با اعلان وحدت عالم انسانی و پایه گذاری یک اقتصاد جهانی و مرتبط و غیر متمرکز یک نوع هماهنگی در اقتصاد محلی، ملی و بین‌المللی به وجود می‌آورد. (۲۲)

با مراجعه به آثار بهائی می‌توانیم هماهنگی در زمینه‌های گوناگون را مطالعه کنیم، از جمله: همکاری و هماهنگی در حفاظت محیط زیست، همکاری بین زنان و مردان، هماهنگی بین علم و دین و عقل، هماهنگی در بسط آموزش و پرورش، همکاری و هماهنگی در ایجاد صلح و ایجاد روح تفاهم و همکاری و دوستی بین پیروان همه ادیان. هماهنگی و اتحاد در سیاست نیز از اهمیت به سزائی برخوردار است. امروزه اتحادیه اروپا که از موفقیت‌های چشمگیری برخوردار است ولیکن هنوز نتوانسته به یک اتحاد سیاسی در کلّ منطقه دست یابد و این همان طور که شاهد هستیم مشکلاتی به وجود آورده و این روزها صحبت از شکست پول واحد اروپا و قرض سرسام آور بعضی از اعضاء اتحادیه است و همانطور که از قبل بیان شد اقتصاد تنها یک وسیله است و اتحاد بین ملل اروپا می‌بایست پایه و اساس قرار گیرد.

اجازه بدهید چند کلمه‌ای هم در مورد عدم هماهنگی بین بانک‌ها، دولت‌ها، کمپانی‌ها و مردم گفته شود. اغتشاشات و بحران‌های بانکی در ۳-۴ سال اخیر اقتصاد جهان و بخصوص غرب را به مرحله ورشکستگی اقتصادی کشانده است. ما با نمونه‌ای از آن که در سال‌های اخیر رخ داده و به نام‌های Credit Crunch و یا "خرود شدن اعتبار" و "ورشکستگی اعتبار" معروف است آشنائی داریم و حتی شاید خود دچار آن شده‌ایم. بدون آن که وارد جزئیات فنی آن بشویم که چگونه این پدیده به وجود آمده به این نکته اشاره می‌شود که این دوره ورشکستگی اقتصادی درس خوبی به طرفداران نظام سرمایه‌داری داده است و آن این که همان طور که حضرت شوقی ربّانی در سال ۱۹۳۱ به آن اشاره فرموده‌اند نظام سرمایه‌داری احتیاج به کنترل و هماهنگی دارد (۲۳). دیگر آن که ریشه اصلی این ورشکستگی اقتصادی و خرد شدن اعتبار، عدم وجود اعتماد و اطمینان بین بانک‌ها، دولت‌ها و خریداران خانه بوده است. عوامل دیگر که باعث این بحران‌ها شده عبارتند از: حرص و طمع، نبودن عدالت و انصاف و همکاری بین گروه‌های مختلف که همگی جنبه‌های اخلاقی و معنوی دارند.

۴- محصولاتش به طور عادلانه توزیع شود:

موضوعی که امروزه متخصصین و سیاست‌گزاران اقتصادی را به خود مشغول کرده، این است که در حالی که رشد سریع اقتصادی و پیشرفت تکنولوژی سطح تولید را بی‌اندازه بالا برده و ثروت جهان به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته، چگونه است که بیش از یک میلیارد جمعیت جهان در فقر مطلق بسر می‌برند؟ دکترین اقتصادی بهائی با در نظر گرفتن هر چهار رکن اقتصاد که عبارتند از: تولید، توزیع، مصرف و جریان ثروت، راه‌هایی پیشنهاد می‌کند که هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی قابل توجه هستند.

در مورد جهانی شدن امور، طرفداران جهانی شدن بر این عقیده‌اند که مشکلی با جهانی شدن نیست چون همه کشورها کم و بیش از آن بهره‌مند شده‌اند و لکن مشکل در روش‌هایی است که برای جهانی شدن اتخاذ شده و یا می‌شود و متأسفانه برنامه‌ریزان و سیاست‌گزاران از طرق و روش‌های منفی برای رسیدن به جهانی شدن استفاده می‌کنند. به گفته جوزف استگلیتز (Joseph Stiglitz) برندهٔ جایزه نوبل ۲۰۰۲ نتیجه این جهانی شدن این است که کشورهای ثروتمندی به وجود آمده‌اند که مردم فقیر دارد و یا یکی دیگر از برندگان جایزه نوبل در سال ۱۹۹۸ به نام آمارتیا

سن (Amartya Sen) که می‌گوید ما مشکلی با جهانی شدن امور نداریم، بلکه مشکل در عدم توزیع عادلانه منافع به دست آمده از جهانی شدن در بین جوامع بشری است. نتیجه این جهانی شدن این است که منافع به دست آمده در اختیار تعداد معدودی از ملت‌ها، کمپانی‌ها و گروه‌ها قرار گرفته و باعث افزایش شکاف بیشتر بین کشورهای فقیر و غنی گشته و حتی در داخل کشورهای ثروتمند و صنعتی فاصله بین فقرا و اغنیاء افزایش یافته است. البته در آثار مبارکه کراراً به این مطلب اشاره شده است. حضرت عبدالبهاء صد سال پیش در سفرهای خود به قطعه اروپا و امریکا اشاره به فقر و غنای بی‌حد فرموده‌اند.

یکی از وظایف حکومت فدرال جهانی که توسط حضرت شوقی ربّانی تعیین گشته ایجاد امکاناتی است که جهت بهره‌برداری از منابع کره زمین به نفع تمام مردم جهان باشد. همچنین اتحادیه جهانی بهائی موظف است از موادّ خام اولیه به نحو شایسته بهره‌برداری کند و توزیع عادلانه و منصفانه تولیدات و منابع مالی را تضمین نماید.

حضرت شوقی ربّانی بقای نظم جهانی حضرت بهاء‌الله را که اتحادیه جهانی بهائی و اقتصاد جزئی از آن است بر پایه اخلاقیات و روحانیات قرار فرموده‌اند و عبارت "Divine Economy" و یا اقتصاد الهی را به کار می‌برند. انسان از دیدگاه بهائی دارای دو جنبه روحانی و جسمانی است و تکامل و پیشرفت منوط به هر دو عامل می‌باشد. در بیانی حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«از ترقی مدنیّت مادیّه، عالم انسانی سعادت صحیحه نمی‌یابد، اگر مدنیّت جسمانی منضم به مدنیّت روحانیّه شود سعادت حقیقی حاصل گردد.» (۲۴)

بسیاری از مشکلات اقتصادی و اجتماعی که امروزه گریبان‌گیر مردم شده ریشه اخلاقی دارند. به طور مثال یکی از ارزش‌های اخلاقی که حائز اهمیت فراوان است و در اقتصاد می‌تواند حلال بسیاری از مشکلات باشد صدق و راستی است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«صدق و راستی اساس جمیع فضائل انسانی است. اگر نفسی از آن محروم ماند از ترقی و تعالی در کلیه عوالم الهی ممنوع گردد و چون این صفت مقدّس در نفسی رسوخ نماید سایر صفات و کمالات قدسیّه بالطبع حاصل شود و فرد کامل گردد.» (۲۵)

حال تصوّر بفرمائید که به طور مثال چه تغییری در بودجه یک دولت صورت می‌گیرد اگر همه مردم یک مملکت صادق و درستکار باشند؟ اگر چنین شود بودجه مربوط به زندان‌ها کم می‌شود و در نتیجه بودجه مربوط به دادگاه‌ها پائین می‌آید، و در نتیجه بودجه هنگفتی که به پلیس

اختصاص دارد کاهش می‌یابد، و همچنین همه کسانی که قرار بوده در زندان‌ها حبس باشند حال آزادند و مشغول کارهای تولیدی و عام‌المنفعه خواهند شد که به افزایش سرمایه یک ملت می‌انجامد. بنابراین با توسل به صدق و راستی هزینه‌های زاید اندوخته می‌شوند که می‌توان آنها را در کارهای مفید و برای رفاه عموم جامعه بکار برد. اضافه بر این یک ویژگی مهم ساختار اقتصادی در یک جامعه طرز فکر و نحوه دید اجتماعی کسانی است که مصدر امور هستند. حال تصور بفرمائید که اگر جوامع کنونی دارای رهبران و مدیران و مسؤولین صادق و درستکار باشند چه تغییری در اوضاع اجتماعی و اقتصادی صورت می‌گیرد.

از موارد دیگر که رابطه نزدیک بین اقتصاد و ارزش‌های اخلاقی دارد مسئله رشوه است که از جنبه‌های فساد می‌باشد. رشوه از آن گونه مسائلی است که بسیار رایج است و در عین حال کمتر مورد مجازات و سرزنش قرار می‌گیرد. یک آمار از بانک بین‌المللی در سال ۲۰۰۲ نشان می‌دهد که در آن سال دو میلیارد دلار رشوه رد و بدل شده. اگر این مبلغ در راه رشد و توسعه اقتصادی کشورها به کار برده می‌شد، درآمد سرانه جهان ۵۴ میلیارد دلار افزایش می‌یافت. (۲۶)

برای اطلاع دوستان عزیزی که با اقتصاد آشنائی دارند ذکر این مطلب لازم است که در این محاسبه از روش "اثر افزایشنده" و یا "Multiplier Effect" استفاده شده است. این مبلغ ۵۴ میلیارد دلار بیشتر از درآمد سرانه تمام کشورهای جهان است به جز کشورهای امریکا، ژاپن، آلمان، چین، انگلستان و فرانسه. حضرت عبدالبهاء در سال ۱۸۷۵ از مبارزه با فساد بیان می‌فرمایند. ایرانیان را تشویق و نصیحت می‌فرمایند که در از بین بردن فساد بکوشند. یکی از عوامل مهمی که امروزه باعث رشد اقتصادی تعدادی از کشورها شده مبارزه با فساد است. با مطالعه آثار مبارکه و بخصوص تعالیم مربوط به دکتین اقتصاد بهائی می‌توان به اهمیت فراوانی که ارزش‌های اخلاقی و روحانی در مسائل اقتصادی دارند پی برد.

در خاتمه به طور مختصر اشاره‌ای به چهار نظریه حضرت شوقی ربّانی در رابطه با مسئله مهم و حسّاس فقر می‌شود. البته عوامل به وجود آمدن فقر بسیارند و در اینجا تنها به چند عامل که در رابطه با بیان مبارک است اکتفا می‌گردد. و اما بجاست که بیان مبارک در اینجا بار دیگر تکرار شود. حضرت شوقی ربّانی می‌فرمایند:

«منابع اقتصادی جهان تحت نظم در آید و از موادّ خامش بهره‌برداری و استفاده شود، بازار فروشش توسعه و هماهنگی یابد و محصولاتش به طور عادلانه توزیع شود».

۱- یکی از علل ایجاد فقر در جهان کمبود منابع ضروریّه جهت پیشبرد مقاصد اقتصادی است. اگر کشورهای در حال رشد و کم درآمد از این منابع برخوردار باشند قادر خواهند بود تا اندازه‌ای خود را از فقر نجات دهند و از رشد و توسعه اقتصادی بالا برخوردار شوند. به فرموده حضرت شوقی ربّانی هنگامی که منابع اقتصادی جهانی هر دو انسانی و جسمانی به طور صحیح مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گیرند، کشورهای کم درآمد نیز سهمی از این منابع برده که تا حدّی به رهائی آنان از فقر می‌انجامد.

۲- یکی دیگر از عوامل وجود فقر نبودن شرایط مناسب در بازارهای بین‌المللی جهت فروش کالاهای تولید شده از طرف کشورهای در حال رشد است. شرایط مناسب و موقعیت‌های مفید در تجارت بین‌المللی این فرصت را به تولید کنندگان کشورهای در حال رشد می‌دهد که کالاها و محصولات تولیدی خود را با قیمت مناسب در بازار بین‌المللی به فروش برسانند و از این طریق از زندگی مرفّه‌تری برخوردار شوند. از این رو حضرت شوقی ربّانی می‌فرماید که تحت اتحادیه جهانی بهائی بازار فروشش توسعه یابد.

۳- از دیگر عوامل به وجود آمدن فقر عدم هماهنگی اقتصادی بین گروه‌های مختلف بازار است. فقر معمولاً در جوامعی وجود دارد که عده معدودی از ثروت بی‌حدّ و حساب برخوردار باشند. هماهنگی و کنترل بخش‌های تجارتي به افراد کم درآمد این فرصت را می‌دهد که سهمی از تجارت بین‌المللی ببرند. همچنین کشورهای در حال رشد از همکاری و پشتیبانی کشورهای مرفّه‌تری برخوردار خواهند شد. حضرت شوقی ربّانی با اشاره به اتحادیه جهانی بهائی می‌فرماید بازار فروشش هماهنگ شود.

۴- عامل چهارم در رابطه با فقر، عدم توزیع عادلانه از منافع جهانی شدن در بین همه جوامع بشری است و همان طور که حضرت شوقی ربّانی می‌فرماید تحت اتحادیه جهانی بهائی محصولاتش به طور عادلانه توزیع شود. در دکتین اقتصادی بهائی تعدیل معیشت عبارت از عادلانه کردن توزیع ثروت است. چنین حکمی زمینه را آماده می‌کند که همگی از حدّ اقل رفاه مادی بهره‌مند شوند.

اگر فرض را بر این قرار دهیم که عوامل ذکر شده برخی از عوامل مهمّ به وجود آمدن فقر در جهان هستند، و با توجه به این که عوامل دیگر فقر نیز در سایر آثار مبارکه آمده، تحت اتحادیه

جهانی بهائی از فقر مطلق خبری نخواهد بود و این بشارتی است که شارعین آئین بهائی وعده آن را به ما داده‌اند.

از دیدگاه بهائی فقر مفرط و غنای مفرط دو عامل بسیار مهم در ایجاد عدم تعادل در نظام اجتماعی هستند و از این رو هدف اقتصاد بهائی تعدیل معیشت می‌باشد یعنی محو همیشگی فقر مفرط و غنای مفرط. هنگامی که جامعه به رشد روحانی خود برسد، فرد ثروتمند از این که به همنوع خود کمک می‌کند احساس رضایت و مسرت خاطر می‌کند. حضرت عبدالبهاء در این باره چنین می‌فرمایند:

«به زودی زمانی فرا خواهد رسید که بشر حساس تر و رقیق القلب تر از امروز خواهد شد به نحوی که ثروتمندان با ملاحظه وضع رقت بار فقرا در اطراف خود لذتی از ثروت خود نخواهند برد و به خاطر خوشبختی خود هم که شده مجبور خواهند شد که ثروت خویش را در راه بهبود جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند به کار اندازند.» (۲۷)

در تأیید این بیان مبارک و عملبرد آن یکی از دلائلی که امروزه کشورهای ثروتمند مایلند به کشورهای کم درآمد و یا در حال رشد کمک کنند این است که متوجه این قضیه شده‌اند که مشکل کشورهای فقیر می‌تواند مشکل بزرگی برای کشورهای ثروتمند نیز باشد. دکتر شاپور راسخ در تأیید این گفته چنین نوشته‌اند: «متدرجاً ملل توانگر به این حقیقت خواهند رسید که بدون بهبود زندگی و اعتلای استاندارد معیشت مردم کشورهای کم درآمد، و احتراز خرید لازم از جانب آنها، محال است که توسعه صنعتی غرب الی الابد ادامه یابد.» (۲۸)

البته برای مبارزه با فقر مادی، اول باید بر فقر معنوی غلبه پیدا نمود. قبول آن که "همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار" (۲۹)، "عالم بین باشید و نه خود بین" (۳۰)، "آسایش هنگامی دست می‌دهد که هرکس خود را نیکخواه همه روی زمین نماید" (۳۱)، "امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید" (۳۲). اهمیت مسئله فقر و فقرا در آثار مقدسه بهائی به حدی است که شارع این آئین اغنیای ارض را به مراتب خطاب قرار داده و از جمله می‌فرماید: «ای اغنیای ارض فقرا امانت منند در میان شما، پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید» (۳۳).

چنین دیدگاهی فقط به نصایح اخلاقی منتهی نمی‌شود بلکه اصول و قوانینی را شارع آئین بهائی وضع فرموده‌اند که در تحت سازمان اداری - اقتصادی جامعه مجرا می‌گردد. تعالیم بهائی

دیدگاه روشنی از جامعه آینده ترسیم می‌کنند که مرحله ابتدائی آن هم اکنون آغاز شده و همان طور که گذشتگان به خاطر ایمان به مدینه فاضله خود جامعه بشری را به این مرحله از رشد و تکامل رسانده‌اند، بهائیان نیز به جهت اعتقاد به اهدافی چون صلح عمومی و وحدت عالم انسانی و اطاعت نصایح شارع این آئین نازنین که می‌فرمایند "به اعمال خود را بیارائید و نه به اقوال" (۳۴)، سعی و کوشش می‌کنند تا جهان را به مدینه فاضله خود که عصر ذهبی باشد حرکت دهند.

یادداشت‌ها

- ۱- ارکان نظم بدیع، ص ۲۳
- ۲- دور بهائی، ص ۸۷ - ۸۶
- ۳- ارکان نظم بدیع، ص ۲۴
- ۴- مقاله توسعه، ص ۳
- ۵- نظامات بهائی، ص ۴۰
- ۶- همان مأخذ، ص ۴۰
- ۷- آهنگ بدیع، شماره مسلسل ۱۹۹، اکتبر ۱۹۶۳، ص ۲۵۸
- ۸- لوح دنیا
- ۹- دور بهائی، ص ۹۶
- ۱۰- نظم جهانی بهائی، ص ۱۵۶
- ۱۱- لوح بشارات
- ۱۲- نقل از امیدها و نویدها، از سخنرانی‌های دکتر شاپور راسخ
- ۱۳- خطابات ج ۲، ص ۱۴۸
- ۱۴- رساله مدنیّه، ص ۳۹ - ۳۸
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۱۹ - ۱۷
- ۱۶- *World Order of Bahá'u'lláh*, p. 35

۱۷- برای اطلاع بیشتر درباره اهمیت این مطلب به یک مقاله به زبان انگلیسی نوشته پروفیسور فرهاد راسخ مراجعه فرمایید. *Journal of Baha'i Studies*, 11:3-4. Association for Baha'i

Studies for North America, 2001

۱۸- نظم جهانی بهائی، ص ۱۵۶

World Order of Bahá'u'lláh, p. 189 -۱۹

۲۰- www.bbc.co.uk and www.civitas.org.uk

۲۱- برای مطالعه بیشتر این موضوع به مقاله‌ای تحت عنوان مشکلات لیبرالیسم اقتصادی نوشته صالح مولوی نژاد در مجله پیام بهائی شماره ۲۲۶ سپتامبر ۱۹۹۸ مراجعه شود.

۲۲- مجموعه خطی و چاپ نشده درباره اقتصاد بهائی

۲۳- Shoghi Effendi states: 'There is nothing in the teachings against some kind of capitalism; its present form, though, would require adjustments to be made.'

Directives from the Guardian, p. 19.

۲۴- خطابات قسمت اول، ص ۹۵

۲۵- ظهور عدل الهی، ص ۵۵

۲۶- محاسبه از طریق تکنیک اثرافزاینده یا Multiplier Effect

۲۷- پیام بهائی شماره ۲۷۷، ص ۳۸

۲۸- نقل از امیدها و نویدها، ص ۲۰۱

۲۹- حضرت بهاءالله، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۰۳

۳۰- حضرت بهاءالله، دریای دانش، ص ۸۸

۳۱- همان مأخذ، ص ۵

۳۲- همان مأخذ، ص ۱۹

۳۳- حضرت بهاءالله، کلمات مکنونه فارسی - قطعه ۵۴

۳۴- حضرت بهاءالله، کلمات مکنونه فارسی - قطعه ۵

در دروهٔ خاندان اصدق چه گذشت؟

شاپور راسخ

دهمین دورهٔ انجمن ادب و هنر ایران که گواه روشن دیگری بر دل‌بستگی ایرانیان برون مرزی به تاریخ، ادب، هنر و حتی آداب و رسوم آن کهن سرزمین مهرآفرین است به مدت ۵ روز در بهترین شرایط و مناسب‌ترین اوقات در یکی از آراسته‌ترین تالارهای حومهٔ لندن تشکیل شد و حدود چهار صد و سی نفر از بهائیان و دوستان گرانقدر و مهمانان ارجمندشان را که از ۲۷ کشور عالم آمده بودند در یک بزم پُر توشهٔ فرهنگی شرکت داد. چهارده سخنرانی از جانب بیست سخنران در این دوره ارائه شد و غنای موسیقی ایرانی که به همت هنرمندان توانائی چون جنابان رحمت‌الله بدیعی، پریسا بدیعی، حمیدرضا راستی، علی ترشیزی، مرجان وحدت و هوشنگ جهان‌پور عرضه شد. جان‌ها را با یکی از دلکش‌ترین مظاهر فرهنگ گرانمایهٔ آن دیار ابدی الآثار پیوند بیشتر داد. حضور برخی از کارگردانان رادیوی پیام دوست و تلویزیون آئین بهائی و توضیحات آنان دربارهٔ کارکرد این دو وسیلهٔ ارتباط جمعی بر رونق این دوره بسی افزود.

بزرگترین امتیاز این دروه انجمن حضور جمعی از اعضای خاندان جنابان اسم‌الله الاصدق و ابن اصدق و از جمله دو نفس نفیس که محبوب یاران در پهنهٔ جهان هستند یعنی محترمه شفیقه خانم و جناب هوشمند فتح‌اعظم بود که نشان می‌داد قهرمانان تاریخ تابناک امر بهائی جاودانه هستند و اگر خود ترک این جهان گفته‌اند اما فرزندان و منسوبانشان صحنه را خالی نکرده‌اند و هنوز در این میدان گوی در چوگان دارند و با خدمات خود خاطرهٔ گذشتگان را پاینده می‌کنند.

دو روز نخست از برنامهٔ انجمن بیادبود حیات و اقدامات و آثار دو ستارهٔ درخشان آسمان امر الهی اختصاص داشت. یکی جناب ملاً صادق مقدس خراسانی ملقب به اسم‌الله الاصدق و دیگری میرزاعلی محمدابن اصدق، یکی از ایادی اقدام امر اعظم که متعاقباً به دورانی طولانی از عصر حضرت باب تا روزگار حضرت ولیّ امرالله تاریخ این دیانت به انوار خدماتشان مشعشع گردیده است.

محقق گرامی جناب دکتر وحید رأفتی که بیان احوال جناب ملا صادق مقدس و تشریح الواح خطاب به آن نفس بزرگوار و فرزند برومند نامدارش را بر عهده داشتند به فصاحت و ملاحظت تمام، ویژگی‌های عمده خدمات آن دو شخص جلیل را بیان کردند.

اسم الله الاصدق یعنی ملا صادق مقدس خراسانی یکی از علمای بزرگ شیخی و از پیشقدمان تعبیری جدید از امّات مسائل و عقائد مذهبی و تغییری بنیادی در سنن و آداب دینی بود. او بود که به دستور حضرت باب در همان شهر شیراز آذانی گفت که طی آن ظهور جدید اعلام می‌شد و به موازات آن قبله اسلامی تغییر می‌یافت و لامحاله حضرتش از اول مؤمنان به دیانت تازه بود که ارباب غرض به زنجیر کشیدند و آزار دادند و در کوچه و بازارش گرداندند. او بود که به فرمان مولای خود امر نوین را به حاج محمد کریم خان کرمانی و اعظام شیخیه ابلاغ کرد و به غیر از حدود دو سال و چهار ماه که در زندان طهران گذراند، همه عمر را صرف تبلیغ دین و تشویق و تعلیم مؤمنین نمود. و هم او بود که در سجن طهران اول فرد از ابناء خلیل یعنی حکیم مسیح را به امر جدید هدایت فرمود.

دو سال قبل از اعلام ظهور حضرت بهاء الله در بغداد به حضور مبارک مشرف شد (۱۸۶۱) و چنان که حضرت اعلی به او وعده فرموده بودند به لقای من ینظره الله و حبّ و ولای آن طلعت یکتا موفق شد و بعد به امر مبارک فحول بابیان را به دیانت بهائی رهنمون گردید. تا سرانجام به هنگام بازگشت از سفر تازه‌ای به عکا در شهر همدان ساعت انتقالش به ملکوت ذوالجلال فرا رسید (۱۸۷۴) و فرزند ارجمند را که از همان آغاز صباوت برای خدمت امر حضرت احدیت در آغوش مهر و محبت خود تربیت فرموده بود یعنی ابن اصدق را به مدّت فزون از نیم قرن روانه میدان تبلیغ و تبشیر کرد.

ملا صادق مقدس و ابن اصدق از معدود کسانی هستند که غرّاترین و پُر محتوی‌ترین الواح جمال ابهی و مکاتیب حضرت عبدالبهاء که حاوی دریائی از مطالب متنوع و لثالی افکار و بدایع ارشادات روحانی است، خطاب به آنان صادر شده است و مباحثی بس پر دامنه از اخلاقیات و مسائل روحانی گرفته تا هدایت در قضیه عهد و میثاق و حتی امور مربوط به تشکیلات و وقایع جاری را علاوه بر اشارات مهم تاریخی در بر می‌گیرد.

چنان که خانم مینو معارفی - خدا دوست، در سخنرانی ممتّع خود گفتند جناب ابن اصدق که از کودکی در اسفار پدر عالیقدر شرکت نمود و شاهد و ناظر خدمات بی وقفه آن جناب بود،

نفسی است که در تاریخ امر مبارک به چند خدمت عظیم ممتاز و مخصّص شده است که از آن جمله است این که به فرموده جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء نام حقّ را در نزد بزرگان زمان یاد می‌کرد و همواره در فکر تبلیغ کلمه الهی به نفوس مهمّ بود و درس تبلیغ را برای اماء الرّحمن در طهران تأسیس فرمود و بنیادگذار بسیاری از مؤسّسات بهائی چون محافل محلّی روحانی با همکاری سایر حضرات ایادی شد و حتّیّ مقدّمات ایجاد یک مشرق‌الاذکار یعنی معبد بهائی را در شهر مرو فراهم آورد.

به علاوه بر هدایت جمع کثیری از نفوس میرز منجمله عده‌ای از ابناء خلیل به امر بدیع، به مقابله با ناقضان پرداخت و مکتوبات و رسالاتی در این مورد تحریر کرد و حامل و شارح چندین لوح مبارک حضرت عبدالبهاء بود مانند رساله سیاسیه که در سنه بعد از صعود جمال مبارک در سال ۱۸۹۳ تحریر شد و لوح لاهه که با همّت ایشان در معیت جناب احمد یزدانی در سال ۱۹۱۹ به دبیرخانه انجمن صلح پایدار لاهه در هلند تسلیم گردید و بالاخره از اسفار متعدّد طولانی ایشان به ممالک مجاور چون هندوستان، قفقاز و ترکستان باید یاد کرد که علاوه بر تحیب یاران منجر به تصدیق بعضی نفوس برجسته چون پرفسور هدایت حسین و دو تن از وکلای مجلس در صدر مشروطیّت و بسیار کسان از آن زمره شد.

ابن اصدق وسیله وصول و ایصال چند صد لوح از الواح مبارکه و مکاتیب حضرت عبدالبهاء گردید و ظاهراً در انتقال عرش حضرت اعلی که سرانجام از تبریز بلاخیز به ارض اقدس رفت نقش بارز داشت و به این عبارت، در همه وقایع و خدمات عمده عهد ابهی و دوره میثاق شریک و سهیم بود و به کمال خلوص و صفای نیت سعی بلیغ مبذول فرمود و چنان که دکتر وحید رأفتی بیان کردند مخاطب طیف وسیعی از آثار مرکز امر الهی که شارح خطوط اولیّه یک تمدن روحانی جدید است، قرار گرفت و در شمار موفق‌ترین مبلغین ندای تازه حقّ به حساب آمد و سرانجام در سال ۱۹۲۸ در عصر حضرت شوقی ربّانی، دیده از این جهان بریست و به عوالم بلند روحانی روی آورد.

از خصائص این دوره انجمن ادب و هنر، روحانیّت بود که به تأثیر حضور جنابان فتح اعظم بر فضای آن حکومت می‌کرد. سخنرانی خانم شفیقه فتح اعظم درباره تشرف جناب ابن اصدق و خانواده ایشان در سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۱۴ به محضر مبارک حضرت ورقه علیا و حضرت عبدالبهاء و عائله شریفه آنان بود. ایشان با قدرت تصویر گران چیره دست، مراحل مختلف این مسافرت

فراموش ناشدنی را از زبان دختران جناب ابن اصدق بازگو کردند و برآستی در عین آن که دل‌های حاضران را از سُکر این داستان سرمست کردند، گفتارشان اشک فراوان از دیده مستمعان روانه کرد. یکی داستان بود پراشگ چشم.

هنگامی که عائله ابن اصدق در روز آخر به محضر مبارک مشرف شدند، حضرت عبدالبهاء فرمودند: «از من چیزی بخواهید». هر سه دختر نیک اختر همزمان گفتند که جز رضای مبارک آرزویی ندارند و مقصدی نمی‌جویند. و البته پس از بازگشت از این زیارت هرگز جز به حبّ امر الهی نیندیشیدند و جز به القای محبت حق در قلوب خلق نپرداختند.

نطق دیگر در معرفی خاندان شریف ابن اصدق و ارائه الواحی که به اعزاز خانم‌های این فامیل جلیل عزّ‌صذور یافته، در روز چهارم توسط آقای دومینیک بروکشا، نیره پژوهشگر جناب ابن اصدق صورت گرفت که به شیوه‌ای عالمانه وقایع عمده حیات جنابان اسم‌الله الاصدق و ابن اصدق را مطرح کردند و خانواده همسر جناب ابن اصدق، ضیاء‌الحاجیه را که پیوند نزدیک با فتحعلی شاه سلطان ایران داشته معرفی نمودند. و نشان دادند که چگونه همین پیوند از یک طرف موجب شد که جناب ابن اصدق امر بهائی را به اعظام رجال زمان و شاهزادگان آن دوران ابلاغ کند و برخی از آنان را در سایه خیمه بکرنگ الهی آورد. و از طرف دیگر تا حدودی از مضایق و شدائد روزگار و صدمات دشمنان امر پروردگار محفوظ و مصون ماند.

الواح متعدّد جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء خطاب به خانم‌های آن خاندان جلیل که صفحات بسیاری را در کتاب تازه انتشار "پیک راستان" شامل می‌شود حاوی مضامین مهمّی است که در سخن ناطق دانشمند جوان تشریح شد. از جمله بیان منقبت آگاهی به مقام مظهریت حضرت بهاء‌الله و مقایسه زنانی که به معرفت حقّ توفیق یافتند با اکثر مردان که خود را از این نعمت بزرگ محروم کردند و نیز مباحثی چون شرح ارزش‌های اخلاقی که زنان باید ملحوظ و مرعی دارند و به کار آرند و هم چنین تشویق خانم‌ها بر خدمت امر رحمن و حتی سبقت گرفتن از مردان خاصّه در عرصه تبلیغ و اظهار رضایت حضرت عبدالبهاء از تشکیل کلاس درس تبلیغ نسوان که علاوه بر خانم‌های عائله ابن اصدق، ۱۵ بانوی دیگر بهائی در آن شرکت داشتند و اظهار امیدواری حضرتش به آن که در اثبات امر الهی از طریق دلائل عقلی و نقلی اماء‌الرحمن چنان توانا شوند که در مقابل علمای عصر قد علم کنند. و به دلیلی قاطع و بیان واضح و برهانی

لامع و نطقی بلیغ و کلامی فصیح لب بگشایند و در چنان حال خواهد بود که به فرموده حضرت عبدالبهاء:

«نفوسی از ورقات طیبه در انجمن عالم چنان جلوه نمایند که عالم نساء را زینت بخشند و ثابت کنند که در این کور بدیع نساء هم عنان رجالند بلکه در بعضی موارد سبقت گیرند».

این مطلب گفتنی است که هفتمین و احتمالاً بانفوذترین دختر فتحعلی شاه یعنی ضیاءالسطنه که در خط و هنرگویی از همگنان ربوده بود و نقش منشی خصوصی پدر خود را ایفا می نمود چهار فرزند داشت از جمله دو دختر بنام های شهنشاه بیگم و شاهزاده بیگم. و از شهنشاه بیگم که به امر بهائی ایمان آورده و با ملاقات جناب ابن اصدق بر معلومات خود در مورد تعالیم امر جدید افزوده بود، دختری به نام ضیاءالحاجیه ولادت یافت که در حدود سال ۱۸۸۲ به عقد جناب ابن اصدق در آمد و خود صاحب چهار دختر شد که سه نفر از آنان به موهبت لقای حضرت عبدالبهاء فائز شدند، یعنی هوپه خانم، روحا خانم و طلیعه خانم. و از روحا خانم است که شرح خاطرات آن زیارت به اهتمام دخترشان لامعه تنظیم گردیده و چاپ شده است.

شاید به مناسبت همین والا تباری شهنشاه بیگم و آقا شاهزاده و ضیاءالحاجیه بوده که حضرت بهاءالله خطاب به آنان فرموده اند که: «به مقامی فائز شده اید که فخرملکه عالم است».

جناب هوشمند فتح اعظم که درباره ایشان بی هیچ شائبه مبالغه بی پرده می توان گفت که در نگارش نثر و نظم شیوا و زیبای فارسی سرآمد اقران و مشارالینان هستند در دو نطق ارزنده خود یکی در ستایش زبان فارسی و دیگری در معرفی اجمالی آثار حضرت عبدالبهاء، جامعیت نظر و بلاغت کلام خود را دگر باره به ثبوت رساندند. جناب ایشان در سخنان آموزنده خود یادآور شدند که زبان فارسی فزون از هزار سال علی رغم تلاطمات روزگار و تسلط اقوام تازی و ترک و مغول و ترکمن و غیرآنان بر این دیار پای استقامت فشرده و پیوسته غنا و وسعت فزون تر حاصل کرده و سرانجام محمل وحی در این ظهور اعظم شده و در حقیقت حضرت بهاءالله فرموده اند:

«امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا، هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است».

زبان فارسی در طول بیش از هزار سال و اگر به سوابق آن چون فارسی باستان و فارسی میانه نگریم در طی متجاوز از هزار و پانصد سال از زبان های مختلف لغات و اصطلاحاتی گرفته و در قالب پر انعطاف خود جای داده و احیاناً بدانها معانی تازه ای بخشیده و بدین جا رسیده که امروز

شاهد آن هستیم. طرد لغات عربی که معانی آنها در متن ادب فارسی به کلی دگرگون شده یا جعل لغات بی پایه نو که حتی غالباً به آنها نیازی نیست چون کلمات رایج‌تری در فارسی معمول و متداول به ادای همان معانی قادر است البته محملی ندارد. زبان پدیده‌ای زنده و متحرک است و برای مفاهیم تازه ناچار باید لغات تازه جست. کاری که غالباً به صورت طبیعی صورت می‌گیرد و لغات تازه‌ای که خود مردم به فراست می‌پذیرند یا رد می‌کنند و البته اساتید سخن هم بر آنها صحه می‌گذارند یا به اصلاح نویافته‌ها همت می‌گمارند.

ناطق ارجمند به بیان کلیات و امثله اکتفا نکردند بلکه حاصل تجربه خویش در مورد تحوّل زبان فارسی را در یازده نکته به حاضران ارمغان دادند و در پایان مطالعه متون ارزشمند ادب فارسی و از جمله آثار و الواح این ظهور الهی را توجیه فرمودند.

به فرموده جناب فتح اعظم آثار حضرت عبدالبهاء که از نظر کثرت و تنوع مطلب و فصاحت و بلاغت، براستی در ادب فارسی ممتاز است، به چند گروه قابل تقسیم و طبقه بندی است. نخست آثاری که در زمان حضرت بهاء‌الله و غالباً به اشارت آن حضرت مرقوم فرموده‌اند چون تفسیر حدیث "کنت کنز" و تفسیر "بسم الله الرحمن الرحيم" و لوح خراسان و مقاله شخص سیاح و رساله مدنیّه که همه در شمار گوهرهای تابناک بسیار ثمین در گنجینه آثار این خجسته آئین محسوبند و در حقّ یکی از آنها چون لوح خراسان سخن صدرالصدور همدانی را باید به خاطر آورد که می‌گفت: «در برابر فصاحت و زیبایی آن حتی قرآن کریم فاخرترین نمونه نثر عالی عرب از جلوه و نمود افتاده است».

گروه دوم آثار، بیانات شفاهی یعنی تقریرات آن حضرت است، چون مفاوضات و خطابات مبارکه و کتاب تذکرة الوفا و نظائر آن‌ها که بعضی به نظر و تصویب حضرتش رسیده و بعضی به این درجه از اعتبار نائل نیامده و در هر صورت همه این آثار شارح تعالیم و فلسفه والای امر بهائی و حیات قهرمانی بعضی از خادمان جانفشان آن است.

گروه سوم آثار حضرت عبدالبهاء را مکاتیب آن حضرت تشکیل می‌دهد که به حدود سی هزار تخمیناً سر می‌زند و در علو معانی و زیبایی کلام و احتوا بر بدایع افکار و نوادر صنایع بدیعی و حتی اصطلاحات علوم و فنون و معارف اسلامی و عرفانی و تمثیلات و کنایات لطیف ادبی بی نظیر و مثیل است.

جناب فتح اعظم در طی سخنان آموزنده خود نمونه‌هایی از این آثار گهربار را خواندند و بر نشئه و شور و حال مستمعان افزودند.

دورهٔ دهم انجمن ادب و هنر ایران در انگلستان به بحث‌های تاریخی در حیات و خدمات شخصیت‌های ممتاز این آئین الهی اکتفا نکرد. از روز سوم به بعد سخنرانی‌ها به بحث و تحقیق برخی از مسائل عمده عصر حاضر چون اندیشه متفکران معاصر درباره قضیهٔ دین و پدیده جهانی شدن که یکی از مهم‌ترین تحولات زمان ماست، روی آورد.

خانم دکتر فرح دوستدار در ابتدای سخن یادآور شدند که اگر قرن بیستم را قرن رقابت و برخورد ایدئولوژی‌های متضاد توصیف کنیم، قرن بیست و یکم، قرن بازگشت دین نه فقط در عرصه حیات فردی و شخصی بلکه در زندگی اجتماعی و سیاسی است. به قول یک متفکر ایتالیایی اینکه قرن بیستم خدا را رد کرد فی الحقیقه حقیقت مطلق را رد کرد. و ما در قرن جدید از اسارت فلسفه مادی رها شده‌ایم و می‌توانیم بار دیگر کلام خدا را مطالعه کنیم. تجربه دو قرن نوزدهم و بیستم ثابت کرد که پیشرفت علمی و انواع ایدئولوژی‌ها نتوانسته، نه رفاه انسان و نه آسایش حقیقی او را تأمین کند و علاوه برای سؤال اساسی انسان دربارهٔ مبدء و مقصد زندگی بی‌جواب مانده و بشر را سرگردان و گم شده باقی نهاده است.

خانم فرح دوستدار که تحصیلات عالی در فلسفه و علوم انسانی دارند سه دسته کتب را به عنوان نمونه بحث‌هایی که پیرامون دین از جانب متفکران معاصر صورت می‌گیرد، معرفی کردند. نخست کتبی که درباره بازگشت دین به زندگی روزمرهٔ انسان‌ها سخن می‌گویند. دوم کتبی که در قالب قصه و داستان نیاز معنوی انسان به دین و معنویت را مطرح می‌کنند. سوم کتبی که خطرات ناشی از ادیان انحصار طلب و تعصب آلوده و جویای قدرت صوری را تشریح می‌کنند. آگاهی به محتوای این کتب مسئولیتی خطیر بر دوش بهائیان می‌گذارد که معنای دین حقیقی را در آثاری که ناشران بزرگ در سراسر عالم نشر کنند، بیان کنند و درمانی را که حضرت بهاء‌الله برای مسائل ناشی از تعصب یا تحجّر یا خشونت مذهبی ارائه فرموده‌اند، عرضه دارند و بر خلق جهان روشن کنند که نباید مذاهب مختلفه و سبب متعدده را سبب و علت دشمنی و بغضا کنند. این اختلافات چنان که حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند: نظر به مصالح وقت و زمان بوده والا هدف دین ایجاد اتحاد و الفت است و باید احتراز کرد از آن که ضغینه و بغضای مذهبی ناری عالم سوز شود که اطفاء آن بسیار دشوار خواهد بود، آتشی که متأسفانه افق جهان را امروزه تیره و تار کرده است.

سخنان گوینده این عرائض بر این پایه بود که در ابتدا باید عوامل جهانی شدن امور را که از دهه آخر قرن گذشته، سرعت و قوت گرفته، بیان کرد و بعد به تعاریف این پدیده از دیدگاه‌های مختلف پرداخت و روشن کرد که جهانی شدن، که یک جریان قهری و حتمی تاریخ بشری است همه ابعاد جغرافیائی، جمعیتی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تکنولوژیکی و غیر آن را در بر می‌گیرد ولی بهیچ روی به معنای غلبه دائم یک نظام اقتصادی خاص مثل نیولیبرالیسم یا یک نظام سیاسی، فرهنگی مشخص چون دموکراسی به معنای غربی کلمه و یا فرهنگ تجدد و روشنگری غرب و تنزل حسّی و مادّی آن دیار و یا به مفهوم تصادم تمدن‌ها یا رقابت اقتصادی در یک دنیای چند قطبی نیست. تعریف جدیدی می‌خواهد زیرا فی الحقیقه نماینده ورود جهان به مرحله تازه و بدیعی از تحوّل است که آثار حضرت بهاء الله نه فقط وقوع آن را پیش بینی کرده بلکه قوانین و مقررات آن را و سازمان و نظامات مناسب آن، نظام ارزش‌های موافق روح عصر را و حتّی سمبول‌ها و مظاهر صوری این دنیای واحد را پیشنهاد کرده و در عین آن که کثرت فرهنگ‌ها و سنت‌های خوب بشری را مورد تصدیق و تحسین قرار داده، اما لزوم حرکت جامعه‌ها را به یک دنیای وحدت یافته در قالب یک نظم بدیع فدرال گونه که صلح و آشتی و سعادت و رفاه بشری را بر طبق یک برنامه صحیح و متقن تأمین کند، تأکید نموده است و فرموده که فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن و در جمیع احوال انسان باید مشبّث شود به اسبابی که سبب و علت امنیت و آسایش عالم است و حتّی فلسفه خلقت انسان و حضور او در این عصر ممتاز تاریخ را اصلاح عالم و اعتلاء امم و اتّحاد و اتّفاق و راحت اهل جهان دانسته است. انجمن ادب و هنر به حضور چند مهمان بسیار ارجمند متباهی و مفتخر بوده که به کمال لطف جمع ما را بقدم خود آراستند و در مقولات فرهنگی به ادای خطابات بلیغ بر ما منت نهادند.

یکی جناب دکتر رضا قاسمی سفیر اسبق و رئیس کانون ایران در لندن که دریچه‌ای بر جهان معنویّت مولانا جلال الدین تحت عنوان تمثیل در مثنوی مولوی گشودند. و دیگر خانم شیرین رضویان که تأثیر نیایش را بر روان انسان باز نمودند.

به فرموده جناب دکتر قاسمی در ادبیات همه ملل عالم حکایت و داستان جایگاه ممتازی دارد و گاه برای تفریح و ترویج خاطر است که برای عبرت گرفتن است. هنگامی قصّه و تمثیل وسیله برای پوشیده سخن گفتن است. سنائی و مولوی و دیگر عرفا هم در آثار خود به فراوانی از تمثیل بهره گرفته‌اند. و در نتیجه می‌توان گفت که برخی از تمثیلات مولوی مأخوذ از کتب سابقین

است اما مولانا به آن‌ها شاخ و برگ تازه داده و به آنها پیرایه بسته و به صورتی بدیع در ترجمان افکار فلسفی، عرفانی، اخلاقی و تربیتی خود ارائه فرموده است.

ایشان نمونه‌هایی از تمثیلات مثنوی را از دفاتر مختلف مطرح کردند و قدرت توصیف و نیروی زبان سهل و ممتنع را معلوم داشتند و نشان دادند که این همه شهرت و محبوبیت مولوی در شرق و اینک در غرب عالم بی‌مورد و بی‌دلیل نیست. مولوی از حاصل اندیشه بزرگان علوم عقلی و نقلی پیش از خود بهره برده و به یک اعتبار جامع علوم زمان خود بوده به عنوان عارف و فیلسوف بشر را به ترک مادیت و سیر به سوی معنویت و محبت هم‌نوع و ترک تعصب و تقلید دعوت کرده.

و مبالغه نیست اگر بگوئیم بشر را از خاک به افلاک رهنمون شده و با مرتبتی که برای عشق قائل شده نوع انسان را به سرچشمه توحید و سرمنزل وحدت هدایت کرده است. باید امیدوار بود که سخن او، روزی جامه تحقق پوشد و آرمان والای وحدت عالم انسانی بر کرسی قبول مردم جهان نشیند.

گرچه همواره روحانیت در فضای انجمن موج می‌زد و گاه با سخن بعضی از ناطقان اوج می‌گرفت اما روز آخر بحث از جهان روان و روح انسان را موضوع خاص توجه قرار داده، خانم شیرین رضویان شاعره لطیف طبع خوش سخن چنان که اشارت رفت درباره تأثیر دعا و مناجات یعنی عبادت و نیایش بر روان انسان بیاناتی کردند و خانم دکتر نوشین ثابتی به موضوع آرامش درون پرداختند. خانم دکتر ثابتی که در زمینه چگونگی حصول آرامش درونی و درک و فهم درست معنای زندگی با الهام گرفتن از تعلیمات بهائی و یافته‌های متقن علمی تجارب ذی‌قیمتی دارند. نخست معنی و مفهوم آرامش درونی را که رسیدن به اعتدال در فکر و احساس و نیل به قناعت و خوشنودی از نعمت‌های هستی و رضایت معنوی و شکرگزاری و صلح و صفای ضمیر و رهایی از حسد و میل رقابت با دیگران باشد، تشریح و بیان کردند. و بعد راه‌های رسیدن به این آرامش روحی را از جمله به مدد داروها، گیاه‌های طبیعی و مشارکت در فعالیت‌ها از جمله امور هنری و ورزش و تغذیه صحیح و آن چه روان درمانی خوانده شده، ارائه فرمودند.

پزشکانی که روان درمانی را توصیه می‌کنند لاقلاً بر روی ۵ اصل تأکید دارند. اول مثبت اندیشیدن. دوم پرهیز از معاشرت با مردم عصبی و ناسپاس. سوم کوشش در نیل به خودآگاهی و درک معنای زندگی و در نتیجه پذیرش مسئولیت. چهارم پرداختن به کارهای ارزشمند و نیز تماس با ارزش‌های والا و بالاخره پنجم تغییر باورهای غیر منطقی.

خانم سخنران در پایان بیانات روشنگر و راهنمای خود فوایدی را که از آرامش درونی بر می‌آید یادآور شدند و به قول ناظم جلسه داری تلخ نصیحت را با شیرینی زبان و عذوبت کلام مطبوع طبع‌ها کردند. خانم شیرین رضویان که در زمره شاعران لطیف طبع و چیره دست معاصر و در غزل سرایی نام آورند و تا کنون چند دفتر اشعار ایشان انتشار یافته است. در سخنرانی خود زیر عنوان "تأثیر نیایش بر روان انسان" که چند ساعت پیش از این شنیدید کلام خود را با نقل مناجاتی چند از خواجه عبدالله انصاری آغاز کردند که گویای جهت فکری ایشان بود. به گفته ایشان نیایش همواره یک تکیه‌گاه استوار روحی برای انسان بوده. دعا در همه مذاهب و ادیان وسیله گفتگو و ارتباط با خدا شناخته شده است و از طریق آن خواسته‌ها و آرزوهای آدمی ابراز شده و می‌شود. لذا بسیاری از رهبران مذاهب، نیایش را به عنوان بخش مهمی از اعمال روزانه قلمداد کرده‌اند. در عالم روحانیت باید از شاخه عرفان هم سخن گفت که متفاوت است از اهل مذهب، عارف از خدا نه تقاضای دنیوی دارد و نه تمنای اخروی، بلکه نیاز او، مهر ورزیدن با خدا و فناء فی الله و بقاء بالله یعنی اتصال به محبوب ابدی است.

نیایش را از دید عامه مردم هم می‌توان نگریست که از آغاز تاریخ، آدمی متوسل به قوای فوق طبیعی می‌شد تا حافظ او در برابر خشم طبیعت یا حوادث ناگوار زندگی شوند و یا نگهبان آنچه آدمی بدان دل بسته است، باشند. بعدها انسان در جستجوی معنی زندگی و مقصد هستی و یافتن پاسخ به سؤال‌های نهائی خود و نیز در تکاپوی تکیه‌گاه امنی در برابر تقلبات روزگار روی به خدا آورد و به نیایش او پرداخت. وجود خدائی مهربان که چاره‌گشای همه مشکلات آدمی و پناه‌گاه او در برابر سوانح زندگی است مسلماً برای سلامت جان و روان انسان ضروری است. و تجارب علم پزشکی هم نشان داده که آنان که به خدا اعتقاد دارند در برابر بیماری‌های مختلف و فشار عصبی بیشتر مقاومت دارند و حتی محققان به این نتیجه رسیده‌اند که دعا یک شفای مؤثر است. ناطق ارجمند نمونه‌هایی از پژوهش‌های علمی در این زمینه را یادآور شدند که نشان می‌داد که گروه معتقد به دعا از سلامت بیشتری برخوردار بوده است. هر چند که هنوز به دقت علمی نمی‌توان علت این تفاوت میان معتقد و غیرمعتقد را به ثبوت رساند.

در همه ادیان و مذاهب گذشته دعا و نیایش موجود بوده است حتی در آئین مهرپرستی. در دین زردشت "کتاب گاتا" همه به ادعیه دینی اختصاص دارد. در ادبیات فارسی هم نیایش خدا و مناجات نامه رواج بسیار دارد. چنان که اکثر کتاب‌های مهم نثر و نظم نیز با ستایش خدا آغاز

می‌شود. خانم رضویان در پایان کلام خود نمونه‌های فاخری از مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری را خواندند که شور روحانی به مستمعان داد و نیز غزلی چند از آثار بسیار لطیف نیایش گونه یا عرفانی خود را قرائت کردند که بر روحانیت مجلس افزود.

دوستان ارجمند، از چهره‌های تابنده جامعه بهائی انگلستان جناب دکتر مظفر یوسفیان است که بعد از چهل و اندی سال اقامت در این دیار و خدمات فراوان در عرصه‌های گوناگون خویش و فصل امور حقوقی مردم، گویا پای در رکاب سفر دارند و می‌خواهند به همراهی همسر ارجمندشان، افق‌های آفرینا را به نور حضور خویش روشن کنند. لذا شرکت ایشان در این اجتماع برآستی غنیمت بوده و نظر به تخصص ایشان در امور حقوقی و قضائی از محضرشان استدعا شده بود که درباره احکام مدنی و جزائی کتاب اقدس و ملحقات آن که مورد سؤال برخی از متحرّیان حقیقت نیز هست ایراد خطابه کنند.

ایشان در همان بادی کلام فرمودند که در آینده ایام، چون گذشته حدود و احکامی که در کتاب الهی تعیین شده محور نظام‌های حقوقی جهان قرار خواهد گرفت. لذا شناسائی آن از هم اکنون کمال ضرورت را دارد. منابع حقوقی بهائی را ایشان به ۶ دسته تقسیم کرده‌اند. اول کتاب مستطاب اقدس، دوم بعضی از الواح نازله بعد از آن کتاب شریف، سوم رساله معروف سؤال و جواب، چهارم تبیینات مرکز عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله، پنجم تصمیمات بیت العدل اعظم در مورد متفرّعات احکام، بالاخره ششم تشریحات بیت العدل اعظم در مورد احکام غیر منصوصه.

سخنان ایشان متمرکز بر احکام مدنی بود و خصوصاً احکام مربوط به احوال شخصیه یعنی تولّد، ازدواج، طلاق، وفات، وصیت و وصیت نامه را تفصیلاً توضیح فرمودند. و در مورد احکام جزائی لزوم و اهمیّت مجازات و مکافات را که به فرموده جمال ابهی دو رکن عدالت است و موجب حیات اهل عالم و تشیید نظم جهان، بیان کردند و بعد به ذکر احکام مجازات جرم‌هائی چون قتل، قتل غیر عمد، حرق عمدی بیت، سرقت، زنا، ضرب و جرح و لواط و غیر آن پرداختند. و توضیح دادند که طرق تشخیص کیفیّت و حدود ضعف و شدت این اعمال تصمیمش در حیطة اختیار بیت العدل اعظم است که به مقتضای زمان و احوال و شرائط دیگر بسط خواهند داد. و ضمناً ایشان ذکر تعدادی از محرمات چون شرب افیون و مسکرات و غیبت و افترا و آن را کردند که تعیین مجازات آنها محوّل و موکول به آینده است. و بالاخره یادآور شدند که در کتاب اقدس

علاوه بر ۱۴ نوع مُحرّمات، ذکر ۱۹ مورد منهیّات است که حدود جزائی آنها در آیه ایّام تعیین خواهد شد.

دورهٔ دهم انجمن ادب و هنر بی گمان می‌تواند به دو مزیت خود ببالد. یکی غنای دلپذیر برنامه موسیقی و دیگری حضور سرور آفرین و شورانگیز و شکرآمیز جناب بهروز جبّاری که نه فقط با خواندن گزیده‌ترین اشعار دل از شنوندگان ربودند بلکه با مطایبات شیرین مذاق جان همگان را حلاوت فراوان بخشیدند.

چنان که به حقّ در سخنان ایشان مذکور آمد شعر نه فقط گل سرسبد ادب فارسی است بلکه در زندگی روزمرهٔ مردم نیز جایگاهی نمایان دارد. از حواشی کاسهٔ چینی و قاشق چوبی و سرد گرمابه و پیشخوان دگّه تا پرده قلمکاری که در خانه آویخته همه جا ردّ پای شعر را می‌توان یافت. کیست که با دیوان حافظ فالی نگرفته، به پای نقّال شاهنامه خوانی ننشسته و یا به آوای کوچه باغی شبگردی دل نبسته باشد.

حتّی در آثار نزولی این امر الهی اشعار سنائی و عطار و مولوی نقل شده و چنان که خاطره نویسانی چون بدیع بشروئی نوشته‌اند در محضر حضرت عبدالبهاء بارها و بارها اشعار بزرگان ادب چون عندلیب خوانده شده است. جناب بهروز جبّاری که اخیراً کتابی دربارهٔ شاعرانی در ورای مرزها، یعنی شعرای معاصر بهائی تألیف و نشر کرده‌اند و اینک در کار تحقیق راجع به اشعار شعرای افغانستان و تاجیکستان هستند، مخزنی پر مایه از بهترین و نوترین اشعار فارسی دارند که می‌توان ساعت‌ها در محضرشان نشسته و شنید و به اهتزاز آمد.

چه خوش و مناسب بود که دیشب در پی گفتار دلنوازشان از آهنگ و نوای دلاویز خانم مرجان وحدت بهره بردیم و سیری در اوج عوالم روح کردیم. ضمناً حقّ است که از دختر نیک اختر استاد بدیعی، پریسا خانم ذبیحی مقدّم نیز مجدّداً یاد کنیم و مشارکشان را در برنامه سپاس گوئیم. بانوئی که به اعتقاد بنده در خواندن اشعار محلی و ترانه‌های سنتی در میان معاصران کمتر همانندی دارد.

لطف جناب بهروز جبّاری را نیز تقدیر می‌کنیم که علاوه بر اداره استادانه مجالس شب، صبح امروز را به بیانات خود درباره سنائی و آثار او فروغ بیشتر بخشیدند. سنائی از شاعران عارفی است که به کرات و مرّات اشعار او در نسج کلام حقّ در این ظهور مبارک وارد شده و در نتیجه از سطح گفتار عارفی شوریده به مرتبت والای وحی الهی ارتقاء جسته. در نیمه دوم قرن پنجم هجری و نیمه

اول قرن ششم زیسته وگرچه برخی از آثارش مانند دیگر شعرای همزمان به مدیحه و ثنای بزرگان معطوف شده، اما قسمت مهمی نیز برای نخستین بار در تاریخ ادب ایران اعتقادات عرفانی را در حد وسیع وارد شعر فارسی کرده و به حقیقت به شعر حال و هوای دیگری داده است.

سنائی از استادان قصیده است و در قصائد اوست که خلاقیت ذهن او به اوج خود می‌رسد و شاهکارهایی می‌آفریند که مورد تجلیل و اقتداء و اقتفای بزرگانی چون خاقانی و مولوی و دیگران بوده است. جناب جبّاری ابیاتی از چند قصیده معروف سنائی را خواندند و به اتکاء کتاب ارزشمند چند جلدی دکتر وحید رأفتی دربارهٔ مآخذ اشعار در آثار بهائی، انعکاس آنها را در الواح حضرت بهاءالله باز نمودند و برای آن که دوستان با عظمت کار ادبی سنائی بیشتر آشنا شوند اندیشه مرگ در آثار سنائی را با فکر متقدمان و متأخران در همین زمینه مقایسه کردند و گفتند که سنائی برداشت تازه‌ای از مرگ داشته و جنبه‌های عرفانی، اخلاقی و انسانی تازه‌ای را در این پدیده پایان حیات عنصری دیده و چنان که حضرت بهاءالله نیز در آثار خود فرموده‌اند مرگ را دروازهٔ جهانی بهتر و والاتر که از درد و رنج و بدی به دور است توصیف کرده و حتی به قول ایشان مرگ را میرانده است.

انجمن ادب و هنر همواره در کار آن بوده که مجالی برای ارائه تحقیقات جدید به پژوهندگان عزیز دهد و خوشبختانه این بار این موهبت به دست آمد که خانم دکتر مینو فؤادی به مناسبت این که جناب اسم الله الاصدق از خراسان برآمده بودند، نطقی پرمایه با اتکاء بر تألیف شریف پدر ارجمندشان جناب حسن فؤادی بشروئی دربارهٔ خراسان عرضه داشتند که حاوی دریائی از اطلاعات سودمند دربارهٔ تاریخ خراسان و مردم آن و نیز جامعهٔ بابی و بهائی در دوران یکصد و شصت سال اخیر بود. خراسان که بزرگترین استان ایران است، در گذشته قسمت‌هایی از ممالک مجاور را هم در بر می‌گرفته، چنان که از نامش برمی‌آید سرچشمهٔ آفتاب فرهنگ برای ایران زمین بوده، زبان دری در آن دیار پرورش یافته و بعد به مناطق دیگر ایران نفوذ و گسترش پیدا کرده. علما و عرفا و حکمای بسیار نامداری از آن سرزمین برخاسته‌اند که دفتر تاریخ به نامشان زینت و زیور گرفته است. شعرای خراسان سهمی عظیم در شکل گرفتن ادب فارسی داشته‌اند و اگر فقط یک نام حکیم ابوالقاسم فردوسی گفته شود شاید کافی باشد، زیرا هویت ایرانیان بسیار مدیون اثر جاودانی او "شاهنامه" است.

در تاریخ امر بهائی هم خراسان موقعی استثنائی دارد، چه اول من آمن به حضرت باب، ملاً حسین بشروئی از خراسان برخاست. و اقلأ ۶ نفر از حروف حی فرزندان خراسان بودند. در همان سال‌های اولیه ظهور نقطه اولی یکی از بزرگترین جوامع بابی ایران در خراسان تأسیس شد و از خراسان بود که قهرمانان قلعه طبرسی به راه افتادند و حدود یکصد و ده تن از آنان جان در راه دفاع از امر جدید نثار کردند. رجال عالیقدری چون نبیل اکبر قائنی، محمد قائنی، ملاً صادق مقدس، ابن اصدق، شیخ علی اکبر قوچانی، ملاً عبدالخالق، ملاً محمد فروغی و ده‌ها نفوس نفیس دیگر همه از همان سرزمین قیام کردند و امر الهی را در سراسر ایران بلکه در ماوراء آن دیار ترویج نمودند و بعضی به عشق آباد و باکو و غیر آن رفتند و جامعه‌های محلی بسیار باروری بوجود آوردند.

اولین نشریات بهائی در خراسان انتشار یافت و بعضی از اولین مدارس نوین به اهتمام بهائیانى چون شیخ محمدعلی ترشیزی در خراسان ایجاد شد و چنان که حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس پیش بینی فرموده بودند صوت رجال خراسان به عنان آسمان برآمد. بی‌گمان هر شهری از شهرهای خراسان در خور پژوهشی تاریخی است، زیرا داستان هر یک مبسوط است و جا دارد که روزی محققان به نگارش آنها پردازند و سهمی را که خراسان و خراسانیان در اعتلاء و گسترش امر رحمن داشته‌اند بارزتر و برجسته‌تر نشان دهند.

انجمن ادب و هنر هم از آغاز به دعوت بزرگسالان به این خوان فرهنگ پرمایه ایران اکتفا نکرد و کودکان را هم به این سفره رنگین مائده دلنشین فرا خواند و خانم فردوس روشنگر ثابت ایمانی که هر قدر سپاس مقدم ایشان گوئیم بیش از آن را در خور و شایسته هستند، همت گماشتند و مقدمات خواندن و نوشتن الفبای فارسی را به این نونهالان بوستان الهی در همان دوران کوتاه اقامت، آموختند که امروز عصر، حاصل آن را دیدید و بی‌گمان در دل خود بر کوشش این بانوی مهرپرور آفرین گفتید و امیدوار شدید که پدران و مادران دنباله این آشنائی مقدماتی فرزندان خود را بگیرند و متدرجاً این اطفال بی‌همال را به گنجینه پر وسعت ادب فارسی رهنمون شوند.

تنوع و رنگارنگی برنامه این انجمن که بسیار مدیون کمیته اجرائی و خصوصاً جناب محمود ورقا و همکاران پرمهر و کوشای ایشان است، همراه و هماهنگ با تنوع دیگری بوده که در ابتدای سخن مان اشارت کردم. و این که در این انجمن از ۲ کشور آمریکای شمالی، ۹ کشور آسیائی، ۱۴ کشور اروپائی، یک کشور آفریقائی، و نیز استرالیا، یعنی جمعاً ۲۷ کشور، نفوس محترمی شرکت

جستند و با حضور خود جهانی بودن امر بهائی را که به اعتبار توسعه در کشورهای عالم پس از جهان مسیحیت قرار گرفته، عملاً نمودار کردند و نشان دادند که بهائیان ایرانی تبار در هر کجا باشند فرهنگ و ادب و هنر ایران را عزیز می‌دارند و با همهٔ ستم‌ها که بر آنان در زادگاهشان رفته است هرگز در بزرگداشت آن گرامی سرزمین کوتاهی نمی‌کنند. و ضمناً همهٔ ایرانیان را برادران و خواهران عزیز خود می‌دانند و به آنان مهر می‌ورزند و در دل می‌گویند:

هله عاشقان بشارت که نماند این جدائی
برسد زمان وحدت بکند خدا خدائی

برای همهٔ شما عزیزان که فردا عازم یار و دیار خود خواهید شد، سفر بی‌خطر و مشحون از خاطرات خوش و جانپور از دیدار عزیزان دیگر که در طی این پنج، شش روز حاصل آمد. آرزومندم و امیدوارم که سال دیگر باز به فرخندگی چنین انجمنی سر و سامان یابد و یاران پراکنده در اقطار جهان را بر سر سفرهٔ رنگین فرهنگ ایران گرد هم آورده و بار دگر بزم صفا به همین گونه بر پا کند. مشتاق دیدارتان هستیم.

آشنائی با نویسندگان

عبدالحمید اشراق - استاد سابق معماری و شهرسازی دانشگاه تهران و از اولین مؤسّسین و دبیرکلّ مؤسّسه معماران در ایران بودند. ایشان بنیان گذار دو مجله "هنر و معماری" به فارسی و فرانسه بوده و اولین مؤسّس کارتوگرافی در ایران می‌باشند. از ایشان مقالات و کتب متعدّد درباره جنبه‌های گوناگون معماری در ایران مانند کتاب "شاهکارهای معماری ایران" منتشر شده است و از سال ۲۰۰۱ تاکنون عضو هیأت امنای دانشنامه ایرانیکا هستند.

مهری افنان (کیانی) - متخصص بیماری‌های کودکان که در ایران و کانادا به خدمات پزشکی مشغول بوده‌اند و همزمان با ادامه شغل پزشکی در تشکیلات محلی و ملی بهائی در ایران و کانادا خدمت کرده‌اند. ایشان در تأسیس مؤسّسه معارف بهائی کانادا و عضویت هیئت مدیره آن نقش مؤثری ایفا نموده‌اند. مقالات متعدّد دکتر مهری افنان در مجلات آهنگ بدیع، پیام بهائی، عندلیب، و پیام محبوب به چاپ رسیده است. ایشان به مدت ۱۳ سال در دارالتحقیق بیت العدل اعظم به انجام خدمت مشغول بودند.

هوشمند بدیعی - استاد رشته اقتصاد در کشورهای Saint Vincent و انگلستان می‌باشد. از آثار ایشان مجموعه‌ای است از آثار مبارکه به نام *The True Foundation of All Economics* و کتاب *Spiritual Solution to Economic Problems*. از جمله فعالیت‌های ایشان خدمت در پیشبرد پروژه‌های توسعه عمران اقتصادی و اجتماعی در کشورهای بنگلادش به مدت ۹ سال و در سان وینسانت به مدت ۱۰ سال می‌باشد.

دومینیک پرویز بروکشا - فارغ‌التحصیل رشته زبان‌های عربی و فارسی از انستیتوی مطالعات شرقی دانشگاه آکسفورد. وی استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه آکسفورد با سابقه تدریس در دانشگاه‌های ستانفورد، منچستر و مک‌گیل است. دکتر بروکشا دارای مقالات متعدّد در زمینه ادبیات فارسی است که در مجلات علمی به چاپ رسیده است. از جمله مجله مؤسّسه ایرانشناسی بریتانیا *Journal of the British Institute of Persian Studies* و دانشنامه ایرانیکا. وی نیز عضو هیأت تحریریه مجله مطالعات ایرانی *Iranian Studies* می‌باشد.

بهروز جباری - دارای درجه مهندسی از دانشکده فنی طهران و درجه Msc از دانشگاه لندن است. ایشان دارای تألیفات ادبی به شرح زیر است: "نغمه‌های ورقا" دیوان ورقای شهید، چاپ دوم "در انتظار نم نم باران" دیوان هوشمند فتح اعظم، "دیوان خازن بختیاری"، "شاعرانی در ورای مرزها"، اشعار شعرای بهائی که در ایران هیچگاه اجازه چاپ نیافتند، در دو جلد، "رد پای عمر" جلد اول اشعار و مقالات جلد دوم طنزخرنامه، "همزبانی و همدلی" نمونه‌های اشعار شعرای معاصر افغانستان و مقالات متنوع در زمینه‌های شعر و ادب.

منوچهر جواهرکلام - پزشک، اورولوژیست، و متخصص در طب روان-جنسی است. ایشان عضو انجمن سلطنتی پزشکان انگلستان و انجمن سلطنتی بهداشت عمومی است. نتیجه کارهای تحقیقی ایشان کتاب "پرسش و پاسخ درباره مشکلات جنسی، توان باروری، و عفونت‌های آمیزشی" و کتاب *The sexual system and sexual health* است. دکتر جواهرکلام آشنا و دلبسته به زبان و ادبیات پارسی است و دفتری از اشعار اوزیر نام "کیستی" به چاپ رسیده است.

مورژان خادم - متخصص معماری و شهرسازی از دانشگاه‌های Harvard و Illinois آمریکا و مؤسس شرکت‌های معماری در طهران، آمریکا بوده و رئیس طراحی و شریک ارشد دفاتر بین‌المللی معماری در آمریکا می‌باشند. ایشان برنده جوایز متعدد معماری و تألیفات بسیار در رشته تخصصی خود دارند. علاقه وی به ادبیات فارسی و آثار عرفانی بهائی در سخنرانی‌های متعدد ایشان درباره ابعاد عرفانی معماری و مثنوی حضرت بهاء‌الله، جلال‌الدین رومی، عرفان عطار، لوح حضرت عبدالبهاء درباره کُنْتُ کُنْتُ مخفیا، آثار نظامی مانند لیلی و مجنون، خسرو و شیرین به وضوح نمایان است.

مینو معارفی (خدادوست) و ایرج خدادوست - از نواده‌های جناب ابن‌اصدق هستند که از ۱۹۶۱ با مادر گرامی روحا اصدق به دانمارک مهاجرت و به تشکیل یکی از محافل روحانی آن کشور موفق گردیدند. از خدمات ذی‌قیمت خانم معارفی و ایرج خدادوست تهیه و جمع‌آوری مواد و آثار لازمه درباره خانواده اسم الله الاصدق است که با علاقه و مجاهدتی کم‌نظیر و پشت‌کاری قابل تحسین موفق گردیدند تا کتاب نفیس "پیک راستان" توسط وحید رأفتی به چاپ رسد.

شاپور راسخ - استاد سابق جامعه‌شناسی و پایه‌گذار دوره فوق‌لیسانس "تحقیقات جامعه‌شناسی" در دانشگاه طهران بودند و هم‌اکنون به سمت مشاور با یونسکو و دفتر بین‌المللی تعلیم و تربیت همکاری دارند. ایشان از مؤسسين و همکاران انجمن ادب و هنر ایران در لندگ سوئیس، تامباخ و

لندن بوده و هستند. مقالات و سمینارهای دکتر راسخ در مجلات آهنگ بدیع، عندلیب، پیام بهائی، خوشه‌ها، سفینه عرفان، سخن و نگین منتشر شده و اشعار دل انگیز ایشان در کتاب "سرود رهگذر" و کتاب امیدها و نویدها به چاپ رسیده است. دکتر راسخ سردبیر مجلدات پژوهشنامه و پیام بهائی و مؤلف کتبی مانند "دنیای نیازمند یک تمدن جهانی است" هستند.

وحید رأفتی - دکتر در ادبیات و علوم و معارف اسلامی از دانشگاه UCLA هستند که از ۱۹۸۰ تاکنون در مرکز جهانی بهائی در دایره مطالعات نصوص و الواح به خدمت و پژوهش اشتغال دارند. ایشان مؤلف کتب بسیار با ارزش و گرانبها هستند مانند: مأخذ اشعار در آثار بهائی در ۵ جلد، کتاب‌های تاریخ امری همدان، نجف آباد و اردکان، تدوین و تهیه آثار دیگر از جمله محاضرات، تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس، کتاب قاموس توفیق منبع ۱۰۸، و آثار دکتر علی مراد داودی. مقالات دکتر رأفتی به انگلیسی در دانشنامه بریتانیکا و دانشنامه ایرانیکا و به فارسی در خوشه‌ها، سفینه عرفان، عندلیب، دانش و بینش و پیام بهائی به چاپ رسیده است.

هوشنگ سیحون - استاد و رئیس سابق دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه طهران و رئیس انجمن معماران و طراحان ایران بودند و در طول سال‌های فعالیت خود در شورای ملی باستان‌شناسی، شورای عالی شهرسازی، شورای مرکزی تمام دانشگاه‌های ایران و کمیته بین‌المللی ایکوموس (Icomos) خدمت کردند. از جمله آثار هنری ایشان بناهای یادبود ابن سینا، آرامگاه نادر و حکیم عمر خیام است. طرح‌هایی از بناهای تاریخی، دهکده‌ها و مناظر ایران را تهیه کرده‌اند که در ایران و خارج شهرتی بسزا دارد. ایشان نقاش مورد احترام و تابلوهای نقاشی خود را در سطح جهانی به نمایش گذارده‌اند. کتاب "سنگ‌های گویا" از آخرین کارهای ایشان است.

هوشمند فتح اعظم - خدمات خود را در جوانی از مهاجرت به عراق آغاز نموده و سپس در طی ۱۰ سال اقامت در هندوستان به انجام اقدامات برجسته و وظائف مهم و مؤثری موفق گردیدند. در سال ۱۹۶۳ به عضویت اولین بیت العدل اعظم الهی انتخاب شدند و طی مدت ۴۰ سال در مرکز جهانی بهائی به خدمات شایان و ارزنده‌ی خود ادامه دادند. تسلط و احاطه ایشان به زبان و ادبیات فارسی و سبک سلیس و جذابشان در نظم و نثر، در کتب و مقالات متعدده به زبان‌های فارسی و انگلیسی به وضوح نمایان است. نوشتجات ایشان از جمله "یک ساعت تفکر" در ۴ جلد و کتاب "درشناسائی آئین بهائی" و نیز از آثار نظمی جنابشان مجموعه نفیس "نم نم باران"

به چاپ رسیده است. ترجمه‌های آثار حضرت شوقی ربّانی از جمله "نظم جهانی بهائی" و "ظهور عدل الهی"، میراث بزرگی است که از ایشان بجا مانده است.

مینو فؤادی - متخصص بیماری‌های کودکان و امراض سرطانی خون از آمریکا و استاد سابق دانشکده پزشکی کالج سلطنتی لندن و در زمره ممتحنین رشته علوم پزشکی در دانشگاه لندن بوده‌اند. نامبرده سال‌ها ریاست بخش خون و سرطان بیمارستان‌های لندن را عهده دار بوده و نتیجه پژوهش‌های وی در زمینه حیات و تکثیر سلول‌های سرطانی و بیماری‌های خونی در نشریات علمی پزشکی از جمله *Nature* و *Journal of American Medical Association* منتشر شده است. مقالات ایشان در دانشنامه ایرانیکا و نیز در نشریات بهائی به چاپ رسیده است. کتاب تاریخ دیانت بهائی در خراسان، به قلم حسن فؤادی بشروئی توسط ایشان ویراستاری شده است.

رضا قاسمی - دکتر در حقوق بین‌المللی و علوم سیاسی و دانش آموخته علوم اسلامی و ادبیات عرب هستند. ایشان ضمناً در مسیر عرفان عاشقانه ایران گام برمی‌دارد و در سلک فقرای طریقت نعمت اللّهی نور بخشیده بوده عضویت هیئت تحقیقاتی خانقاه نعمت اللّهی و هیئت تحریریه "فصلنامه صوفی" را دارا هستند. ایشان مقالات و کتب متعددی تألیف نموده‌اند از جمله: "روابط ایران و عراق در دوره حکومت بعثی‌ها". یکی از خدمات ذیقیمت دکتر قاسمی اداره سازمان فرهنگی "کانون ایران" است که ۳۱ سال پیش در لندن تأسیس شد و تا به امروز ادامه داشته و در شناساندن فرهنگ ایران زمین به افراد مقیم خارج از وطن مؤثر بوده است.

ویولت نخجوانی - خدمات برجسته خود را از سنین جوانی در مهاجرت به افریقا در ۱۹۵۱ شروع کردند و سپس از ۱۹۶۱ برای مدت ۴۱ سال در مرکز جهانی اداری بهائی و وظائف مؤثری را انجام دادند. ایشان قرین و امین امة‌البهاء روحیه خانم بودند و در طول سال‌ها روحیه خانم را در سفرهای تبلیغی بین‌المللی همراهی نموده و خاطرات این اسفار را در تألیفاتی مانند *The Great African Safari* منعکس کرده‌اند. مقالات و کتب تاریخی دیگر ایشان به فارسی و انگلیسی به چاپ رسیده است از جمله "خاندان ماکسول در مونت‌آل" در دو جلد به انگلیسی و فارسی و "ارمغانی به حضرت امة‌البهاء روحیه خانم" *A Tribute to Amatu'l-Baha' Ruhiiyeh Khanum*.

KHOOSH-I-HA'I AZ KHARMAN-I-ADAB VA HONAR (17)

Proceedings of a Seminar on

Ismu'llahu'l-Asdaq, Ibn-e-Asdaq

Editor: Minou Foadi

Computer Typist: Zhená Goharriz

Society for Persian Arts and Letters, London, United Kingdom

Published by Asr-i-Jadid, Darmstadt, Germany

170 B. E. - 2013

ISBN 978-3-942426-19-0

Cover page: *Photograph of Ibn-e-Asdaq*

Back Page: *Terraces leading to the Shrine of the Bab on Mount Carmel*

by Gincarlo Gasponi, Rome, Italy

KHOOSH-I-HÁ' I AZ
KHARMAN-I-ADAB VA HONAR

17

Proceedings of a Seminar
on
Ismu'llahu'l-Asdaq, Ibn-e-Asdaq

Society for Persian Arts and Letters
London, United Kingdom



Asr-i-Jadid Publisher
Darmstadt, Germany

